تاریخ ۲۲ [illegible] ۱۳۳۵ [illegible]

مجلس اول در احضار روح مجلسی اعلی الله مقامه السلام علیکم یا امة محمد و رحمة الله و برکاته

وبعد سبحان الله الذی اسمائه لا تعد و آلائه لا تحصی پاک و منزه است خداوندی که اسامی
مقدسه او بتوان شمرد و نعمتهای او را نتوان احصا نمود الحمد لله الذی قال قل فلله الاسماء
الحسنی فادعوه بها و حمد و سپاس مخصوص خداوندیست که در قرآن مبارک شریف خود فرموده است
که بگو یا محمد که از برای خداوند اسماء حسنی است پس او را بخوانید بان اسماء و الصلوة
والسلام علی محمد و آله الذین هم من معانی الاسماء الحسنی یعنی صلوات و سلام الهی مهیا باد از
برای حضرت رسالتپناهی و آل طاهرین او علیهم السلام که از جمله اسماء حسنای الهیه هستند و در
تفسیرها فی الحدیث الصحیح والنقل الصریح نحن الاسماء الحسنی فادعوا الله بنا یعنی چنانکه
در حدیث صحیح و روایت صریح در تفسیر همین آیه شریفه از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد
شده است که مائیم اسماء حسنای الهی پس بخوانید خدا را بندای ما اهل بیت قوله تعالی
که شاید از جمله علتهای این تفسیر برای این آیه شریفه این باشد که جمیع اشیاء تسبیح گویان
برای پروردگار خود هستند چنانچه خود فرموده است و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم
نمی فهمید تسبیح ایشان را و احادیث بسیار نیز همین مضمون وارد شده است و در نزد دانا
که چشم باطن ایشان بنور آیات قرآنیه و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام روشن شده است
در کمال وضوح و ظهور است که معرفت و عبادت و تسبیح تمام اشیاء از برای پروردگار
بتوسط جناب ائمه اطهار و آل طاهرین علیهم السلام است چنانچه در زیارت جامعه کبیره
میفرماید که من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل عنکم یعنی هر کس که اراده کرد
خدا را ابتدا کرده است بشما اهل بیت و هر کس که توحید کرد است او را قبول کرده است از شما
و چنانچه در حدیث میفرماید که لولانا ما عرف الله و لولانا ما عبد الله یعنی اگر
نبودیم ما اهل بیت علیهم السلام هر اینه شناخته نمیشد خداوند جل شانه العالی
و اگر ما نبودیم هر اینه پرستیده نمیشد خداوند سبحانه زیرا که این مخلوقات بدون
توسط پیغمبر و آل او علیهم السلام قابل آن نبودند که عارف بالله و عابد بالله شوند وایضا
در نزد هر صاحب معرفتی هویدا و ظاهر است که جمیع فیوضات و رحمتها و خیرات از

جانب

جانب پروردگار جلیل جل شانه العالی بتوسط آن بزرگوار و آل طاهرین او
صلی الله علیهم اجمعین بمخلوقات وارد میشود چنانچه آیات و احادیث و
زیارات بسیار دلالت بر آن دارد مثل قول خداوند که فرموده است که و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین نفرستادیم ما تو را یا محمد مگر بجهت رحمت بر
عالمیان و در زیارت جامعه کبیره میفرماید ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه
و مأواه و منتهاه یعنی اگر ذکر کرده شود خیری بوده اید شما اهل بیت اول آن و اصل
و فرع آن و معدن آن و منتهای آن پس هر گاه که واضح شد که معرفت و عبادت و
تسبیح و تقدیس بلکه جمیع فیوضات مخلوقات بتوسط جناب محمد و آل طاهرین او
صلی الله علیهم اجمعین است و ایشانند حجة الله و ولی الله بر اولین و آخرین ظاهر شد
که چاره نیست که باید تمام اشیاء ایشان را بشناسند و معرفت باحوال ایشان
بهم رسانند تا بایشان متمسک شوند و چنگ زنند چنانچه در زیارت جامعه کبیره
و غیر آن میفرماید که و لا صالح فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلالة امرکم و عظم خطرکم
خلقی فیما بین ذلک شاهد و حاضر مگر اینکه شناسانیده است خداوند بایشان
جلالت و بزرگواری شما را این مناسب حکمت الهی است که مخلوقات مختلف که در عالم
متعدد اند هر یک با نحو مناسب احوال و مقام ایشان بان طور که حکمت الهیه اقتضا
کند هر یک از برای آنحضرت و آل طاهرین علیهم السلام اسمی داشته باشند که در توسل
توسل بایشان در درگاه الهی ایشان را شفیع قرار داده بان اسم بخوانند و خداوند
جل شانه و اولیای او علیهم السلام دانای بهمه آن اسمها اند از برای جمیع مخلوقات از غیر آنچه
از تتبع اخبار و کتب علماء اخیار از برای این عاصی تبه روزگار محمد سید ابرار
علیه سلام الله فی آناء اللیل و اطراف النهار اسماء و القاب و کنی معلوم شده است
از انها صاحب لغات بما معلوم شده است و بعضی نشده است اما تعلیم قدس
اینکه نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار در آسمان اول مجتبی و در آسمان دویم
و در آسمان سیم مزکی و در آسمان چهارم مصطفی و در آسمان پنجم منتجب و در آسمان

ششم مطهر و در آسمان هفتم قریب و حبیب و در نزد کروبیان نجی الله و در نزد اهل کرسی
عبد الکریم و بر ساق عرش رسول الله و بر اصل عرش محمد رسول الله و در نزد اهل
عرش مفضل و بر قرص القمر و بر شمس نور الانوار و در نزد قلم عبد الحق و در نزد
جبرئیل عبد الغفار و در نزد میکائیل عبد الوهاب و نزد اسرافیل عبد الفتاح
و نزد عزرائیل عبد التواب و نزد مقربون عبد الواحد و نزد سقف اول و نزد برج
اخر و نزد کروبیون صادق و نزد روحانیون طاهر و نزد اولیاء قاسم و نزد حور
خازن جنة اکبر و نزد درگاه جنت خیر الله و نزد جنت عبد الملک و نزد اهل جنت عبد
الجلیل و نزد طوبی صفی الله و نزد حور العین عبد المعطی و نزد مالک خازن نار
عبد المختار و نزد اهل جحیم عبد الجبار و نزد زبانیه عبد الرحمن و نزد جحیم عبد المنان
و نزد شیاطین عبد المهیب و نزد جن عبد الحمید و نزد موقف عبد الداعی و نزد
میزان صاحب و نزد حساب داعی و نزد لواء حمد صفوة الله و نزد مقام محمود خطیب
و نزد کوثر ساقی و نزد باد عبد الاعلی و نزد ابر عبد السلام و نزد برق عبد المنعم و نزد
رعد عبد الوکیل و نزد دریا عبد المؤمن و نزد ماهیان عبد المهیمن و نزد کوه عبد
الرفیع و نزد درندگان عبد القاهر و نزد مرغان عبد القادر و نزد خاک عبد
العزیز و نزد سنگها عبد الجلیل و نزد اهل مصر مختار و نزد ترک مصلح و نزد روم
حکیم و نزد اهل مدینه میمون و نزد اهل مکه امین و در صحف ابراهیم ماحی و در
توریة ضحوک و حاد و مود مود و بتوراة مید مید و ماذ ماذ و در انجیل احمد و طاب — ضحوک حبیب نفس
طاب و فارقلیط و در زبور فارقلیط اما قسم دویم که صاحب لغتها معلوم شده
بران بر زبان بسیار است مثل فاتح و خاتم و خاتم و کافی و مقفی و حاشر و متجلی
و منصة اولی و حقیقة الحقایق و عقل و روح و برزخ اعظم و برزخ اکبر و عین الحیا
و عین المقصود و عمدة المعنوی و محل مشیة الله و محل ارادة الله و اول خلق الله
و اول نور الله و اول اسم الله و اول ابداء الله و اول الداعی الی الله و حبل الله و اشرف
خلق الله و خزینه علم الله و موضع سر الله و روح الله و نجی الله و نجیب الله و حبیب الله و

خلیل الله

خلیل الله و ولی الله و ظل الله و شمس الخلائق و حجة الخالق الحق و الناسک بالحق و الملاذ
الاجل و ذات الحضرتین و مظهر حدیث الجمع و مظهر حدیث دنا و ادنی و مظهر حضرت التمامیة
و مظهر الاتم و مظهر الاسماء و اسم الاعظم و مقام الهم و واسطة الفیض و صاحب اللوا
و قطب الاقطاب و صبیح الوجه و نبی الرحمة و نبی التوبة و محرم المنیة و جواد و کریم الکرام
و صورة الحق و مرآت الذات و مرآت الصفات و حامل الهراوة و غایة الغایات و نهایة
النهایات و مبارک و متوکل و مکرم و مختار و امام المتقین و شفیع المذنبین
و مفیض العالمین و راکب الجمل و موقف و عاقب و فتاح و طیب و میمون و غنا
المطلوب و محمود و قتال و قثم و احید و حاد و بلواح و سادوجی و منحمنا و الکلیل
و خاتم و محوی ابو القاسم و ابو الطیب و ابو ابراهیم و ابو الارامل و ابو الفضائل و ا
مکمل و کامل مکمل و سید کامل و ابو المکارم و ابو المظفر و ابو النصر و ابو الارواح و
ابو البشر و اما اسامی مقدسه آن بزرگوار صلی الله علیه و آله که در ظاهر قرآنست
پس بعضی از علما چهارصد اسم شمرده اند و بعضی دیگر گفته اند که لفظ عبد را بر سر اکثر
ان اسماء الهی و صفات خداوندی که داخل کرده ای اسم آن بزرگوار است و اما آنچه — دو اسم مجمل آن حضرت که در ظاهر قرآنست
بر این قلم معلوم شده است پس بسیار است مثل شاهد و شهید و مبشر و نذیر
و منذر و نذیر و مذکر و ذکر و داعی و سراج و رسول و رسول الله و خاتم النبیین و رحمة
للعالمین و سماء و داعی و نور و نعمة و رءوف و رحیم و شمس و نجم و طه و یس و ن و حم و عبد
و عبد الله و شجره مبارکه و شجره طیبه و شجره زیتونه و مدثر و مزمل و نبی و یتیم و ضال
و عائل و الحمد و مشهورترین اسماء آنحضرت در قرآن و غیر آن محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
و چون در اینجا شده است که من لم یعرف نسبه الی عدنان فهو ناقص الایمان یعنی کسی که نسب
آنحضرت را نداند تا عدنان پس او ناقص الایمان است پس مناسب است
که نسب اشرف آنحضرت تا عدنان نوشته شود بلکه بیشتر برای زیادی معرفت ناظر
واو بیشتر آنست که عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب
بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر

ابن معد بن عدنان ابن اد بن اد بن الیسع ابن زید بن یحیی ابن منحر بن صا
بوح ابن همیسع ابن سلامان ابن نبت ابن حمل ابن قیدار ابن اسمعیل ابن ابرٰهیم
ابن تارخ ابن ناحور بن شروع ابن هود ابن فالغ ابن عابر ابن شالخ ابن ارفخشد
ابن سام ابن نوح ابن لمک ابن متوشلخ ابن ادریس ابن یارد ابن مهلائیل ابن قینان
ابن انوش ابن شیث ابن آدم علیهم السلام خصوصا علی محمد و آل الطاهرین صلی الله علیهم
اجمعین و بدانکه اخبار بسیار دلالت میکند بر اینکه آنحضرت واسطه فیوضات
از برای جمیع مخلوقات و اینکه نور مقدس او منتقل شده است از اصلاب طاهره
بارحام مطهره بسیار است و جمله از اخبار در کتاب مناقب المعصومین ذکر کرده ام
و از انجمله این است که ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی نور مقدس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را خلق فرمود پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و
بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آنکه احدی از پیغمبران را خلق فرماید بچهار
صد و بیست و چهار هزار سال و با آن نور دوازده حجب را خلق نمود حجاب قدرت
و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب
هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت پس آن نور مقدس را
در حجاب قدرت دوازده هزار سال جا داد و میگفت سبحان ربی الاعلی و در
حجاب عظمت یازده هزار سال و میگفت سبحان من هو قائم لا یموت و در حجاب عزت
ده هزار سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب رحمت نه هزار سال میگفت
سبحان رب العرش العظیم و در حجاب سعادت هشت هزار سال میگفت سبحان من هو عالم
السر و اخفی و در حجاب کرامت هفت هزار سال میگفت سبحان من هو
غنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال میگفت سبحان العلی الکریم و در
حجاب هدایت پنج هزار سال میگفت سبحان ذو الجلال و الاکرام و در حجاب نبوت
چهار هزار سال میگفت سبحان ذی العزة عما یصفون و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت

دوازده حجب از نور حق خلق شد

ذکر نکها حجب

سبحان

سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال میگفت سبحان الله و
بحمده و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت سبحان ربی العظیم و بحمده پس نور مقدس
آنحضرت را بر لوح ظاهر گردانید پس چهار هزار سال بر لوح میدرخشید پس آنرا بحکم الهی
بر عرش ظاهر گردانید و بر ساق عرش ثابت بود پس هفت هزار سال آن نور میدرخشید
و هم چنین در سرادق رفعت و جلال میگردید تا آنکه حق تعالی آن نور را در پشت حضرت
آدم جای داد پس از صلب آدم او را از صلبی طاهر بصلبی طاهر دیگر منتقل گردانید
تا از صلب عبد الله بن عبد المطلب بیرون آورد و او را بشش کرامت گرامی داشت
پیراهن خوشنودی برا و پوشانید و ردای هیبت او را در بر گردانید و تاج هدایت بر سرش
با وج رفعت رسانید و در زیر او جامه معرفت پوشانید و کمربند محبت در میان او
بست و نعلین خوف و بیم بر پای او کرد و عصای منزلت بدست او داد پس وحی فرمود
بمحمد برو بسوی مردم و امر کن ایشان را که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و اصل
آن پیراهن از شش چیز بود قامتش از یاقوت و آستینهایش از مروارید و دامنش
از بلور و زیر بغلهایش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و چاک گریبانش از نور پروردگار
عالمیان و حق تعالی توبه آدم را بآن پیراهن قبول کرد و یوسف را ببرکت آن پیراهن بیعقوب
بر گردانید و یونس را با کرامت آن از شکم ماهی نجات داد و هر که از پیغمبران از محنت
خود نجات یافت به برکت آن پیراهن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مؤلف گوید
که بعد از آنکه جسم ظاهر و باطنت بنور معرفت روشن و قلبت بمحبت رسید کاینات صلی الله
علیه و آله مزین گردید از خواب غفلت بیدار شو و بباب تفکر دیده خود را بشری و خود را
در زمره زنده دلان داخل گردان و مشاهده کن که هر گاه خداوند عزیز جلیل چنین
بزرگواری را که علت وجود جمیع کاینات است مبعوث فرماید و لابد و لا علاج از دنیا رحلت
فرماید چون بگذارد ضعفا را و بی صرفان را که طمع در زنده گانی باقی بمانند قال الله تعالی
افان مت فهم الخالدون یعنی یا محمد اگر تو که محمدی از دنیا رحلت فرمائی دیگران زنده
در دنیا مخلد باشند و ایضا قال الله تعالی انک میت و انهم میتون یعنی بدرستیکه

تشریف کرامت خداوند بانحضرت

احوال پیراهن انحضرت

ترا یا محمد از دنیا رحلت کنند و امت تو بعد رحلت کنند و در کتاب مناقب است
که چون این آیه نازل شد آن بزرگوار فرمود که کاش میدانستم که اجل من کی خواهد رسید پس
خداوند سوره اذا جاء نصر الله را نازل فرمود و بعد از نزول آن سوره عادت آنحضرت این بود که
شد که در میان تکبیرة الاحرام نماز و قرائت سکوتی میکرد و میفرمود سبحان الله وبحمده
استغفر الله واتوب الیه پس کسی از سبب آن سوال کرد فرمود که نفس من خبر داد از
دنیا بمن میدهد پس بگریه شدیدا گریست آنجناب گریستن شدیدی پس یکی
از صحابه عرض کرد که ای جناب تو از عزیزان خدائی و حال آنکه خداوند گذشته و آینده ترا
عفو فرموده آنحضرت در جواب فرمود که چگونه نگریم و حال آنکه باقی است تشویش سکرات
خداوند جلیل بر اعمال بنده و تشویش تنگی قبر و تاریکی لحد و قیامت و شدائد آن پس
بعد از آن یکسال دیگر زنده بود که ای فرمود عبدالله بن مسعود میگوید که قبل از وفات خود
بیکماه همه ما را در خانه خود جمع فرمود پس نظر مبارک آنجناب بما کرد و گریست و چشم آنجناب
پر از اشک شد و فرمود مرحبا بکم تحیت خدا و رحمت بر شما باد و خدا شما را حفظ نماید
و یاری کند و منتفع گرداند و هدایت کند و توفیق عطا فرماید و سلامت دارد
و قبول فرماید شما را و روزی شما را وسیع گرداند و بلند گرداند مقام شما را و
وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و خدا را خلیفه خود گردانیده ام بر شما که من از برای شما بشیر
بیم رساننده ام از غضب او و بیان کننده دین او و فرموده است که خود را بلند مکنید بر
خدا ایمن نخواهید در میان بندگان او در شهرهای او در اینجائی که میفرماید
تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقین یعنی مقرر و مخصوص میفرمائیم ما که خداوندیم خانه آخرت را با جماعتی
که اراده نمایند بزرگی در زمین و نه فساد در آن و عاقبت مخصوص پرهیزکاران است
و در جای دیگر میفرماید که الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین یعنی آیا نیست در جهنم جایگاه
از برای تکبر کنندگان پس عرض کردیم که کی است اجل شما ای پیغمبر خدا فرمود که نزدیک
شد اجل و بازگشتن بسوی خدا و بسوی سدرة المنتهی و جنة المأوی و عرش

نقلا

اعلا و کاس اوفی و زندگانی گوارا و روایت شده است که آنجناب مکرر میفرمود
که لشکر اسامه از مدینه بیرون روند بجهة آنکه مدینه خالی از منافقین شود و امامت
مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام گردد تا آنکه در روز جمعه آخر ماه صفر بمسجد تشریف
آورده بالای منبر رفتند و فرمودند ایها الناس ای گروه خلایق نیست در میان
خداوند و احدی چیزی که باعث خیر او شود مگر بندگی کردن ایها الناس هیچکس
ادعائی نکند و آرزوئی نکند قسم بحق آن خداوندی که مرا براستی به پیغمبری فرستاده
که نجات نمیدهد عمل کسی را مگر آنکه با رحمت خداوند ضم شود اگر من معصیت خداوند
کنم برو در جهنم خواهم افتاد پس دفعه دیگر فرمودند که اللهم هل بلغت یعنی بار پر
وردگارا آیا تبلیغ رسالت کردم پس بعد از ادای فریضه بخانه تشریف برده و چون
صبح شد بلال آمد و اذن اذان طلبید آنحضرت فرمود که یکی از صحابه نماز کند
که ناخوشی من شدید است عایشه فریاد کرد که ابابکر نماز کند و حفصه فریاد کرد
که عمر نماز کند پس آنجناب صدای ایشان را شنیده و چون هریک ایشان را بامامت پدر خود
فهمیده و دانست که آن دو نفر از لشکر اسامه تخلف نموده اند و از برای آنکه یکی از
ایشان امامت نکند از جای خود برخواست و از ضعف نمیتوانست که راه رود پس بعلی
ابن ابیطالب و فضل ابن عباس تکیه فرمود و پاهای مبارکش از ضعف بر زمین
کشیده میشد تا آنکه داخل محراب شده دید که ابابکر سبقت گرفته و مشغول
نماز شده پس با انگشت اشاره فرمود که دور شو و چون دور شد آنچه ابابکر
کرده بود نفرمود پس خود نماز را از سر کرد و بعد از اتمام نماز بخانه تشریف آورد پس
ابابکر و عمر و جماعتی از مسلمین را طلبیده فرمود که آیا من امر نفرمودم بیرون روید
با لشکر اسامه عرض کردند بلی یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که چرا مخالفت
کردید ابابکر عرض کرد که من همراه لشکر بیرون رفتم ولکن مراجعت کردم
تا با جناب تو تجدید عهدی نمایم و عمر عرض کرد که من همراه لشکر بیرون نرفتم بجهة آنکه نخواستم
نداشتم که از شما احوال شما را سوال کنم آنجناب سه مرتبه فرمود که بیرون کنید لشکر اسامه

پس ذکر شد تأسف و تغیر انحضرت اغشی عارض شد پس مسلمین مشغول گریه شدند و
زنان انحضرت و اولاد ایشان و زنان مسلمین و هر کس حاضر بود همه صداها را بگریه بلند
کردند پس اندک افاقه شد از برای انحضرت و نگاه فرمود دید در خانه مردان بسیار
جمع شده اند و در میانه ایشانست عمر ابن الخطاب پس انجناب فرمود که بیتابید بدری
من و بیاورید بسوی من دوات و قلمی و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی و نامهٔ
که هرگز بعد از ان گمراه نشوید عمر فریاد کرد و گفت لا تأتوه بشیء فانه قد غلبه الوجع
یعنی میاورید نزد او چیزی که بران بنویسد بدرستیکه ناخوشی حال او را منقلب
کرده و در روایات دیگر است که گفت فانه لیهجر و حسبنا کتاب الله یعنی بتحقیق
که این مرد هذیان و سخنان بیهوده میگوید نزد شما است قران و بس است ما را کتاب
خدا مؤلف گوید که بدیده انصاف ملاحظه کنید که از کجا روا است که در حق کسیکه
خداوند متعال در مدح او بفرماید که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی تکلم نمیفرماید پیغمبر شما هیچ کلامی از روی هوا و هوس و خواهش خود و نیست کلام
انجناب مگر از جانب ما که باو وحی شده است و مع ذلک عمر در حق ایشان چنین کلمات
گوید و روایت شده است که بعد از این کلام عمر در میان اصحاب اختلاف بهم رسید
بعضی از منافقین گفتند انچه را که عمر گفته بود و بعضی دیگر میخواستند که انچه را که انجناب
فرموده بود بعمل اورند پس در میانه اصحاب غوغای عظیم برپا شد حضرت روی مبارک
از ایشان گردانید و فرمود که برخیزید و از خانه من بیرون روید پس همه رفتند مگر عباس
و فضل پسر او و جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه واله و غلامانی
که از خانه بیرون میرفتند میگریستند و مأیوس از زندگانی انجناب بودند مؤلف
که بعد از فوت خلافت انحضرت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام محقق و ثابت نموده
و چون دو روز دیگر شد ناخوشی انجناب شدت یافت بحدیکه خلایق را از یابی خدمت
انحضرت ممکن نشد و امیرالمؤمنین ع بلحظه از خدمت ایشان دور نمیشد مگر
برای حاجت لابد و چون اندک حال ان بزرگوار نیکوتر شد دیده مبارک گشود

وامیرالمؤمنین

وامیرالمؤمنین علیه السلام را بنامت پس فرمود ادعوا الی اخی و صاحبی یعنی بخوانید
بجانب من برادر من و صاحب مرا و در روایت دیگر است که فرمودند که ادعوا الی
خلیلی یعنی بخوانید بجانب من دوست مرا و بعد از فرمودن این کلام دفعه دیگر ضعف بر
انجناب غالب شد در انوقت عایشه کس بجانب ابابکر فرستاد و حفصه کس بعقب
عمر پس چون امدند انجناب روی خود را از ایشان گردانید و بجای دیگر روی
خود کشید همه دو برخواستند و رفتند انجناب بجا برادر کرد و فرمود ادعوا الی
خلیلی پس عایشه و حفصه کردند انچه در مرتبه اول کرده بودند پس همه دو امدند انجناب
تنگدل شد از انچه سابق بعمل اورده بود همه دو رفتند و گفتند که نمیدانیم انجناب را
که ما را میطلبد و بعد از امدن چنین رفتار میفرماید عایشه و حفصه گفتند
که انجناب فرمود الی حبیبی او قال الی خلیلی از این همه بیان ما امید داشتیم که مراد
پدر ما بوده باشد در انوقت ام سلمه رضی الله عنها فرمود که علی را بخوانید که حضرت
غیر از ایشان کسی دیگر را نمیخواهد پس ان بزرگوار را خواستند حضرت فاطمه صلوات الله
علیها میفرماید که چون جناب امیرالمؤمنین ع وارد شد بجهة تعظیم ایشان رسول الله از جای
خود بتمام قامت برخواست و او را طلبید بنزد خود و او را در زیر جامهای خود جای داد
و شروع کرد بتعلیم علوم فرمودن تا وقتی هر یک بدیگری جدا شدند مؤلف گوید که ازین
حدیث چنین معلوم میشود که ان بزرگوار جسد خود را بایکدیگر کرده اند چون ندوا
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که انجناب بمن تعلیم کرد هزار باب از علم حلال و حرام و انچه
از اول عالم تا ان زمان شده بود و انچه تا انقضاء عالم خواهد شد و از هر بابی از ان علوم هزار
هزار باب دیگر بر من گشوده شد تا انکه عالم شدم باجلها و بلاها و بانچه تمیز داده میشود میان
حق و باطل پس انحضرت فرمود که یا علی توئی وصی و خلیفه من بر
اهل بیت من و امت من در حیات من و بعد از زندگانی من دوست تو دوست من است
و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است
یا علی هر کس انکار کند امامت ترا بعد از من مثل ان است که انکار کرده است نبوت مرا

در ایام حیوة من از حضرت انکه تو از منی و من از توام مؤلف گوید که تا حال وقت شنیده
بود اینک هنگام گریستن رسید بدانید ای امت مرحومه حضرت شفیع المذنبین که چون
انحضرت را بعد از وصیت سنگینی درد بدن بهم رسید و اثار ارتحال از دنیای بی
اعتبار ظاهر گردید پس فرمود ضع یا علی راسی فی حجرک فقد جاء امر الله یعنی
یا علی سر مرا بگذار در دامن خود پس بتحقیق که امر الهی رسید پس هر گاه روح از بدن من
مفارقت کرد دست خود را بر روی من بمال و بعد از ان بر روی خود بکش پاهای مرا
بجانب قبله کن و همه امور غسل دادن و کفن نمودن مرا خود متصدی شو و چنانچه که بر تو
بر من نماز کن و از من مفارقت مکن تا انکه مرا در خاک بسپاری و یاری و اعانت
از خداوند بجوی پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوصیت انحضرت سر مبارک انحضرت را
در دامن خود گذارد پس پیغمبر خدا را غشی عارض شد سلمان فارسی میگوید که در انحال
حضرت فاطمه داخل شد و چون انحضرت را بر انحال مشاهده نمود از شدت هم و غم گریه
گلوی او مخصوصه گرفته بود و نزدیک است که تا از کند و چشمهای ایشان پر از اشک گردید
و بر صورت شریفش جاری میگردید و بر سر خود زده و بر پدر بزرگوار خود او را خواهند
اهند نوحه و ناله میکرد پس رسول الله دیده مبارک را گشوده فرمود که یا بنتاه اقر الله
عینیک و لا ابکاها یعنی چه باعث گریه تو شده ای دختر من روشن کرداند خدا
چشم تو را و نگریاند ترا اخصوصه جواب داد که کیف لا ابکی و انا اری ما بک
من الضعف یعنی چگونه نگریم و حال انکه از جناب تو چنین ضعفی مشاهده
میکنم مؤلف گوید که چنان گمان نکنید که فاطمه زهرا صلوات الله علیها تنها
میگریستند بلکه ابن عباس میگوید که رسول الله صلی الله علیه و اله نیز گریست
گریستنی تا انکه محاسن مبارکش تر شد پس من عرض کردم که چه چیز
شما را بگریه در اورده انحضرت فرمود ابکی لذریتی و ما یصنع بهم من بعدی
و ما یفعلون شرار امتی یعنی گریه میکنم از برای ذریه خود و ان اذیتها که بایشان
رسید میشود بعد از من و انچه میکنند اشرار امت من ای ابن عباس گویا

می بینم

می بینم فاطمه دختر خود را که ظلم کرده شده است در میان امتان من و گویا که
بها و هی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی و گویا می بینم
فاطمه را که فریاد میکند و میگوید ای پدر بزرگوار بفریاد فاطمه زهرا صلوات
الله علیها برس که اعانت نمیکند مرا احدی از امت تو چون فاطمه این کلام را
از پدر بزرگوار خود شنید گریه بر او غصه و مرغ الب شد پس انحضرت فرمود
که ساکت شو ای فاطمه و بشارت باد تو را ای دختر محمد بزودی ملحق شدن تو
بمن و اینکه در میان قوم نخواهی ماند بعد از من مگر اندک زمانی و
اینکه تو اول کسی خواهی بود که ملحق شود بمن از اهلبیت من پس ان مظلومه
از شنیدن این سخن خوشحال شد خوشحالی عظیم مؤلف محزون گوید که واقعا
راست فرموده رسول الله زیرا که طول نکشید زندگانی زهرا علیها السلام
بعد از انجناب بجهة انکه از شدت محبت پدر بزرگوار و مبتلا شدن با نوعهای محنت
او و اذیتهایی که با نسبه با امیر المؤمنین علیه السلام مشاهده نمود و ضربتهایی که
بر بازو و در پهلوی خودش رسید و خوار بها که با مخصوصه مظلومه رسانیدند
و طفل ایشان که سقط شد زمان قلیلی شب و روز را بگریه گذرانید
تا از دار الغرور دنیای دنی بدار السرور جاودانی شتافت و برحمت ما لعنتا
خداوند جلیل و نعمت مصاحب پدر بزرگوار فایز گردید و لا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون

السلام علیکم
ایها المؤمنون جمیعا و رحمة الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسل
و الوصی المرتضی و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد
الاعلام و التابعون المنتجبون و لنا کون علیکم و رحمة الله و برکاته و لعنة الله
علی اعدائکم اجمعین ابد الابدین   و بعد بدانید که چون ایام وداع کرد
بهترین انبیا و مرسلین صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین را وفات نزدیک

کرد که بخواست اهلبیت و امت خود را وداع کند فرمود که ای بلال هلم الی
بالناس یعنی دعوت کن خلایق را بسوی من پس بندای بلال خلایق در مسجد
جمع شدند پس آنجناب عمامه خود را بر سر بسته و بر کمان خود تکیه کرده در نهایت
ضعف بر بالای منبر تشریف بردند پس حمد و ثنای خداوند حی قیوم را بجای
آورده و بعد از ان فرمود معاشر اصحابی ای نبی کنت لکم ای گروه اصحاب
من چگونه پیغمبری بودم از برای شما آیا جهاد با دشمنان دین نکردم در حضور شما آیا
شکسته نشد دندانهای من آیا بر خاک مالیده نشد پیشانی من آیا خون جاری
نشد بر رخسار من تا آنکه فرا گرفت همه ریش مرا آیا صبر نکردم بر شدتها و بلاها
از جهال قوم خود آیا نبستم سنگ قناعت و گرسنگی را بر شکم خود قالوا بلی یا رسول الله
کنت لله صابرا و عن منکر بلاء الله ناهیا فجزاک الله عنا افضل الجزاء یعنی همه
گفتند بلی ای رسول خدا که بودی از برای خدا صبر میکردی و از معصیتهای الهی که خداوند
نهی کرده نهی میفرمودی پس جزا دهد ترا خداوند از جانب ما بهترین جزاها
پس آنجناب فرمود که خدای جزا دهد شما را هم بکرمهای شما پس بعد از وداع با اصحاب
و بخانه شدند و میفرمودند که رب سلم امة محمد من النار و یسر علیهم الحساب [margin: بتحقیق]
یعنی ای پروردگار من نگاه دار امت محمد را از آتش و آسان فرما بر ایشان حساب را
ام سلمه عرض کرد که چه میشود مرا که جناب مقدس ترا چنین عکس و متغیر [margin: امته]
الاحوال مشاهده میکنم فرمود ای ام سلمه خبر رحلت من از دنیا بمن رسید
در این ساعت پس خداوند ترا محافظت فرماید بعد از من در دنیا فلا تسمعین
بعد هذا الیوم صوت محمد ص ابدا پس نخواهی شنید بعد از این روز صدای
محمد را هرگز ام سلمه گفت یا محمداه آه از حزن بزرگ و غم عظیم که هیچ حزنی
باو نخواهد رسید در مفارقت مثل جناب تو و حضرت صادق علیه السلام می
فرمایند که چون داخل شد شب آخر عمر شریف پیغمبر که در فردای آن از دنیا رحلت
میفرمود حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام را نزد خود طلبیده و در را

ببندند

بستند و حضرت فاطمه علیها السلام را نزدیک خود خواندند و با او تکلم و رازهای
بسیار فرمودند و چون راز ان دو بزرگوار طول کشید حضرت امیر المومنین حسنین را
برداشته از خانه بیرون آمده در عقب در با زنان پیغمبر ایستادند عایشه عرض کرد که
یا علی چرا پیغمبر ترا بیرون کرد و با دختر خود خلوت کرد در مثل این ساعت حضرت فرمود
که من میدانم آن سخنانرا که با دختر خود میفرماید و ان بعض احوال تو و پدر تو و صاحبان
آدمی باشد خواست عایشه که بعضی سخنان در میان آورد که حضرت فاطمه از جناب رسالت
نزد حضرت امیر بیرون آمد که چون داخل خانه شدم دیدم که پیغمبر متغیر الحال بود و جزع
می نمود پس از ملاحظه احوال چندان گریستم که بیخود شدم زیرا که هیچ وقت آنحضرت را
در آن حال مشاهده نکردم پس نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود یا علی ابکی هذا اوان البکاء
تقربت الفراق بینی و بینک یعنی یا علی این زمان وقت گریستن و فریاد
نیست پس بدرستیکه نزدیک شد مفارقت در میان من و تو پس ترا وداع میکنم
ترا ای برادر من باکه سپردیم دوباره دوری ترا خدا بخوبیم البتیاد
دوری ترا زنجان بخش فارغ از شمار کن نمانده وقت دگر یا علی حلالم کن
پس بتحقیق که اختیار فرمود از برای من پروردگار من آنچه را که نزد اوست حفظ
فرمود یا علی گریه من و غم من و حزن من از برای تو است و این دختر که مظلوم بعد
از من فقد اجمع القوم علی ظلمکم یعنی پس بتحقیق که اجماع و اتفاق کرده اند قوم
در ظلم کردن بر شما من شما را بخدا سپردم و او قبول فرمود شما را با امانت از من یا
علی وصیتهای بسیار بفاطمه کردم هرچه بتو گوید اورا تصدیق کن که او راستگوست
یا علی بکن رعایت این دختر غریب اگر علیل شود دختر من تو باش طبیب اگر بمیرد
ماتم کند کسی عکین کباب میشوم البته که بهشت برین بر فاطمه راه در کشیده
و سر او را بوسید و فرمود فداک ابوک یا فاطمه یعنی فدای تو شود پدر تو
ای فاطمه پس صدای گریه آن مظلومه بلند شد چون فغفور که فاطمه ناله بر کشید
و فرمود که خداوند عالم قسم که جناب قدس الهی انتقام میکشد از ظالمین بر تو

وغضب سیفرمایند بجهة غصب کردن تو فدك را ثم الویل للظالمین پس حضرت
چنان گریست که امیر المؤمنین فرمود والله شنیدم که بانک از بدن من اب شد
از شدت گریه آنحضرت زیرا که چشمهای آنجناب پر اشک شده بود و مثل باران اشک
می بارید تا آنکه ترسیدم که ریش مبارکش و جامه های بدنش تر شد و حضرت فاطمه را محکم در بر
گرفته بود و رها نمیکرد و در آنحال سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و حسنین قدمهای
آنحضرت را می بوسیدند و صداها بلند کرده گریه میکردند و حضرت امیر المؤمنین
میفرماید که اگر بگویم که جبرئیل در آنوقت در آنخانه بود راست گفته ام بجهة آنکه چنین
صدای گریه و غوغای عظیمی که هرگز نشنیده بودم و شک ندارم که همان صداها
گریه و ناله ملائکه بود و یقین که بود جبرئیل که در مثل چنین شبی از خدا استمرار
مفارقت کند و بحقیقت که دیدم که بر در آنحال از فاطمه که شنیدم اینکه هر اسمانها
و جمیع چیزها گریستند بر احوال آن مظلومه پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که یا بنیة الله خلیفتی علیکم و هو خیر خلیفة یعنی ای دختر من خداوند خلیفه من است
بر شما و آن بهترین خلیفه ها حق تعالی خداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده که لقد بکی
لبکائک عرش الله و ما حوله من الملئکة و السموات و الارضون و ما فیهما یعنی
بتحقیق که گریست بجهة گریستن تو ای فاطمه عرش خدا و آنچه در اطراف او بود از ملئکه
و گریستند همه اسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها بوده است و قسم بحق خداوندیکه مرا
براستی بخلق فرستاده که بهشت حرام است بر جمیع مخلوقات تا آنکه تو داخل در آن
شوی بعد از من و تو پیش از همه مخلوقات داخل بهشت میشوی در حالتیکه بلباسهای
جلال ملبس شده و بنورهای عالیه زینت کرده و بنعمتهای نامتناهیه
خداوندی متنعم گردیده یا فاطمه هنیئا لک یعنی ای فاطمه گوارا باد مر تو را نعمتهای
جناب احدیت الهی و قسم بحق آنکه مرا براستی فرستاده که جهنم نعره عظیمی خواهد کشید که
باقی نماند هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی مگر آنکه مدهوش میشوند پس بانک شود بجهنم
که یا جهنم یقول لک الجبار اسکنی بعزتی و استقری حتی تجوز فاطمة بنت محمد الی الجنان

لاتغشیها

لا یغشیها قتر و لا ذلة یعنی ای جهنم بتو میفرماید خداوند جبار که بعزت من قسم که ساکت
شو تا آنکه بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و داخل بهشت شود و فرو نگیرد
او را گرد و غباری و نه ذلتی قسم بحق آنکه مرا براستی بخلق فرستاده که داخل بهشت میشود
حسن از طرف راست تو و حسین از طرف چپ تو و هر اینه مشرف خواهی شد از
طرف اعلای جنت در میان دو دست رحمت خداوند در مقام شریف در حالتیکه
لوای حمد در دست علی بن ابیطالب علیه السلام است و او بجامه های خداوند خلع
میشود در وقتیکه من خلعت داده میشوم و عطیه جایزه داده شوم و قسم بخداوندیکه
مرا براستی بخلق فرستاده که ابتدا میکنم در قیامت در مقام خصومت و دشمنی
با اعدا و دشمنان تو ای فاطمه و هر اینه نادم و پشیمان میشوند جماعتیکه غصب کرده اند
حق ترا و قطع کرده اند دوستی با تو را و دروغ شمرده اند سخنان ترا و در خصومت
ایشان در قیامت بدرجه جهنم خواهند کشید و هر چیز عرض کنیم که الهی الهی امتی
امتی ندا شد که یا محمد ایشان بیرون رفتند از امت تو و تغیر دادند دین خدا
بعد از تو پس بازگشت و جای ایشان در سعیر خواهد بود مؤلف گوید که این بود
مجمل از کیفیت وداع کردن آنجناب با اهل بیت خود و راست فرمودند آنچه ذکر
فرمودند بجهة آنکه بعد از ارتحال آنحضرت دین خدا و کتاب خدا را تغییر دادند و منصب
امیر المؤمنین را غصب کردند و بر ایشان اذیتهای بسیار رسانیدند و در خانه
وحی و تنزیل را سوختند و در پهلوی نور دیده او زدند و استخوانهای پهلوی
مظلومه را شکستند و طفل او را سقط کردند و تازیانه بر او زدند تا آنکه
از دنیای پر جفا ارتحال نمود و از بعضی احادیث که در کتاب کشف الغمه وارد
روایت کرده است چنین ظاهر میگردد که حسنین حاضر بوده اند که ایشان را
وداع نماید پس فرمودند یا بلال ایتنی بولدی الحسن و الحسین یعنی ای
بلال حاضر کن نزد من دو فرزندم حسن و حسین را چون بلال آن دو شاهزاده
جلال را حاضر کرد رسول خدا ایشان را بر دوش خود جای داد و ایشان را می بوئید

حضرت امیرالمومنین میفرماید که چنان کمان کردم که غم و کدورت از انحضرت پیغمبر
خدا زایل شد و رفتم که ایشان را دور کنم از انحضرت فرمودند دَعهُما فانّهما ابنای وَاشَمّهما ویشمّانی
ویتزوّدان منّی واتزوّد منهما فسیلقیان من بعدی زلزالا و امرا عضالا یعنی یا علی و اکذار
ایشان را تا بویند مرا و ببویم من ایشان را و از من توشه بردارند و من از ایشان
توشه بردارم و زود باشد که برخورند بعد از من مصایبی چند که زایل کرداند
ایشان را و موجب هلاک ایشان کردد پس لعنت کند خداوند کسی را که خائف
کرداند ایشان را اللّهمّ انّی استودعکما وصالح المومنین یعنی بار پروردکارا
بدرستیکه من بامانت میسپارم ایشان را و بشایستکان از مومنین و در
کتاب مثیر الاحزان از ابن عباس روایت شده است که چون شد ناخوشی
جناب رسول خدا در وقت رحلت از دنیا ضمّ الحسین الی صدره یعنی با
نور دیده خود حسین علیه السلام بسینه خود تا آنکه عرق آنحضرت بر آنجناب جاری
شد و آنحضرت در حالت احتضار بود و میفرمود که مالی و لیزید لا بارک الله
فیه اللهم العن یزید یعنی چکار است مرا با یزید هرکز نازل نفرماید خداوند
برکت خود را بر او بار پروردکارا لعنت فرما بر یزید پس آنحضرت غش طولانی
کرد و چون بحال آمد نور دیده خود حسین را در بر کشید و مکرر او را می بوسید
و از دو چشم مبارک آنحضرت اشک جاری بود و میفرمود آنقدر بدان که ای حسین
بر کلوی تشنه ات شمر ناجی تیغ کین خواهد کشید ؛ ای حسین خنجر کلوی نازکت خواهد برید
چون رسد بر حلق خشکت تیغ شمر ای جان من ؛ زیر خنجر کی دعا بر امت جدت کنی
شو رضا تا خواهرت زینب شود خوار و اسیر ؛ تا کنهکاران امت را تو باشی دستکیر
پس فرمود که آکاه باشید که یزید پلید است زمانیکه بخواهی کیتم از کشندهٔ تو در نزد
جناب اقدس الهی مؤلف محزون کوید که چون وداع حضرت رسول الله با اصحاب و اهل بیت
باخر رسید آنجناب را از شدت تب زهر که در بدن ضعیف نحیف مبارکش بود
غشی عظیم عارض شد ابن عباس میکوید که در آنحال صدای کوبیدن در خانه بلند

شد

شد فاطمه علیها السلام فرمود که کیست کوبندهٔ در جواب داد که انا رجل غریب اتیت اسئل
رسول الله أتأذنون فی الدخول علیه یعنی منم مرد غریب معلم که از رسول خدا سؤالی
کنم آیا اذن میدهید مرا در داخل شدن بر آنجناب پس حضرت فاطمه در جواب فرمود
که خدا تو را رحمت کند در پی حاجت خود برو که پیغمبر خدا بحال خود مشغولست و کیست او را
بحال خدمت ما و [illegible] افتاده ؛ امین وحی خدا این بر
در داده ؛ در آنخانه بیغانه صدای شکوه نیست ؛ خدایا تو بحال وقت دیدن بخت بد
التصرفی کار خود رفت دفعهٔ دیکر مراجعت نمود و در را کوبید و کفت غریب یستأذن
علی رسول الله أتأذنون للغرباء یعنی غریبی اذن دخول بر پیغمبر خدا مطلبد آیا اذن
میدهید غربا را که داخل شوند و آنحضرت در آنحال از غش افاقه یافته بحال آمده بود
فرمود که یا فاطمة اتدرین من هذا یا فاطمه آیا میدانی که کیست کوبنده در عرض کرد
که نه یا رسول الله قال هذا مفرّق الجماعات و منغّص اللذّات هذا ملک الموت
یعنی این متفرق کنندهٔ جمعیتهاست و در هم شکنندهٔ لذتهاست این ملک الموت
است والله هرکز از احدی قبل از من اذن نکرفته است و بعد از من از احدی دیکر اذن نخواهد
کرفت و از من اذن میکیرد بجهة کرامتی که در نزد جناب اقدس الهی ایفاطمه اذن بده او
پس فاطمه محزون فرمود که ادخل رحمک الله یعنی داخل شو خدا تو را رحمت کند و در حدیث
دیکر است که امیرالمومنین او را اذن داد و در حدیث دیکر است که جبرئیل او را اذن
دخول داد مؤلف غمکین کوید که از کجا بکجا رسانید که خانه را که پیک رب العالمین
الملک العلام بکاه ملائکه و بدون اذن داخل نشود در پای در آن نشیند و بوسه زند و بجهت
خوار زین قیامت زند و بجهت شفاعت کنند کنهکاران امت بکند و بی اذن
او داخل خانه نشود و احترام او را در هم شکنند و بر نالهای ایشان رحم نکنند
آه وا مصیبتا که بدین ظلم اکتفا نکنند و بقنفذ غلام خود بکوید که بزن زهرا را ای ظالم
اغظلهم را بزند و لا تحسبنّ الله غافلا عمّا یعمل الظالمون پس عزرائیل داخل شد و از
او بوی مشک ساطع بود و کفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس امدند

پیش روی انحضرت ایستاد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله انجناب فرمود که السلام
علیک یا ملک الموت پس گفت یا احمد خدای تبارک و تعالی مرا فرستاده و امر فرموده که اگر
اذن دهی قبض روح مقدس تو کنم و اگر از مرگ اکراه داشته باشی مراجعت کنم انحضرت
فرمود که هرچه امر کنم مطیعی عرض کرد بلی از جانب خداوند مامورم باطاعت تو پس جبرئیل
عرض کرد که یا محمد ان الله تبارک و تعالی قد اشتاق الی لقائک یعنی یا محمد بدرستیکه
خدای تبارک و تعالی مشتاق است بسوی لقای تو پس چون انجناب این کلام را
شنید فرمود که ای ملک الموت مشغول شو بانچه مامور شده بان و در حدیث دیگر است
که فرمودند ای عزرائیل مرا بسوی تو حاجتی است عرض کرد که چه حاجت است یا نبی الله
فرمودند که حاجت من انست که روح مرا قبض نکنی تا انکه جبرئیل نازل شود
و سلام کند بر من و من سلام کنم بر او پس عزرائیل قبول کرده از خانه بیرون رفت
و همی میگفت یا محمداه پس جبرئیل در میان هوا باو رسید و گفت یا ملک الموت
ایا نمی بینی که درهای اسمان کشوده شده از برای روح محمد پس جبرئیل بر
زمین نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا ابا القاسم پس انحضرت
در جواب فرمودند که و علیک السلام یا جبرئیل الحبیب من پیش بیا پس
جبرئیل نزدیک انحضرت رفت و ان روز روز دوشنبه و در اخر ماه صفر بود
پس امیر المؤمنین را طلبید و سر مبارک را در دامان انجناب گذاشت و
وصیتهای خود را بانجناب فرمودند پس عزرائیل نیز حاضر شد و علامتهای
احتضار بر انحضرت ظاهر شد پس انحضرت را غشی عارض شد و چون حضرت فاطمه
انحالت را مشاهده نمود شروع بنالد و گریه نمود و میگفت ای پدر بزرگوار اه
از غم بزرگ و اه از ناخوشی و مصیبت تو پس چون صدای دختر مظلوم خود را
شنید چشمهای مبارک را کشود و فرمود که بعد از این روز بر پدر تو دیگر غمی
نیست اه و امصیبتاه که پیغمبر خدا رو بجانب عزرائیل کرد و فرمود یا ملک
الموت امض لما امرت به یعنی ای ملک الموت مشغول شو بان کاری که بان

مأمور

مأمور شده همینکه جبرئیل این سخن را شنید گفت که این اخرین نزول من است بسوی
زمین زیرا که مقصود من از نزول خدمت رسیدن تو بود اما پس عزرائیل
نزدیک شد جبرئیل گفت ای عزرائیل فراموش نکنی وصیت خداوند را در حق
قبض روح محمد پس ان بزرگوار شهید شد بزهر جفا کلمهٔ شهادتین بر زبان جاری
کرد بر انحالت که سر مبارکش در دامن امیر المؤمنین علیه السلام بود و جبرئیل در طرف
راست نشسته بود و میکائیل در طرف چپ که عزرائیل روح مقدس مکرم مطهر
انحضرت را قبض کرد فصاحت فاطمة علیها السلام و صاح المسلمون یعنی پس
حضرت فاطمه علیها السلام صیحه زد و صدا بناله بلند کرد و همه امت صداها
بناله و افغان بلند کردند و یضعون التراب علی رؤسهم یعنی خاک بر فرق
خود میریختند فضه خادمهٔ فاطمه زهرا میگوید که بناله در امده بودند در ان
روز کوچک و بزرگ مدینه و بسیار شد گریه های خلایق و کم شد صبر و ارام در
میان امت و بزرگ شد مصیبت انجا المهاجرین بیچارگان از برای خویشان و اصحاب
و دوستان و غربا و اهل وطن و کار بجائی رسید که هیچیک از مردان و زنان را
نمیدیدی مگر انکه اشکها بر صورتهای ایشان جاری بود و صداها بناله و افغان
از زمین باسمان بالا میرفت مؤلف گوید که کسی هرگز مدینهٔ طیبه را بر انحالت ندیده
بود مگر روزیکه اسرای کربلای معلی و دختران سید انبیا از اسیری کوفه و شام
خلاص شده بودند و وارد وطن میشدند زیرا که در روایت شده است که چون
اهل مدینه خبر ورود اهلبیت را شنیدند همه از شهر بیرون امدند با مردها
پریشان و رویهای خراشیده بر صورت خود میزدند و صداها بواویلاه و وا
مصیبتا بلند کرده بودند و هیچکس را نمیدیدی مگر انکه میگریست و بمثل ان
روز هرگز گریه دیده نشده بود و از ان روز تا امروز بر اهل مدینه نگذشته
بود واه وامصیبتا فضه میگوید که بعد بیرون رفتن در میانهٔ اصحاب و اقربا و دوستان
کسی که نشد بدتر بوده باشد حزن او بیشتر باشد که بوفات او از زنیکه من حضرت

من فاطمة زهرا صلوات الله وسلامه علیها زیرا که هر ساعت حزن آنمظلومه زیاده
میشد و گریه ایشان شدیدتر میگردید و تا هفت روز گریه آنمظلومه ساکت
نشد و در هر روز داغ ایشان تازه تر میشد و گریه را بجز پیغمبر می نمود ندا و اجبا
وا أبتاه که بعد از روز هفتم چادر عصمت بر سر و روانه زیارت تربت شریف
پدر بزرگوار خود گردید و چون نگاهش بر آن تربت مقدس افتاد گفت یا ابتاه بعد
از رحلت تو آیات شریفه محکمه قرآن برطرف و تغیر زیاده شده و نزول جبرئیل
و میکائیل از خانه من قطع شد پس فرمود که ای رسول پروردگار و ای برگزیده
خداوند غالب الشان و ای پناه بیچارگان و ای یاور ضعیفان قد بکیک الجبال
والوحوش جمیعا والطیر والارض بعدک بکاء السماء یعنی بتحقیق که گریستند در
مصیبت تو همه کوهها و حیوانهای بیابانها و مرغان هوا و گریست در مصیبت
تو بعد از آنکه آسمان گریست بر تو انا لله و انا الیه راجعون مجلس سیم در کیفیت
داخل شدن حضرت فاطمه علیها السلام بحجره و اذیت نمودن بردن و سوزانیدن
در خانه آنجناب الحمد لله المتفرد بالبقاء الذی لا یعتریه الفناء والصلوة والسلام
علی اشرف الانبیاء و افضل الاوصیاء و علی السیدة الزهراء و علی اولادهم
النقباء و علی محبیهم النجباء و لعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء و بعد اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب
منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم البته وعدگاه جمیع ایشانست و
از برای آن هفت در است و هر دری از برای اهل آتش جزویست تقسیم
کرده شده در کتاب فضائل النبی روایت شده است که چون این آیه شریفه
نازل شد حضرت پیغمبر گریست گریه شدیدی و از شدت گریه آنحضرت همه
اصحاب گریستند و نمیدانستند که جبرئیل چه آورده و احدی از صحابه جرات
سوال نمیکرد و چون از عادت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که هرگاه
فاطمه طاهره را میدید خوشحال میشد از این جهت سلمان فارسی روانه حجره طاهره

ان

آن معصومه شد دید که آنحضرت آسیائی در دست دارد و مقداری جو را در
میفرماید و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی یعنی آنچه نزد خداوند است بهتر
و باقی تر است پس سلمان سلام کرد و حکایت گریه پیغمبر صلی الله علیه و آله را
بعرض رسانید چون آن معصومه گریه جناب پدر را شنید از جای خود برخاست
و چادر خود را که دوازده جای از لیف خرما وصله فرموده بود بسر کرد پس
چون از خانه بیرون تشریف آورد و نظر سلمان بآنچادر افتاد گریست و گفت وا
حزناه قیصر و کسری لباسهای سندس و حریر پوشیده اند و اینک فاطمه دختر محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله چادر کهنه پشمینه بفرق مبارک انداخته که دوازده جای
آن از لیف خرما پینه کرده است پس چون آن معصومه بر پدر بزرگوار خود وارد شد
عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه سلمان تعجب میکند از چادر من فوالذی بعثک
بالحق ما لی و لعلی علیه السلام منذ خمس سنین الا مسک کبش نعلف علیها بالنهار بعیرنا
فاذا کان اللیل افترشناه یعنی قسم بحق خداوندیکه جناب ترا براستی بر
خلق مبعوث گردانیده که پنج سال است که نیست از برای من و علی علیه السلام
مگر پوست گوسفندی که در روزها شتر خود را بر آن علف میدهیم و چون
شب میشود آنرا فرش خود میگردانیم و بدرستیکه بالش زیر سر ما از پوستیست
که جوف آن از لیف خرماست جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای سلمان
فاطمه از اهل تر بن خلق است نزد جناب اقدس الهی پس فاطمه زهرا صلوات الله علیها
گفت که فدایت شوم ای جان پدر سبب گریه شما چیست پس حضرت تلاوت فرمودند
بجهت دختر خود آیه را که جبرئیل آورده بود چون فاطمه زهرا آن آیه را شنید از شدت
خوف از غضب خداوند بر روی در افتاد و مکرر میفرمود که وای
برحال کسیکه داخل آتش شود پس شنید سلمان فقال یا لیتنی کنت کبشا لاهلی
فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار یعنی چون سلمان فارسی
این آیه را از حضرت فاطمه علیها السلام شنید گفت کاش گوسفندی بودم که

گوسفندی از برای اهل خود بریان کرده بودند گوشت و خاییده بودند بعد
و نشنیدم ذکر آتش غضب خداوند را و قال ابوذر یا لیت کانت امی عاقرة لم
تلدنی و لم اسمع بذکر النار و ابوذر گفت کاشکی که مادر من زنی که نمی
زایید مرا و من از او متولد نمی‌شدم و نمی‌شنیدم ذکر آتش جهنم را و قال عمار یا
لیتنی کنت طائرا فی القفار و لم یکن علی حساب و لا عقاب و لم یذکر
النار و عمار گفت کاشکی بودم من مرغی در بیابانها و نمی‌بود بر من حسابی
و عقابی و نمی‌شنیدم ذکر آتش را و قال علی علیه السلام یا لیت السباع مزقت
لحمی و لیت امی لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار و حضرت امیر المومنین سید الا
زاهدین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که کاشکی جانوران بیابانها
برهم دریده بودند گوشتهای مرا و کاشکی که مادر من مرا نزاییده و من نمی‌شنیدم
ذکر نار را این جناب دستهای خود را بر سر گذارده و شروع بگریستن نموده
و میفرمود که آه از دوری راه و آه از کمی توشه در سفر آخرت اهل معصیت میبرند
بجانب انتهای غضب خداوند قهار و آتش چشمهای ایشان را نابینا میکند
بر خاک بنگرید حال و احوالی چند که کسی عبادت ایشان نمیرود و مبتلا
بزخمها و جراحتهای چند که کسی ایشان را دوا نمیکند و اسیرانی چند که کسی
از قید ایشان را خلاصی نمیکند آه آه که از شدت گرسنگی از آتشهای جهنم میخورند
و از بسیاری عطش و تشنگی از آتشهای آشامند آه و امصیبتاه که در آتش
بخود می‌اندازند در طبقات جهنم زیر و بالا میروند آه و اویلاه که بعد از آن
که در دنیا بدن خود را بلباس نرم عادت داده‌اند عوض لباسهای
آتشی میپوشند و بعد از معانقه با زنان دنیا با افعیهای از شیاطین
که از آتش خلق شده‌اند نزدیکی خواهند نمود و محشور خواهند شد مولف عاصی
جانی گوید که اگر مثل جناب امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه و حضرت
فاطمه علیها السلام این نوع سخنان گفته شود از اکابر و بزرگان دین و اجلای

اصحاب

کلام ابوذر غفاری

کلام عمار یاسر

اسمع

کلام حضرت امیر

اصحاب دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چنین کلمات صادر
کرده بنده اثیم که ما عاصیان بشر دو برکار و اجیر باید کرد ای کاش که مرا در مرتبه
موجودات اسمی و رسمی و ذکری نبودی و لم اک شیئا مذکورا تا ذکر آتش غضب
خداوند جلیل را بدین گونه نمی‌شنیدم و لکن الحمد لله رب العالمین که خداوند
کریم و رحیم ما را از محبین و دوستان فاطمه زهرا مقرر فرموده و امیدهاست
که ببرکت معصومه مظلومه ما را از آتشهای غضب خداوندی نجات یافته و در
رحمتهای بی‌تبه خداوندی مخلد گردیم مگر نشنیده این حدیث شریف را که در کتاب
مصابیح المعصومین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود
چون روز قیامت شود فاطمه دختر من بر ناقه از ناقه‌های جنت سوار شود که
اطراف آن ناقه زینت داده شده باشد بدیباج جنت و افسار آن ناقه از لالای
تر باشد و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک معطر و چشمهای آن از یاقوت
احمر و بر آن ناقه باشد قبه از نور که دیده شود ظاهر آن از باطن و باطن آن
از ظاهر و اندرون آن مملوست از عفو پروردگار و بیرون آن از الطاف
کرده است رحمت خداوند منان و بر فرق مطهر فاطمه صلوات الله علیها باشد
تاجی از نور که از هفتاد رکن بوده باشد که هر رکنی از آن مکلل بوده باشد
بدر و یاقوت که هر یک از آن در و یاقوت تابان میشود مانند ستاره‌های
درخشنده در آسمان و از طرف راست او راه بروند هفتاد هزار ملک
مقرب و از طرف چپ او هفتاد هزار ملک مقرب دیگر و جبرئیل علیه السلام مهار
آن ناقه را گرفته راه میرود و بصدای بلند فریاد میکند و میگوید غضوا ابصارکم
حتی تجوز فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله یعنی ای اهل محشر تمام دیدهای
خود را بپوشید و چشمهای خود را بر هم گذارید تا آنکه از محشر بگذرد فاطمه
دختر محمد مصطفی پس تمام دیده بپوشند بهم الا الثقلین که تا عبور کند مادر
امام حسین فلم یبق یومئذ نبی و لا رسول و لا صدیق الا غضوا ابصا

اوصاف ناقه فاطمه

[illegible] هفتاد هزار ملک [illegible] فاطمه

حتی تجهیز فاطمه علیها السلام بعضی بر بالای منبر آمدند و از مرض نبی و نصب قفی
مکر انکه چشمهای خود را بر هم میگذاردند تا انکه فاطمه زهرا صلوات الله علیها
میگذرد مولف کوید که اف بر این امت جفاکار نقدار که همین بزرکوار را که جمیع مقربین بر
درکاه الهی در وقت عبور او و بجهت احترام و تعظیم او از جانب خداوند جلیل مامور
میشوند که چشمهای خود را بر هم کذارند چکونه او را رها دادند و اذیتها رسانیدند
تا انکه در میان نامحرمان بیشمار دشمنان منافقین و اشرار بی دینها کرد نداء مکروه لیوش
کرده که در احادیث معتبره بسیار از سلمان فارسی و ابن عباس روایت شده است که
بعد از انکه رسول خدا از دنیا رحلت فرمود هنوز آن بزرکوار را غسل نداده و کفن
ننموده و بر نعش منور نرسانیده اکثر امت از بیعتی که با رسول الله صلی الله علیه و اله
حضرت امامت امیر المؤمنین علیه السلام کرده بودند برکشتند و جسد مقدس حضرت رسول
اعظم را در میان کذاشتند و در مسجد اجتماع کرده ابوبکر را از پیش خود امام قرار
دادند پس امیر المؤمنین ع اعضا را با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز
کرده دفن فرمود و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد و عمل بوصیت پیغمبر کرد و
متعرض امت نشد پس عمر بنزد ابوبکر امد و کفت که همه کس با تو بیعت کردند مکر
این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که حضرت علی را حاضر سازد و خود قنفذ ملعون
غلام خود را فرستاد که برو و بعلی ابن ابیطالب بکو که وصی رسول الله ... الملیه
چون نامه انحضرت تشریف نیاوردند پس هر چند مکرر ادم در عقب آن جناب فرستاد
ایشان تشریف نیاوردند تا انکه عمر غضبناک از جای خود برخاست و با خالد
ابن ولید و قنفذ لعنهم الله قد کثیری همه بر داشتند و بدر خانه علی ابن ابیطالب ع
امدند و در انوقت حضرت فاطمه علیها السلام که بعضی از غصه ها او را رسیده بود
معجر خود را بر سر بسته و جسم شریفش بجهت وفات پدر بزرکوارش ضعیف کردیده بود
و در عقب در خانه نشسته بود که ناکاه عمر در خانه را کوبید و فریاد زد که یا علی در
خانه را بکشا انمظلومه در عقب در فرمود که ای عمر ترا با ما چکار است چرا
مارا

در اعراض امت از جنازه و تکفین و تغسیل حضرت فاطمه

در بیعت ... فاطمه ...

مارا بعزا داری و ماتم خود نمیکذاری عمر فریاد زد که ای فاطمه در را بکشا یا انکه
اتش بدر خانه تو خواهم زد و خواهم سوخت انمظلومه فرمود که ای عمر از خدا نمی ترسی
که میخواهی بدون اذن من داخل خانه من شوی و بر من از ره ظلم کینه بپا کنی
بجا کردش بنهان ان پاره تن رسول خدا ندا داد و اتش در عقب در افروخت
و در خانه وحی الهی که انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملائکه مقربین
احترام میداشتند بسوزانید و بدون اذن داخل خانه شد مولف غفرله
کوید که اقتدا بعمر نمودند اهل کوفه و شام در روز عاشورا بعد از شهادت
جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در اطراف خیام زنان بیکس
نعوه زنان جمع شدند و چنانچه شیخ صدوق در کتاب امالی روایت
کرده است ابن ناست که اخرجوا النساء من الخیمة و اشعلوا فیها النار یعنی
ان بیکسان را از خیمه بیرون کردند و خیام طاهره را اتش زدند و در روایتی
دیکر که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام چنین روایت شده است
که اقبل اعداء الله و احدقوا بالخیام فصاح ابن سعد اللعین و قال
اضرموا علیهم النار فی الخیم فقیل له یا ویلک یا عمر ابن سعد ما کفاک ما صنعت
باهل البیت علیهم السلام و تزید ان تحرق حرم رسول الله صلی الله علیه و اله بعنوان و اعیادا
کردوی و در روز دشمنان خداوند و اطراف خیام طاهرات احاطه کردند
پس عمر ابن سعد اقتدا بعمر ابن الخطاب کرده فریاد زد که اتش بزنید خیمه ها را هر کس که
دلرهاست پس شخصی از غلوی کفت که وای بر تو ای عمر ابن سعد تو را کفایت
نکرده انچه را با حسین کردی حال اراده داری که حرم رسول خدا صلی الله علیه و اله
بسوزانی ابد و سنان چون عمر ابن الخطاب دید خوانه امعصومه بتول
فاطمه زهرا علیها السلام از عقب در برنخواست و روی بجانب قبر پدر بزرکوار
خود کرده و کفت یا ابتاه یا رسول الله دختر خود را ببین که بچه صدایی
مظلوم را اشنیده و امصیباه و اویلاه که نمیخواهند بالا فتنه بلند کرده و از برای

در حضور انبیا و ملائکه

زدن عمر و قنفذ فاطمه را

خشم وجفا بر پهلوی انور زکرده خدا و رسول را زد پس آن معصومه مظلومه شروع
بناله وافغان کرده آه آه وامصیبتا که آن حیای بی ایمان با چه کرده بود که قفا
نکرد و تازیانه از میان برکشید و بر بازوی آن بزرگوار زد و در بعضی از کتب
اصحاب که نعره کشید و گفت ای قنفذ بزن زهرا را پس فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بناله و فغان درآمد و مکرر میفرمود یا ابتاه یا رسول الله فاطمه را دریاب
پس چون جناب سید اوصیا صلوات الله علیه این حالت را ملاحظه فرمود غیرت
اسد اللهی بجوش آمد و از جای خود برجست و سر عمر را گرفته بر زمین
ولیکن کرده چنان بر زمین زد که گردن و دماغ او مجروح شد خواست که او را
بقتل رساند و در بعضی از کتب است که آنحضرت را بحق حضرت رسول صلی الله علیه
و آله قسم داد تا دست از او برداشت و این خبر در اخبار معتبر است که وصیت
رسول الله صلی الله علیه و آله بخاطر مبارکش خطور کرد که آنجناب را امر بصبر فرموده
بدست خویش گرفتش چنان دوال کمر بیرون زد بر سینه‌اش چنانکه اراده او آمد
دانم فرستد شد پس بخاطر آمدش آن گفتهای پیغمبر و بدانکه یکی از حکمتهای
وصیت پیغمبر این است که اگر منازعه میکردند لا محاله قتل نفوس بسیار میشد
و مومنین بسیار که در صلب منافقین بودند ضایع میشدند لهذا از عالم
دنیا که مطلع بود بر این خبر در اصلاب الی یوم القیامه دست از آن شقی کشید
و فرمود که یا ابن الصهاک الحبشیه بحق خداوندی که گرامی داشت محمد را بر
نبوت که اگر قضا و قدر الهی و امر پیغمبر نبود در کتاب او سبقت نگرفته بود
هر آینه بر تو ظاهر میکردم که تو نمی‌توانی داخل خانه من شوی مولف
این کتاب گوید که روزی مثل روز عاشورا نیامده و نخواهد آمد زیرا که
صدای ناله حضرت فاطمه علیها السلام بلند شد جناب امیر مومنان که ولی الله
و اسد الله بود تحمل ننمود حاضر بود و آن معصومه را اجابت کرد لکن در روز
عاشورا چو خیمه‌های بیکسان را آتش زدند همه زنان و دختران با پای برهنه
حیران

حیران و سرگردان با ناله و افغان روی در بیابان نهادند هر یک از ایشان که
داشتند بحضرت عباس پناه داشتند و بعلی اکبر و بقاسم و بسایر اصحاب و انصار
و اعوانیکه ایشان را یاری کنند و در بیابان بعضی یا جداه یا رسول الله میگفتند
و جمعی یا ابتاه یا امیرالمومنین میگفتند و بعضی نوحه زنان و کشتگان خود را
صدا میزدند و احدی نبود که بفریاد ایشان رسد تا همه در دست کفار و اعدای
دین اسیر و دستگیر شدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون عمر ابن الخطاب
از حکم مستطاب حضرت سبحان جل شانه العالی و وصیت جناب رسالتمآب
آگاهی یافت و مطمئن خاطر شد که آن بزرگوار مامور است بصبر و شکیبائی و ملاحظه
نمود که آنحضرت دست از او برداشت و یقین کرد که او را نخواهد کشت بلکه اذیت
نخواهد کرد شروع کرد بفریاد زدن و استغاثه کردن پس هجوم عام شد و آن
حضرت چون مامور بصبر بود آرام گرفت پس آن ملاعین جرات کرده و ابتدا
کردند و افضیحتا که آن سرکرده اهل جور و جفا و آن بی شرم بی حیا ریسمان
بگردن شیر خدا ارواح العالمین له الفداء که هر کس سر از کمند اطاعت حضرت
معبود نپیچیده بود انداختند ستم نگر که سگی چند شیرگیر شدند بدست
بستن شیر خدا دلیر شدند دشمن بگردن سلطان اولیا بستند بریسمان
قضا تن برضا بستند و خواستند که آنجناب را بان هیئت بمسجد ببرند پس
چون فاطمه زهرا از اراده ایشان مطلع شد پیش آمد که مانع شود فضربها
قنفذ الملعون بالسوط او واویلا یا رسول الله کرد آنگاه قنفذ ملعون تا
زیانه کشید و موافق روایت دیگر عمر تازیانه کشید و چنان بر بازوی فاطمه
زد که بازوی مبارکش شکست و ورم کرد باز آن معصومه دست از امیر
المومنین بر نداشت تا آنکه عمر ظالم آن مظلومه را داخل خانه کرد و موافق
حدیثی در خانه را بر او بر روایتی دیگر بسمار در را با غلاف چنان بر پهلوی آن
پاره تن رسول الله زد که استخوانهای پهلویش شکست و طفلی که در رحم داشت

که بید درد کوارش او را محسن نام فرموده بود سقط شد و بروایتی دیگر مغیرة
ابن شعبه با امر عمر علیهما اللعنة در بر شکم محترم او زد پس آن معصومه از همان
ضربت بیمار شد و صاحب فراش شد تا آنکه از دار فانی بر ملا اعلی وداع کرده بدار
السرور جاودانی شتافت آه آه که در وقت ارتحال بازوی مبارک آن جناب
ورم بزرگی داشت از اثر تازیانهای او و در حدیث است که بعد از آنکه حضرت
فاطمه علیها السلام را داخل خانه کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با ریسمان بستند
کشیده بمسجد بردند و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در آن
وقت فاطمه خشمناک با چشمی اشکبار بدر بی خود بیرون آمد با اهل زنان ناله و آه با
بعضی از زنان بنی هاشم روانه مسجد شدند و چون نزدیک قبر رسول الله صلی الله
علیه و آله رسیدند با فغان و خروش در آمدند پس آن معصومه تا الهای بلند
از دل برکشید و بآواز بلند گریست و فرمود که ای گروه ستمکار و ای قوم غدار از
پسر عم دست بردارید و اگر نخواهید بخدا بحق او که پیغمبر را براستی بخلق فرستاده
که گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر اندازم و دست بدرگاه الهی
بردارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که کنگرهای آسمانها بر روی زمین گذارم
والله که ناقه صالح در نزد خدا از فرزندان من گرامی تر نیست و بچه او از فرزند من عزیزتر
نیست سلمان فارسی میفرماید که من در نزدیکی آن معصومه ایستاده بودم
که ناگاه دیدم که دیوارهای مسجد رسول الله را بلرزه در آمد و نزدیک شد
که اگر کسی میخواست از زیر آن می توانست عبور کرد پس من چون آن حالت را
مشاهده کردم بر خود بلرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم پس نزدیک
آن معصومه آمدم و استغفار کردم و عرض نمودم که ای سیده نساء و ای بتول
عذرا و ای خاتون روز جزا و ای بانوی حجله کرامت و ای جگر گوشه حضرت
رسالت و ای بضعه رسول ثقلین و ای مادر سبطین با این قوم نادان بخشش و مرحمت
بفرمای رحم فرمای شما اهل بیت رحمت و شفاعت می باشید و پدر بزرگوار شما

رحمة

رحمة للعالمین بود و جناب تو سبب نزول عذاب بر این قوم مشو پس آن معصومه
التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد آرام گرفت و گرد و غبار فرو نشست
و حضرت باقر علیه السلام فرمود که اگر چه آن سر خود را میکشود هر آینه همگی هلاک میشدند
و در حدیث دیگر است که آن معصومه پیراهن پیغمبر را بر سر افکنده بود و دست
حسنین علیهما السلام را گرفته بود و داخل مسجد شد پس فرمود ای ابوبکر ترا با ما
چکار است میخواهی فرزندان مرا یتیم کنی پس اگر نبودی سر خود را میکشودم و بدرگاه
الهی ناله خود را بلند میکردم پس مردی برخاست و گفت ای ابوبکر میخواهی همه را
هلاک کنی پس آن ملعون ترسید و دست از حضرت امیر المؤمنین بر داشت پس
ای بزرگواران همگی بجانب کشته مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره تاب نیاوردی
که ریسمان در گردن امیر مؤمنان مشاهده کنی و خوف آن داشتی که فرزندان
تو را یتیم کنند پس بی اختیار روانه مسجد شدی و چندان ناله های سوزناک
و آه شرربار برکشیدی که عالمیان از سوختی و پسر عم خود را از چنگ اعدا
نجات داده بجانب او بردی اما و اویلا خبر داشتم بر این حال مینشستی و چه میکردی
اگر در مجلس یزید علیه العذاب الشدید می بودی و آن ملعون را بر کرسی زر
نگار تکبر کرده میدیدی و همه فرزندان خود را یتیم و جناب سید الساجدین
غل بر گردن مشاهده میکردی که با سایر دختران با آن بخود که خود در حدیث
میفرماید که چون ما را در بزم یزید بن معاویه علیهما اللعنة میکردند ریسمانی را
رشته همه ما را مثل گوسفندان بر هم بستند و یک ریسمان بگردن من بود و سر
دیگر بگردن عمه ام کلثوم خاتون و عمه ام زینب خاتون و سکینه و سایر دختران
بود و ما را می بردند و کلما قصرنا عن المشی ضربونا حتی اوقفونا بین یدی
یزید لعنة الله را مصیبا که آن حضرت میفرماید که هر زمان که کوتاهی میکردیم
از راه رفتن ما را می زدند تا آنکه ما را آوردند در حضور یزید علیه اللعنة
و سرپا نگاه داشتند که ناگاه آن ملعون امر بقتل مظلوم بیمار کرد و دختران او را

گفتن شام یک مجلس یزید

حکم بقتل امام زین العابدین کردن

در بغل گرفته بودند وجمیعاً ناله وافغان میکردند وکسی نبود که بفریاد ایشان
برسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مولف گوید که در این مجلس ابن بابویه مطلع
شدن بر نجات یافتن شیعیان ولجو کردنهای ایشان ودر سرو تابوشان نمایان
کردم حدیث کیفیت وارد شدن خواتین بعرصه محشر دانی بنیکو تراست که بعد از آنکه جمیع اهل
محشر بجهت احترام آن بزرگوار چشمهای خود را پوشیده اند بر گزیده خداوند جلیل با
عزت وجلال از همه صفوف محشر بگذرد تا محاذی عرش عظمت پروردگار رسد
واز ناقه فرود آید وعرض کند که ای خداوند من وای سید وآقای من حکم فرما
میانه من وایجماعت که بر من ظلم وستم کردند وحکم فرما در میانه من وقاتلین
اولاد من پس از جانب حضرت ذو الجلال ندا رسد که ای حبیبه من وای دختر حبیب من
هر چه خواهی سوال کن تا عطا کنم وهر کس را خواهی شفاعت کن تا قبول کنم اینک
بعزت وجلال خود قسم یاد میکنم که در این روز از ظلم هیچ ظالمی نخواهم گذشت و
انتقام هر مظلومی را از ظالم کشنده برا خواهم کشید پس فاطمه علیها السلام عرض
کند که الهی وسیدی از جناب تو میخواهم ذریه خود را وشیعیان خود را وشیعیان
ذریه خود را ای مولای من از تو سوال میکنم که دوستان مرا ودوستان ذریه مرا
بمن بخشائی پس از جانب اقدس الهی ندا رسد که کجایند ذریه فاطمه وشیعیان
ودوستان او ودوستان ذریه او پس ایشان بندای خداوندی همه در یکطرف محشر
جمع شوند وملائکه رحمت در اطراف ایشان احاطه خواهند نمود پس جناب فاطمه
زهرا علیها السلام پیش افتند وجمیعاً در عقب آنجناب روانه شوند تا آنکه داخل
جنت شوند الحمد لله الذی جعلنا من محبی فاطمة وذریتها علیهم الاف التحیة والثنا

مجلس چهارم در کیفیت عزاداری نمودن سیدة النساء علیها السلام از برای
سید انبیاء صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی کان ولم یزل هو کائن وهو الحی
الذی لا یموت ثم الحمد لله الذی جعل نبینا الرحمة ومبدأ الکائنات وسبب الوجود
ما امضی وما هو آت وهو محمد المبعوث علی الکائنات علیه وعلی آله الائمة الطیبات

وعلی

و در کیفیت وارد [illegible] شدن فاطمه

وعلی ابنتها الهدایات والکرامات وعلی اعدائهم تواتر اللعنات ما دام تتابع الآنات
والاوقات وبعد در کتاب عوالم از ابن عباس روایت میکنند که از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود روزی رسول خدا داخل شد بر فاطمه زهرا
علیها السلام ودید که او مغموم بسیار محزون وغمناک است پس فرمود که ای دختر
من چرا غمگین تو گردیده است ایشان عرض کردند که سبب حزن من آنست که
بخاطر آوردم روز قیامت را وبرهنه محشور شدن خلایق را در آن روز برهنگی
آنحضرت فرمود که ای دختر آن روز بسی عظیم لکن خبر داد مرا جبرئیل از جانب رب
کار جلیل که اول کسی که برانگیخته شود در آن روز من باشم پس ابراهیم پس حضرت
حضرت ابراهیم پس شوهر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام است پس جناب احدیت
الهی در آن فرما بجبرئیل را با هفتاد هزار ملک که تا بر سر قبر تو هفت قبه از نور
برپا کنند پس اسرافیل را امر فرماید که حله از نور برای تو بیاورد ودر بالای
تو بایستد وعرض کند که ای فاطمه دختر محمد مصطفی برخیز از جای خود برای محشر
پس برخیزی در حالتی که ایمن باشی از خوف تو پوشیده باشد عورت تو پس اسرافیل آن
حله را بتو دهد وتو قامت مبارک خود را بپوشانی پس بیاورد زوفائیل که یکی از
ملائکه مقربین است از برای تو نجیبی از نور که افسار آن از مروارید تابانده است
وبر آن هودجی است از طلا پس تو بر آن سوار شوی وزوفائیل مهار آنرا بکشد
ودر پیش روی تو راه رود وهفتاد هزار ملک که در دستهای ایشان لواهای
تسبیح همینکه شروع بروانه شدن نمائی هفتاد هزار حوریه ترا استقبال
کنند واظهار فرح وشادی کنند بسبب ملاحظه جمال باکمال تو وبوده باشد
در دست هر یک از ایشان مجمری از نور که از آنها بوی عود ظاهر شود
بی آنکه آتشی در آنها بوده باشد وبر فرق هر یک از ایشان تاجی بوده باشد که
مکلل باشد بزبرجد سبز واز طرف راست تو راه روند چون اندکی از قبر خود
دور شوی مانا باستقبال تو آیند مریم با هفتاد هزار حوریه باستقبال تو

در کیفیت [illegible] فاطمه علیها السلام

باستقبال تو آیند و از طرف چپ له دو تند پس مادرت خدیجه بنت خویلد که آن
اول زنیست که ایمان بخدا و رسول آورده با هفتاد هزار حوریه که در دستهای
ایشان لواهای تکبیر بوده باشد ترا استقبال نمایند و چون نزدیک بحر
ابی حوراء که سرکرده حوریان جنت است با هفتاد هزار حوریه با آسیه بنت مزاحم
باستقبال تو آیند و در اطراف تو راه روند و چون بمیانه محشر رسی در حالتی که همه
مخلوقات بر پا ایستاده باشند منادی از جانب خداوند جل جلاله از زیر عرش عظمت
ندائی کند که جمیع محشریان بشنوند که اغضوا ابصارکم چشمها برهم گذارید که اینک فاطمه
دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با همراهیان و استقبالیان بگذرد ای فاطمه حبیبا
چشمهای خود را برهم گذارند مگر حضرت ابراهیم و علی ابن ابیطالب که نظر بوی
ندارند و در آن وقت حضرت آدم بطلب حوا در آید پس او با مادرت خدیجه
بیاید که در پیش روی تو راه میروند مؤلف داستان گوید که هر وقت که اینگونه اخبار
های خداوند جلیل را بخاطر میآورم و ملاحظه میکنم که منافقین کوفه و شام از
کربلا تا شام چگونه با اولادهای آن معصوم سلوک نمودند بحکم شنو [illegible]
میشود و اشکم بی اختیار جاری میگردد از آنجمله دختران و کودکان که از اهل
کوفه میکردند اهل کوفه تمام از برای تماشای ایشان از شهر کوفه بیرون
آمده بودند که همه با لباسهای فاخره و دستهای خضاب کرده و صداها بخنده
و قهقهه بلند کرده بودند الله که ابن زیاد ملعون چون خواست که اهل بیت را
از کوفه روانه شام کرداند محضر بن ثعلبه عائذی لعنه الله را طلبید و هزار سوار
بهمراه او کرد و زاد و راحله سفر ایشان را و آنچه باو حاجت داشتند آماده کرده
تسلیم ایشان نمود و سرهای شهدا و دختران حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
باو سپرد و باو امر کرد که نگذارد ایشان را که روهای خود را بپوشند و نگذارد که کسی
ایشان را لباسی دهد که خود را بآن مستور نمایند و امر کرده بود که بهر شهر و دیار که میرسند
با انواع سازها و شادیها اهل آن شهرها ایشان را استقبال نمایند و اعلان نمایند
کوفه

مجلی از کیفیت وصول اهل بیت بکوفه

در کیفیت روانه شدن اهل بیت از کوفه بشام

کوفه تا شام بهمین دستور العمل سلوک نمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون آیه داستان و این کج ترکیبان نه همین احترام اولاد فاطمه را نداشتند
و بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله در کاشانه او آتش افروختند و شکستند
ایشان اکتفا بشکستن در خانه کرده بودند بلکه استخوانهای پهلو و بازوی مجروحه
المی پاره تن محمد را شکستند و حق او را غصب کردند و از ارث بدروغ داد و
دعوی العزیز کرده خدا را بحجت ظاهر بدلیل مبدل کردند پس معصومه در کربلا روز
و عزاداری برای پدر بزرگوار خود در آن دنیا رحلت نمود و مجلس عزاداری آنجناب
بر خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را بحدیث ظاهر میکردند که در کتاب عوالم النعم
و ترا ابن عبدالله روایت میکند که میگوید سالی در طواف خانه خدا بودم که ناگاه
دیدم جاریه که در کوه میلیحه بر سر کلاه امیر که در اطراف خانه طواف میکرد و میگفت
انجلوا منی صاحب بیت الحرام و حفظه کرامی از تو سؤال میکنم که مرا بحق المحشر و ما
باسادات طاهرین من و آبای ایشان که با ایشانست علامتهای نجابت بوده
کواهی دهد برکت آگاه باشید ای اهل حاج که منم فضه کنیز از خاندان برگزیده گان
از میان انبیا و اخیار و ابرار که بلند برایست قدر و منزلت ایشان بالنسبه بقدرها
و منزلها و بلند است سنای مقدس ایشان که در همه شهرها و ایشانند صاحبان
همه فخرها و ترا ابن عبدالله میگوید که بان کنیزک گفتم که گمان من اینست که تو از
خدمتکاران خاندان نبوت باشی گفت بلی گفتم که کیستی و نام تو چیست گفت منم فضه خادم
فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس باو گفتم که بسیار مشتاق بودم
کلام تو بودم و میخواهم از تو مسئله سؤال کنم میشود که چون از طواف فارغ گردی
با آن محل نزد من بیائی با تو خلوت کنم تا مسئله خود را سؤال کنم گفت بلی وعده کرد
پس از فراغ از طواف او را در آنجا که وعده کرده بود یافتم و اول تحفه و هدیه باو دادم
و بعد باو گفتم که مسئله من اینست که خبر ده مرا از احوال سیده زنان خود
حضرت فاطمه علیها السلام که او را چگونه یافتی در وقت وفات او و بعد از ارتحال پدر

در بیان ظلمی از ظالمان که بر فاطمه علیها السلام کردند

در کیفیت عزاداری معصومه برای پدر بزرگوار خود

بزرگوار شرح راوی میگوید که چون فضه نام فاطمه را از من شنید احوالش منقلب شد
وچشمهایش پر از اشک گردید و نالهای بی اختیار از جگر برکشید وگفت ایمرد قلبم را
بهیجان در آوردی وکهنه زخمهای پنهانی مرا ظاهر کردی ای مرد جواب خود را بشنو
پس بدانکه چون رسول خدا از دنیا رحلت نمود بگریه در آمد از برای آنحضرت
هر پیر وجوان وبسیار شد ناله و زاری و افغان و بسیار کشته مصیبت بر قلوب
عالمیان و عظیم شمردند بر خود مصیبت آنجناب را خویشان و اصحاب و دوستان او
وانصار وغریبان واهل وطن و بنی هاشم و در عزاداری کار بجائی رسید که هیچ مردی
و زنی نمیدیدی مگر آنکه مدام ناله میکرد و اشک از رخسار او جاری بود ولکن ای مرد
بدانکه در تمام روی زمین احدی را ندیدیم که حزن و اندوه وگریه و ناله او مثل خاتون
فاطمه بوده باشد و در حزن و اندوه و ناله او کوچک بود هر حزنها وگریه‌ها و هر حزنی
از زمان صحبت رسول خدا صلی الله علیه واله زیاده میگذشت حزن و اندوه خاتون
خاتون من زیاده میشد و در گریه او اشتداد بهم میرسید و تا هفت روز متصل
از برای تعزیه‌داری از خانه بیرون تشریف نیاورده و علی الدوام ناله وگریه مینمود
و هر روز زیاده از روز گذشته افغان میفرمود مؤلف اشکبار گوید که انصافا فاطمه
طاهره با وجود آنکه اذیت ظاهری رسول خدا مختصر بود بزهر خوردن و بروی زخم ضرب
غربت رحلت فرمودن این گونه نالها وگریها و عزاداریها در هجران آنجناب میکرد پس
بعد از انکه دیدن کربلا می بودی و فرزند خود جناب سید الشهدا علیه السلام را میدیدی
که جمیع لباسهای بدنش را بغارت رفته و سرش از بدن جدا شده و بدن نازپرورش
بزیر سم اسبها پامال شده و تیرها و خنجرها قطعه قطعه شده و در خاک و خون افتاده
و هم زنان و دختران که عزادار او بودند اسیر بی پرده بودند و در اطراف و بحر و بیابانها
نوحه‌خوانان هاشمی پاره پاره شده دیگر مرثیتی و ناله بر هم بلند بودند که چگونه
و زاری و ناله و بیقراری میکردی و تا چه مدت بجا و خاکهای کربلا میبودی
و تا کی از تربت طاهره او بر نمیداشتی را و میگوید که فضه فرمود که چون هیچ نخوردم
از وفات

از وفات سید انبیا صلی الله علیه واله طالع شد که با حزنها در قلب خاتون
من پنهان بود و از دیده و از اول طلوع و ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم دلم
کار بجائی رسید که نتوانست در خانه صبر نماید پس از حجره طاهره بیرون تشریف
اورده و نالهای شرربار میکشید و چندان سخنان غم انگیز در نهایت
و بلاغت ادا میفرمود که گویا حضرت رسول الله صلی الله علیه واله بود که
سخن میفرمود و چون صدای ناله خاتون من از بیرون حجره طاهره ظاهر
شد جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک از کنیزان و دختران خود با گریه و ناله
روانه خدمت آن مظلومه شدند و چون مردمان مدینه از مهاجر و انصار
از خانه و بازار و اهل کسب و کاران نالهای شرربار را استماع کردند دست
از شغل و عمل خود برداشته با گریه و ناله در اطراف حجره طاهره شدند و
چون آن غوغای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند باخبر
شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری بازدحام نمودند پس
در آمده و از خوف آنکه روی زنان ظاهر شود چراغها خاموش کردند و دنیا را
تاریکی شب چندان ناله از زمین مدینه باسمان بالا رفت که خلق گمان
شد که رسول خدا از قبر بیرون آمده اند پس وحشت عجیب و حیرتی غریب همه خلق را
عارض گردید و ناله مظلومه محزونه علی الدوام بلند بود بگفتن وا ابتاه
و اصفیاه و امحمداه و ابا القاسماه پس فرمود که ای پناه بیوه‌زنان و یتیمان که را
از برای رونق قبله و مسجد بجای خود نصب فرموده و که را از برای تسلی قلب
شکسته دختر جان گریان معین گردانیده و روی بجانب قبر پیغمبر گرامی
کرده و راه مرقد را از هجوم اشک پیش پای خود نمیدید و گوشه مقنعه خود را
نمیتوانست جمع نماید و بر خاک میکشید و چون نزدیک بقبر مقدس رسید و
نظر آنجناب بحجره طاهره که محل فرخاتم انبیاست و بمنارها که برای اذان
برای نماز آنحضرت میگفتند افتاد ضعف بر آن مظلومه علیها پهلو و بازو شکسته غالب شد

در غش کردن حضرت ام البنین ... هنگام ... خبر

وقدمها را کوتاه و نزدیک بهم بر داشت و چندان صیحه زد که افتاد و غش کرد پس زنان امة
در اطراف هجوم آوردند و چندان آب بر سر و سینه اش ریختند تا آنکه هوش آمد و سوختن دلشان به جای خود است
کرانند که مجال آمد **مؤلف** اشکبار از قلم اشتبار شد این سخن جاری است که کیست در عالم
مثل سید و آقایم جناب مظلوم کربلا در محل انقطاع غریب و بیکس شود زیرا که مادر
جناب فاطمه زهرا که شوهر افکن را این غم بود از دنیا رحلت فرموده بود و دختران و
خواهران و زنانش را مهلت غم داری نداد که در کربلا بودند و در آن زمان قلیل که درمدینه بودند
مصیبت خانه بوم کند کسی نبود که ایشان را در غم داری یاری و همراهی کند مگر آنکه
ان حدیثی که در وقت عبور اسیران از قتلگاه شهیدان دختران و زنان چه
نالهای غریبانه کرم ندیده چیلان نفاوت بیشتر کار ابر ایشان رحم نیامده
آه آه مگر آنکه چون نظر بحیوانات کردند دیدند که شتران اسیران و اسبان ان
ملاعین را چندان کرده اند که پاها و سمهای ایشان تر شده بود از خون
ندیده انرو شاهد جرم طاهره که بر او از ملاحظه منازل جای اذان بالک
هر چه در میان امت بر قرار است با اعتبار بوده از طرفان سلک خانه کربلا
وانو مراتو نالد تحمل قامت بر شده وی نمی کرد بیدبس غش کرده و بر زمین افتادی
نمیدانم اگر در روز عاشورا در کربلا می بودی و خیمهای فرزندت را بآتش
و دختران را با پاهای برهنه سر و پا یا نها که در ده و سر فقیری آقای نمی خوانت
اهل جنت را بر سنان نیزه مشاهده میفرمودی چه نالها میکردی و چه سخنان
میفرمودی و اگر غش میکردی دیگر بهوش نمی آمدی در وادی شهادت که
بزرگان کوچکان از پی شهید و بیکدم که بجانب محبوب حقیقی برداشتند و
خود را بر لب کوثر رسانیده بودند تا کام بماء الحیوة وصال شاد بکرده
بودند و ای بحال اسیران بیکسان شود که بر سینه و بر سر حسرت زخم شود تا آقا
شوی پس اگر تا قیامت زنده می بودی از این مصیبت مدهوش بودی نفرین
قلبهای با غم کشیده دختران ستم که چگونه این بار مصیبت را بر دل کشیدند

و این است

و این است مراجعت جناب ام کلثوم خاتون که در قصیده خود در وقت ورود بمدینه طیبه
روی بجانب قبر مادر خود کرده و فرموده افاطم ما لقیتی من عداک ولا قیراط مما قد
لقینا فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا یعنی ای مادر ما
ای فاطمه نرسید از دشمنان تو قیراطی از آنچه بما رسیده است از دشمنان ما پس
اگر تا قیامت زنده می بودی بر ما یی ما نحن فینا الی زاری میکردی : موی کنده
الوده چشم بر از خون محاسن : که بدیدی فاطمه در عرصه گاه کربلا : انجا که
کرنا لها چیز از او : ساکنین عرش هم بگریستندی بر ملا : راوی میگوید که
فضه خادمه فرموده که چون زنان مدینه آب بر ایشان میریختند و از غش
بحال آمدند اول سخنی که فرموده این بود که ای وای که دیگر قوت در بدنم باقی نمانده
و مرا قدرت بر تیشه هیچ کار نیست و در معرض شماتت اعدا واقع گردیدم و
حزن بیتابی در قلبم کشنده من و قاتل جان من است ای بیکجان باقی مانده
تنها و حیران و زنده مانده ام بیکس و سرگردان و دیگر امید ندارم که بعد هم
شکسته و بهم خورد اساس هستی و زندگانی من و تیره و تار شده روزگار
من اینجانان پیره دیگری با ایم بعد از جناب تو که را انیس و مونس و حشت من گردد
و در وقت که بعد از من مرا تسلی دهد و در وقت ضعف و نقاهت مرا اعانت کند
مؤلف با انصاف با قلم ریشکاف چنان گزارش میکند که اگر روا باشد که خاتون اهل
جنان با وجود مثل امیر مؤمنان فدائه روحی و اولاد علی الغالبیان و با حاضر بودن
همه دختران و پیران خصوصاً حسنان دو گوشواره عرش بود که غالب اوقات
یاری کردند جمیع اهل مدینه از پیر و جوان و امثال این سخنان در معرض بیان آمد
اوجب بسیار بجا و بموقع و مطابق واقع بود سخنانی که طفل کوچک محزون جناب
سکینه خاتون در وداع لحظات جسد مجروح پاره پاره پدر خود کرده میفرمود
که ای جان این است که ای پدر جان بیا ببین پوشیده بر قامت من لباس
یتیمی را و نرکو دیکی من چسانند نه در تربتها که اسیر بابای پدر جان بغارت رفت

در ذکر
بعضی کلمات سکینه خاتون
با جسد پدر

کوشواره گوش مرا وکشیدند از سر من چادر ومقنعه مرا پدر شمر از سم معجر
دبود است زد سیلی بروی من بابا کبود است زد بر از شمر سیلی خبر دارم من
دکوجانی ندارم بردارم من بیدبابا موی من دستم بر ببند بخواری کشند وپشت
مرشکستند ابی یا ابی ما کان اسرع فرقتی لدیک ومن لی بعدک الیوم کفیل
یعنی ای پدر جان وای جان پدر چه بسیار زود بود جدائی ومفارقت من از خدمت
تو وبعد از مثل جناب تو پدری کیست که مرا متکفل شود وبسر ان کردد ومن للیتامی
بعد بعدک سیدی ومن للیتامی کافل متکفل یعنی ای سید ومولای من
بعد از رحلت خود کدام از برای بی کسان یتیمان سعی فرموده وکرا
مهیا کرده که یتیمان تربیت نماید واز کوچکی برهاند فقد بحوزتی بعد
فقدک والدی وما میت حتی القیامة حضضت پس شمر بن بنت زنده کا
من بعد از شهادت وکشته شدن مادام که زنده باشم بلکه تا قیامت بخون تا کوا
کردند ونشکوا الی الزهراء بنت محمد بقلب جریح بالکآبة مقفل وسکینه رو
رو بجنود وبجانب جده خود فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله کردیده
وباقلب مجروح که قفل غم بران زده بودند زبان شکایت بکشود وگفت یا جدتا
من العدی فانظری حبیبک مقتول الجبین مرمل یعنی ای جده مظلومه از قبر خود
سر برآور وبزمین کربلا نظر فرما وحبیب خود حسین را ببین که چگونه کلکونه
او بخاک وخون مالیده شده است غریبا علی وجه الثری متعفرا قتیلا خضیبا
بالدماء مغسل یعنی وچگونه غریب وبیکس بروی خاک افتاده در حالتی که کشته
شده وبخون خود غسل داده شده است وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب
ینقلبون وزود باشد که بیابند آن جماعتی که ظلم بر آل محمد کردند که محل بازگشت
ایشان بکدام مرکز از جهنم خواهد بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس نهم
در تعزیه داری خاتون یوم الجزاء صلوات الله علیها دختر سید انبیا
صلی الله علیه وآله وعزا کردن بمحرم طاهره الحمد لله الذی جعل بنت سید الانبیاء نور
جلّ

حبل وصیه سید الاوصیاء وبنته سیدة النساء وذریتهم السادة الاتقیاء
علیهم الاف التحیة والثناء عظم الله اجورنا واجورکم بفاطمة الزهراء فی مصیبة ابیک فخر الا
نبیاء فجعلنا الله وایاکم من الباکین علیه والحشر من معه ولعنة الله علی اعدائهم
الاولین والآخرین ابد الابدین ودهر الداهرین وبعد در کتاب عوالم از جابر روایت
کرده که بخدمت جناب صادق علیه السلام عرض کردم که چرا حضرت فاطمه علیها السلام را
زهرا نام نهادند جواب فرمودند که بجهت انکه خداوند انرا خلق فرموده از نور عظمت خود پس
چونکه ان نور تجلی کرده روشن شد از سطوع ان همه اسمانها وزمین بحدی که خیره شد
چشمهای ملئکه پس بسجده افتادند وعرض کردند که الهنا وسیدنا این چه نور بود
که چنین تجلی نمود از جانب الهی ندا در رسید که این نوریست که اورا بر اسمانها
جای داده ام واز عظمت خود اورا خلق فرموده ام وبیرون خواهم اورد اورا از صلب پیغمبری
از پیغمبران خود که اورا افضل وبرتری میدهم بر جمیع پیغمبران خود وبیرون خواهم اورد
از ان نور امامانی چند که بر پا میدارند امر مرا وهدایت وراه نمائی میکنند خلق
را بسوی حق وقرار خواهم داد ایشان را خلیفه های خود بر روی زمین بعد از انکه
باتمام رسید وحی من ودر روایت دیگر از انحضرت علیه السلام سوال کردند که علت چه بود
که معصومه را زهرا نام نهادند فرمودند بجهت انکه خواهد بود از برای آنجناب در
بهشت قبه از یاقوت سرخ که بقدر یک سال راه از زمین بهشت بلند است ومعلق
بقدرت پروردگار بر پا است نه از بالای ان بجائی بسته شده است ونه در زیر ان ستونی
واز برای ان قبه صد هزار در است وبر هر دری هزار ملک ایستاده است واهل بهشت ان
قبه را مشاهده میکنند ان طوریکه یکی از شماها ببینید ستاره درخشنده را در اسمان
پس اهل بهشت مشاهده میکنند حسب بیکدیگر میکویند که این نور قبه فاطمه زهرا است
علیها السلام ودر روایت دیگر همین سوال را از انحضرت علیه السلام کردند در جواب
فرمودند که علت ان بود که هر گاه ان معصومه مظلومه در محراب عبادت بر پا بندگی الهی
قیام میفرمود نور انجناب میدرخشید از برای اهل اسمان همچنانکه ستاره

در مقام [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible] نسخه بدل

درخشنده میدرخشند برای اهل زمین مؤلف گوید که خدا بدهد بدترین جزاها که
اشقیاء این امت را که خواستند که بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله
این نور مقدس را خاموش گردانند و بر آن مظلومه انواع آزارها و اذیتها
رسانیدند پس مخدره تا هفت شبانروز در حجرهٔ طاهره مشغول لوازم تعزیه
داری پدر بزرگوار خود مشغول بودند و چون روز هشتم شد با جمیع اهل
مدینه با گریه و نوحه روانه جانب مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله شد
فضه خادمه آنحضرت روایت میکند که چون خاتون من نزدیک مرقد پدر
بزرگوار خود رسیدند با آه و ناله و صدای ضعیف فرمود که ای پدر جان از
ارتحال تو بر طرف شد از خانه من نزول جبرئیل و آوردن آیات شریفه قرآنیه
از جانب پروردگار جلیل و تغیر کرد محل نزول میکائیل و منقلب شد ای پدر جان
بعد از تو اسباب و اساس من و هم درگاه گشوده بسته شد بر روی من پس
دل بر کنده شد کلام از دنیا و ما جان در بدن من است در مفارقت تو حزن و هم
کرب و علی الدوام زیاده میکردند اندوه و غم من و زیاد میشود شوق من
بمردن جهة زیارت تو پس فرمود اِنَّ حُزْنِی عَلَیْكَ حُزْنٌ شَدِیدٌ وَفُؤَادِی
وَاشْتَجِیتُ عَنِیدٌ یعنی بدرستیکه حزن و اندوه من بر جناب تو در نهایت شدت است
و قلب من در مفارقت تو و اشد غایت اضطراب و تزلزل است كُلَّ یَوْمٍ
یَزِیدُ فِیهِ شُجُونِی وَاكْتِئَابِی عَلَیْكَ لَیْسَ بِبَعِیدٍ یعنی هر روز که از هجران
تو میگذرد سوزش قلب من افزوده میشود و غم دوری تو بر من بیشتر و افزون
گردیده باشد و از دلم بیرون رود جَلَّ خَطْبِی فَبَانَ عَنِّی عَزَائِی فَبُكَائِی كُلَّ وَقْتٍ
جَدِیدٌ آه که اندوه و غصه من بزرگ شد و آنکه تسلی میداد و قلبم را
در مصیبتها آرام میکرد او هم از من جدا شد پس گریه و ناله من در هر ساعت
زیادتر خواهد گردید اِنَّ قَلْبًا عَلَیْكَ یَأْلَفُ صَبْرًا اَوْ عَزَاءً فَاِنَّهُ لَجَلِیلٌ ای
پدر جان بدرستیکه آن قلبی که تواند آن داشته باشد که تواند در مصیبت

مصیبت

در کلمات امام معصوم
[illegible]

تو صبر کند و خود را آرام دهد عجب قلبی محکمی خواهد بود پس با آواز بلند فرمود
که یا ابتاه با ارتحال تو منقطع شد از ما خوبیهای دنیا و بر طرف شد صفای
آن و نیکوئی آن قرین بود بزندگانی تو و بتحقیق که تاریک شد روزهای آن
و در میانه ظلمات پیدا شد شبهای تار و همیشه ای پدر جان علی الدوام بر
تاسف خواهم بود تا آنکه ملاقات کنم جناب ترا و غصهای پنهانی چون کوههای
بر قلبم تا مرا هلاک کند یا ابتاه که ترا بجای خود گذاشتند جهت حفظ عجزها و
مساکین و که را گذاشتند از برای حفظ امت خود الی یوم الدین یا ابتاه در
تعب میرسانیم بعد از تو در حالتی که از ضعفاء گردیده ایم و هم خلق ترا بیج میکنند
در حالتی که از ما روی خود را میگردانند مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره کجا بودی
که بعد از شهادت فرزندت جناب سید الشهداء علیه السلام مشاهده کنی که
اهل و عیال او از همین ضعیف شده بودند و خلق از ایشان رو میگردانیدند
بلکه منافقین کوفه و شام رو بایشان میآوردند برای ناسزا گفتن و
سرزنش نمودن و عناد و لجاج کردن با ایشان از آنجمله در وقت داخل کردن
ایشان را بشام معنا نجام هر چند الحاح کردند که ما را از راهی داخل شهر کنید
که نظر کننده کان کمتر باشند تا اینقدر هتک حرمت ما نکنند و اذیت بما
نرسانند هیچکس گوش بسخن ایشان نداده بلکه همه را از دروازه ساعات
که دران جمعیت بیشتر و اذیت خلق زیادتر بود داخل شام کردند و انقدر
اذیت از کربلا تا شام بایشان رسانیدند که بتحریر و تقریر نیست
فضه میگوید که خاتون من فرمود که یا ابتاه برکت جناب تو محترم و محب
تو بودیم در میانه همه خلق و با ارتحال تو امروز عکس شد ای پدر کدام
چشم است که تواند در مصیبت تو اشکهای خود را نریزد و کدام حزن و آه و
ناله است که دل انبیاء متصل و از پی هم نباشد و کدام دیده است که
تواند بعد از این بخواب آرام کرد ای جان تو بودی بهار دین و نور نبیین پس

چگونه در عزای تو که همه‌اش نشود و دریاها بجوش نیاید و زمین متزلزل نگردد
یا ابتاه عجب نشانه تیر بلای عظیم شده‌ام زیرا که غم مفارقت تو مصیبتی که نیست
مؤلف محزون گوید که اگر جناب فاطمه علیها السلام خود را نشانه تیر بلا شمرد
که جناب زینب و ام کلثوم که تحمل هیچ بدبختی نداشتند برادران و نوجوانان‌ها
و کلو و علی اصغر را نشانه تیرهای بلا و تیرهای زهرآلوده و نیزه‌ها و خنجرها دیدند
و بعلاوه خود مبتلا باسیری و نشانه تیرها و طعنهای مردان و زنان کوفه و شام
شدند چه باید بگویند و چگونه در خم و ناله کنند: در دم زینب را چه نشان
سازم دل: حال ترا بزبان خدا داند خدا: یکطرف تن دیدن نه شام داشت: یکطرف
غوغای خواص و عام داشت: داغ مرگ شش برادر یکطرف: سر برهنه دست کافر
یکطرف: ای خدا و یلا ز جفای شامیان کن نه به و نه ببند در جهان پس فاطمه
زهرا صلوات الله علیها فرمود که یا ابتاه در امتحان شدم بمصیبتهای عظیم
و فرق شدم در زیر بلاهای بزرگ تا ندانم که از عهده آن با این بدن ضعیف
نتوانم بر آیم ایجان پدر همه آسمانها و زمینها برای تو گریه در آمدند زیرا که
من تو محروم شدند از بیانات رسالت و نبوت و مخاطب تو تنهائی کرد که از شدت
مناجات با حضرت رب العزت و خوشحال شد هر مقدمتی تو که محل ارامگاه
جناب تو گردید و بیدار شد شوق و بحب زیارت تو و استماع دعا و صلواة تو
یا ابتاه چه تاریک و بی نور گردید است محلهای و تا ابن و دوری بحضرت
تو ترسم حسرت و اه و ناله من بر طرف نخواهد گردید یا ابتاه ملاحظه فرما که بها
دنالهای ابوالحسن علی ابن ابیطالب علیه السلام نگر او ابن نو و به
دو فرزند تو حسن و حسین است و ان برادر تو و ولی تو و حبیب تو است
و او کیست که او را امر کو چگونه خوار کرده و در زیر چیراندر خود خوانده
او را و او را نیکوتر از همه اصحاب و احباب و مهاجرین و انصار شمرده ایجانان
پدر نالهای بی اختیار من و علی ابن ابیطالب هجوم آورده و بر اطراف ما

احاطه

احاطه کرده و تاسف در هجران تو این و مونس جان ما گردیده و آخر الامر گریهای زیاد در
مصیبت تو ما را خواهد کشت قصه میگویند که چون کلام خاتون من باینجا رسید
چندان ناله و نعرها از جگر برکشید که نزدیک شد که روح از بدن مقدسش
فرار کند و بر پدر بزرگوار خود ملحق گردد مؤلف خونجگر گوید که این قضیه‌ها ابلغ است
که از نیم قدر شبیه است با نوقتیکه دختر همین فاطمه طاهره جناب زینب خاتون در
میانه قتلگاه شهیدان دو دو داغ لخود بد که جناب سید الساجدین و قبله آقا
جانرا حالتی عارض شده است که نزدیک است که روح از بدن ضعیف بیمار آن
فرار نماید پس دست از بدن پاره پاره برادرش حضرت امام حسین علیه السلام
برداشت و خود را بآن بیمار رسانید و گفت ای یادگار برادر این چه حالتست
که در تو مشاهده میکنم آنحضرت در جواب فرمود که کیف لا اکون کذلک و کیف
اکون حیا و اری منکن هذه الحالة و اری ابی و اعمامی و اقربائی و اصحابی
مرملین بالتراب و الدماء کانهم لیسوا من المسلمین و لم یتعرض احد لدفنهم
یعنی ای عمه جان چگونه باین حالت نباشم و چگونه جان در بدنم قرار گیرد و حال آنکه
شماها را باین حالت بیکسی و اسیری و داغ با بدنهای تشنه می بینم و ملاحظه
میکنم پدر بزرگوارم و عموهایم و خویشانم و اصحابم را که همه بخاک و خون غلطیده
شده اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و احدی متوجه دفن و کفن
ایشان نمیشود گویا زینب خاتون رو بمقتل عودت کرده و فرمود ای مردم شکسته
دلان حال ما ببین: ماتم زینب و بیکسی ما شنا ببین: اولاد خوبتر را
که شفیعان محشرند: در وطن غربت با هل جفا ببین: تنهای کشتگان همه
در خاک و خون نگر: سرهای سروران همه بر نیزها ببین: ان تن که بافته بود
ورش در کنار تو: غلطان بخاک معرکه کربلا ببین: انکه بود بر سر دوش
نبی مدام: یک نیزه‌اش نهاده بدوش مخالف جدا ببین: قصه میگوید که چون خاتون
من فرمود که چه بسیار کم شد صبر من و مفارقت کرد از من آرام من بعد ان

کوتاه شدن دست من از خاتم انبیا علیهم السلام پس اشعاری چند میخوانند که
معنای آنها بفارسی این است که ای چشمهای فاطمه بخل مکنید از ریختن اشکها
خون را در این عزا چون ابر بهار ببارانید ای رسول خدا وای برگزیده پروردگار وای
یتیمان و ضعیفان تحقیق که گریست در مصیبت تو همه کوههای عالم و جبال
صحراها و درختها و هواها و اسمانها و زمینها و کوههای مکه معظمه و فرشتهها
ان و رکن و مقام و مشعر الحرام و همه علماء الکلام و بنالید در مفارقت تو محراب
عبادت و مجالسی که در ان در هر صبح و شام بیان کلام ملک العلام میفرمودی
وگریست در هجران تو اسلام زیرا که دین تو در میان امت از همه غریب تر
گردید ای کاش که منبر را که بران بالا میرفتی با اهل آن پنهان میشدی که کسی بران بالا
میرود و چگونه اطراف آن ظلمانی شد و تاریک گویا گرفته است برای طلوع خورشید روی
خود را ایجاب اسمان که و عرض کرد که ای پدر بزرگوار فاطمه چه شود بزودی اگر
فرمائی بقبض روح او که او را تاب مشاهده خالی بودن جای پدر نیست پیغمبران
و جانشین شدن اهل جور و غصب آن نیست و اسباب زندگانی فاطمه در هم
شکسته گردیده و دل از زندگانی برداشته و مشتاق موت گردیده پس ابو بریده
مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخواستند و از حجره طاهره بیرون رفتند و علی الدوام
شب و روز با درد و گریه بود تا از دنیا رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون
صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و شیعتها و محبیها و لعنة الله
علی ظالمیها و غاصبی حقوقها من الجنة والناس اجمعین بالسنة المتقین مجلس ششم
در ذکر بستن انتظار مردم بیت الاحزان و وصایای ان بزرگوار با حضرت امیر مؤمنان ع
الحمد لله الذی جعلنا من اهل التوحید والعرفان و جعلنا من زمرة الانس والجان
الذی خلق الله قبل کل ما فی الکون والمکان و جعله حجة علی جمیع افراد الدهور والزمان
محمد النبی المنزل علیه الفرقان و علیه صلوات الملک المنان بافضلها و علی اله امنا
الرحمن خصوصا علی بضعة سید الثقلین المظلومة عند اهل العدوان عدد علمها

الصلوات

الصلوات دوام الجنان و لعنة الله علی مبغضیها دوام النیران و بعد مصنف
کتاب گوید که در کتاب مصائب المعصومین حدیث طولانی روایت کرده ام که
بعض از فقرات او این است که ابن عباس میگوید که مهمانی از قبیله بنی سلیم
از برای رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد شد بر ان جناب فرمودند که کیست که این
اعرابی را توشه دهد تا من ضامن شوم برای او تاج تقوی را پس سلمان از جای
خود برخاست و عرض کرد که فدایت شوم و پدر و مادرم فدای تو باد تاج تقوی چیست
انحضرت فرمودند که چون روز اخر عمر تو در رسد خداوند تعالی تلقین فرماید
کلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تو هم از ان بگوئی تو مرا ملاقات
خواهی کرد و من تو را ملاقات خواهم کرد و اگر نگوئی تو هرگز مرا ملاقات
خواهی کرد و نه من تو را پس سلمان بدر خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله رفت
و چیزی نیافت چون مایوس شد خواست که برگردد بدر حجره فاطمه طاهره عبور
کرد پس با خود گفت که اگر چیزی هست در منزل فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و اله خواهد
بود در را کوبید المحققه از اندرون خانه فرمودند که کیست کوبنده در سلمان عرض کرد
که منم سلمان فرمودند که چه شغل داری او قصه اعرابی را عرض نموده ان بزرگوار
فرمودند که بحق خداوندی که پدرم محمد صلی الله علیه و اله را براستی بر خلق
مبعوث کرده این سه روز است که ما طعام نخورده ایم و فرزندانم حسن و حسین
از شدت گرسنگی و اضطراب روی بمن آورده اند و ایشان را خوابانیده ام در
حالتیکه مثل جوجه مرغی که پرهای او را بکنی بر خود میلرزیدند لکن احسان
از خیر را اندر خانه خود رد نمیکنم ای سلمان این چادر مرا نزد شمعون یهودی
ببر و بگو که فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و اله میفرماید که یک صاع
جو و یک صاع خرما بما قرض بده که ان شاء الله بزودی خواهیم گردانید پس سلمان
او را نزد شمعون رسانید شمعون اطراف چادر را ملاحظه میکرد و اشک از چشمش
میریخت و میگفت که ای سلمان و الله این است زهدی که در توریت بما خبر داده

در بیان تاج تقوی

در مسلمان شدن یهودی ببرکت حضرت فاطمه علیها السلام

از ابا موسی بن عمران در توریه پس از برکت آنجا در مسلمان شد و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نیکو کرد اسلام خود را
پس صاحب از خرما و صاحب از جو بهر سلمان بخدمت معصومه رفتند و از
پیش آنجناب بدست مبارک خود آرد نموده و نان کرده با خرما بسلمان
داده روانه مسجد فرمودند سلمان میگوید که من عرض کردم که بگیر از آن
برای آرام دادن حسنین علیهما السلام نگاه دار فرمودند که ای سلمان بر
چون در راه رضای الهی داده ایم از آن چیزی بر نمیداریم و چون سلمان نان را بخدمت
سید انبیا صلی الله علیه و آله آورد آن بزرگوار فرمودند که از کجا آوردی عرض کرد
که از خانه فاطمه زهرا علیها السلام و چون آنحضرت سه روز گرسنه بودند
میل نفرموده بودند از جای خود برخاستند و بخانه دختر خود شدند و در حجره را
کوبیدند و چون بنا بود که هر وقت آنحضرت در را میکوبیدند جناب فاطمه
خود در را میگشود لهذا چون آنمعصومه در را گشود آنحضرت نظر بصورت مبارک
فاطمه کرد دیدند که رنگ مقدسش شکسته و زرد شده و چشمهایش از گرسنگی
تغیر در حرکه بهم رسانیده فرمودند که ای دختر این چه حالت که در تو مشاهده
میکنم عرض کرد که حال سه روز است که ما طعامی نخورده ایم و احوال اضطراب
حسنین علیهما السلام با آنحضرت بیان کردند بعد از اطلاع آنجناب بر حقیقت
احوال بر زانو حسنین تشریف آورده ایشان را از خواب بیدار کرده یکی را بر
ران راست و یکی را بر ران چپ نشانیده و دختر خود را در پیش روی خود نشانیده
و دست بگردن او در آورد پس جناب امیر مومنان آمد و از در حجره طاهره شد
و در پشت سر آنجناب نشسته دست در گردن آنحضرت کردند پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله چشمهای خود را بجانب آسمان بلند کرده و عرض کرد که ای پروردگار
من و آقای من و مولای من این بزرگواران اهل بیت من اند ای پروردگار من ایشان
از هر رجس و عیبی پاک کردی پس بکن فاطمه طاهره از جای خود برخاسته

داخل

در طعام آوردن حضرت ... از بهشت

داخل حجره خانه شد و پس از دو رکعت نماز گذاردن دست مبارک خود را بجانب آسمان
بلند کرده عرض کرد که ای خداوند من و سید من این است محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر
تو و اینست علی پسر عم پیغمبر تو و اینک حسن و حسین اند دو فرزند زاده پیغمبر تو ای خدا
من نازل فرما بر ما مائده از آسمان همچنانکه نازل فرمودی بر بنی اسرائیل پس از آن
بخوردند و بتو کافر شدند که ما کافر بآن نخواهیم شد زیرا که از مومنانیم ابن عباس
میگوید که والله هنوز دعای آن معصومه تمام نشده بود که در پشت سر خود ظرفی
از طعام یافت که بخار از آن متصاعد بود و خوشبوی از مشک بود پس آن تحفه
درگاه الهی را در بغل گرفته خدمت سید عالم بر زمین گذاشت و چون نظر حضرت
امیر مومنان علیه السلام بآن افتاد فرمودند که ای فاطمه از کجا آورده و حال
آنکه احدی از برای تو غذائی نیاورده است در آن حال رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که یا ابا الحسن بخور و از آن سوال مکن حمد میکنم پروردگار را
که مرا از دنیا نبرد تا آنکه روزی کرد مرا دختری مثل مریم دختر عمران که هر وقت
حضرت زکریا بر او داخل میشد در نزد محراب او غذائی می یافت پس میفرمود که
ای مریم این غذا را از کجا آورده جواب میداد که آنجناب پروردگار است که الله
یرزق من یشاء بغیر حساب پس رسول خدا و امیر مومنان و حسنین علیهم السلام
از آن تناول فرمودند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و از مسجد شد و توشه اعرابی را
عطا کرده او را روانه قبیله خود فرمود **مولف** گوید که ای دوستان فاطمه زهرا صلوات الله
و سلامه علیها در فضیلت آنجناب همین بس که سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که
فاطمه پاره تن من است پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست
دارد خدا را دوست داشته و هر کس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن
دارد خدا را دشمن داشته و هر کس با او مهربانی کند با من مهربانی کرده و هر کس با من
مهربانی کند با خدا مهربانی کرده و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت
کند خدا را اذیت کرده **مولف** گوید که آنجناب زهرا مرضیه علیها السلام که کدام یک از صفای

ظالمین را از امت که بآن مظلومه معصومه رسانیدند بعرض شیعیان برسانم و از برای
حزن و اندوه دوستانش همین بس که همان دستهایی که با مهر و عزت و ناز بدرگاه خداوند
بی نیاز برای طلب دعا بلند مانده دراز کرده بود و هنوز دعای او تمام نشده بود که مائده
از آسمان نازل شد بعد از رحلت پدر بزرگوار از صدمه تازیانه های منافقین متغیر
بنفشگون متورم گردیده و سیاه شده بود و تا قیامت سیاهی آن باقیست و بازو و
پهلوی مبارکش را شکستند و محسنش را سقط کردند و در زمان قلیلی که از عمر شریفش باقی بود
مدام بر سر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله در حجره طاهره گریه و نوحه فوق الوصف می نمود و مکرر
تشبیه کرده در حدیث معتبر روایت شده است که چون خاتم انبیا صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت فرمود بلال مؤذن آنحضرت ترک اذان گفتن نمود و گفت بعد از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله از برای احدی اذان نخواهم گفت تا آنکه روزی حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود که دوست میدارم که صدای مؤذن پدرم بلال را باذان گفتن بشنوم پس چون
این خبر به بلال رسید بر گلدسته مسجد بر آمد و گفت الله اکبر الله اکبر پس چون صدای الله اکبر
گفتن او بگوش آن معصومه رسید زمان حیات پدر بزرگوارش بخاطر مبارکش خطور نمود و نتوانست
که خود را از گریه نگاهدارد پس چون ابر بهار قطرات عبرات از دیده حق بینش بارید
چون بلال گفت که اشهد ان محمدا رسول الله آن معصومه نعره از دل بر کشید و بر
روی افتاده غش کرد چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند همه صداها بلند
کردند که ای بلال ساکت شو و اذان را قطع کن که دختر پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود و آن
شد که آن مظلومه غش نموده گمان کردند که از دنیا رحلت کرده است پس بلال اذان را
بلال اذان را قطع کرده از گلدسته فرود آمد و چون آنمخدره مطهره از غش بحال آمد
حزین فرمود که ای بلال اذان بگو و اذان را تمام کن پس بلال اطاعت
امام نمود و عرض کرد که ای دختر رسول خدا اگر اذان را تمام کنم از آن میترسم و خوف
آن دارم که شما را تاب شنیدن صدای مؤذن پدر با اذان نباشد پس آنحضرت او را از اذان گفتن
معاف داشت و لکن چون آن گریه بیقرار در شب و روز آرام نمیگرفت و اهل الامر از کثرت

کریه

کریه و هجوم ناله کار بجائی رسید که اهل مدینه بتنگ آمدند مشایخ مدینه یکجا شده
بخدمت امیر مؤمنان علیه السلام مشرف شده گفتند که از شدت گریه فاطمه اهل مدینه از شغل
و شب و روزها آرام ندارند و هر از کسب و کار و شغل و عمل خود بازمانده اند از جانب ما دختر پیغمبر را
سلام برسانید که یا شب گریه کند و روز آرام گیرد یا روزها گریه کند و شب آرام گیرد چون آن
حضرت بحجره فاطمه طاهره شد و داخل شد دید که آن مظلومه بکیفیتی که مذکور شد و هر چند او را
تسلی میدهند بکثرت ایشان بجا افزاید پس از آنجا امیر مؤمنان اندکی آرام گرفت
و آنحضرت پیغام اهل مدینه را رسانید آنمخدره در جواب فرمودند که یا علی با اهل مدینه بگو
که فاطمه میگوید که اجل من نزدیک رسیده زیاده از چند روزی میهمان ایشان نیستم یا علی
و الله نمی نشینم تا آنکه آرام گیرم و نمیروم تا آنکه به پدر بزرگوارم ملحق گردم پس چون آنحضرت
اینحالت را از آنمخدره مشاهده کرد فرمود که ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله هر نوع که
رای مبارکت تعلق گیرد عمل نما پس آنحضرت در بیرون شهر مدینه بیت الاحزان از جهت آن مظلومه
بنا کرده و چون صبح میشد آن معصومه حسنین را پیش روی خود میداشت و گریه کنان
روانه بیت الاحزان میشد و تا شام در میان قبور بقیع گریه و نوحه میکرد و چون شب
میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف برده ایشان را بحجره طاهره معاودت میداد و مدام بر همین
حال بود تا هفتاد و پنج روز از وفات سید کاینات صلی الله علیه و آله که گذشت پس
آن مظلومه را بیماری شدیدی عارض شد و جسم نازنینش ضعیف و بدن مقدسش نحیف و رخسار
مبارکش زرد و چشمهای حق بینش در کاسه سر فرو رفت ام ایمن و اسماء بنت عمیس را فرمود که
جناب امیر مؤمنان را طلب نمایند پس چون آنحضرت حاضر شد گفت یا ابن عم زمان مصاحبت
با شما بسر رسیده و عمر عزیز فاطمه انقضا یافته آنحضرت فرمود که از کجا اعتماد این خبر را دانستی
اکنون وحی الهی از ما منقطع گردیده در جواب فرمود که یا ابا الحسن لحظه قبل از این
پدر بزرگوار را در خواب دیدم که در قصری از در سفید نشسته بود و چون نظر مبارکش بمن
افتاد فرمود که ای دختر بسوی من بشتاب که بسیار مشتاق لقای تو شده ام پس من گفتم
که والله شوق من بجهت تو زیاده است یا ابن عم پس فرمود که امشب در نزد ما خواهی آمد

داد صادق است در هر چه خبر میدهد و وفا میکند بهر چه وعده مینماید مؤلف میگوید که جمیع ارباب
باتکه در عصر نهم محرم جناب سید الشهدا علیه السلام بر در خیمه خود بخواب رفته بود که لشکر
اعدا بعضی زنان نزدیک خیام طاهرات امدند جناب زینب خاتون بر سر بالین برادر رفته گفت
خبر امده که فتنه برای برادر جان اهل بیت مکر صدای اعدای دین و منافقین را نمی‌شنوی
که چه قدر نزدیک امده اند پس مظلوم کربلا سر مبارک از زانو برداشت فرمود که الحال خواهر
در این ساعت بخواب دیدم جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهرا و برادرم حسن مجتبی را که ایشان میفرمودند که ای حسین فردا تو بنزد ما خواهی امد چون
جناب زینب این خواب را شنید سیلی غم بر صورت خود زد و صیحه بر کشید و بیتاب شد جناب
سید الشهدا علیه السلام فرمود ای خواهر ارام گیر و زبان شماتت دشمن را بر ما مگشا
پس حضرت فاطمه فرمود که یا عم چند مطلب نزد تو دارم میخواهم که با تو وصیت کنم
امیر مومنان علیه السلام فرمود که ای دختر هر چه میخواهی بفرما پس ...
... و سر مقدس ... که هر کس ...
... فرمود که ای عم ... هر کس ...
و مخالفت کند ... امر فرموده انحضرت ...
... و تقوی ... زیاده از همه
کرامت و خوف تو از جناب اقدس الهی زیاده از انست که من ... بانکه
مخالفت امر من کرده باشی بتحقیق که بسیار ... بر من مفارقت و جدائی تو اگر چه
مرد دارم ... که جان از ان نیست والله که تازه کردی بر من مصیبت رسول الله صلی الله
علیه و اله و سلم را و عجیب غم ... وفات تو و مبتلا شدن بهجران تو پس بالله
جانکاه فرمودند که انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که بسیار صعب است
مصیبت ان و جدا فراوانست درد هجران و الم دوری و غم و اندوه در این ایام
این مصیبتی است که صبر از دل من زایل نیست و بلیه ایست که عوض ندارد
و بدل نیست پس جناب امیر مومنان ... غالبا ...

بلند

بلندان هر دو بزرگوار بقدر یک ساعت گریستند و بعد گریه غشی در میان بود مؤلف
کتاب گوید که همین حکایت بود باد در روز عاشورا در ... بعد از کشته
در روز ... ایشان چنان جمع شدند ... اهل و عیال خود را بجا ...
سر برهنه ... خواهرش زینب خاتون ... برهنه ...
امد در میان ... خواهر و برادر ... و دلداری ... دست در گردن
یکدیگر کرده و بقدر یک ساعت گریه های بلند کرده و یکدیگر را وداع نموده یکی بمعرکه
و دیگری در خیمه ... پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای فاطمه
... وصیت فرما که ... بجمیع انها عمل میکنم ...
که فرمود ... ای اسماء
... بوصیت ...
از زنان ... خود ...
مثل من است لکن ... دختر ... مؤلف
گوید که جناب فاطمه ... بر ... کوفه و شام ...
بود که دختران ... یا ...
پس فرمود که یا ابا الحسن وصیت دوم من انست که ... حسن و حسین
... بر روی ایشان ...
که ... بمفارقت ...
... فرزندان ... بر ... بکشند ...
مؤلف کتاب ... که ... خدا ...
خود ... کربلا تا کوفه و شام ...
اولاد امجاد و دختران ... فاطمه ... بر روی ...
ایشان ... و قلب فاطمه ...
و دل دوستان و محبان ... پس فرمود که وصیت دیگر من انست که ...

تابوتی درست فرمائی که ملائکه نادیدیم که بدین صورت تابوتی درست کرده بود

و طرفه تر آن است که از برای آن حضرت بیان فرمود مولف عفی عنه گوید که بعد از نبی علیه التحیة و الثنا جهت قایم مظلوم

کربلا شوم که کسی از برای او تابوتی درست ننمود بلکه تابوت او چوب نیزه ها و نیزه های

کوفیان و شامیان بود پس آن مخدره دو جهان عرض کرد که یا علی وصیت دیگر من آنست

که مرا در شب دفن کنی در وقتی که همه چشمها بخواب رفته باشند و نگذاری احدی از آنها که بر من

ظلم کرده اند بر من نماز کنند و در روایتی بخصوص فرمود که نگذاری که ابوبکر و عمر بر من

بر من نماز کنند ای پسر عم چون روح من از بدن من مفارقت کند بعد بدست خود مرا غسل بده و

پیراهن از بدن من بیرون مکن زیرا که من طاهره و مطهرم و خود بر من نماز

میکنی با اهل و عیال نزدیک من و با آنکسانی که قابلیت این نماز کردن بر من داشته

باشند یا علی چه میخواهی که مرا دفن کنی بامن دفن فرما این کاغذیرا که در این حضرت

آنحضرت فرمود که بحق پیغمبر که حرزه مرا که در این کاغذ چه نوشته است در جواب فرمود

که یا علی چون پدرم خواست که مرا بعقد شما در آورد بمن عرض نمود که ترا بعقد علی در میآورم

بصداق چهارصد درهم من عرض کردم که برای حضرت راضیم لکن با صداق راضی نیستم جبرئیل

نازل شد که خداوند بهشت را با آنچه در آنست صداق فاطمه کرده است من عرض کردم که مرا

آنحضرت راضیم و باین صداق راضی نیستم پیغمبر فرمود پس چه صداق میخواهی من عرض کردم که امت

شما را میخواهم زیرا که همیشه دیدم که قلب شما اکثر اوقات غمناک است پس جبرئیل نازل شد

و این کاغذ را آورد که در آن نوشته است که فراموش که خداوند جلیل شفاعت

امت محمد را صداق فاطمه یا علی چون روز قیامت شود این کاغذ را بروی دست میگیرم و

عرض میکنم که اغفر ایشان است فاطمه شفاعت امت پدرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

و در کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث حضرت اینچنین روایت کرده است که در وقتی

که حضرت فاطمه از دنیا رحلت میکرد بر روی حصیر خوابیده بود و گلیمی بر خود پیچیده بود

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سر او نشسته بود و حضرت امام حسن علیه السلام بر روی سینه

او افتاده بود و حضرت امام حسین علیه السلام با های او را در بغل گرفته بود و گریه میکرد

پس

قال الله تعالی ... ولا تزر وازرة [illegible] علی خطیئة الکافرة الثکلی علی ولدها

مضمون کاغذ در حقیقت

پس آن معصومه گفت که یا علی حسنین مرا فراموش مکن که وصیتی چند دارم اول آنست

که خاطر فرزندانم را عزیز داری و بر روی ایشان تندی نکنی و بطبع و خواهش ایشان سلوک و رفتار

فرمائی دویم آنکه از اموال من آنچه سهم من میشود بکلثوم بده و قدری از آن بفقرا بده

که نفع آن عاید من شود سیم آنکه در این طاق حقه و شیشه هست شیشه را در طرف راست

من بگذار و حقه را در طرف چپ و در آن شیشه اشکهای من است که در شبها گریه ام بر آن

که از پدرم شنیدم که در جهنم عقبه هست که از او نمیگذرد مگر کسی که گریه از خوف خداوند

کند و در آن حقه برایت نوالی گناهکاران امت پدرم یا علی در شبی که مرا بخانه تو

میآوردند پیراهنی از نیت پوشیده بودم و پیراهنی از لیف خرما در خانه بود که پدرم از جهیز

من خریده بود پس در آن وقت سائلی بدر آمد که ای اهل بیت نبوت پوشانید مرا پیراهن جدید

خود را باو دادم و پیراهن لیف را پوشیدم در آنوقت که میخواستم چادر بر سر کنم پدرم مرا

دید که پیراهن لیف در بر دارم فرمود که یا فاطمه چه کردی پیراهن جدید را من عرض کردم

که بسائل دادم و اقتدا بشما کردم که دو روز پیراهن خود را بسائل دادی و در خانه

نشستی رسول خدا صلی الله علیه و آله بگریه در آمد و او را مرحبا گفت و فرمود که خدا

ترا جزای خیر دهد در آن وقت جبرئیل آمد و عرض کرد که یا رسول الله فاطمه چه دارد

این را ما میخواهد بخواهد من عرض کردم که در عوض این گناهان امت پدرم بخشیده شود

پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خداوند میفرماید که قبول کردم پس من گفتم که اگر چه گفته

جبرئیل حق است لکن ای پدر بفرما که جبرئیل کاغذی بنویسد بتعهد شما و ضمان خود

پس جبرئیل کاغذی آورد که نوشته از خود و تعهد پدرم و آن در حقه است همراه من کن تا

در روز قیامت عرض کنم که بار الها فاطمه مدعی و ضامن جبرئیل و پدرم متعهد که گناه

کاران امت بخشیده شود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوصیت او عمل فرمود و چون وصیت آن معصومه

بانجام رسید وقت نماز ظهر داخل شد پس آنحضرت علیه السلام خواست که از او وداع کرده بمسجد

مسجد شتابد ای برادر ببین که چه کار ما هم احیا و اموات از دوستان فاطمه زهرا صلوات الله علیها

از جهة صداق فاطمه زهرا و شفاعت کرده شده ای معصومه قربانت بحق محمد و آله الطاهرین

صلی الله علیهم اجمعین مجلس هفتم در کیفیت بعض معجزات فاطمه علیها السلام و زیارت
وارده بر اهل بیت علیهم السلام و اهل مدینه بزیارت مخصوصه السلام علیکم یا اهل آیة
والعزاء و رحمة الله و برکاته عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بعلی و ذریته بضعة خاتم الانبیا
و حلیلة سید الاوصیا و ام الائمة النقبا النجبا والمسرة فی الضحی بالانوار البیضاء و فی
الضحی بالصفراء و فی المغرب بالحمراء والشفیعة للمحبین یوم الجزاء سیدتنا و مولاتنا فاطمة
الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و محبیها و لعنة الله
علی اعدائها و غاصبی حقوقها و مبغضیها و بعد از صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
سؤال کردند که علت چه بود که حضرت فاطمه علیها السلام را زهرا نام نهادند فرمود که علت
آنکه هر روز سه دفعه نور آن جناب بجهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر میشد یا بنظر
که در اول صبح که هنوز اهل مدینه در رختخوابهای خود بودند نور سفیدی ظاهر
میشد که دیوارهای تمام مدینه سفید میشد و خلق از شدت بیاض آن تعجب میکردند
پس بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف میشدند و از سبب این نور سؤال
میکردند آن جناب بخلق ارشاد میفرمود که از حجره فاطمه طاهره میتابد چون خلق داخل بیت الشرف فاطمه
میشدند میدیدند که آن نور که او در محراب عبادت نشسته و این همه انوار از محراب آن جناب
و از روی مقدس او ساطع است پس میفهمیدند که انوار مدینه از شعشعه انوار فاطمه است
چون وقت ظهر داخل میشد و آن معصومه خود را از برای نماز ظهر زینت میداد و لباسها
میفرمود از جهت خوف الهی رنگ مقدسش زرد میشد پس از اشعه آن همه خانها و لباسها
و صورتهای اهل مدینه زرد میشد و چون تحقیق سبب کردند ایشان [illegible]
و از علت آن نور سؤال میکردند ایشان را بخانه حجره مقدسه فاطمه میبردند
که آن نور که او در محراب عبادت ایستاده و رنگ مبارکش بزردی مایل گردیده
و این همه انوار از آن نور زرد است و همینکه آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد
روی مبارک از جهت شدت فرح و شکرگذاری الهی بسرخی مایل میشد پس حجرها و دیوارها
مدینه قرمز میشد و خلق از آن تعجب مینمودند چون بخدمت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله

میشدند

در بیان علت تسمیه بزهرا [illegible]

میشدند و از سبب آن سؤال میکردند ایشان را بخانه بیت النور زهرا مرضیه میفرمود
پس میدیدند که او در تسبیح و تحمید حق سبحانه مشغول است و نور روی مبارکش بسرخی
مایل گردیده پس میدانستند که آن انوار از نور روی مقدس فاطمه طاهره علیها السلام است و
علی الدوام آن انوار مقدسات بر روی آن معصومه بود تا آنکه جناب سید الشهدا علیه السلام
متولد شد پس منتقل شد بروی آنحضرت علیه السلام و جناب صادق علیه السلام فرمود که آن نور
علی الدوام بر روی ما اهل بیت عصمت خواهد بود هر یک بعد از دیگری تا روز قیامت مؤلف
گوید که از انوار رحمت الهی محروم و در ظلمات عذاب قهاریت خداوندی مخلد باشند جماعتی که
احترام بیت الشرف آن معصومه را نداشتند و درگاهی که از آن انوار مقدسات فاطمه طالع میگردید
بنار عدوان سوختند و بعد از ارتحال آنجناب ختمی مآب صلوات الله علیه و آله چندان اذیتها
بآن بضعه محمدی رسانیدند و آتش فتنه افروختند که پهلوی آن معصومه را شکستند و بانواع جور
و جفا آن [illegible] را بر در کرده دست و بازو را [illegible] و در بیت الاحزان گریان نشین
تا آنکه چهل شبانه روز از ارتحال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گذشت و نزدیک شد که دنیای
فانی او را وداع و بسرای باقی ارتحال نماید سید اوصیا علیه السلام را نزد خود طلبید وصیتها
خود را بآن حضرت فرمود پس وضوء کاملی ساخته و در بعضی از کتب است که غسل فرمود
پس با اسماء بنت عمیس فرمود که ای اسماء جبرئیل علیه السلام قدری از کافور جنت برای پدر بزرگوارم
آورد و ثلث آنرا خود [illegible] فرمود و ثلثی را به پسر عم علی ابن ابیطالب علیه السلام داد و ثلثی را بمن
عطا فرمود و آن در فلان موضع است بیاور و در بالای سر من گذار پس اسماء چنان کرد
که آن معصومه فرمود پس آن معصومه پاکیزه ترین جامهای خود را پوشید و قطیفه خود را بر روی
خود کشید و بخوابید و مشغول ذکر الهی و مناجات و در کتاب مصباح الانوار روایت
شده است که چون آنحضرت را وفات نزدیک شد نظر شدیدی بیکی از اطراف خود کرد پس
فرمود السلام علی جبرئیل السلام علی رسول الله بعد از آن عرض کرد که خداوندا من
مرا با رسول خود در روضه رضوان خود و جوار خود و خانه خود دار السلام [illegible] پس فرمود که آیا
آیا می بینید آنچه را که من می بینم یکی از حاضران عرض کرد که [illegible] در جواب

در کیفیت بعض وضو و غسل

در استقبال آمدن ملائکه و جبرئیل بسوی رسول الله

فرمود که بی بیم اهل آسمانها که سوار شده اند با جبرئیل و باستقبال من می آیند و اینک
می بینم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید که ای دختر بشتاب بسوی من که آنچه
پیش روی تو است بهتر است از برای تو و در کتاب دلائل الامامه از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت شده است که فرمود که در آن شبی که خدا ندا داده فرمود که گرامی دارید
آن معصومه را و قبض فرماید روح او را اعجل ارحم خود ای حبیبه الهی پس نیز لطفی کرده
پس فرمود و علیکم السلام پس روی بمن کرد و گفت ای پسر عم اینک جبرئیل امین است
که بر من سلام میکند و میگوید که خداوند تعالی اعلام نمود سلام میرساند و میفرماید
که ای حبیب من و میوه دل او اما دان در زمانی که ملحق شوی بر رفیق اعلا و جنة المأوی

در آمدن میکائیل

پس و بعضی از اطرافین یکی گردانید و فرمود و علیکم السلام پس روی بجانب من کرد و گفت ای
پسر عم این است والله میکائیل و بعضی خبر میدهد مثل خبر جبرئیل پس بعد از آن فرمود که و علیکم
السلام پس چشمهای آن معصومه بسیار از هم گشوده شد پس فرمود ای پسر عم یا علی والله

در آمدن عزرائیل

این است مرگ و این است عزرائیل که گشوده بال خود را بمشرق و مغرب و او بر همان صفتی
که پدرم او را برای من تعریف فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که شنیدم
که حضرت فاطمه فرمود و علیک السلام یا قابض الارواح ای عزرائیل تعجیل کن در قبض
روح من و لکن مرا آزار مده شنیدیم که گفت بجانب تو ای پروردگار من
از غضب تو پس چشمهای مقدس خود بر هم گذاشت و دستهای خود را بسوی قبله کشید
و پاهای مبارک را بجانب قبله دراز فرمود و روح شریفش از بدن مقدس پرواز کرد و چنان
شد که گویا هرگز زنده نبوده است مؤلف گوید که از این حدیث معلوم میشود که در وقت قبض

در صفت شفاعت المعصومه

روح آن معصومه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین او حاضر بوده و لیکن آنچه
در کتاب بحار الانوار و دیگران از علمای ابرار روایت کرده اند دلیل است که بعد از تمام
شدن وصیتهای آن معصومه وقت نماز ظهر داخل شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روانه
مسجد شدند پس آن معصومه خلوت فرموده و جامه خود را بر روی خود کشید و با اسماء بنت عمیس
فرمود که مرا از برای مناجات با جناب قدس الهی تنها بگذار پس بعد از زمانی اگر

جواب

کلمات اسماء شنید

جواب دادم که خوب و الا بدان که بی دیر من گویا هم ملحق شده ام اسماء میگوید که من از آنجا بحال
خود گذاشتم و بعد از زمانی آن معصومه را خواندم جوابی نشنیدم پس عرض کردم که ای دختر محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر بهترین عالمیان جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر
بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است جوابی نشنیدم گفتم ای دختر آنکسی که مخصوص گردید بلیلة
المعراج بمقام قاب قوسین او ادنی جوابی نشنیدم پس مضطرب داخل حجره طاهره و مطهره
آن معصومه شدم و قطیفه را از روی مقدسش برچیدم دیدم که روح اقدسش با شیانه قدس عروج
فرموده و بپدر بزرگوارش ملحق شده پس اسماء خود را انداخت و شروع بگریه و ناله

در گریه کردن حسنین

زاری نمود و بر روی آن جناب افتاد و صورت مقدسش را می بوسید و عرض میکرد که چون
بخدمت رسول خدا رسیدی سلام مرا بآنحضرت برسان پس در این بین ناگاه آمد
گوشوارهای عرش الهی و دو سرور سینه حضرت رسالت پناهی جناب حسنین داخل خانه
شدند و فرمودند که ای اسماء مادر ما کجاست اسماء عرض کرد که مادر شما خوابیده است
ایشان فرمودند که این وقت خوابیدن مادر ما نیست هر چند اسماء
خواست که از حال مادر ایشان را مخفی کند نتوانست پس عرض کرد که ای دو فرزند رسول الله
صلی الله علیه و آله بدانید که مادر شما خوابیده است بلکه از دنیا رحلت فرموده است پس
چون آن دو سرور این خبر وحشت اثر را شنیدند داخل حجره خانه مادر شدند امام حسن مادر را
دید که خوابیده و بر روی خود چیزی کشیده پس آن مظلوم کربلا پیش آمده مادر خود را
حرکت داد پس دانست که او از دنیا رحلت فرموده پس ببرادر خود گفت که خدا تو را
اجر دهد بر وفات مادر مهربان پس هر دو برادر خود را بر روی مادر انداختند و شروع
از جگر بر کشیدند پس حضرت امام حسن علیه السلام دست در گردن مادر کرده و روی

در کلام حسین با مادر

انورش را می بوسید و میگفت که ای مادر با من سخن بگو پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند
و جناب سید الشهدا علیه السلام پاهای مادر را می بوسید و بگریه و ناله میگفت
یا اماه انا ابنک الحسین کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت یعنی ای مادر
منم فرزند تو حسین با من سخن بگو پیش از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم مؤلف گوید که این روایة

گویند که چگونه خالی بود جای حضرت فاطمه علیها السلام در آن وقتی که فرزندش حضرت امام
حسن علیه السلام را از زهر هلاک بخشانیده بودند که گاهی بر زمین میغلطید و گاهی بر پشت
تشت پاره های جگر قی میکرد و مادر خود را صدا میزد آه آه عندلیبم کجا بودی جناب فاطمه زهرا
علیها السلام بعد روز عاشورا در آن وقتی که فرزند غریب بیکسش جناب سید الشهدا روحی
له الفدا و با قلب شکافته شده بچوبها و نیزه ها و تیرها بر خاک و خون میغلطید و از منافقین
کوفه و شام آب میطلبید و احدی او را جواب نمیداد تا فرزند خود را یاری نماید یعنی حسین
علیه السلام از حجره مادر بیرون آمده بود و در پای خود را بجانب فرزند خود کرده و میگفتند
یا جدا یا محمدا یا امیرا که مادر ما رحلت فرمود وفات نمود ما را تنها کرد بلکه اسماء بنت
عمیس عرض کرد که ابد و فرزند پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بروید در مسجد و پدر
بزرگوار خود را از وفات مادر با خبر کردانید پس آن دو جناب رو بمسجد نهادند
و چون نزدیک مسجد رسیدند صداهای خود را بناله بلند کردند پس صحابه چون
صدای ناله های آن دو بزرگوار را شنیدند نماز جای خود بر جستند و باستقبال
ایشان آمده عرض کردند چه چیز شماها را بگریه و ناله در آورده است خدا هرگز
دیدهای شماها را گریان نکند و شاید سبب گریه شما آن باشد که نظر شماها بمقر جد
بزرگوار افتاده و از شدت شوق بجناب او ناله کرده باشید ایشان فرمودند که نه بلکه
سبب گریه ما ارتحال مادر ماست پس چون این خبر وحشت اثر بسمع ظاهر بگوش جناب
امیر المومنین علیه السلام رسید از جای خود بر جست و از شدت هم و غم بر روی
افتاد و غش کرد پس حسنین و اصحاب بسر آنجناب جمع شدند و قدری آب بر روی
آن منبع الجود عالمیان پاشیدند و چون بهوش آمد میگفت که ای فاطمه طاهره بعد
رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلی قلب خود را بتو میکردم منبعد کدام کس تسلی قلب
خود را بسبب تسلی دهم مولف گوید که اگر جناب امیر المومنین با قوت امامت از استماع این خبر چنین
اضطراب و غش نمود پس در روز عاشورا که حضرت زینب بدن بی پناهی پاره پاره غریب
هر چه بکنند رواست پس چون آنحضرت بحال آمد فرزندان خود را در آغوش مرحمت
جای داد

و ایشان تنهائی حسین

در بیان رفتن حسنین بمسجد بجهت وفات مادر و خبر کردن اسماء بنت عمیس

در بیان غش کردن جناب امیر و جمع شدن اصحاب

جای داد آن سرور بزرگوار با صغار هر یکی را از ایشان بگریه کنان با ناله و افغان دوان بحجره
دختر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله رسیدند مولف تا الان گوید که ای کاش که در روز
عاشورا حضرت امیر المومنین علیه السلام در کربلای معلی حی بود و فاطمه و سکینه خواهران
بینوای فرزند خود را که با سر و زبان همه زبان بشیون نهاده بودند و یا محمدا و یا علیا
و یا فاطمتا میگفتند ایشان را در آغوش مرحمت خود جای میداد و تسلی داده بخیام
طاهرات بر میگردانید در حدیث میفرماید که چون آن بزرگواران داخل
حجره طاهره شدند دیدند که اسماء بنت عمیس بر بالین فاطمه زهرا صلوات الله علیها
نشسته و گریه میکند پس اسماء از جای خود برخواست و با گریه گفت ای یتیمان محمد
مصطفی بودیم که تسلی قلب خود را بعد از جد شما بمادر شما میجستیم
نمیدانم که دیگر بعد از این که تسلی جویم پس عایشه خواست که بحجره مخصوصه
شود اسماء او را ممانعت نمود نگذاشت پس عایشه شکایت او را به پدرش ابابکر
نمود پس ابابکر با اسماء اعتراض کرد او در جواب گفت که خاتون من بمن وصیت کرده که
نگذارم او را که بنزد جنازه من حاضر شود ابابکر گفت که هر چه وصیت فرموده است
عمل نما عایشه خشم آلوده و غضبناک بر گشت پس جناب امیر المومنین علیه السلام
که بفدای او باد ارواح عالمیان تا الان و گریبان بر سر حیدر دختر ابن عم رسید و جامه او
شد و دست کرده قطعه از رویی مقتضیه بر جبین ... در بالای سر مخصوصه
دید که بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه فاطمه دختر رسول الله صلی
علیه و آله است که میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و
شهادت میدهد که جنت حق است و النار حق و انکه قیامت خواهد آمد و در آمدن او شکی
و شبهه نیست و انکه حق تعالی زنده میگرداند همه اهل آنانکه در قبرها
اند یا علی منم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله که خدا مرا بتو تزویج
کردانید در دنیا و آخرت و تو صاحب اختیاری بر من از هر کسی بر من یا علی بدست
مبارک خود مرا غسل بده و کافور و حنوط کن و کفن نما در شب و دفن کن بر منی ...

در بیان شدن اسماء با عایشه و ممانعت کردن از دخول حجره مخصوصه

در بیان اطلاع امیر بر وصیت نامه فاطمه و دیدن وصیت نامه از آن

در دشت دفن کن و در وقت دفن کردن لحد برایشان مکن و وداع میکنم ترا و وداع خون
و بر اولاد من سلام الهی باد تا روز جزا مؤلف محزون گوید که از روایات و حدیث اهل بیت
عصمت اهل بیت علیه السلام معلوم میشود که در اهل مدینه صداهای ناله و شیون با
و افغان بلند شد و چون شورش که ایشان همسایگان و خویشان را خبر کردانید همه
چادر بطاقچه سر و سر برهنه یکدیگر را خبر کرده تا آنکه از حجره بیرون کشیدند که از آن اشوب اهل
مدینه باخبر شده زنان بنی هاشم از زنان مهاجر و انصار همه در خانها جمع شدند و شروع بنوحه و
ناله کردند و همه صداهای خود را بگفتن وا محمداه و وا فاطمتاه و وا سیدتاه و وا بنت رسول الله
بلند کرده از اطراف مدینه بحجره فاطمه مظلومه میشتافتند و میگفتند که از شورش گویا آن
ایشان مدینه طیبه متزلزل در لرزه بود مؤلف محزون گوید که وا مصیبتاه که در روز
عاشورا بعد از شهادت مظلوم کربلا در عوض آنکه اطفال آن شهید را تسلی دهند
فوج فوج کوفیان بی وفا و شامیان بی حیا با شمشیرهای برهنه بر سر زنان بر خیمه های زنان
حرم کربلا ریختند و اموال ایشان را غارت و خود ایشان را اسیر و دستگیر کردند و در حدیث است
که بیرون هجوم مردان دشمن بر زنان حضرت امیر مؤمنان تا بدو بر خیمه که علیهم السلام
از حجره خولی بیرون بیرون آمده و آن حجره را بر زنان وا گذاشتند و خود در بیرون
خانه نشسته و دو فرزند بیاد خود را در پیش روی خود نشانیده و هر یکی میگریستند و
از گریه ایشان اهل مدینه گریه و ناله میکردند و جناب ستیده نسا امکه این رباعیها
میخواندند نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیاة
و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی یعنی مادر علی ابن ابیطالب از صد همه
تا آنکه در قلب او گره شده است در بدن او محبوس شده است کاشکی که جان
با ناله های من بیرون میآمد آنحاجه طاهر هیچ خیری در زندگانی بعد از تو
نیست و اینجو ایشان گریه من عمه خود از انست که زندگانی من طول کشد
و ملاقات تو دیر کرده و روی میگویند که دیدیم ام کلثوم خاتون را که چادر بر سر
کرده بود و تسبیح خود را بگردن بسته بود و از حجره طاهره بیرون آمد و میگفت یا

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ارتحال مادر ما از دست شده مصیبت و مفارقت از حضرت
تو بعد از این دیگر محروم مانیم از خدمت جناب تو و خدمت مادر مظلوم خود مؤلف گوید
که همین ام کلثوم مغموم یک روز در مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناله میکرد و امروز
در مصیبت مادر گریه کرد و زمان طفلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از نابی غریب
بناخوش که انسی نیست که از خود دوا و غذا و ترتیب میداد و اشک میریخت و میپرسید
در حجره ما است برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام نوحه میکرد و آه که در روز
عاشورا چون لشکر از قتلگاه شهیدان گذار رسیدند ام کلثوم خاتون دلخون تا بعد
شد بعد صداهای ناله از کنار فرات بگوش لشکریان رسید چون از آن انصار رفتند
دیدند که ام مظلومه بر سر نعش بی سر دست برادر خود حضرت عباس علیه السلام نوحه
و نعره میکند بر اسب شهید را وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد و سیعلم الذین ظلموا آل
محمد ای منقلب ینقلبون مجلس هشتم در وفات حضرت فاطمه زهرا
و غسل دادن او و دفن او امیر الحمد لله الذی کان قبل القبل فلا قبل له والشکر
لله الذی خلق محمدا قبل جمیع الخلق لیکون لهم نبیا و للنبی المرتضی الذی جعل وصیه
کالضوء من الضوء بل نفسه له و اشتق منه الذی اضاء الجنة بنور بنته التی هی بضعة
له فصل اباها فی الجنة تاجا لها و بعلها و قلادة لها و ابنیها و قرطیها اصل اللهم
علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها قدر بها و شیعتها و محبیها و العن اللهم علی مبغضیها
و ظالمیها و غاصبی حقوقها ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد فقد قال الله تعالی فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم شان نزول این آیه شریفه آنست که
چون حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ترک اولی کرد و او را از بهشت بیرون کردند
بجهت آن حضرت خطاب برسید که ای آدم کلماتی چند یعنی خداوندا را تعلیم فرموده که
چند که بر کتابت کلمات را قبول فرموده توبه او را به رسیدن بجهت که خداوند نبیت
کرد بسیار قبول کنید و نیز وارد از کار است بدانکه در تفسیر این آیه شریفه احادیث بسیار
روایت شده است از آنجمله که چون حضرت آدم و حوا علیهما السلام را خدا خلق کرده بود

جنت فرموده ایشان در مرغزارهای جنت اند و بی نان و عزت و شرکوار و واجبی
رفتند پس آنحضرت بحوا فرمود که خدا خلقی نیکوتر از ما خلق نفرموده است پس خداوند
امر فرمود بجبرئیل که او را داخل در قصری از قصرهای بهشت پس جبرئیل بفرموده عمل نمود و بر کنار
جلیل او را داخل فرمود در قصری که یک خشت از طلا و یکی از نقره بود و کنگره آن
از زمرد سبز بود پس آنحضرت دید که تختی از یاقوت سرخ در آن قصر بر پا است و بر بالای
آن تخت قبه ایست از نور و در آن قبه تختی فرموده است لیک صورتی زیبای نیکویی
که عاجز است زبان از بیان حسن او و بر فرق مبارک او است تاجی از انوار و
بر گردن مبارک او گردن بندیست از نور و از گوشهای او بر دوشهای او دو گوشواره
از لؤلؤ او و بخیر است حضرت آدم از مشاهده آن جمال با کمال با آن عظمت و جلال متعجب
امده و عرض کرد که الهی بفرما که این چه صورتیست با این صفا و بها پس از جانب
رب العزت ندا در رسید که ای آدم اینک صورت فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله
علیه و اله است پس عرض کرد که این تاج چیست که بر سر او است ندا رسید که
این پدر اوست پس عرض کرد که این گردن بند چیست که در گردن او است
ندا آمد که این شوهر او علی ابن ابیطالب است پس عرض کرد که این دو گوشوار
چیست وحی الهی در رسید که این دو گوشوار حسن و حسین دو فرزندان او یند
پس آنحضرت مشاهده فرمود که در بالای آن قبه پنج نور مقدس است که بر هر یک
الهی بر یکی از آنها نوشته است که انا المحمود و هذا محمد یعنی منم خداوند ستایش
کرده شده و این است محمد و بر دیگری نقش است که انا الاعلی و هذا علی ابن
ابیطالب یعنی منم خداوند علی اعلی که غالب و مسلطم بر همه چیز و این است
علی ابن ابیطالب و بر دیگری ثبت شده است که انا الفاطر و هذه فاطمة
الزهراء یعنی منم خداوند پدید آرنده که اختراع میکنم هر چیز را که میخواهم و اینست فاطمه زهرا
و بر چهارمی تحریر گردیده است که انا المحسن و هذا الحسن یعنی منم خداوند نیکوکار
و این است حسن و بر پنجمی مکتوب است که منی الاحسان و هذا الحسین المقتول یعنی از

جانب

در تفسیر طه

جانب من است هر که احسان با نها و اکرام با نها بر عالمیان و اینست حسین کشته شده و در
حدیث دیگر است که آنحضرت فرمود الحبیب من جبرئیل ابا اینان خلق شده اند پیش از من
جبرئیل عرض کرد که ای آدم ایشان خلق شده اند در اسرار پوشیده های علم خداوند
که کسی را با نها راه نیست پیش از آنکه تو خلق شوی بچهار هزار سال پس جبرئیل بحضرت
آدم علیه السلام عرض کرد که ای آدم این اسماء مقدسات را تعلیم کن که از انها منتفع
خواهی شد و چون حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند و بر زمین آمد انها را فراموش
کرد پس از آنکه خداوند خواست که توبه او را قبول فرماید جبرئیل عرض کرد که ای
آدم نظر کن ببالای عرش پس چون نظر کرد همان انوار مقدسات بچشم او ملاحظه
نمود پس بخاطر افتاد و عرض کرد که الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه
بر من بخشایی و توبه مرا قبول فرمایی پس از برکت این کلمات خداوند توبه او را قبول
فرمود و در حدیث دیگر در مدح فاطمه الزهرا از حضرت خیر البشر صلی الله علیه و اله
چنین روایت شده است که فاطمه سیدة جمیع زنان عالمیان است از اولین و آخرین و
بدرستیکه او در محراب عبادت می ایستد پس بر او سلام میکنند هفتاد هزار ملک از
ملائکه مقربین و او را ندا میکنند مثل آن ندایی که بمریم میکردند که میگفتند ای
مریم بدرستیکه خداوند ترا برگزیده است و پاکیزه گردانیده است و ترا برگزیده است بر همه
زنان عالمیان پس آنحضرت روی خود را بجانب علی ابن ابیطالب علیه السلام کرد و فرمود
که یا علی فاطمه پاره تن من است و نور دو چشم من است و میوه قلب من است ناخوش
میکند مرا هر چه ناخوش میکند او را و خوشحال میکند مرا هر چه خوشحال میکند او را
و بدرستیکه او اول کسی است از اهل بیت که از دنیا رحلت میکند و ملحق میشود بمن
پس با علی نیکویی کن با او بعد از من مؤلف گوید که بنا بر آنچه خدا و رسول از انجا عیان کرد
بعد از [illegible] کائنات صلی الله علیه و اله آزارها و
اذیتها رسانیدند و در عوض وصیت آنحضرت بنیکویی با آن جناب با خویش و شورش
وا و کلام اتحادش [illegible] نکنند و آن تحریر نمود با تقریر نمود و از آنجمله است که

کرامت معصومه در مقام بیان کثرت وشدت اندوه خود میفرماید که شعر صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا
صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا یعنی ریخته شد بر من مصیبتهائی چند که اگر ریخته میشد آنها
بر روزها هر آینه مثل شب تار تاریک میگردیدند پس که از دنیا رحلت فرمود باید جمیع
وسیاه و پهلوی شکسته وخال بازو هر نفس قرین چندین ناله وآه از بی بیان ظلم وستمهای برا
معصومه و محزون شده و گریستن بر انقطاع مرکب افسانه تحقیق کرده در کتاب مصائب المعصومین ذکر
کرده ام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که بوصیت فاطمه عمل نمودم و از زیر پیراهن
او غسل دادم و اورا از زیر پیراهن بیرون نکردم و بحق خداوند قسم که یافتم اورا در وقت غسل دادن
طاهره و مطهره و پاکیزه و فضه خادمه میفرماید که چون آنحضرت از غسل دادن خاتون من فارغ شد
از قطع غسل دادن بیرون تشریف آورد نالان و گریان پس یکی از حاضران گریه که هر چند تمامی گریه
دلهای دوران یا ابا الحسن أَيْنَ فَقَدْتَ الزَّهْرَاءَ یعنی یا ابا الحسن فاطمه زهرا رفت آنحضرت فرمود
که هر جا بگلید لا اثر البيا طن جهما اسود کانما الشبل فهكذا تحشر يوم القيمة وتلقى الله
یعنی بگوید در بیا در راستها بکو علامت ونشانه تازیانها که بر بدن فاطمه است و بیا
کرد آنند است جسم او مثل شب و باهیں سیاهی محشور خواهد گردید در روز قیامت ملاقات
خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را مؤلف محزون و مجون میگوید که این از آن شایسته بغتا
غالبان و مظلومند و جهان آه آه که بقیه مظلومها او جناب زینب خاتون رسید و همچنانکه
از تازیانهای اعدا دین وظلمهای بی حد کفار منافقین سیاه شد بدن دختر سید المرسلین
صلی الله علیه و آله الطاهرین همچنین شد از تازیانهای تابعین این منافقین بدن
جناب زینب خاتون در شت کین جنانکه از فاطمه دختر جناب سید الشهداء علیه السلام
روایت شده است که میفرماید چون خیام طاهره را غارت کردند من فرار کردم پس ملعون
بتعاقب من آمد برکتف من نیزه زد و من بر روی در افتادم غش کردم چون بهوش آمدم
دیدم که عمه ام نشسته بر بدنه و سر من در دامن عمه ام زینب خاتون است پس عرض کردم که ای عمه
جان آیا تو دشنام جامه هست که سر خود را بابا از چشمهای نامحرمان بپوشم عمه ام در جواب من
فرمود که عمتك مثلك یعنی ای نور چشم عمه تو مثل تو است فرأيت رأسها مكشوفا ومتنها

قد اسْوَدَّ مِنَ الضَّرْبِ یعنی پس چون نظر کردم دیدم که سر عمه ام برهنه است و بدن او
سیاه شده است از ضربها که بر آن مظلومه رسیده بود فضه خادمه میگوید که آنحضرت
فاطمه را حنوط کرد و او بقیه کافوری که رسول الله صلی الله علیه و آله و انمطهره زاد و سیاه کفن خوا
باید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود میفرماید که چون خواستم بند کفن معصومه را
برنبدم بصدای بلند گفتم ای ام کلثوم و ای زینب و ای سکینه و ای فضه الحسن و الحسین بشتابید
بوداع مادر خود و از دیدار او توشه از برای خود بردارید که اینک زمان جدائی و مفارقت
در رسید و وعده گاه ملاقات در بهشت است پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام روی او در بند
دامن دو بزرگوار بصدای بلند میگفتند که وا حسرتا که هر گز آتش حسرت ان بر طرف شود
نیست از مفارقت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جدائی مادر ما فاطمه زهرا
علیها السلام و میگفتند که ای مادر حسین هر وقت ملاقات فرمائی جد ما محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله از جانب ما سلام ما را برسان و با آنجناب بگو که ما باقی ماندیم بعد از تو
دو یتیم در دار دنیا مؤلف خونجگر میگوید که هم چنانکه حسنین علیهما السلام بواسطه مادر خود
پیغام به رسول الله صلی الله علیه و آله دادند سکینه خاتون محزونه در وقت جدائی از نعش پدر
بر ریگ گرم عالم افتاده و اعضای پدر را بر دامن خود گذاشت و اول او را بسیار بوسید
و بعد از آن با چشم گریان بگلوی بریده او گذاشت و گفت ای برادر ای علی اصغر جد ما محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و جده ام فاطمه زهرا علیها السلام را از جانب من سلام برسان و بجد ما
بگو که خواهرم سکینه شکایت کرد از جفا امت تو که کوشوار ما پاک کردند و خلخال از پای ما بیرون
کردند و ای مصیبت میگوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون حسنین آمدند
برای وداع نزد بدن جسد مادر رسیدند بس خداوند را شاهد و گواه میگیرم که ناله
شوقی از قلب فاطمه بر آمد و نعره از جگر برکشید و دو دست خود را چنان بر کفن زد که آن
تا پایین کفن کشوده شد و هر دو دست او بلند شد و دو میوه دل خود را تنگ به سینه گرفت
و ایشان را رها نمیکرد که ناگاه هاتفی ایشان ندا داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه
فاطمه بردار که وداع ایشان را والله بگریه در آورده اند همه ملائکه را بجهت انقطاع ایشان

که مشتاق شد حبیب بسوی محبوب مؤلف دل کباب میگوید که اگرچه دو داغ حسن بن علی که
بمصیبت حضرت فاطمه علیها السلام وحال آنکه در خانه خود با عزت بود و مثل جناب امیر المؤمنین
بزرگواری او را غسل داده بود و حنوط و کفن کرده بود و بر محل غسل دادن بدن لطیف او نابینا بود
و زیاده از آن دو پهلوی او جائی شکسته و بغیر از آن شائبه او جائی سیاه شده بود همه ملائکه کواکب
در آن [illegible] در وقت وداع آخر خواهران و زنان و دختران خصوصا صغیره مظلومه سکینه با
بدن چاک چاک جناب سید الشهداء روحی له الفداء در وداع با ابدان پاره پاره شهیدان
بیدست و سر که بر خاک و خون افتاده بودند و در زیر سم اسبان معاندین دین بود میگفتند که
اسماء نامها [illegible] ابا کردند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که چون زنان
صداها از آسمان شنیدم آمدم حسین را از روی سینه مادر برخیزانیدم و اطراف کفن او را ملفوف
بر هم بستم و این شعرها را میخواندم شعر فراقک اعظم الاشیاء عندی وفقدک فاطم ادهی الثکول
یعنی مفارقت و جدائی تو در نزد من از همه چیز بزرگتر است و نیافتن تو ای فاطمه [illegible]
زن فرزند مرده است [illegible] سابکی حسرة وانوح شجوا علی خل مضی اسنی سبیل زود باشد که از
دوری حسرت گریه کنم و از روی سوز [illegible] جهت هجران دوستی که از دنیا رفت [illegible]
رفت و راه راستی را [illegible] الا یا عین جودی واسعدینی فحزنی دائم ابکی خلیل
المجتبی بر علی ابن ابیطالب احسان کن و یاری و موافقت کن که علی الدوام در این مصیبت
محزون است تا بتوانند که [illegible] مؤلف غم نصیب گوید که ای کاش
که علی ابن ابیطالب علیه السلام در روز عاشورا حاضر بود و دختران و زنان و یتیمان خود را
از روی [illegible] فرزندان خود جناب مظلوم کربلا [illegible] ایشان را تسلی میداد
و [illegible] کفنی حاضر میکرد [illegible] خاک خون برمیداشت و در وقت
کفن کردن اشعار جانگداز میخواند راوی میگوید که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از غسل دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و کفن کردن فارغ شد دید که همه خلق در رخنه حجره جمع
شده اند و گریه میکنند و منتظرند که جنازه مقدسه را بیرون آورند که بر آن نماز کنند
و [illegible] ابوذر غفاری فرمود که بخلق بفرماید
که خلق

که خلق متفرق شوند لهذا ابی ذر علیه الرحمه از خانه بیرون آمده و فرمود که امروز بیرون آوردن
جنازه را در این وقت موقوف ساختند پس خلق بر خواسته متفرق شدند و چون
پاسی از شب گذشت و چشمها بخواب رفت و هر کس بجای خود آرام گرفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام امر فرمودند تا جنازه را بر دوش گرفتند و جنازه مقدسه را از خانه بیرون
آوردند و همراه آنجناب بود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابوذر
و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و بریده و چند نفر از بنی هاشم و بعضی از خواص اصحاب و یک بار
جنازه آنحضرت بدوش مبارک گذاشته بود و آوردند تا بر سر تربت رسول الله صلی الله علیه و آله
پس حضرت رو به مجلس قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله بعد عرض
کرد یا رسول الله از من و دختر تو تحیت و سلام الهی بر تو باد [illegible]
شده است در ساحت عزت حضرتت یا رسول الله وفات او [illegible]
[illegible]
بی پایان [illegible] جنازه مطهره [illegible] حضرت با اهل خود و دوستان
و موالیان و طائفه از مهاجرین و انصار [illegible] بر جنازه [illegible] نماز گذارد
در حدیث است که چون حضرت امیر از نماز فارغ شد دو رکعت نماز بجای آورد و دست
خود را باسمان بلند کرد و گفت خداوندا این فاطمه دختر پیغمبر تو است پس بیرون برد او را
از ظلمات [illegible]
روشن [illegible] از بقیع [illegible] دفن کردن [illegible]
این ندانستند که جسد [illegible]
بر داشتند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آنجناب [illegible]
شده بر جنازه مطهره [illegible] چون خواست که در قبر گذارد [illegible]
بیرون آمد [illegible] در بر گرفت پس جناب امیر مؤمنان
علیه السلام ناله میکرد و این اشعار میخواند شعر ذکرت ابا ودی فبت کانئی برد الهموم

الماضيات فكيف يعني ابدا دوستان چون تفكر ميكنم خود فاطمه افتادم ميدانم كه اين نيز را
صحيح خواهم كرد در حالتي كه هجوم كند بر من همه غمهاي گذشته من لكل اجتماع من خليلين فرقة
وكل الذي دون الفراق قليل از براي هر دوستي كه با هم اند اخر مفارقت ودوري خواهد
بود وهر چيزي در جنب مفارقت دوستان هر كوچك وحقير خواهد بود وان افتقادي
فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل جدائي افتادن در ميان من وفاطمه طاهره
بعد از رحلت احمد مختار صلى الله عليه وآله شاهد ودليل بر اينست كه بكرم هيچ دوستي
از براي دوست خود دايمي وباقي نخواهد بود در هر حال اين شخص لعمد بد نيند واي
مي شنيدند كه در جواب حضرت عليه السلام اين اشعار ميخواند يريد الفتى ان لا يموت
خليله وليس له الا الممات سبيل يعني خواهش شخص چنان است كه نميرد دوست او
و حال آنكه از براي او راهي غير بجز مردن فلابد من موت ولابد من بلا وان
بقائي بعدكم لقليل بر جان از برك وپوسيده شدن در اين نيست وبدرستيكه بقا
بعد از شما اندكم خواهد بود اذا انقطعت يوما من العيش مدتي فان بكاء الباكيات
قليل هرگاه باخر رسد ايام حيوة وزندگاني من بدرستيكه گريه هاي گريه كنندگان
كم وبي فايده خواهد بود از براي من ستعرض عن ذكري وتنسى مودتي
ويحدث بعدي للخليل بديل زود باشد كه روي گردانيده شود از ياد او وياد اسم
و رسم من وفراموش شود در ميان خلق دوستي واشنايي ديگري پيدا شود چون بدن حضرت
سيدة النساء عليها السلام بر زمين قبر گذاشته شد حضرت سيد الاوصياء عليه السلام
براي قبر ايستاد وفرمود كه اي زمين امانت مي سپارم اين امانت خود را در نزد تو اي زمين
با خبر باش كه اين فاطمه دختر رسول الله صلى الله عليه وآله است پس صداي از قبر مقدس
بر آمد كه يا علي من مهربانترم از تو بر او پس برگرد بمنزل خود وخاطر جمع باش وعقب حضرت
بانحضرت حبيبه مظلومه را در زير لحد قبر گذاشت وبا گريه دانا دوست نزد لحشت
بر لحد بچيد وخاك بر بالاي آن ريخت وچون ابرهاي از چشمهاي حق بينش
اشك خونين مي باريد ودر روايتي وارد شده است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله
فرمود

اشعار حضرت امير

وصيت حضرت امير به زمين در حق فاطمه

جواب دادن از زمين بر او

حديث سؤال كردن از فاطمه

فرمود كه اي سلمان خبر داد مرا جبرئيل كه هرگاه فاطمه قبض روح شود ودر قبر دفن
كرده شود براو وارد شوند ملكان واز او سؤال كنند كه من ربك اندر جواب
بگويد الله ربي پس گويند بأو كه كيست پيغمبر تو در جواب بگويد كه پدر بزرگوارم
پس گويند كه كيست ولي وامام تو بگويد كه اين بزرگواري كه بر سر قبر من ايستاده است
وان علي بن ابيطالب عليه السلام است ودر حديث است كه خاك قبر آنحضرت را
مساوي زمين قرار داد ودر اطراف آن هفت قبر وبنا بروايتي چهل قبر ديگر را هم مثل آن
كرده تا قبر آن بزرگوار بر منافقين معلوم نگردد وبا اهل بيت خود واصحاب بگريه كنان
رو از جانب قبر رسول الله صلى الله عليه وآله كردند ودر حديث ديگر است كه سر قبر
انحضرت خاك بر آن ريخته شده بهم آمد وان قبر مخفي شد تا روز قيامت مولف خويش گرد
گويد كه يا امير المؤمنين روحي لك الفداء با آنكه حضرت فاطمه عليها السلام را بدست
خود غسل دادي وحنوط وكفن ونماز كردي ودر قبر سپردي اينچنين گريه وناله ها
كردي اين مقدار اشعار جانگداز بر خواندي وسفارش امانت خود را بزمين فرمودي
پس لم اگر در كربلا مي بودي وبدن مقدس فرزند خود جناب حسين را با
بدنهاي نو گلهاي خود را چنان بر خاك هلاك افتاده مشاهده ميكردي كه
احدي كفنهاي ايشانرا جمع نكرده وغسل ايشان بخون رگهاي ايشان بوده
كافور ايشان خاك كربلا بوده ودر عوض آنكه ايشانرا كفن كنند برهنه كرده در آفتاب
انداخته بودند وبجاي آنكه ايشانرا در قبر گذارند اسبها بر سينه هاي ايشان تاخته بودند
چگونه ناله وگريه را از سر تا پا ميكردي وچگونه اشعار نوحه ها ميخواندي وسيعلم الذين
ظلموا اي منقلب ينقلبون **مجلس نهم در خواب ديدن حضرت**
امير جناب فاطمه زهرا در قصرهاي جنان السلام عليكم
يا اهل الوفا فاطمة الزهراء عليها السلام ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا رسول الله
ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في بنتك المظلومة السلام عليك يا امير المؤمنين
احسن الله لك العزاء في حليلتك الجليلة السلام عليك يا فاطمة الزهراء ايتها المظلومة

در بيان دفن قبر ... وپنهان بودن

الفاضلة المعصومة المظلومة المطهرة الكريمة المغصوب حقها الممنوع ارثها المخفية قبرها ورحمة الله
وبركاته السلام عليكما يا سيدي شباب اهل الجنة احسن الله لكما العزاء في امكما رحمة الله وبركا
السلام عليكم يا آبائي اهل العصمة احسن الله لكم العزاء في جدتكم سيدة النساء ورحمة الله وبركا
ولعن الله على اعدائكم من الاولين والاخرين ابد الابدين ودهر الداهرين در كتاب ثمرة الحق
از حضرت صادق روايت كرده اند كه چون روح مقدس رسول خدا صلى الله عليه وآله قبض شد بر
كذاشت ابرابي هذه الامت مكروان وعترت طاهره خود را واهمت بعد خود حضرت فاطمه زهرا
كه اي فاطمه اول كسي كه از اهل بيت من از دنيا رحلت كند ومن ملحق شود تو خواهي بود پس بعض
ميفرمايد كه بعد از ان حال پدر بزركوارم در بين خواب وبيداري بودم كه ديدم پدرم بر من
داخل شد وچون نظرم بپدرم افتاد بي اختيار بصداي بلند كفتم يا ابتاه اي پدر جان كجا
تشريف برده كه از ان حال بر وحي الهي انتهانه منقطع كرديد كه در اين بين ديدم كه صفها از ملائكه
پيدا شد ومقدم ايشان دو ملك بودند كه پيش امده مرا كرفتند وباسمان بالا بردند پس چون
بالا كردم نظرم افتاد بقصرهاي عاليه وباغستانهاي سبز وخرم با شكوفه ونهرهاي
جاريه وديدم قصرهاي بالاي قصرها وباغستانها بعد از باغستانها كه ناكاه ديدم
امدند از ان قصرها حوريان چند كه كويا المغربيد بودند وهمه اظهار فرح وسرور ميكردند
ودر روي من تبسم وخنده ميكردند و ميكفتند مرحبا بجانبي كه خلق شده است بهشت و ملحق
بجنت خود بعلي پدر وعلي القدام ملكها مرا بالا مي بردند تا انكه داخل كردانيدند مرا در
خانه كه در ان بود قصرهاي بسيار كه در اين قصرها بود چيزهاي چند كه هركز هيچ چشمي نديده
ودر اينها بود انواع سندسها واستبرقها ودر اينها لحافهاي رنكين از حرير وديباج
وظرفهاي از طلا ونقره ودر ان جنات جاري بود نهرهاي بسيار كه در انها اخوان
غوطه ميخوردند وان باسفيدتر از شير وخوشبوتر بود از مشك پس پرسيدم كه
اين خانها ونهرهاي جاري از ان كيست جواب دادند كه اين فردوس اعلى است كه
بهشتي از اين بالاتر نيست واين منزل پدر بزركوار تو است وهر كس كه در حضرت
ايشان باشد از تغيرات وهر كس كه خدا خواهد كفتم اين نهرها چيست كفتند اي
نهر

نهر كوثر است كه بر وفره كار جليل بپدر بزركوارت وعده فرموده است كفتم كه
پدرم در كجا مي باشد كفتند كه الان تشريف خواهند اورد پس در اين سخن بوديم
كه از براي من ظاهر كرديد قصر سفيدي كه نور اين زياده از اينها بود كه ديده بودم و
فرشها در انها كسترده بود كه بهتر بود از فرشهاي ان قصرها پس ديدم كه بالا تختي بلندي
از بلند كه بر ان فرشها كسترده بود پدر بزركوارم بر بالاي ان فرشها نشسته بود وجمعي خدمت ان
جناب بودند وچون چشم پدرم بر من افتاد مرا در سينه خود جاي داد وميان دو چشم مرا
بوسيد وفرمود كه مرحبا خوش امدي بنزد پدرت من ومرا در بر داشت پس نشانيد وفرمود
كه ايا مشاهده ميكني انچه را كه پدرت ... پروردكار ... واماده كردانيده وتو انها را
وانچه خواهي كرد پس بمن نشان داد قصرهاي عاليه زينت كرده كه در انها بود
انواع متاعهاي عجيب وحليها وزيورها وفرمود كه اينها از براي تو مهيا است كه در اين
زودي نزد من خواهي امد پس از اين بشارت قلبم ... كرديد وشوقم زياده كرديد
واز انحال ... كه بودم بيدار شدم ... حضرت صادق عليه السلام فرمود حضرت
امير مؤمنان فرمود كه چون ان معصومه از خواب بيدار شد فرياد بر اورد كه يابن عم يا علي
مرا دريابيد وبجانب من شتاب پس من تعجيل نزد انجناب نموده كار رفتم وكفتم يا فاطمه
مكر نازل شده است بمعصومه انچه را در بين خواب وبيداري ديده بود براي من نقل كرد وا[ز]
من با اسم خدا ورسول محمد وپيمان كرفت كه چون از دنيا رحلت نمايد احدي از خبر نكنم كه
از زنان ام سلمه زوجه رسول خدا وام ايمن وفضه واز مردان حسنين وعبد الله عباس
وسلمان فارسي وعمار ياسر ومقداد وابوذر وحذيفه را پس كفت كه يا علي حلال
دارم كه بعد از وفات بدن مرا بدست خود با زناني كه كفتم مرا غسل دهيد
وراضي نيستم كه ديكري حاضر شود ودر شب مرا دفن كن وراضي نيستم كه قبر مرا كسي بداند
مؤلف كويد كه از اين جهت كه انحضرت در شب معصومه را در قبر برد وكسي را ...
خبر نكرد در وقت دفن كردن بدست خود انجناب محزون وخوار در لحد خوابانيد وخشت
لحد را چيد واشعاري چند در بيان بي اعتباري دنيا ومفارقت دوستان

از یکدیگر میخواند و چون آب بهار اشک از دیده مبارکش بر صورت منورش
در شب مقدسش جاری بود و با دست خاک بر لحد حبیب خود میریخت و خاک او
قبر او مساوی زمین کرده و هفت قبر دیگر در اطراف مثل همان قبر
امر فرمود که درست کردند تا کسی نداند که قبر معصومه کدام است و در کتاب قصص
المعصومین از جناب سید الشهدا روحی و روح العالمین فداه روایتست که پدرم
که امیر مؤمنان بود چون بدست خود آن خاتون عالمیان مادرم فاطمه زهرا صلوات الله
علیها را بخاک سپرد و از امر دفن کردن فارغ گردید همچنان که هم و غم و حزن قلب
مبارکش بحیث بی اختیار اشک فراق بر گلگونش جاری شد و روی خود را بجانب
قبر رسولخدا کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله و سلام بر تو باد از جانب من
دختر تو و حبیبه تو و قرة العین تو و زیارت کننده تو که از نهاد و رسیده بود بتعجیل نزد تو و
در خاک جای گرفت و خداوند او را اختیار نمود که اول او ملحق شود بجناب تو یا رسول الله
از مفارقت فاطمه برگزیده تو کم شد صبر من و از دوری و هجران تو سیدة النساء
بضعف مبدل شد قوت من لیکن چاره جز اقتدا در دوری و حکم نیست تو هم
چنانکه در هجران و مفارقت جناب تو صبر کرده‌ام و سر مقدست را در سینه گذاشتم
و از دنیا رحلت فرمودی و آرام گرفتم و چشمهای خود بیدار بعد از وفات بدست
خود بر هم گذاشتم و به نیکی عنایت کنم و متوجه غسل و حنوط و کفن و دفن جناب تو
خود شدم و برضا بقضا الله گفتم و بتنهایی جسد شریف تو را در لحد خوابانیدم
و بجز انا لله و انا الیه راجعون سخنی نگفتم و از حکم الهی اطاعت کرده‌ام
همچنان در مفارقت فاطمه طاهره که خود منتظر هلاک او شدم چاره ندارم بجز
آنکه صبر کنم و صبر در این مصیبت از اجر روی صبر در مصیبت جناب تو کنم مؤلف
اشکبار با نفس پریشان دگوید که یا علی بفدای یا الهامی نوشتم با حسن آنکه هم
از خیال و کفن و دفن رسولخدا و خاتون روز جزا خود منتهی شد چنین نالها
و گریانی در آتش هجران سوزانی عیبی ام کرده و دعا شهرا در زمین بر بلای
کربلا

کربلایی بودی و میدیدی که بر سر فرزندت حسین از کجا جان عالمیان بفدای مرقدی
انورش و خاک کربلا بستر کردند و چشمهای از تشنگی خشک شده او را بیکان
تیرهای دشمنان بهم گذاشتند و غسال القضا و قدر بخون رگهای پاره پاره بدن او را
غسل داده و بدست باری هیجان و اضطراب باد صبا خاک کربلا او را حنوط کرده و نعل
قامتش را در چوب نیزها و تیرها بعوض تابوت خوابانیده و جسد شریف و غلط لطیفش را
با اجساد سایر شهدا علیهم السلام در عوض خانه لحد در بس درشت میتوانی
کرد ما شاهد این احوال و معاینه این مقالات جوابها میکردی و چه حالها جانکاه می
فرمودی زاری میکند که امیر مؤمنان خطاب بسید انبیا نام کرده و عرض نمود که یا رسول الله
امانتی را که بمن سپرده بودی پس گرفتی و آن امانت را که در خانه من گذاشته بودی بردی و زهرا
مرضیه را از دست من ربودی مؤلف غمین با این ناحزین که یک کرد که خدا او را لعنت کند که امانت را عمر
کرد که امانت بطریقی که رسولخدا صلی الله علیه و آله در زمان صحیح و سالم
تسلیم ولی خداوند کرده بود بدست بیرحم گذاشته که بدن صحیح او را شکسته
و پهلو و بازوی و دستش را شکسته بعکس امانت و جلالی که در وقت بیرون آمدن
از خانه سید انبیا داشت او را از خانه در رنج دیده بود خون کرده رو
میگوید که چون حضرت امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله بعد از حیوه تو زهرا مرضیه هم
کالهاد نظر من خار بود و روزهای روشن چون شب تار است حزن دایمی و شب بیداری
در کشف است و هرگز خاطرم از حزن فارغ نشود مگر وقتی که روح از بدنم مفارقت کند
و واله و شوم بر جناب تو آه که شکست حزن قلب را خون کرده و بسیاری هم و غم را بجانبم
در آورده و چه زود خداوند در میان تو و مفارقت فرمود در میان ما حکم بجز آنکه
لطف خود را بر ما بنکار خود کنم فاطمه مظلومه ظلمها و ستمها بی امت تو بجناب تو
عرض خواهد نمود که چه رنجهای خود را از من کرد اینده و حقها که بجز بعضی کرده
یا رسول الله احوال دختر مظلومه از خود بپرس سؤال فرما ای حبیب از سوز
قلب که در سینه او پنهان است که بغیر تحمل و صبر در آن جای

بحکم الله و هو خیر الحاکمین علاجی نموده و سلام میکنم یا رسول الله سلامی که شخص
وداع کننده با سوز هجران وداع میکند نه از روی ملالت و دلتنگی که اگر از خدمت تو
مرخص شوم نه از روی ملالت است و اگر خدمت بمانم نه از روی بدگمانی است بوعدها
که خداوند بصابرین داده است فسبحان مقدس و هر که در آنست که اگر کثرت بود از ملازم
محتاجین و کثرت سئوال کنندگان نمیتوانستم دیدار دین هر آینه جای خواب خود را بر سر قبر تو
قرار میدادم و لشکر از حوالی تو و مرقد تو دور نمیکردیدم و از بزرگی مصایبی که بمن
وارد است نالهای زن فرزند مرده مانند جگر میکشیدم اینک دختر خدا [illegible] علی اکرام
کرد دختر تو دفن کرده شده است در خفیه و استتار و ارث او برده شده است علانیه
واشکار و حال آنکه از زمان حیوة تو اینقدر نگذشته است و ذکر اسم مقدس
تو در میانه مخلوقات کهنه نگردیده است یا رسول الله بخیر بوده کار با الله [illegible]
که باو پناه برم و احوال خود را باو عرض کنم و بهمین کلام است تسلی قلب من پس صلوات
الهی بر فاطمه طاهره و جناب تو باد و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت [illegible] بهمین
کلام زیارت رسولخدا را ختم کرده دست حسنین را گرفته با چند نفری که همراه بودند
در آن دل شب روانه حجره طاهره شدند مؤلف محزون گوید که نمیدانم [illegible]
امیر مؤمنان با حسنین وارد بر یتیمان و دختران شدند و حجره را از یادگار [illegible]
[illegible] خالی دیدند بچه حال شدند و چگونه نالها و زاریها کردند و آیا
یتیمان چه سخنان میگفتند و آن بزرگوار بچه بیان ایشان را تسلی میداد از جمله
مظلومه وای ام کلثوم محزونه بچه تعبیر کرد در این شب بر شما تلخ تر گذشت یا شب
بعد عاشورا که مردان شما را کشتند و نوجوانان شما را [illegible] و خیمهای
شما را سوختند و زنان و یتیمان شما را از یکدیگر جدا و پراکنده کرده بودند یا آنکه
تلخ تر آنشبی بود که از اسیری کوفه و شام خلاص شده با یتیمان در بدر [illegible]
وارد مدینه طیبه که شدید و منزل برادر خود جناب سید الشهدا و حضرت عباس
و علی اکبر و حضرت قاسم و سایر شهدا از آن بدنهای نازنین خالی دیدید و با

عیالان

عیالان ایشان ناشناخته [illegible] جاری کردید و در احادیث معتبره وارد
شده که چون آن شب صبح کردید ابا بکر و عمر شنیدند که آن مظلومه را در شب دفن کرده
و ایشان را خبر نکرده اند بجزع و فزع شدید و غوغای عظیم در آمدند و رو کردند با
علی ابن ابیطالب و گفتند که یا علی والله تو همه کرده [illegible] خود را
بجانب ما و کارها که ما را ناخوش آید بعمل میآوری و این عملهای تو نیست مگر
از آن کینه‌هایی که از ما در سینه داری این عمل تو با علی مثل آن شد که ما را خبر نکردی
در رسولخدا را آنچه ما غسل دادی پس امیر مؤمنان در جواب فرمود که اگر از برای شما
فهمانیدم که تصدیق قول من خواهید کرد گفتند بلی پس آنجناب برای ایشان قسم
خورد و ایشان را برداشته داخل مسجد شدند فرمود که رسولخدا بمن وصیت
فرمود که احدی را در وقت غسل او حاضر نکنم مگر پسر عم او را بودم من که غسل میدادم
آنحضرت را و ملائکه آن بزرگوار را میگردانیدند و فضل ابن عباس آب بدست من
میداد دو چشمهای او را آنحضرت بسته بودم و اما فاطمه پس والله که بمن وصیت فرمود
که شما و نفر [illegible] مانع شوم و نگذارم که بر جنازه او وارد شوید و نگذارم که بر او نماز
کنید و من نبودم من که مخالفت کنم آن معصومه را در آنچه در حق شماها وصیت
فرموده است عمر در جواب گفت که یا علی واگذار این حرفها را که من با این سخنان
گوش نخواهم کرد و اینک میروم و همزمان قبرها را میشکافم و فاطمه را از قبر بیرون آورده
نماز بر او میکنم آنحضرت فرمود که ای عمر اگر قصد این کار کنی خدا میداند که [illegible]
تو مطلوب [illegible] از بدن جدا شده است و پیش روی تو بر زمین افتاده
و با تو [illegible] نخواهم کرد و در میان آنحضرت [illegible] سخنان خصمانه
و قتال کننده گفته شد پس مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند راضی
نیستیم که [illegible] ابن عم رسولخدا را [illegible] و امثال این سخنان ذکر شده
ایشان را از هم جدا کردند و حرف [illegible] دیگر است که عمر گفت والله همت دارم
که دختر رسولخدا را از قبر بیرون آورم و بر او نماز کنم پس [illegible] سخنان عمر

بغضب درآمد فرمود که ای پسر صهاک الحبشیه اما اگر خواهی چنین کاری بکنی استخوانهای
تو را درهم شکنم و بدانکه اگر ذوالفقار را از غلاف بیرون آورم در غلاف
نخواهم کرد مگر بعد از کشتن تو چون عمر این کلام را از آن بزرگوار شنید
ترسید و بر خود لرزید و ساکت شد زیرا که میدانست که اگر آنحضرت در
کاری قسم یاد فرمود البته آن کار را خواهد کرد در حدیث دیگر است
که بعد از آنکه آن معصومه را در شب دفن کردند چون صبح شد خلق
مدینه که چهل پیکر را ملاقات کردند با هم میگفتند که پیغمبر ما یک دختر در
میان امت بیادگار گذاشته بود در وقت وفات او حاضر نشدیم نه
او و نه در وقت دفن او و نمیدانیم که کجاست قبر او که او را زیارت کنیم
والیان ایشان تدبیری کردند که زنان مسلمانان را و تفحص جمع کرده که در اطراف قبور
احاطه کنند و قبری نو را در میانه بشکافند تا جسد آن معصومه را بیابند
و از قبر بیرون آورده و بر او نماز کنند و قبر آنجناب را نشان کنند که هر وقت
که خواهند توانند زیارت کنند چون این خبر بگوش سید اوصیا علیهم
السلام رسید پر غضبناک از خانه بیرون رفت و از شدت غضب قرمز شده بود
و شمشیر خود را و ذوالفقار را بر گردن حمایل کرد و ایستاده بود و رگهای او
جمع شد و فرمود که اگر از این قبرها دست خورده شود ذوالفقار را
در میان شما فاش میکنم و همه را بقتل خواهم رسانید چون این
شنیدند همه برخواستند و متفرق شدند مؤلف گوید که فتنه و حیرت
این امت تا چگونه در قیامت از خجالت رسول خدا سر از قبرهای
خود بیرون خواهند کرد و بکدام دیده بجانبی که داد و نمی
توانند جانب آنجناب نظر کنند زیرا که زیاده از یک دختر در میانه
ایشان امانت نگذاشته بود و او را چندان آزار و اذیت کردند
و استخوانهای پهلوی او را شکستند و انقدر بی احترامی آن مخدره

نمود

نمود خدا و رسول را آزرده کردند که وصیت نمود که ایشان را در کفن و دفن و
نماز او حاضر نکنند و قبر او را با ایشان نشان ندهند و دو فرزند دلبند
میان ایشان بیادگاری گذاشته بود یکی را بزهر جفا کشتند و چون او
از برای وداع جدش بردند چندان تیر بتابوتش زدند که از تابوت
بر بدن مقدسش رسید تا آنکه او را با بدن تیر خورده دفن کردند
آه آه که دیگری که مکرر در حق او حسین منی و انا من حسین میفرمود و او را
در آغوش رحمت میگرفت و جعلت فداک میفرمود و اقتدا با اهل و عیال
و اطفال از وطن اصلی خود مهجور و در بلاد غربت او را با یاران تشنه لب
رسانیدند و همه عیال او را اسیر کردند خداوند کند انها را که جگرگوشه
فاطمه طاهره را اذیتها رسانیدند و خداوند به بدترین عذابهای
خود معذب فرماید انها را که بدن فرزند فاطمه زهرا را دفن نکرده
در صحرای کربلا انداختند و اعتنائی بان نکردند و او را غریب و مجروح
و برهنه بیابان انداختند و همه را از وطنهای خود و خانمانهای خود
اهل و عیال خود دور کردند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس دهم در زیارت امیر مؤمنان السلام علیک
یا امیر المؤمنین السلام علیک یا ولی رب العالمین السلام علیک یا امام
الطاهرین والبراهین السلام علیک یا نفس سید النبیین السلام علیک وعلی
اخیک وحبیبک وذریتک الطیبین الطاهرین وعلی شیعتک الصادقین
المخلصین ولعنة الله علی اعدائک من الاولین والآخرین دلیل ابی حمزه
انصاری از مغربی روایت میکند در خدمت حضرت امیر بودم
و چون از جنگ نهروان فارغ شدیم تا آنکه رسیدیم باستخوانهای کهنه
دار بیرون فرمود که انها را حاضر کردند و چون حاضر کردند آنها را بانگ
از حرکت داد و فرمود که خبر ده مرا از احوال خود که فقیری یا غنی

شخصی با سعید پادشاهی با کمال خوبی با زبان فصیح عرض کرد که السلام علیک

یا امیر المؤمنین من پادشاهی بودم ظالم و اسم من در زمین هر حکم که

نوشته است کرده و تصرف پادشاهی من در اهل همه زمین از مشرق تا مغرب

آن دکوهان و بیابان خشکی آن و دریای آن کرفتم هزار شهر از شهرهای

دنیا و هزار پادشاه از پادشاهان دنیا را یا امیر المؤمنین شنیدم آن کسی که بنا

نهاده هزار شهر از شهرهای دنیا بتصرف خود در آوردم پانصد هزار دختر

باکره را خریدم هزار غلام ترکی و هزار رومی و هزار ارمنی و هزار

زنجی و هفتاد دختر از پادشاهان بعقد خود در آوردم و تمام ایشان با

دلهای پر درد من مکرر اینکه شهر و دیار و اکرفتم و بر اهل آن ظلم

کردم و چون ملک الموت بر من وارد شد فرمود ای ظالم ای طاغی چنانچه

کردی چه خواهی زو مهابت او بلرزه در آمد اعضای من و بلرزید

من در کجا کردن من و ایشان را دیدم اهل و عیال مرا و انبار هفتاد

هزار نفر بودند و اولاد پادشاهان که از نسل من خلق شده بودند

چون ملک الموت روح مرا قبض کرد با لاکرده فارغ و تمام شد ندا آمد

زمین از ظلم و ستم من پر من حکم بسبب آتش و بلا باد و رود کار

با عظمت موکل فرموده است و من هفتاد هزار زبانه از آتش جهنم

هر زبانه از بانه است و آتش که اکر ذره شود بر کوهها همه اینها بسوزد

در قوم کرد من بیش هر زمان که ملکی نرسید من بکی از زبانهای آتش

که مشغل کرده بر من دستور است مرا دید و خدا وند جلیل مرا زنده

کردانند و عذاب میفرماید بسبب ظلمی که بندگان او کرده ام و ظلمی

که کرده ام به همین لعوالم و هم چنین موکل فرموده است خدا وندی

بعذاب بعدد هر مویی که در بدن من است ماری که مرا میکزند و هر

که مرا بیش میزند و آن مارها و عقربها میکویند که این جزای آن ظلمها

کنید

دوزخ هر... ملک الملوک

کردم

کریستند که آن خداوندگار رحم کرده بیان استخوان پوسیده تا آنکه شد

و جمیع لشکر حضرت امیر که بودند آمدند و بر سرهای خود میزدند و گریه

میکردند یا امیر المؤمنین ما شناختیم حق تو را و عظمت و بزرگی تو را

بعد از آنکه رسول خدا وفات کرد و شان تو را ما نشناسیده بودیم

و سبب آنکه متابعت خود کرده ایم و از نفس خود کم کرده ایم و الا جهل و

نادانی ما ظاهری شد بلندی مقام تو را نشناسیدیم یا امیر المؤمنین از

جناب تو خلاف بودیم و طلبیم از ایجند در حق جناب تو کوتاهی کرده ایم

در حضور تو و ایجاب تو نشناسیده ایم و او را بر تو مقدم داشته ایم یا امیر

المؤمنین ما را عفو فرما و ما دم و بر تنابیم و پشیمان شده ایم پس آن حضرت

امر فرمودند که تا رفع خاک کردند خداوند رحمت کند بر جماعتی

را که اعتراف بعزت و جلالت آن مقرب در کاه الهی کرده اند و میکنند

و لعنت ابدیه الهی نازل شود بر آن ملاعینی که انکار فضل آن بزرگوار

کنند خصوصاً ابن ملجم مرادی چنانچون که حقوق آن بزرگوار را نشناخت

و آن شیر و ربی که جان همه عالم و عالمیان فدای او باد در محراب عبادت

شهید نمود و شیعیان او تا قیامت کریان و نالان کرد و است و حال آن

اینجه میان حضرت و آن خبیث علیه اللعنة کذشت انشاء الله بعد از این

ایام حق عثمان با خر رسید و مردم با امیر بر حق و خلیفه بلافصل

رسول خدا بیعت کردند آنحضرت نامه بجهت حبیب بن منتجب که از جانب

عثمان حکمران ده حاکم بعضی از اطراف یمن بود مرقوم فرموده داد یا از

جانب خود حاکم فرمود باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه

ایست از بنده خدا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بسوی حبیب بن منتجب سلام

علیک اما بعد حمد میکنم خدا وندی را که غیر او خدا وندی نیست و

صلوات میفرستم بر محمد که بنده و فرستاده او است و بعد بدرستیکه

من والی کردانیدیم تو را چنان بود که انتخاب کنی کسی که نایب من و تو
والی بوده و پیوسته شغل و عمل خود مستقل باشی و بدرستیکه من وصیت
میکنیم تو را بعدالت در میان رعیت خود و احسان کردن با اهل
مملکت خود و بدانکه هر کس والی شود بده نفر از مسلمانان و عدالت نکند
در میان ایشان محشور میشود با ید و را خداوند در روز قیامت در حالتی
که هر دو دست او غل کرده شده است بر گردن او و هیچ چیز او را
خلاص نمیکند از بند مگر عدالت او که دارد پس باید هر گاه تو برسد
این نامه تا بخوان و آن را بر هر کس که در نزد تو است از اهل یمن و بگیر
بیعت مرا از ایشان و چون بخوشنودی را ایشان بیعت کردند مشغول
عمل خود شود و روانه نما جانب من ده نفر را دانایان که بوده
باشند ایشان از عقلا و فصحا و محل اعتماد و صاحب فهم و شجاعت و علم
و معرفت و دانا باشند بنفع و ضر خود و بوده باشند صاحب رای
بگو بر تو و ایشان باد سلام الهی پس فرمان همایون تو را سجده و مهر کرد
تسلیم اعرابی نموده بجانب او روان فرمود و چون آن نامه بحضرت قیس رسید
اول آنرا بوسید و بر چشم سر خود گذاشت و بعد از خواندن بالای منبر رفت
و حمد و ثنای الهی بجای آورده و صلوات بمحمد و آل او فرستاد پس فرمود
ایها الناس بدانید که عثمان مبارک رفته بعد او خلق بیعت نموده اند
با بنده صالح و امام ناصح برادر رسول خدا و خلیفه او و سزاوارتر است
از همه کس برای خلافت او و وصی برادر رسول خدا و ابن عم او و وفا
کننده بعهد او و شوهر دختر او و وصی او و پدر دو فرزند او که امام
او علی بن ابیطالب است ای مردم چه میگوئید در بیعت با او و داخل
شدن در اطاعت و پس همه خلق بگریه درآمدند و صداها خود را
بلند کردند و گفتند شنیدیم و اطاعت میکنیم حکم خدا و رسول خدا

و براد

و برادر رسول و ما وصیت میداریم و قبول کردن این فرمان بیعت
کرفت از همه ایشان و بعد از آن گفت که ده نفر میخواهم از بزرگان
و شجاعان که در آن خدمت آنحضرت نمایم همچنانکه مرا امر فرموده است
هد نفر و پنجم نفر را اختیار کرد و انتخاب نمایند ایشان یکصد نفر پس از میان
ایشان هشتاد نفر و از میان ایشان سی نفر پس از میان سی نفر ده نفر
و اختیار آن ده نفر بود عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله پس در همان
ساعت روانه خدمت امیرالمؤمنین شدند و چون بخدمت آنحضرت
مشرف شدند سلام کردند و تهنیت و مبارکباد خلافت عرض کردند
آنحضرت جواب سلام رد فرمود و ایشان را مرحبا فرمود پس آن ملعون
ملعون از میان رفقای خود قدم پیش نهاد و در مقابل آنحضرت
ایستاد و عرض کرد که شهادت میدهم که توئی امیرالمؤمنین از روی
راستی و درستی و سزاواری و بدرستیکه توئی وصی رسول الله
و خلیفه و جانشین او بعد از او و توئی وارث علم او که بر تو باد
سلام ملک علام ای امام عادل با احترام ای ماه درخشنده در شب تار
عالیهمت بلند مقام و اشجاع بهمه در بنده با احتشام و ای یکه سوار
دو هر لشکر با اقدام وای بزرگواری که خداوند تو را فضلت
داده است بر سایر انام صلوات الهی بر تو باد و بر آل کرام و خدا
لعنت کند بر هر کس که انکار کند حق تو را و بلند مقام تو را یا امیر
المؤمنین این دو روز را صبح کرده در حالتیکه امیری بر همه مسلمانان
و محل اعتماد برای ایشان و بتحقیق که مشهور شده است در میان
رعیت عدالت تو و بر ایشان نازل کرده است فضل و کرامت تو
و نیز آن کرده است بر ایشان ابر رحمت و رافت تو و روا
فرموده است ما را حاکم و خدمت تو پس خوشحال شدیم که بر تو رسیدیم

خدمت تو مبارک باد این روی منور زیبای تو و آن بنده با دایم
امارت بر قامت رعنای تو لایق جناب امیر چشم مقدس خود را گشود
و بجانب او نظر فرموده در دفعای ... از این نظر رحمت فرموده و همه را از
خود طلبید چون نشستند بعضی حاکم خود را بدست آن بزرگوار داد
چون سر او را گشود و مطالعه فرموده از مضمون نامه خوشحال گردید
و امر فرمود که از برای هر یک از ایشان او در ... خلعتی ... و توشه
عربیه و امر فرمود که ایشان را گرامی دارند و در قضا نیکو کنند چونکه
ایشان را رخصت فرموده که بمهمانخانه آن جناب روند ابن ملجم علیه اللعنه
آمد و در پیش روی آن بزرگوار ایستاده و این اشعار را انشا نمود
انت المهيمن والمهذب ذو الندى وابن الضراغم في الطراز الاول یعنی تو
آن گواه و نگاهبان مهربان پاکیزه ملت و مقام صاحب عطایا که از قبیله
و سلسله سکان و عظیم الفتنه ... و مقام ... شما چنین بوده اید
الله اخصك يا وصي محمد وحباك فضلا في الكتاب المنزل یعنی خداوند
تو را مخصوص گردانیده ای وصی محمد مصطفی و عطا داده
تو را فضلی بزرگ در قرآن مجید که از جانب او نازل شده است و
حباك بالزهراء بنت محمد حورية بنت النبي المرسل و مخصوص کرده است
تو را بعطا کردن دو وجه مثل فاطمه زهراء که دختر محمد است و آن حوریه
که از نسل پیغمبر مرسل ... است پس آن ملعون عرض کرد یا امیر
المومنین ما همه ... ... ایم و ... ... و فصاحت
ما هستیم و این سخن نیکو را ... واحد ... ... ایم
... ... خود ... خواهیم داد پس جناب امیر را از
فصاحت و بلاغت آن لعین خوش آمد و کلام او را در میان کلمات
هم ایشان او تخصیص کرده و یاد فرمود که چه نام داری ابن ملجم عرض

کرد که

که اسم من عبدالرحمن است فرمود که پسر کیستی عرض کرد که پسر ملجم مرادی فرمود
عبدالرحمن ابن ملجم مرادی تویی عرض کرد که بلی یا امیرالمومنین پس آنجناب فرمود
که انا لله وانا اليه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس آن
بزرگوار مکرر از روی تعجب دستهای خود را بر یکدیگر میزد و انا
لله وانا اليه راجعون را مکرر میکرد پس فرمود که وای بر تو تویی
ابن ملجم مرادی عرض کرد بلی پس آن سرور شروع کرد بخواندن این اشعار انا
انصحك مني بالوداد مكاشفا وانت من الاعادي اريد حياته
ويريد قتلي عذيرك من خليلك من مرادي یعنی من نصیحت میکنم تو را
علانیه از جانب خود بدوستی و حال آنکه از دشمنانی بقوم من و
تو کائنی او را میخواهم و طالب کشتن منست پس بیا ... دوستی
خواهی کسی ... مرا ... که ... و ... کند این ملعون
مرادی را ... که ... است و از اصبغ ابن نباته روایت شده است
که چون آن ده نفر که با آنحضرت بیعت کردند و روانه شدند دفعه دیگر
ابن ملجم را امر فرمود که مراجعت کند چون برگشت از او عهد
و پیمان محکم گرفت که بیعت خود را نشکند مکر و حیله نکند چون
بیعت را محکم کرده روانه شد آنحضرت ... ثانیا ... دفعه
سیم طلبید پس چون بازگردید باز تجدید عهد فرموده و بیعت را محکم
کرد پس ابن ملجم عرض کرد که یا امیرالمومنین ندیدم که با احدی بیعت
محکم کنی هم چنانکه با من کردی آنحضرت فرمود که برو خود برو و این
دوستی گمان نمیکنم که وفا بعهد خود کنی پس اصبغ بن نباته عرض کرد که
می بینم که بعد از آنکه نام او شنیدی ناخوش داشتی و من دوست داشتم
که در خدمت تو باشم و در پیش روی جناب تو جهاد کنم و در
دوست داشتم شما را ... سینه من والله دوست داشتم دو

و دشمن میدارم دشمن شما را آن حضرت از روی تعجب تبسمی کرد و فرمود
که بخدا قسم میدهم ترا که اگر از تو سؤال کنم راست خواهی گفت پیرمرد عرض کرد
که بلی بجان و زندگانی تو قسم یا امیر المؤمنین که راست خواهم گفت
پس فرمود اینها اینست که ترا دایه یهودیه پیر بوده است که هر وقت در طفولیت
گریه میکردی ترا اذیت میکرده و سیلی بر پای تو میزده و میگفته اسکت
سوای شقی بدبخت تر از پی کننده ناقه صالح بوده باشد که دیر زکی از
تو طلبی و اذیت بزرگی مادر شود که خداوند غضب بر تو دارد کشته تو
بوی آتش بوده باشد عرض کرد بلی چنین بوده است لیکن والله یا امیر
المؤمنین تو محبوبتری نزد من از هر کس پس آن حضرت فرمود که والله هرگز
دروغ نگفته ام و اگر که این خبر داده دروغ نمیگفته و آن خبر را که
گویم هم راست و صدق است و انت والله قاتلی لا محالة و تو کشنده
من لا محالة و ضیا این دست مبارک بر ریش مقدس خود گرفت و اشاره بفرق
همایون خود کرده فرمود که زود باشد که ریش مرا از خون
فرقم رنگین کنی ریشم را این بدبخت عرض کرد که والله یا امیر المؤمنین تو
محبوبتری در نزد من از هر چیز آفتاب بر او می تابد و لکن اگر میدانی
که چنین کاری از من صادر میشود مرا دور فرما تا بشهر دور بروم که از
خدمت تو دور باشم آن حضرت فرمود که برو تو در رفقای خود
باش تا شما را اذن دهم که بوطن خود مراجعت نمائید پس فرمود که
ایشان را در نزد قبیله بنی تمیم منزل دادند پس از گذشتن شدن همه
ایشان را اذن داد که بوطن خود برگردند چون خواستند که از کوفه
بیرون روند ابن ملجم را مرض شدیدی عارض شد پس همه رفتند
و او را در کوفه گذاشتند چون صحت یافت بخدمت آن حضرت آمده
شب و روز از خدمت آن جناب دور نمیشد و در خدمات آن حضرت
مشغول

مشغول بود و در دیگران بیشتر حکمرفت داران بزرگوار همه او را اکرام میداشت
و در نزدیک خود جای میداد و مع ذلک مکرر میفرمودند والله که این قاتل
منست و اشعار را که پیش ذکر شد میخواندند پس ملعون عرض کرد که مرا بکشید
پیش از آنکه از من اذیت بشما رسیده باشد و در حدیث دیگر است که در جواب
میفرمود که اگر من ترا بکشم پس که مرا میکشد و در روایتی وارد شده است
که چون شعبان رسید که آن جناب مکرر با آن شقی میفرمودند که والله که تو قاتل
منی مالک اشتر و حرث ابن عمرو و دیگران شمشیرهای خود را کشیده عرض
کردند یا امیر المؤمنین کیست این سگی که مکرر امثال این سخنان با او میفرمودید
و حال آنکه تو امام و پیشوای دین ما و پسرعم رسول خدا آیا امر فرمائی
ما را بکشیم او را حضرت در جواب فرمود که شمشیرهای خود را در غلاف
کنید خداوند برکت فرماید بر شما و بر هم زنید اوضاع امت را چگونه
میگوئید که من بکشم مردی را که هیچ اذیتی از او بمن نرسیده است مؤلف که
خلاصه اینها از اخبار ظاهر میکرد اینست که آن ملعون در خدمت جناب
امیر مؤمنان مشغول خدمات بود و در جنگ نهروان در پیش روی
آن حضرت جا خوش نمود و بعد از رفتن در خدمت آن حضرت بکوفه آمد
و در کوچه و بازارها سیر میکرد و بالای بلندی خلوتها زیارت نمیداد تا آنکه بدر
خانه قطامه ملعونه رسید و با سایر او داخل خانه شد پس آن ملعونه
روی خود را برای او گشود و عشوها و کرشمها و نیکوئیهای خود را
برای او ظاهر کرد و چون صاحب حسن و جمال بود ابن ملجم شقی را
بسیار خوش آمده پس قطامه از احوال کشته شدگان در جنگ سؤال
نمود و ابن ملجم یک یک را میشمرد تا آنکه قطامه مطلع شد که پدر و
برادر و عموهای او در دست امیر المؤمنین کشته شده اند پس شروع بناله
بزاری و افغان نمود و ابن ملجم او را تعزیه میگفت و تسلی میداد

مبادا ملعون وا ملعون حکایات و سخنان بسیار گذشت تا دختر ابن ملجم
مایل او شد پس قطامه گفت که من در میان دو دست تو خادم
هر چه بخواهی بکن و اگر از اینجا وصل من کامیاب خواهی کرد ابن ملجم
گفت امشب مهلت ده تا در این باب فکری کنم و فردا خبر خواهم داد چون
خواست که از خانه بیرون آید ملعونه وقت ناز کردن جامه های خود
که بشانها و زینتها از زیوران تمامان نبود پوشیده و خود را با انواع لباسهای
الوان و طلاها و زیورها بیاراست و بعضی ها خوشبو کرده طاقداز گیسو
خود با تمام در او جواهر زینت داده بر روی سینه و پستان خود
در او بخت وار نشسته روی ابن ملجم در آمده او را در بغل گرفته و او را
در بغل گرفته او را در آشنایی صحبت جا داده و سینه و چشم و پستان
او را بوسید و با او گفت تعجیل کن در قتل علی ابن ابیطالب تا بدولت وصل
من کامیاب گردی پس از آن هست تا ده شقاوت و پای بست دام شهوت
با هزاران مشقت از دام کمند زلف ملعونه رهائی جسته از خانه بیرون
آمد با دل پر حسرت بیرون آمد لکن غرق در دریای تحیر و تفکر بود که هیچ فکر
حضرت امیر جای فتاده و نفس شوم خود را عتاب میکرد که هیچ فکر زینت دنیا
وصل قطامه مرحبی افتاده در آن باب شتاب میکرد و شبها و روزها آرام
نمیگرفت تا آنکه دین خود را بدنیا فروخت و خود را وجب چند روزه
قطامه مکاره را بر مواصلت ابدیه حور بهشت چنان ترجیح داد که در
روانه مسجد شد و همراه او جماعتی بود و از انجا در خانه خود مکث نمود و تا وقتی
نگذشته بود و قطامه را وعده داده بود تا او وعده قتل آن بزرگوار را داده بود که
از قوم خود را مددی اعانت بر قتل آنجناب یاری و خود گرد آمد بیند
مؤلف گوید که این بود مختصری از احوال ابن ملجم و اگر از احوال استعداد و صفا
در جنایة الفدا اطلاع خواهی بهتر که در کتب مفصل روایت شده است

[illegible]

که حضرت

که حضرت ام کلثوم میفرماید که چون شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد
در وقت افطار طبقی در نزد پدر بزرگوارم گذاشتم که در آن دو قرص نان بود و کوزه
آب و نان جو و طبقی از شیر و قدری از نمک در آن بود پس چون پدرم افطار
شد بان طبق نظر کرده و در آن تامل فرمود و سر خود را حرکت داد و گریست
گریه شدیدی و فرمود که ای دختر من گمان نمیکنم دختری با پدر خود بسوی
بد کند که تو با من کردی ام کلثوم خاتون میفرماید که من از روی
تعجب عرض کردم ای جان پدر چه کرده ام فرمود ای دختر در یک طبق
دو نان خورش آورده ای میخواهی که طول کشد وقوف من در روز
قیامت در میان دو دست قدرت پروردگار جلیل ای دختر من میخواهم پیروی
کنم پدرم و پسر عمم رسول خدا را که هرگز دو ادام در یک طبق در نزد
خودش نیاورده تا آنکه خداوند روح مقدس او را قبض فرمود ای دختر
هیچ مردی نیست که پاکیزه کرد اندر غذا و آب و جامه خود را مگر اینکه طول
میکشد وقوف او در روز قیامت در میان دو دست قدرت الهی ای
دختر پدر بشنو که در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است و تحقیق
که خبر داد مرا حبیبم رسول خدا که جبرئیل بسوی او نازل شد و کلیدهای
گنجهای معدنهای دنیا را آورد عرض کرد یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام
میرساند و میفرماید که اگر میخواهی کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره
میگردانم دیگر این کلیدهای مجموع گنجهای دنیا را و بنصیب تو دادم
هیچ کم نکردم پس آن حضرت فرمود که ای جبرئیل بعد از این چه خواهد بود
جبرئیل عرض کرد که بعد از این موت است آن حضرت در جواب فرمود که
مرا حاجتی بدنیا نیست بگذار که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر
در روزی که گرسنه ام تضرع کنم بسوی خداوند و از او سؤال کنم در
روزی که سیرم شکر و سپاس و حمد او را بجا آورم پس جبرئیل عرض کرد

یا محمد توفیق یافته بهمه خوبیها پس جناب امیر المؤمنین ع فرمود ای دختر دنیا
خانه غریب و خاری است هر کس هر چه را پیش فرستاد فردای قیامت
خواهد یافت ای دختر والله افطار نمیکنم تا یکی ازین دو نان خورش را
برداری پس چون شیر را برداشتم یك نان جو با نمك درشت میل فرمود
وحمد و ثنای الهی را بجای آورد پس برخواسته مشغول عبادت شد
و نماز گذارد و علی الدوام در رکوع و سجود بود و دستهای خود را بسوی
معبود حقیقی دراز میکرد و گریهای بلند میکرد و زاری مینمود و گاه
از خانه عبادت بیرون تشریف می آورد و باطراف آسمان نظر میکرد
و مانند کسی که او را مار گزیده باشد بر خود میپیچید و ناله میکرد و
گویا چنان گمان میکنم که آن عابد واقعی عبادت معبود حقیقی را و تسبیح
و ذکر را وداع میکرده چنانچه در شب عاشورا فرزند بزرگوارش
جناب سید الشهداء ع با اولاد و اصحاب و اقربای خود عبادت الهی را وداع
میکردند و مدام از خیام طاهرات ایشان مانند ناله زنبور عسل صدای
گریه و ناله و زاری و تضرع می آمد و آنجناب خود گاهی وداع عبادت
پروردگار و گاهی وداع زنان و دختران و اولاد مینمود و ام کلثوم خواتون
میفرماید که پدر بزرگوارم سوره مبارکه یس را از ابتداء تا انتها تلاوت
فرمود پس آنجناب را خواب ربوده ناگاه مضطرب از خواب بیدار شد و بجا
خود روی خود را مسح فرمود و از جای خود برخواست و میگفت اللهم بارك
لی فی لقائك ای پروردگار من مبارك گردان از برای من ملاقات خود را
و مکرر میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس مشغول نماز شد
تا آنکه از شب پاسی گذشت پس مشغول دعا و تعقیب شد و در همان جا
که نشسته بود او را خواب ربوده پس ناگاه از خواب بیدار شد با اضطراب
جست و اولاد خود را جمع نمود و ایشان را وداع کرد چنانکه جناب سید الشهداء

علیه

علیه السلام در سحر عاشورا از خواب با اضطراب بیدار شد اهل و عیال
خود را صدا زده دور خود جمع نمود و وداع کرد و ناله الوداع الوداع
والفراق الفراق بلند شد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس یازدهم در خواهش نمودن اصحاب معجزه غریب و بقیه شب نوزدهم

السلام علیکم یا شیعة امیر المؤمنین ع و رحمة الله و برکاته اعلموا ان
اول الدین معرفة الله جل جلاله و عظم سلطانه و کمال معرفته التصدیق
به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له وحق
الاخلاص له نفی الصفات عنه بشهادة کل صفة انه غیر الموصوف
فهو الله الواحد الاحد الفرد المتفرد فی الوحدانیة و لا اله الا هو وحده
لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو اول کل موجود و مبدء
کل جود و سبیل الملك المعبود فصلوات الله علیه و آله الذین هم [illegible] الاسماء
الحسنی و الامثال العلیا و بیمنهم رزق الوری و بوجودهم ثبتت الارض
و السماء فمن اراد الله بدء بهم و من وحده قبل عنهم و من قصده توجه
بهم و لا سیما علی مولی الابرار و سید الاخیار و قامع الفجار و قسیم الجنة
و النار سیدنا و امامنا علی ابن ابی طالب علیهم صلوات الله فی آناء اللیل
و اطراف النهار و علی محبیهم و الباکین علیهم من الصغار و الکبار و العبید
و الاحرار و لعنة الله علی اعدائهم ما اظلم اللیل و اشرق النهار جمیعا
یا قهار بدانکه از برای سید اوصیا و مولی الاولیاء جناب علی بن ابیطالب
علیه السلام معجزات عجیبه و غریبه است و از جمله آنها اینست که در کتاب خرایج
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جمعی از اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام بنزد آنحضرت آمدند و عرض کردند که چه میشود که بنمائی
ما را معجزه که دلهای ما را مطمئن گرداند از آنچیزهائی که رسول خدا
بتو تعلیم کرده است آنحضرت فرمود که اگر شما یکی از آن عجایب را ببینید

کافر میشوید و نخواهید کفت که ساحر و دروغ کو و کاهن است و اینها
بهترین سخنان شما باشد تمام کفتند ما میدانیم که تو وارث رسول خدایی
و علم انحضرت بتو رسیده فرمود که علم عالم رشد بدا ست و کسی متحمل ان
نمیتواند شد مکر مؤمنی که خدا دلش را بایمان امتحان کرده باشد و بروح
خود او را تایید کرده باشد و اکر شما میخواهید امروز بعضی از عجایب خود
بشما مینمایم پس هفتاد نفر در خدمت انحضرت رفتند و هر یک خود را
از بهترین شیعیان انحضرت میدانستند پس انحضرت فرمود من چیزی
بشما نخواهم نمود تا انکه عهد و میثاق از همه شما بکیرم که بمن کافر
نشوید و مرا به بدی نسبت ندهید و بخدا قسم که بشما نخواهم نمود مکر انچه را
که رسول خدا بمن تعلیم کرده پس عهد و میثاق شدید از ایشان کرفت
شدیدتر از عهد و میثاقی که خدا از پیغمبران کرفته و فرمود روهای
خود بکردانید تا انکه من دعا کنم بانچه میخواهم پس ان کروه شنیدند که
انحضرت دعا میکرد دعائی که هرکز مثل ان نشنیده بودند پس فرمود
الحال نظر کنید چون نظر کردند بهشت را با قصرها از یکطرف دیدند و دوزخ
و اتشهای انرا از طرف دیکر مشاهده نمودند بنوعی که دیکر هیچ شکی از برای
ایشان باقی نماند که بهشت و دوزخ را مشاهده میکنند پس ان کسانی
که سخن بهتر کفتند این بود که کفتند این سحریست بزرک و تمام کافر شدند
مکر دو نفر که کافر نشدند و انحضرت با ان دو نفر برکشتند و در راه با ایشان
فرمود که سخن ایشان را شنیدید و دیدید که من عهد و میثاق از ایشان
کرفتم و همکی کافر شدند و بخدا قسم که همین حجت من خواهد بود بر ایشان
فردا نزد خدا و خدا میداند که من کاهن و ساحر نیستم و هرکز من و
پدران من این صفت نداشته ایم و این علم خدا برسول تعلیم کرده بود
و او بمن تعلیم فرموده و من برای شما ظاهر کردانیدم و هرکه بر من رد

کند

کند بر خدا رد کرده است و انحضرت امد بسوی مسجد کوفه و در انجا
قدری دعا خواندند و تمام سنکریزهای مسجد در و یاقوت شد پس از ان
دو نفر پرسید که چه می بینید عرض کردند در و یاقوت فرمود که اکر
خدا را قسم دهم برای امری که از این عظیم تر باشد خواهد شد پس یکی از ان
دو نفر نیز کافر شدند و یکی بر ایمان ثابت ماند پس انحضرت فرمود
که اکر چیزی را از اینها بر میداری پشیمان میشوی و اکر بر نداری نیز پشیمان
میشوی حرص انشخص را بر ان داشت که یکی از انها را برداشت در استین
خود کذاشت چون روز دیکر شد بسوی ان نظر کرد دیده دری است
در نهایت سفیدی و ضیا و صفا که هرکز مثل انرا ندیده و نشنیده
امد بسوی انحضرت و عرض کرد این در را برداشته ام فرمود برای چه
برداشتی عرض کرد خواستم که بدانم که انچه دیده ام حق بود یا باطل
فرمود که اکر از انجای خود برمیکردانی خدا بهشت را بعوض بتو دهد
و اکر بر نکردانی خدا اتش را سزای تو دهد انمرد برخواسته ان در را
در همان موضع که برداشته بود انداخت و خدا انرا سنک ریزه کرد
و بعضی کفته اند که ان میثم تمار بود و بعضی کفته اند که عمرو بن اسحق
خزاعی بود و عمار یاسر روایت میکند که حضرت سید الاوصیاء
در مسجد کوفه نشسته بودند بر دکة القضا که صفوان اکحل داخل شد
و عرض کرد یا امیر المؤمنین من مردی هستم از شیعیان شما و بر من کناهی است
میخواهم مرا طاهر کردانی تا انکه چون روز قیامت شود بر من کناهی
نباشد انحضرت فرمود چه کناه بزرکی کرده عرض کرد با پسران لواطه
کرده ام فرمود میخواهی ترا بدو الفقار کردن زنم یا انکه بر روی تو
دیواری خراب کنم یا انکه ترا در اتش بسوزانم زیرا که اینها جزای
کسی است که چنین عملی کند عرض کرد ای مولای من مرا در اتش بسوزان

تا از آتش جهنم نجات یابم آنحضرت فرمود ای عمار هزار دستی حاضر کن
تا اسم را در آتش بنشانیم پس باسم فرمود که برو هرچه داری از نفع
وضرر وصیت کن پس اسم رفت و وصیتهای خود را بجای آورد و از هر کس
طلب داشت نمود و بهر کس قرض داشت داد و اموال خود را باولاد خود تقسیم
نمود پس صبح بدر حجرهٔ حضرت امیر المؤمنین که خانهٔ حضرت نوح بود در
طرف مشرق مسجد کوفه حاضر شد چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شد
فرمود ای عمار برو و اهل کوفه را اعلام کن که حاضر شوند تا اجرای حکم
الهی را نظر نمایند چون خلق کوفه آگاه شدند بعضی گفتند که چگونه
آنحضرت میخواهد مردی را که از دوستان و شیعیان او است بسوزاند
و امامت خود را باطل کرده اند آنحضرت شنید و متعرض جواب ایشان نشد
پس آنحضرت اسم را میان بتهای نی نشانید و بدست او سنگی و چقماقی
دادند با کوکردی و باو فرمود که این سنگ و چقماق و کوکرد بدست خود
این نی را آتش بزن پس اگر تو دوست و شیعه و عارف باحوال مائی نخواهی
سوخت و اگر از جملهٔ مخالفین و انکار کنندگان منی آتش تو را خواهد سوخت
و گوشتهای تو را خواهد خورد و استخوانهای تو را درهم خواهد شکست
پس آنحضرت انچه که بحق عمل نمود و شعلهٔ آتش بر اطراف اسم بلند شد چون
شعلهای آتش تمام شد اسم صحیح و سالم از میانهٔ آتشها بیرون آمد
بنوعی که بر جامهٔ سفیدی که پوشیده بود اصلا اثر آتش ظاهر نبود بلکه
بر جامهٔ او و روی او غباری از آتش ننشسته بود پس آنحضرت اظهار فرح
و سرور بسیار نمود و فرمود کذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعیدا
یعنی دروغ گفتند جماعتی که از خداوند در گذشتند و گمراه شدند
گمراهی دوری پس فرمود که شیعیان ما از ما اهل بیت اند و من قسمت
کنندهٔ جنت و نارم و باین مطلب مکرر رسول خدا خبر داده است مثل اینکه

ابن

ابن بابویه از عبدالله عمر روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود تو بمحشر خواهی آمد در حالتی
که بر اسب نجیبی از نور سوار باشی و بر سر تو تاجی از نور باشد که نور او
عرصهٔ محشر را روشن کرده باشد و چشمهای خلایق را خیره سازد پس
منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجاست خلیفهٔ رسول خدا تو جواب
دهی که اینک من حاضرم پس ندا رسد که یا علی داخل کن هر کرا دوست
میداری در بهشت و هر کرا دشمن میداری در جهنم مؤلف گوید که وای بر
اعدای دین مبین که بنص این اخبار و احادیث معتبرهٔ مذکوره و غیرها
بانواع عذابهای الهی معذب اند خصوصا ابن ملجم مرادی ملعون که در ماه
مبارک رمضان قاسم جنان و نیران را شهید گردانید و خوشا باحوال محبان
و گریه کنندگان بر آنجناب که بصریح این احادیث و روایات معتبرهٔ متواترهٔ
دیگر در درجات عالیهٔ جنان با آن سرخیل سلسلهٔ ایمان محشور شوند باید
دانست که نشانهای اخلاص و محبت آنست که در نزد شنیدن فضایل و معجزات
و کرامات و مقامات ایشان مسرور شوند و در نزد اطلاع بر مصائب و محنتهای
ایشان مصیبت زده و گریان گردند و از جملهٔ وقایعی که دوستان سید
اوصیا علیه الاف التحیة والثنا را اکثر بدرد می آورد شنیدن کیفیت احوال
شب نوزدهم است بعضی از احوال آنحضرت در آن شب چنانچه ام کلثوم
خاتون میفرماید که از اول شب پدر بزرگوارم مشغول نماز بود تا آنکه
پاسی از شب گذشت بعد از آن مشغول تعقیب شد پس او را خواب ربود
و مضطرب احوال برجست و امر کرد که همهٔ اهل و عیال جمع شوند پس فرمود
که من در این ماه از میان شما میروم و دیگر مرا در میان خود نخواهید دید
و الحال خواب پریشانی دیده ام او را از برای شما نقل میکنم عرض کردند
بفرما فرمود که الحال در خواب برادرم رسول خدا را دیدم که فرمود یا ابا الحسن

نگاه کن که اکبر ... چه یوسف جمالانند | به آغوش سراب تشنه جانانند
بدست آینه ... گرفته عکس ... باشند | قمر طلعت مهرآسات ... که خدا باشند
بجای زلف محبوبان بگردن ماریچانند | ببین از که بریدی و نگه کن با که پیوستی

چو مرده رانده چمن خوابیده رعنا قد جوانان است | رخش مهتاب بر خاک لحد مهپاره خوابان است
همه یوسف جمالان و همه گلگون عذاران است | که از جور زلیخای زمان در بند زندان است
بجای سرمه خاک تیره در چشم عروسان است | ببین از که بریدی و نگه کن با که پیوستی

به صحرا آمد و دستان همه تکار در هجران | ز سودای لذت شهوار عمر برباد گریان
به مسلک عالمان گاهی نگاهی کن وجودشان | کتاب آسا ز هم اوراق گردیده گردش دوران
بجز از نام آثاری نمی‌یابی از وجودشان | ببین از که بریدی و نگه کن با که پیوستی

لذا این بود حسین ابن علی ع اند فضای حق | گذشت از بود و نابود کل خلق رضای حق
ز روی شه جنت و نار افکنده از دل برای حق | جوان هجده ساله زد قسم قضای حق
گذشت از خانمان تشنگان سر جانان در بنای حق | ببین از که بریدی و نگه کن با که پیوستی
خداوندا بحق خون پاک شاه مظلومان | علی شیرخوار تشنه کام اصغر عطشان
ز روی لطف رافت دارشان از زمره عصیان | همه عزت کنی هم وا سیر نفس نافرمان
بدرگاه کرم خیم اخوان دار در غفران | ببین از که بریدی و نگه کن با که پیوستی

تمام شد

کتاب جنت و نار ... و با یمن طلب ... رسول الله خبر داده است پس ...

(بسمه تعالی شانه)

مخلّع اخرن اربع

دلا یکدم نظر کن بین که در این عالم هستی | چه سودا در سر داری چگونه گرم در هستی

چه بیگانه که افتاده تا دل رستی | با بر دیگران طاعت بگرد ترا گر هستی
بتقوی در شمع تو عهد را از دست شکستی | ببین از که بریدی دگر کن با که پیوستی

یکی مقصود عمر بحر در خاک کن | بهستی تا کنون بدیدی زمانی هوشیاری کن
که از دوستان تا ستم بکند اذان کن | نصیحت ... از ایشان نگاه اعتباری کن
لباس کبر و نخوت را از دل بر بردباری کن | ببین از که بریدی دگر کن با که پیوستی

مکن ... نظر کن بین چه پوشیده ... | همه افتاده ... با ... کو ...
همه نادم همه ... همه در ... | فلک ... از ناله و فریاد ...
ندارد ... در زمین ... | همه ببین از که بریدی ... با که پیوستی

همه گردنکشان را در شعب ... مذلت بین | همه سنگین دلان با سنگ ... صحبت بین
همه فرمان بران را به بیراه ضلالت بین | تنها از ... نقش ... ندامت بین
که از فرمان حق ... لباس خار و ذلت بین | ببین از که بریدی و دگر کن با که پیوستی

بعد ها ... که ... رسول ... داده ... فرمودینا

کشتن جت ... و باید مطلب بگو ... رسول خدا خبر داده است مثل اینها

ابن

تو درین نزدیکی بنزد ما خواهی آمد زیرا که بر انگیخته میشود شقی ترین از این امت و ریش مقدس ترا بخون سرت رنگین میکند والله یا علی من مشتاق توام و تو در دهه آخر این ماه در نزد ما خواهی آمد پس تعجیل کن بسوی ما که آنچه در نزد ماست از برای تو بهتر و پاینده تر است پس چون اهل و عیال این سخن شنیدند جمیعاً شروع بگریه کردند و از قلب نالهای بی اختیار برکشیدند پس آنحضرت ایشان را قسم داد که صدا را بناله مکشید پس ایشان ساکت شدند و آهسته ناله میکردند و آنحضرت ایشان را وصیت میکرد و به نیکیها امر میفرمود و از بدیها نهی مینمود مؤلف گوید که فرزند مظلوم این جناب بعینه چنین کرد در سحر شب عاشورا او را خواب برد پس بی اختیار از خواب برجست و اهل و عیال خود را جمع کرده و خواب هولناکی که دیده بود برای ایشان نقل کرده و خبر شهادت خود را با ایشان داد پس ایشان صدا را بناله بلند کردند حضرت ایشان را امر بصبر و شکیبائی میکرد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمود جناب ام کلثوم میفرماید که پدر بزرگوارم علی الدوام در آن شب بنماز ایستاده و اکثر نشست بجهت رکوع و سجود بود و مکرر از جای عبادت خود بصحن خانه تشریف می آورد و نگاه عبرت آمیز باطراف آسمان میکرد و بستارگان نظر مینمود و میفرمود هرگز دروغ نگفته ام و آنکس که بمن خبر داده نیز هرگز دروغ نگفته ام و آنکس این شب همان شب وعده گاه من است و بعد از این کلام رجوع بمحل نماز خود کرده مشغول عبادة میشد و مکرر میگفت اللهم بارك لي في الموت و استغفر الله ربي و اتوب اليه میگفت چون دیدم که پدرم آرام ندارد و علی الدوام مضطرب الاحوال مشغول عبادة و ذکر الهی و استغفار میباشد مرا در آن شب خواب نیامد و با پدرم باحیاء کنار نشستم پس قدم جرأت پیش نهاده عرض کردم ای پدر چرا در این شب اندکی استراحت نمیفرمائی

فرمود

فرمود ای دختر من پدر تو شجاعان بسیار کشته و در میدانهای بسیار بجنگها رفته و در مهلکه های بسیار بزرگ واقع شده و هرگز خوفی از هیچکس در قلب او وارد نشده مثل آنچه در این شب بر او وارد شده پس فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس من عرض کردم که ای جان پدر تا کی خبر مرگ خود را میدهی فرمود یا بنیة قد قرب الاجل و انقطع الامل یعنی ای دختر من چگونه خبر از مرگ خود ندهم و حال آنکه نزدیک شد اجل و از هم پاره شد آرزو ام کلثوم خاتون میفرماید که من از شنیدن این سخن بی اختیار بگریه در آمدم پس پدرم فرمود ای دختر من صبر کن و آرام بگیر زیرا که من نمیگویم سخنی را مگر همان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده پس مشغول نماز و بندگی و تضرع و زاری گردید پس فرمود چون صبح نزدیک شود مرا خبر ده پس من متوجه وقت گردیدم و چون آن وقت شد که فرموده بود قدری آب وضو برداشته داخل حجره شدم و آنجناب را خبر دادم پس برخواست و تجدید وضو کرده و جامهای خود را پوشید و از حجره طاهره بیرون رفت مؤلف که در لباس پوشیدن سید اوصیاء بجز ام کلثوم کسی دیگر حاضر نبوده اما چه گویم از آن وقتی که در روز عاشوراء مظلوم کربلاء ارواحنا له الفداء لباس شهادة بر قامت مبارك خود پوشید و از خواهر خود زینب خاتون لباس کهنه طلبید و در زیر جامهای خود پوشید و در آن وقت جمیع زنان در اطراف آن مسافر شهادت ایستاده یاد لباس پوشی امیر مؤمنان میکردند و اشك گلگون از دیده جاری میکردند و آن جناب نیز از گریه و ناله زینب خاتون و باقی خواهران گریها و نالهای مادر مظلومه خود جناب فاطمه زهرا

بخواطر می آورد پس بیاد زمان حیوة جناب امیر المومنین ع و فاطمه زهراء
جمیعا گریه و ناله میکردند تا آنمظلوم از خیمه تشریف بیرون می آوردند
و روانه میدان شهادة شد جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که پدر بزرگوارم
از حجره تشریف بیرون آوردند و داخل صحن خانه شد و نگاه باطراف آسمان
کرد و خواست که روانه مسجد شود که ناگاه مرغابی چند که از برای برادرم
حسنین آورده بودند همه بالهای خود را برهم زده فریاد کنان دور اطراف آن
پناه عالمیان هجوم آوردند و بمنقار خود جامه های آنحضرت را گرفته و در
هیچ شبی دیگر هرگز چنان نکرده بودند آنحضرت فرمود لا اله الا الله صوائح
یتبعها نوائح یعنی این فریادها نیست که در عقب آنها نوحها بلند خواهد شد
و چون صبح شد قضا و قدر الهی ظاهر خواهد شد مؤلف گوید که آه آه که
در وقت از خانه بیرون رفتن امیر مؤمنان مرغابیان جناب سید الشهداء
اطراف امیر او را باعتقاد گرفته نالها کردند و لکن در روز عاشوراء چون
فرزند بزرگوار او مظلوم کربلا در وداع آخر خواست که از خیام طاهرات
روانه شود همه زنان و دختران سید الشهداء و دختران جناب امیر المؤمنین
و جناب فاطمه در اطراف او جمع شده بودند و هر یک چنان نالها و زاریها
میکردند که ملائکه آسمانها و زمینها بناله در آمدند ام کلثوم میفرماید
که بعد از صیحه مرغابیان و کلام پدرم عرض کردم ای پدر چرا فال بد میزنی
برای خود فرمود ای دختر ما اهل بیت هرگز فال بد نمیزنیم و این سخن حرف
حقی بود که بر زبانم جاری شد پس فرمود ای دختر این مرغابیان را زبانی
نیست که سخن بگویند و حوائج خود را در وقت تشنگی و گرسنگی و اذیت
و آزار کشیدن بگویند پس بحق من ترا قسم میدهم که ایشانرا فراموش
مکن و مگذار که اینها تشنه و گرسنه بمانند و آب و دانه ایشانرا با حسن
وجه بدهید یا ایشانرا رها کنید که خود از برای خود تحصیل آب و دانه

نمایند

نمایند مؤلف خونجگر گوید که حضرت امیر المؤمنین ع جهة مرغابیان که در
خانه داشتند صبیه مرضیه خود را امر و تاکید فرمودند که این حیوانات بستر
زبانرا تشنه و گرسنه نگذارید اما مظلوم کربلا و غریب دشت بلا در روز
عاشوراء نه آبی داشتند و نه غذائی که وصیت اطفال کوچک خود را به
خواهران خود زینب و ام کلثوم بفرمایند و هر چند سکینه خاتون و سایر اولاد
عرض کردند ای جان پدر در این صحرا ما را بکه میسپاری تشنه و گرسنه و کی
یتیمان ترا سیراب خواهد نمود و ایشانرا که در دامان مرحمت میگیرد و غبار
یتیمی از گیسوان ایشان که پاک خواهد کرد آنجناب زار زار گریست و جوابی نداد
اما در آخر فرمود شما را بخدا میسپارم که او نیکو وکیلی است از برای من ای
شیعیان آگاه شوید حضرت امیر المؤمنین ع بجنس مرغابیان سید الشهداء
راضی نمیشد نمیدانم چه میکرد اگر حاضر میبود و اهل و عیال فرزند خود را
مشاهده مینمود که همه تشنه و گرسنه در زندانهای کوفه و شام محبوس
بودند و هر چند اطفال ناله و زاری میکردند کسی بفریاد ایشان نمیرسید
جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که چون پدر بزرگوارم بدر خانه رسید
و در را گشود و خواست که بیرون رود حلقه در بکمربند آنجناب در آویخت
و کمربند آنحضرت گشوده شد و بر زمین افتاد پس آنسرور آنرا برداشته
محکم بر بسته بست و این اشعار را خواند اشدد حیازیمک للموت فان
الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا یعنی یا علی کمر خود را
از برای مرگ محکم ببند بدرستی که مرگ بر تو وارد خواهد شد و جزع
مکن از مرگ هرگاه بر تو وارد شود و لا تغتر بالدهر وان کان یوافیکا
کما اضحکک الدهر کذاک الدهر یبکیکا یعنی مغرور مشو بروزگار اگر
چه روزگار رو آورده بتو که همچنانکه ترا بخنده می آورد روزگار هم چنین
ترا روزگار بگریه در می آورد پس فرمود اللهم بارک لنا فی الموت

اللهم بارك لي في الموت في لقائك ام كلثوم خاتون میکوید که من در
عقب سر پدرم میرفتم چون این کلماترا ازو شنیدم کفتم واغوثاه واابتاه
ای جان پدر این چه احوالست که از اول شب تا بحال خبر از مرگ خود میدهی
و فال بد میزنی انحضرت فرمود ای دختر فال بد نمیزنم وانچه میکویم حق است
وانچه واقع میشود از برای من دلالات و علامات دال و کردن این دار
فانی است که هر یك بعد از دیکری ظاهر میشود وامروز مرا بسکوت
پس روانه مسجد شد مؤلف کوید که اکرچه بر جناب ام کلثوم خاتون در
شب و روز نوزدهم بجهة این مصیبت بسیار بد کذشت لکن بشب و روز هم
در عالم مثل شب و روز عاشورا تلخ نکذشت براو زیرا که در شب نوزده
با پدر بزرکوار وداع مینمود لکن در شب عاشورا مضطرب بود که با که
وداع کند کاهی در خیمه برادرش جناب سید الشهدا می امد کاهی با کریه
و زاری باماه بنی هاشم عباس وداع مینمود کاهی بخیمه شبیه ترین
خلق به پیغمبر علی اکبر رفته با نوجوان برادر وداع مینمود و کاهی با یادگار
برادرش امام حسن قاسم وداع میکرد و کاهی سر بر زانوی غم کذاشته
بر بیکسی و غریبی و سرکردانی واینکه فردا که روز عاشوراست بر سر
مردان و جوانان و زنان چه خواهد امد و مثل ابر بهار میکریست
و مکرر میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس دوازدهم در وارد شدن ضربت بر انحضرت و فضیلت ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی الصائم عما سوی الله المقبل بکله الی الله فلذا جعله الله بابا لکل شیء
فذل وخضع له کل شیء بحیث لا یسبقه سابق ولا یفوقه فائق ولا یطمع
فی ادراکه طامع اول النبیین میثاقا فی الذر التکوین والتدوین واخرهم
مبعثا فکان خاتم النبیین وهو سیدنا ونبینا محمد بن عبد الله صلی الله

علیه

علیه واله ولاسیما علی من هو نفسه فی مقام وذریته فی مقام واخوه
فی مقام وابن عمه فی مقام ووالد ولده فی مقام ووصیه وخلیفته
فی مقام فهو القائم مقامه فی کل مقام الا ما اختص به الملك العلام
اسد الله واسد رسوله سیدنا ومولانا وولی الله علی الاولین والاخرین
علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه سلام الله ابد الابدین ثم علی
ذریته وتابعیه الی یوم الدین ولعنة الله علی غاصبی حقوقه وظالمی
علی نفسه ومنکری فضائله دهر الداهرین وبعد فقد قال الله تبارك
وتعالی فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین
امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون
معنی ظاهر ایه شریفه اینست که ای جماعتی که ایمان اورده اید واجب شده
است بر شما روزه همچنانکه واجب بوده است بر همه امتهای پیغمبران
که پیش از شما بودند بجهة انکه از برکت روزه اهل تقوی و پرهیزکاری
شوید در کتاب فقیه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که شخص یهودی بخدمت رسول خدا مشرف شد و عرض کرد که یا رسول الله
بچه سبب واجب فرموده خداوند بر امت تو روزه را سی روز و بر امتهای
کذشته زیاده واجب فرموده بود انحضرت فرمود که چون حضرت ادم در بهشت
از ان درخت که نهی کرده شده بود میل فرمود ان حبه تا سی روز در شکم
او باقی ماند پس خداوند بر حضرت ادم و ذریه او در هر سال سی روز
کرسنکی و تشنکی را واجب فرمود از جهة رفع اثر انچه انحضرت میل فرموده
بود یهودی عرض کرد که راست فرمودی پس عرض کرد که چه جزاست جزای
ان کسی که روزه دارد ماه مبارك رمضانرا انحضرت فرمود هیچ مؤمنی
نیست که ماه رمضانرا روزه دارد از برای خداوند مکر انکه خداوند تعالی
هفت جز اعطا فرماید اول انکه حرامی که خورده است از بدنش اب میشود

دویم آنکه برحمت خداوند نزدیک میشود سیم آنکه کفاره میشود از برای
خطائی که حضرت آدم کرده چهارم آنکه خداوند آسان میفرماید براو
سکرات مرگ را پنجم آنکه باعث ایمنی او میشود از گرسنگی و تشنگی روز
قیامت ششم آنکه عطا میفرماید خداوند باو برات بیزاری از آتش جهنم
هفتم آنکه روزی میگرداند خداوند جل جلاله او را از طیبات بهشت
بهمین نحو عرض کردم که راست فرمودی و در کتاب عیون از حضرت امام رضا
که از پدران خود روایت فرموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده روزی خطبه خواندند و فرمودند
ایها الناس آگاه باشید که رو کرده است بشما ماه خداوند ببرکت
و رحمت و ماه مبارک رمضان ماهی است که در نزد خداوند بهترین همه
ماههاست و شبهای او بهترین شبهاست و ساعتهای او بهترین همه
ساعتهاست و این ماهی است که خوانده شده اید در آن بضیافت الهی و گردانیده
شده اید در آن از اهل کرامت الهی نفس کشیدن شما در آن ثواب تسبیح
دارد و خواب شما در آن عبادتست و عمل شما در آن مقبولست و دعای
شما در آن مستجاب است پس از پروردگار خود سؤال کنید با نیتهای خالص
و قلبهای طاهر اینکه توفیق عطا فرماید شما را بروزه داشتن و قرائت
قرآن بدرستی که شقی و بدعاقبت کسی است که محروم شود در این ماه از
مغفرت الهی و یاد کنید از تشنگی و گرسنگی روز قیامت در گرسنگی و تشنگی
در آن و تصدق کنید بر فقرا و مساکین خود و احترام کنید پیران خود را
و رحم نمائید بر کودکان خود و صله کنید با رحم خود و نگاه دارید زبانهای
خود را از آنچه حلال نیست بر شما گفتن او و بپوشانید چشمهای خود را
از آنچه حلال نیست بر شما نظر کردن براو و گوشهای خود را نگاه دارید
از آنچه حلال نیست بر شما شنیدن او و مهربانی کنید بر یتیمان مسلمانان

تا انکه

تا آنکه مهربانی کنند بایتیمان شما و توبه و بازگشت کنید بسوی خدا از گناهان
خود و دستهای خود را بدعا بلند کنید در اوقات نمازهای خود زیرا
که بهترین اوقاتست بعلت اینکه در این اوقات خداوند مهربان نظر رحمت
میفرماید بر بندگان خود و جواب میدهد ایشان را هرگاه با او رازی گویند
و لبیک در جواب گوید هرگاه بخوانند او را و مستجاب میگرداند دعای
ایشان را ای گروه خلائق بدنهای شما در گرو اعمال شماست رفع آنها را خلاص
کنید به بسیاری استغفار و پشتهای شما سنگین شده است بگناهان شما
پس سبک گردانید از طول دادن سجدها و بدانید که خداوند تعالی قسم
یاد فرموده که عذاب نکند نمازگذارندگان و سجده کنندگان را و نترساند
ایشان را باتش غضب خود در روزی که همه مردمان برانگیخته شوند در محکمه پروردگار
ای گروه خلائق هرگاه کسی افطار دهد روزه دار مؤمنی را از شما در این ماه
میباشد از برای او در عوض نزد خداوند اجر آزاد کردن بنده و باعث آمرزش
گناهان گذشته او است پس شخصی عرض کرد یا رسول الله ما همه قدرت نداریم بر
افطار دادن مؤمن آنحضرت فرمود که بپرهیزید از آتش اگرچه با افطار دادن
بنصف خرما بوده باشد یا بشربت آبی در حدیث دیگر میفرماید که هیچ افطار
کننده نیست که وارد شود بر قومی که او را افطار میدهند مگر آنکه اعضای
او تسبیح میکنند و تقدیس مینمایند و ثواب او از برای خانه است و ملائکه
بر او صلوات میفرستند و صلوات ایشان طلب آمرزش است از برای گناههای
او پس رسول خدا فرمود ایها الناس کسی که خلق خود را در این ماه نیکو گرداند
باعث آن میشود که از خدا راضی شده و از صراط بگذرد و قدمهای او ثابت
بماند در روزی که قدمهای بسیار میلغزد و کسی که تخفیف دهد خدمت
خود را بر خدمتکاران خود آنقدر خداوند عالم آسان گرداند حساب او را
در روز قیامت و کسی که نگاه دارد شر خود را از خلق نگاه میدارد خداوند

نگاه میدارد غضب خود را از او در روز لقاء پروردگار وکسی که اکرام کند
در اینماه یتیمی اکرام میفرماید پروردگار براو در روز جزا وکسی که
وصل کند در اینماه با رحم خود وصل کند خداوند با او برحمت خود در قیامت
وکسی که قطع رحم کند خدا قطع میفرماید از او رحمت خود را در آن روز
وکسی که نماز نافله در اینماه بجای آورد مینویسد خداوند از برای او بیزاری از
از آتش را وکسی که نماز واجبی در اینماه بعمل آورد ثواب هفتاد نماز واجب
که در ماههای دیگر کرده باشد بجهت او هست وکسی که در اینماه بسیار
صلوات بفرستد بر من سنگین میفرماید خداوند میزان اعمال او را در روزی
که سبک است میزان اعمال خلایق وکسی که در اینماه یک آیه از قرآن بخواند
ثواب یک ختم قرآن که در سایر ماهها بخواند دارد ای گروه خلایق بدانید
که درهای بهشت در اینماه بر روی شما باز است ودرهای جهنم بسته شده
بر روی شما پس سؤال کنید که نبندد بر روی شما درهای بهشت را ونگشاید
بر روی شما درهای جهنم را وشیاطین در اینماه غل کرده شده است پس
سؤال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند ایشان را بر شما حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میفرماید که من در آن مجلس از جای خود در میان اصحاب
برخواستم وعرض کردم یا رسول الله کدام عمل در اینماه بهترین اعمال است آنحضرت
فرمود دوری کردن از نافرمانی خداوند پس از این کلام رسول ملک علام
شروع کرد بگریه نمودن حضرت امیر المؤمنین میفرماید من عرض کردم
یا رسول الله چه چیز شما را بگریه در آورده فرمود یا علی بجهة مصیبتی
که در اینماه بر جناب تو وارد میشود یا علی گویا میبینم که تو مشغول نماز
وعبادت پروردگار خود میکنی پس برمیخیزد شقی ترین اولین وآخرین جفت
پی کننده ناقه صالح پس ضربتی بر فرق مقدس تو زند وریش عنبرین تو را
از خون سرت خضاب کند مؤلف خونین جگر گوید ای سید انبیا

بر چه حال بود که بتعلیم الهی در بالای منبر این احوال را برای برادر خود
سید اوصیاء ارواحنا له الفداء میداشت که با مشاهده مینمود که آنحضرت
در محراب عبادت گاهی می افتاد وگاهی می نشست واز فرق شکافته
خون بر ریش مبارکش جاری بود هرگاه رسول خدا برای التفات بجریان
خون از آن زخم چنین گریه میکرد وناله میفرمود نمیدانم چه گونه ناله ها
وگریه ها میکرد هرگاه التفات بروز عاشورا میکرد ومشاهده مینمود
که از اطراف فرق سر با غرق فرزند بیکس مظلوم کربلا خون جاری بود واز
جای تیرها ونیزها وعمودها از پیش روی خونها بر پیشانی وابروها
وچشمها وگلگونه رویش جاری بود واز گوشها بر دوشها واز عقب سر
بر کتفها لا حول ولا قوة الا بالله پس حضرت امیر علیه السلام میفرماید من
عرض کردم یا رسول الله این ضربتی که بر من وارد میشود ضرری بدین من دارد
یا سلامتی دین من است فرمود که سلامتی دین تو است پس فرمود که یا علی
هر کس تو را بکشد مرا کشته است وهر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته
وهر کس تو را لعنت کند مرا لعنت کرده است زیرا که تو از برای من مثل
جان منی یا علی روح تو از روح من است وطینت تو از طینت من است
بدرستی که خدای تعالی خلق فرموده مرا وتو را واختیار فرموده مرا از برای
نبوت وتو را از برای امامت پس هر کس انکار کند امامت تو را پس بتحقیق
که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی وپدر دو فرزند من
وشوهر دختر منی وخلیفه منی بر امت من وبعد از رحلت من هر چه را
حکم کنی من حکم کرده ام وهر چه را تو منع میکنی من منع کرده ام یا علی
قسم بذات خداوندی که مرا براستی از برای نبوت برانگیخته است وبهترین
مخلوقات خود گردانیده است بدرستی که تو حجت خداوند بر جمیع خلایق
او وامین خداوندی بر اسرار او وخلیفه خداوندی بر بندگان او

مؤلف گوید که چنانچه سید انبیا بتعلیم الهی از شهادة سید اوصیا علیه
السلام خبر میداد و حال آنکه هنوز آن مصیبت واقع نشده بود آنجناب خود هم
بتعلیم از رسول خدا مکرر خبر از شهادة خود میداد قبل از وقوع آن مثل
آنکه در کتاب بحار و عوالم و غیرهما از کتب معتبره از جناب ام کلثوم خاتون
روایت شده که بعد از آنکه پدرم در شب نوزدهم مکرر خبر شهادة خود را
خبر میداد تا آنکه ثلث از شب که باقی مانده بود درب خانه را گشود و روانه
مسجد شد پس نزد برادرم حسن آمدم و احوال گذشته آن شب و از خانه
تنها بیرون رفتن پدرم را عرض کردم پس برادرم از رختخواب برجست
و در عقب پدرم دوید مؤلف گوید همچنانکه در روز عاشورا بعد از آنکه
سید الساجدین شنید که پدر بزرگوارش در میانه میدان بیکسی میفرماید
که هل من ناصر ینصرنا آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند آن بیمار
بیکس با وجود تب و مرض شدید سپند وار از جای برجست و عرض کرد لبیک
ای پدر بزرگوار اینک من بیمار حاضرم و شمشیر خود را بر داشته از ضعف
بر خاک میکشید و اراده میدان داشت که بامر سید الشهداء دختران آن
بیمار ائت بار را بر گردانیدند پس حضرت امام حسن ع در عقب پدر بزرگوار
خود دوید و پیش از آنکه بمسجد برسد خود را بآنحضرت رسانید و عرض
کرد ای پدر بزرگوار چه چیز شما را در این وقت شب که ثلث آن باقی مانده
از خانه بیرون آورده است آنحضرت فرمود ای حبیب من و قرة العین من
در خواب هولناکی دیده ام از خانه بیرون آمدم عرض کرد که انشاء الله
خوب خوابی دیده اید و تعبیر آن خیر است ای پدر جان خواب خود را بیان
فرما فرمود ای فرزند ای حسن خواب دیدم که جبرئیل امین وحی رب
العالمین از آسمان بر کوه ابو قبیس نازل شده و دو سنگ بر داشت
و بر بام کعبه بالا رفت و چنان بر هم زد که مثل غبار شد و نماند خانه از

مکه

مکه و مدینه که از آن غبار باو داخل نشد عرض کرد ای پدر آیا تعبیر خواب را
چه فرمودید آنحضرت فرمود که ای فرزند تعبیر آن اینست که پدرت
کشته میشود و نمیماند خانه در مکه و مدینه الا آنکه گرد و غبار غم و مصیبت
من داخل خانه میشود مؤلف گوید اگرچه در وقت شهادة سید اوصیاء
غباری برخواست که شنیدی لکن چه گویم از احوال غباری که در وقت
شهادة فرزند مظلومش سید الشهداء در روز عاشورا برخواست که در
حدیث معتبر است که در آن وقت از آسمان باد شدیدی و سرخی و غبار سیاهی
وزید که عالم در چشم کوفیان و شامیان تیره و تار گردید و چشم هیچکس جائی را
نمیدید حتی آنکه آن ملاعین گمان کردند که قیامت بر پا خواهد شد و از اثر
آن غبار غبار هم و غم و الم بر خانها و قلبهای جن و انس و اهل آسمانها
و زمینها نشست بلکه بر جمیع مخلوقات الهی آنچه دیده میشود و آنچه دیده
نمیشود ما یری و ما لا یری پس امام حسن ع عرض کرد که ای پدر بزرگوار این مصیبة
بشما کی واقع خواهد شد آنحضرت در جواب فرمودند ای فرزند خداوند در قرآن
مجید میفرماید و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض
تموت یعنی هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد کرد و چه خواهد شد و هیچکس نمیداند که در
کدام زمین فوت خواهد شد لکن فرزند خبر داد مرا حبیبم رسول خدا که این
واقعه هایله در دهه آخر ماه رمضان المبارک واقع خواهد شد ای
فرزند بقتل میرساند مرا ابن ملجم مرادی علیه اللعنه عرض کرد که این عمل
از او خواهد سر زد او را بکشید پیش از آنکه از او این خیانت سر زند فرمود
ای فرزند قصاص پیش از خیانت جایز نیست و هنوز ظلمی از او بمن وارد نشده
من چه گونه او را قصاص کنم و اگر جمع شوند همه عالم و تمام جن و انس و بخواهند
که این شهادة را از من دفع نمایند نتوانند ای فرزند برگرد در رختخواب
خود آرام بگیر امام حسن ع عرض کرد که میخواهم در خدمت شما تا مسجد بیایم

انحضرت فرمود اقسمت بحقی علیک فارجع الی فراشک لئلا ینقص علیک
نومک یعنی ای فرزند قسم میدهم ترا بحقی که بر تو دارم که برگرد بجانب رخت
خواب خود تا انکه در هم نشکند خواب تو مؤلف گوید که ان پدر مهربانی
که راضی نبود که خواب فرزندش در مثل چنان شبی در هم شکسته شود
واو را قسم داد که بجای خویش برگردد نمیدانم بر چه حال میشد و چه میکرد
اگر حاضر میبود در ان روزها و شبها که همین فرزند بزرگوارش از اثر
زهری که باو داده بودند شب و روز بلکه لحظه خواب و ارام نداشت و در
رخت خواب مثل مار گزیده میغلطید و گاهی از شدت درد و الم زهر
بدوش برادران رفته فریاد و اکبداه میکرد تا انکه صد و هفتاد پاره
جگرش بر طشت خون ریخت اه اه نمیدانم که چگونه میشد احوال انجناب
هر گاه فرزند دیگر خود موسی بن جعفر را میدید که در زندان بغداد بر روی
خاکها میغلطید و فرزند دیگرش علی ابن موسی الرضا را در خراسان در خانه
تنهائی از شدت زهر خواب بلکه ارام نداشت لعنة الله علی الظالمین
پس حضرت امام حسن حسب الامر پدر بخانه مراجعت فرمود پس دید که
خواهر مظلومه اش ام کلثوم خاتون در عقب در منتظر ایستاده پس داخل
خانه شد و انچه در میانه انجناب و پدر بزرگوارش گذشته بود فرمود همه
اهل بیت بدور یکدیگر حلقه ماتم زده میگفتند نمیدانیم که بر سر ما پدر
ما چه خواهد امد و همه سرهای غم بر زانوی الم گذاشته از شدت تحیر
خواب بر ایشان غلبه کرده برخواسته داخل رخت خواب خود شدند
و بخواب رفتند مؤلف پریشان حال گوید که نمیدانم که چگونه از پریشان
احوالی همین دختران گویم که در روز عاشوراء در وقتی که سید و مولا
و برادر ایشان جناب سید الشهداء وداع آخر را بجای آورده روانه
میدان کارزار شد که همین دختران بر دور بیمار کربلا حلقه ماتم

زدند گاهی از تحیر که بر سر غریب دشت کربلا چه خواهد امد و زمانی
در تفکر که ایا خود شان را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد و این بیمار را
میکشند یا انکه دستگیر میکنند و با این دختران و کودکان چه معامله
خواهند کرد از شدت وحشت و حیرت و پریشان احوالی ایشان را خوابی نه
بلکه قراری نبود لعنة الله علی الظالمین از ابو مخنف و دیگران روایت
شده که حضرت امیر تنها روانه شد تا انکه داخل مسجد گردید دید که
چراغها در قندیلها خاموش شده در ان تاریکی اندکی که خواست نماز گذارد
و تعقیب خواند پس دو رکعت دیگر نماز گذارد و بعد بالای گلدسته بر امد
و انگشت سبابه بر گوش نهاده بصوت جلی اذان گفت هر وقت انجناب
اذان میگفت نمیماند خانه در کوفه مگر انکه صدای انحضرت داخل حجرهای
ان میشد چون صدای انحضرت بگوش قطامه ملعونه رسید بر سر بالین ابن ملجم
ملعون امد و او را بیدار کرد و گفت کسی که چنین امر عظیمی در نظر دارد
میخوابد اینک علی ابن ابی طالب بمسجد امده اذان گفت برخیز برو و او را
بقتل رسان تا کام از من برداری ان ملعون گفت والله در همین ساعت او را
برای خاطر تو میکشم ان ملعونه در جواب گفت که برو و او را بقتل رسان و
با چشم روشن و دل شادمان برگرد که اینک من اماده و منتظرم بهر چه
در دل داری کام از من برداری و در بعضی از کتب علما است که ان ملعون
گفت که بخدا قسم علی را خواهم کشت و باین جهت بدبخت ترین اولین و اخرین
خواهم گشت و لیکن بمراد خود نخواهم رسید پس ان سرمست هوای نفسانی
از جا برجست و گفت ای قطامه شمشیر مرا حاضر کن شمشیر را گرفته روانه
مسجد شد و خود را در میانه خفتگان انداخت و موافق روایت دیگر انست
که در خانه قطامه نبود بلکه با دو رفیق خود که برای اعانت بر قتل
انحضرت همراه اورده بود در میان خفتگان مسجد خوابیده بودند

پس چون آنحضرت از کلدسته فرود آمده مشغول تسبیح و تقدیس الهی بود و مکرر
الله اکبر میگفت و بسیار میفرمود اللهم صل علی محمد و آل محمد و از عادتهای نیکوی
آنجناب آن بود که چون وقت نماز میشد خفتگان را از خواب غفلت باین
کلام بیدار میکرد که الصلوة یرحمک الله قم الی الصلوة المکتوبة علیک یعنی
بشتاب بسوی نماز خدا ترا رحمت کند برخیز از برای بجا آوردن نمازی که بر تو
واجب گردیده پس این آیه شریفه را میخواند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر یعنی بدرستی که نماز منع میکند و باز میدارد نمازگذارنده را از عمل زشت
و قبیح پس آنحضرت خفتگان را بیدار میکرد تا آنکه بر سر جسد پلید ابن ملجم لعین
رسید دید که آن ملعون عنید بروی در افتاده فرمود یا هذا قم من نومک
هذا فانها نومة یمقتها الله وهی نومة الشیطان ونومة اهل النار
یعنی ای بدبخت برخیز و این طور بر رو در افتاده مخواب که خداوند نا امید
کردانیده است این نوع خوابیدن را و این طریق خوابیدن اهل آتش است
بلکه بخواب بر پهلوی راست که خواب علماست یا بر طرف چپ که خواب حکماست
یا بر پشت بخواب که خواب انبیاست پس آن بدبخت اندک حرکتی کرد مثل کسی که
گویا میخواهد برخیزد ولکن از جای خود برنخواست پس آنحضرت فرمود ولقد
هممت بشیء تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا
یعنی ای ملعون بجا بتحقیق که همت بر امری بستی که بجهت آن نزدیکست که آسمانها
از هم پاره شود و زمین بشکافد و کوهها بشکند و بر زمین سرنگون کردد ای خبیث
اگر بخواهم خبر میدهم چه در زیر عبا داری و از او درگذشت و بجانب محراب
توجه فرمود و راست ایستاد با خضوع و خشوع مشغول نماز شد و رکوع و سجود را
طول میداد چنانکه عادت آنجناب بود در نمازهای واجبی و مستحبی پس چون
ابن ملجم ملعون دانست که آن عابد حقیقی مشغول پرستش معبود واقعی است
بتعجیل از جا جست و خود را در پهلوی ستونی که آنجناب در میان آن نماز میکرد

رسانید

رسانید و انقدر آرام کرد که رکعت اولی را تمام کرده برکوع تشریف برد
و سجده اولی را هم بجای آورد و سر از سجده برداشت آه و اویلاه و امصیبتاه
که آن بیحیای بی ایمان شمشیر خود را بلند کرد و بلرزه در آورد و چنان بر فرق
مکرم مقدس آن برگزیده خلاق آسمان و زمین زد در جای ضربت عمرو بن عبدود
که از فرق تا پیشانی که جای سجده و پرستش الهی بود شکافته شد چون آن بزرگوار
فرق خود را بناحق شکافته دید صبر کرد و هیچ نفرمود و آه نکشید و چون کسی
نبود که آنجناب را بگیرد که نیفتد مثل حالت سجده بر روی خاک افتاد و فرمود
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس با آواز ضعیف بسیار نحیف فرمود
که بپروردگار کعبه قسم که پسر یهودیه ابن ملجم مرا کشت پس زمین بلرزه
در آمد و دریاها بموج آمد و آسمانها با اضطراب آمدند و درهای مسجد
برهم میخورد و ملائکه در آسمانها بناله در آمدند و باد سیاه شدید
ظلمانی وزید و جبرئیل در کمال تحیر و اضطراب در میانه آسمان و زمین
بصدائی که هر کس بیدار بود میشنید فریاد زد و گفت خراب شد والله
ارکان هدایت و تاریک شد والله ستارههای آسمان و نشانهای
تقوی و از هم جدا شد دست آویز عالمیان و کشته شد والله سید اوصیا
بقتل رسانید او را اشقی ترین همه اشقیاء و در حدیث است که چون ام کلثوم
خاتون این ندا را شنید سیلی غم و ماتم بر روی خود زد و پیراهن طاقت را
چاک نمود و فریاد وا ابتاه و وا محمداه برکشید و ببالین حسنین علیهما السلام
دوید پس ایشان از جای خود سراسیمه برجستند و ناله کنان و گریه کنان
روانه مسجد گردیدند چون رسیدند دیدند پدر بزرگوار خود را که بر
فرق شکافته افتاده مؤلف گوید روزی مثل روز عاشورا نیامد که
ام کلثوم و زینب و باقی خواتین چون ندای شهید شدن برادر خود را
شنیدند بجز جناب سید الساجدین بیمار کسی را نداشتند لهذا جمعی و

بمدینه طیبه کرده جد خود را صدا میزدند و بعضی روی خود را بجفت کرده
بدن بزرگوار خود انداختند ضعیف نحیف میخواندند و اخر الامر معینی و یاوری
نیافتند که آن بدن پاره پاره غرق خون را بخیمه او رسانند لهذا خود روانه
قتلگاه شدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس سیزدهم در وجوب معرفت حضرت امیر علیه السلام و عزاداری حسین و اهل کعبه در مسجد

الحمد لله الذی لا یعرفه احد حق معرفة ذاته و یعرفه جمیع الموجودات
بآیاته و آثاره فقال جل شانه فی حدیث القدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف اللهم صل علی سبل
معرفتک و طرق محبتک فما عرفک من عرفک الا بالتمسک بهم
و ما جهلک الا بالتخلف عنهم فما فاز من فاز الا بهم و ما هلک
من هلک الا بهم لان من اراد الله بدء بهم و من وحده قبل عنهم
و من قصده توجه بهم بل هم الذین من عرفهم بالنورانیة فقد عرف
الله بها و من لم یعرفهم بها لم یعرف الله بها و من لم یجعل الله له
نورا فما له من نور و هم الانجم الزاهرة للعارفین و الاقمار المنیرة
للسالکین و الشموس الطالعة للاولین و الاخرین اعنی محمدا
و آله الطاهرین و صلی الله علیهم و علی محبیهم اجمعین ابدا لابدین
و لعنة الله علی غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم دهر الداهرین
و بعد فقد قال الله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
یعنی من که خلاق عالم خلق نفرمودم جن و انس را مگر بجهة عبادة و در حدیث
معتبر وارد است که یعنی از برای معرفة و شک و شبهه نیست که معرفت
ذات الهی جل شانه العالی بذاته ممکن نیست و اگر ممکن بود سید اولین
و آخرین جناب محمد بن عبد الله نمیفرمود ما عرفناک حق معرفتک و ما
عبدناک حق عبادتک یعنی نشناختیم ترا ای خداوند حق شناختن

تو

تو که آن معرفتی است که معرفة ذات او بذاته است و عبادة نکردیم ترا آنچنانکه حق
ما حق عبادة تو بلکه معرفت خداوند آیات و علامات اوست چنانکه در قرآن
مجید میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق یعنی زود باشد که بنمایانیم بشما علامات خود را در اطراف عالم و در
نفسهای خود شان تا آنکه ظاهر شود از برای بندگان ما که پروردگار ایشان
حق است و نفرموده است که بنمایانیم بایشان ذات خود را زیرا که ذات اقدس
الهی از آن بزرگوارتر است که ظاهر گردد پس معرفة الهی آنست که در مخلوقات
او تامل و تفکر نمایند تا بودن ذات اقدس او و قدرت کامله الهی و حکمت
بالغه او معلوم و یقینی شود و پر ظاهر است که هر چند قدرت کامله الهیه
در مخلوقی بیشتر ظاهر و هویدا باشد و آن شخص که طالب معرفت است بیشتر
در آن تامل و تفکر نماید معرفت پروردگار زیاد میشود و بر هر کس که اهل
فهم کلام الله مجید و اخبار اهل عصمت علیهم السلام بوده باشد ظاهر گردیده است
که بزرگترین آیات و علامات الهی که محل ظهور قدرت کامله شده اند حضرت
سید انبیاء و آل طاهرین او صلوات الله و سلامه علیهم میباشند از اینجهة
که در زیارت معتبره ایشان روایت شده که من عرفکم فقد عرف الله و من
جهلکم فقد جهل الله یعنی هر کس شناخت شما اهل بیت را پس بتحقیق شناخته
است خداوند را و هر کس انکار کرد شما اهل بیت را پس بتحقیق که انکار خدا
کرده است و از حضرت سید اوصیاء روایت شده است که فرمود ای آیة
اکبر منی یعنی کدام آیه و دلیل بزرگتر است از من در شناختن خداوند و مکرر
در احادیث وارد شده است که فرمودند نحن آیات الله الکبری یعنی ما اهل بیت
علامات بزرگ الهی هستیم و ما در اینمقام اکتفا میکنیم بذکر حدیثی که در معرفت
جناب امیر المؤمنین است تا اولا معرفت باحوال آنجناب بهم رسد تا بیابیم که چه
قدر محل ظهور قدرت الهی شده است و ثانی خود آنجناب با این جلالت شان

چون فرموده است انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده هستم از تابعین محمد
از آن بیابند که هر گاه کسی تابعش چنین مقامات داشته باشد مولی و سید او
در بزرگواری و جلالت شان در چه مقام است و تا لتا بفهمیم که خداوندی که
ایشان را خلق کرده است چه خداوندی است که علی الدوام محتاج باو بینند که اگر
خواهد ایشان را از نور نگاه میدارد و اگر خواهد بمیراند بیکطرفة العین ایشان را
میمیراند چه گونه خداوندی است تا آنکه از معرفت سید اوصیا بمعرفت پیغمبر
و از معرفت پیغمبر بمعرفت خداوند جل شانه العالی بهم رسد و آن حدیث شریف
اینست که مجلسی در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که روزی ابوذر غفاری
که اسم او جندب است بسلمان فارسی رض گفت که ای سلمان چه چیز است معرفت
و شناختن امیر المومنین ع بنورانیت سلمان گفت ای جندب بیا برویم بخدمت
امیر المومنین ع و از خود آنحضرت این مطلب را سؤال کنیم جندب گوید که با سلمان
رفتیم آنحضرت تشریف نداشتند پس انتظار کشیدیم تا تشریف فرما شدند پس
آنحضرت فرمودند که شما را چه مطلب است که باینجا آورده است عرض کردیم
آمده ایم از معرفت شما بنورانیت سؤال کنیم آنحضرت در جواب فرمودند که مرحبا
ای دو دوست که باید بکر عهد کرده اید که دین و معرفت خود را محکم کنید
و شما بعد از آنکه اینقدر در تحصیل معرفت کوشش میکنید تقصیری بر شما
باقی نخواهد بود و بدانید که شناختن من بنورانیت هر اینه واجب است بر هر
مومن و زن مومنه پس آنحضرت فرمود ای سلمان و ای جندب ایشان عرض
کردند لبیک یا امیر المومنین ع فرمود بدانید که کامل نمیگرداند احدی ایمان را
تا آنکه بشناسد معرفت مرا بنورانیت پس هر گاه شناخت مرا باین معرفت بتحقیق پس
کر امتحان کرده است خداوند قلب او را از برای ایمان و گشوده است سینه
او را از برای اسلام پس گردیده است از جمله عارفین و بینایان در حق ما اهل بیت
و کسی که کوتاهی کند از اینقدر معرفت پس او از جمله شاکین و مرتابین است پس

فرمود

فرمود ای سلمان و ای جندب عرض کردیم بلی یا امیر المومنین فرمود که معرفت من
بنورانیت معرفت خداوند عز و جل است و معرفت الله معرفت من است بنورانیت
و اینست معنی دین خالصی که خداوند در قرآن فرموده و ما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة
یعنی مامور نشده اند مگر بنبوة دین محمد ص که آن دینی است که از باطل رو بحق
گردانیده است و بحق روی آورده است بواسطه محمد ص که در نهایت آسانی است
و معنی برپا داشتن نماز در باطن برپا داشتن ولایت من است پس هر کس که
برپا دارد ولایت مرا یعنی ولی الله حقیقی داند پس بتحقیق که برپا داشته است
نماز را و برپا داشتن حق ولایت من مشکل است در نهایت اشکال که متحمل نمیشود
او را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مومنی که امتحان فرموده است خداوند
قلب او را از برای ایمان پس اگر ملک مقرب نباشد و پیغمبر اگر مرسل نباشد و مومن
هر گاه ممتحن نباشد متحمل نشوند سلمان میگوید عرض کردم یا امیر المومنین کیست
مومن ممتحن و کجاست منتهای ایمان بیان فرما تا بشناسیم او را فرمود ای سلمان
مومن ممتحن آنکسی است که وارد نمیشود هیچ امری و حکمی از احکام امامت و ولایت
ما بر او مگر آنکه خداوند سینه او را گشاده میگرداند و او را قابلیت قبول آن
عطا میفرماید و شک براو راه نمی یابد و به ریب نمی افتد ای ابی ذر من که بنده
خداوندم و خلیفه او یم بر بنده گان و ما اهل بیت را قرار مدهید خدایان خود
و بگوئید در فضیلت ما هر چه میخواهید پس بدرستی که شما نتوانید برسید بکنه
معرفت ما و نتوانید که باخر رسانید فضل ما را پس بدرستی که خدای عز و جل
عطا فرموده است بما بزرگتر و عظیمتر از آنچه تعریف کننده از شما تواند تعریف
و توصیف کند یا بتواند یکی از شما در قلب خود خیال او را بگذراند پس هر گاه
شناختید ما را باینکه نتوانید شناخت ما را بحق شناختن ما آنوقت
شما اید مومنان سلمان عرض کرد که ای برادر رسول خدا هر کس برپا دارد

نماز را برپا داشتن است و ولایت ما را آنحضرت فرمود بلی ای سلمان وشاهد
آن قول خداوندست که در کتاب عزیز خود میفرماید واستعینوا بالصبر والصلوة
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی استعانة بجوئید بصبر وصلوة بدرستی
که صلوة بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعین وصبر رسول خداست و صلوة
برپا داشتن ولایت من است و در حق ولایت من فرموده که قبول کردن آن
دشوار است مگر بر خاشعین ونفرموده است قبول رسالت و ولایت هر دو
دشوار است مگر بر خاشعین ومراد از خاشعین آن شیعیان بینایانند زیرا
که صاحب آن قولهای باطل مثل ناصبیه وغیر ایشان اقرار دارند بنبوت ورسالت
محمد صلی الله علیه وآله دارند و در میان ایشان در رسالت خلافی نیست
واختلافی که دارند در ولایت من است واین خلق انکار کننده اند ولایت
مرا مگر کمی از مخلوقات که خداوند عالم در تعریف ایشان فرموده است که ایشان
خاشعین و قبول ولایت من بر ایشان دشوار نیست و در موضع دیگر قرآن
در حق نبوت محمد و ولایت من فرموده است که وبئر معطلة وقصر مشید یعنی
چاه آب داری که معطل مانده است و کسی از آب زلال او نمی آشامد و قصری
که محکمست پس قصر محکم محمد است که همه این امت قبول کرده اند و در آن
خللی راه نداده اند و چاه آب شیرین کنایه از ولایت من است که انرا معطل
گذاشته اند وانکار کرده اند وکسی که اقرار بولایت من نکند نفع نبخشد
او را اقرار بنبوت محمد بجهة آنکه نبوت هم دوش اند و با هم اند بعلة
آنکه جناب نبی پیغمبر مرسل و پیشوای خلق است و من که علی ابن ابیطالبم
بعد او پیشوای خلق و وصی اویم وانجناب در حق من فرموده است که
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی مقام
ومنزلة تو در نزد من مثل منزلت هرونست از برای موسی مگر آنکه پیغمبر
بعد از من نیست و دیگر آنجناب فرموده است که اول ما محمد است و وسط

ما محمد است و آخر ما محمد است و کسی که کامل گرداند معرفت باحوال مرا
پس او بر دین محکم است در اینجا که خدا فرموده است و ذلک الدین القیم
پس فرمود ای سلمان و ای جندب عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین
آنحضرت فرمود که بودیم من و محمد از یک نور از نور خداوند پس امر فرمود
خدای عز وجل بان نور که دو نصفه شو پس فرمود که بنصفی محمد شو و بنصفی
فرمود که علی شو و ما چنان شدیم که امر فرموده بود واز اینجاست که جناب
سید انبیاء فرموده است که علی از من است و من از علی واحکام مرا بخلق
نمیرساند احدی بجز علی و بتحقیق که فرستاد رسول خدا ابابکر را که سوره
برائت را بر اهل مکه بخواند که ناگاه جبرئیل امین از جانب حضرت رب العالمین
نازل شد وعرض کرد که یا محمد صلی الله علیه وآله بدرستی که خداوند
امر میفرماید که سوره برائت را باید خود با اهل مکه برسانی یا مردی که از تو
باشد پس آنحضرت مرا فرستاد ابابکر را برگردانیدم او در غضب شد وعرض
کرد یا رسول الله در حق من آیا آیه نازل شد که مرا برگردانیدی حضرت
فرمودند ولکن واسطه در میانه من وامت نباید باشد مگر علی ای سلمان
وای جندب کسی که قابل نبوده باشد که یک سوره با امت برساند چگونه
قابل امامت علامه است ای سلمان وای جندب بودم من با رسول خدا یک
نور پس بعضی از آن گردید محمد مصطفی و بعضی دیگر گردیدم من علی مرتضی
وگردید آنجناب سخنگو ومن در خدمت او گردیدم ساکت و لابد است در
هر زمانی از گوینده و شنونده ای سلمان محمد مصطفی پیغمبر ترساننده است
از عقاب خداوند و من هدایت کننده ام واینست معنی قول خداوند که
فرموده است انما انت منذر ولکل قوم هاد پس رسول الله منذر و تر
ساننده است و من هدایت کننده ام و محمد صاحب جمع است و من صاحب
نشر و پهن کردنم و محمد صاحب جنة است و من صاحب نارم در روز

میگوییم باو تش که این شخص را بگیر و این شخص را بگذار پس هر کرا گفتم بگیر میگیرم و هر کرا
گوییم بگذار میگذارد برود او تا داخل بهشت شود و محمد صاحب لن لم ترحنک است
و من صاحب صحف هستم و صاحب لوح محفوظم و خداوند الهام فرموده است بمن
علوم در انرا ای سلمان و ای جندب گردید محمد یس و گردید محمد ن والقلم
و گردید محمد طه و گردید محمد صاحب دلالات و گردیدم من صاحب معجزات
و ایات و گردید محمد خاتم النبیین و گردیدم من خاتم الوصیین و منم صراط
المستقیم و منم نبأ عظیم و خبر بزرگ الهی که این خلق در ان اختلاف کرده اند
و اختلاف نکرده اند مگر در ولایت من و گردید محمد صاحب دعوت و خواند
خلق را بسوی خداوند و گردیدم من صاحب شمشیر و ذوالفقار و گردید محمد
پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب امر و حکم او و خداوند در کلام خود فرموده
که یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده یعنی روح الهی اندازد که از
امر پروردگار است بر هر کس که میخواهد از بندگان خود و این روح الله است
که عطا نمیکند خداوند او را مگر بملک مقرب یا بنبی مرسل یا وصی برگزیده پس
پس کسی که عطا کند خداوند او را این روح پس بتحقیق که جدا فرموده است
او را از خلق و تفویض فرموده است باو قدرت او زنده میگرداند باو مرده گان را
و میداند بسبب ان هر چه را که بوده است و هر چه را که خواهد امد و بسبب
ان سیر میکند از مشرق بسوی مغرب و از مغرب بجانب مشرق در یک لحظه و دانا
میشود بر انچه در دلها و قلبهای خلایق میگذرد و بر انچه در اسمانها است
و بانچه در زمین است ای سلمان و ای جندب گردید محمد ذکر ایشان
که خداوند در قران خود از او خبر داده است که انا ارسلنا الیکم ذکرا
رسولا یتلو علیکم ایات الله یعنی بدرستیکه ما فرستاده ایم بسوی شما
ذکری را که رسولست که میخواند بر شما ایات پروردگار را و بدرستیکه
که من عطا کرده شده ام علم اجلها را و بلاها را و بانچه بان میانه حقها

و باطلها

و باطلها تمیز داده میشود و در نزد من سپرده شده علم قران و انچه خواهد
شد تا روز قیامت و محمد برپا کننده حجت الهی است و گردیدم من حجت خداوند
و بمن عطا فرموده خداوند چیزی را که عطا نفرموده است باحدی از اولین
و اخرین نه بنبی مرسل و نه بملک مقربی پس فرمود ای سلمان و ای جندب
منم انکسی که گذرانیدم موسی را از دریا باذن پروردگار و منم که بیرون
اوردم ابرهیم را از اتش باذن پروردگار و منم انکسی که جاری کردم نهرهایی
ابراد میانه اتش برای ابرهیم و جاری گردانیدم چشمهای انرا و سبز
کردم درختهای انرا باذن پروردگار و منم عذاب یوم الظلة که بر قوم
شعیب نازل شد از وزیدن باد گرم و سموم تا هفت روز و بعد ابری
ظاهر شد پس همه ان قوم بان پناه بردند پس از ان اتشی بارید و همه را
سوخت و منم نگاه کننده از مکان نزدیک که میشنوند در روز قیامت
جمیع جن و انس ان ندا را و میفهمند معنی ان کلام را جماعتی و بدرستیکه
میشنوانم انرا بجمیع جباران و منافقین هر یکرا بلغت خود و منم خضر معلم
موسی و منم معلم سلیمان و منم ذوالقرنین و منم قدرة الله و حجة الله پس
فرمود ای سلمان و جندب منم محمد و محمد من است و منم از محمد و محمد از من
خداوند در کلام خود فرموده که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
یعنی متصل بیکدیگر شده دو دریا که یکی نبوت است و یکی ولایت و یکی
شدند در میانه ایشان از قدرت پروردگار فاصله ایست که هیچ یک
داخل یکدیگر نگردند و باهم مشتبه نشوند پس فرمود ای سلمان ای جندب
میت ما اهل بیت نمرده است و غایب از ما هرگز غایب نیست و کشته
از ما کشته نشده است ای سلمان و ای جندب منم امیر بر هر مرد مؤمن
و هر زن مؤمنه بر هر کس که گذشته است و بر هر کس که باقی است و از خدا
خداوند نصرت و یاری کرده شده ام بروح عظمت اینست و غیر از این نیست

که من بنده هستم از بندگان خدا مارا نام مگذارید بخدا و خدای خود مدانید
ولکن بگوئید در فضیلت ما هرچه میخواهید پس بدرستیکه شما هرگز
نتوانید رسانید آخر فضیلتی که خدا از برای ما قرار داده و نه از ده یکی
از آن بجهة آنکه ما آیات الله و دلائل خداوند و حجتهای او و خلیفهای
او و امینهای اوئیم و ائمه و وجه الله و عین الله و لسان الله ایم بما عذاب
میکند خداوند بندگان خود را و بما ثواب میدهد ایشانرا در میانه
مخلوقات خود ظاهر گردانیده مارا و اختیار کرده است مارا و اگر بگوید
گوینده که علت این برگزیدگی چیست و بچه کیفیت است و سبب چیست
هر آینه کافر بخداوند و مشرک میشود بجهة آنکه خداوند سؤال کرده
نمیشود از آنچه میکند و دیگران سؤال کرده میشوند پس فرمود ای سلمان
ای جندب هر کس ایمان آورد بآنچه من گفتم و تصدیق کند آنچه را بیان
کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و واضح کردم و نورانی گردانیدم و دلیل
بر آن گفتم پس او مؤمن ممتحن است که خداوند امتحان کرده است قلب او را
از برای ایمان و گشاده گردانیده است سینه او را از برای اسلام و او
عارف بینائی خواهد بود که بمنتهای ایمان رسیده است و کامل گردیده
است و کسی که شک کند در آنچه گفتم و عناد و توقف نماید و متحیر شود پس
او تقصیر کار و ناصبی خواهد بود پس فرمود که ای سلمان و ای جندب
عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود من زنده میکنم و میمیرانم
باذن خدا و من خبر دهم شما را بآنچه میخورید و آنچه را که ذخیره میکنید
در خانهای خود باذن خدا و من داناییم بآنچه در قلبهای شما است و ائمه
از اولاد من نیز میدانند آنچه را که من میدانم و میکنند آنچه را که من
میکنم و بدرستیکه همه ما یکی هستیم و اول ما محمد و وسط ما محمد است و آخر
ما محمد است و همه ما محمدیم تفرقه نگذارید میانه ما و هرگاه بخواهیم

خواسته است

خواسته است خدا از او و هرگاه اگر اراده داشته باشیم از چیزی خداوند کراهة
داشته است وای بر آنکسی که انکار کند فضیلت ما را و مقامی که مخصوص ما است
و خداوند عطا کرده است بما بجهة آنکه کسی که انکار کند چیزی از فضائل را
که خداوند بما عطا کرده پس بتحقیق که انکار کرده است قدرت خدای
عز و جل را و آنچه را که مشیت او قرار گرفته است در حق ما پس فرمود ای سلمان
ای جندب بتحقیق که عطا فرموده است بما پروردگار ما چیزی چند اگر آن
بزرگوارتر است و عظیمتر است از آنچه بشما گفتم عرض کردند چه چیز است آنحضرت
فرمود بتحقیق عطا فرموده است خداوند عز و جل بما آن اسمی را که اگر بخواهیم
سوراخ میکنیم با او آسمانها و زمینها و جنت و دوزخ را و بسبب آن اسم بالا
میرویم در آسمانها و فرو میرویم در زمین و بمغرب میرویم و بمشرق میرویم
و با آن اسم بالا میرویم بر عرش عظیم و بر آن مینشینیم در میانه دو دست قدرت
پروردگار و اطاعت ما میکنند و فرمان ما را میبرند جمیع مخلوقات جن و انس
و اهل آسمانها و زمینها و آفتاب و ماه و کوهها و درختها و چرندگان در
زمین و دریاها و بهشت و دوزخ و عطا فرموده است بما همه اینها را خداوند
بسبب اسم اعظم که عطا فرموده است بما و مخصوص ما گردانیده است و با اینهمه
مقامات چیز میخوریم و میاشامیم و در بازارها راه میرویم و میکنیم این عملها را
مگر باذن پروردگار خود و ما بندگان برگزیده اوئیم که هرگز پیشی نگرفته‌ایم
بر فرمان او و آنچه میکنیم بفرمان او است و ثابت و مهیا شد کلمه عذاب بر کافرین
یعنی انکار کنندگان بآن چیزهائی که عطا فرموده است بما خداوند از فضیلت
و احسان پس فرمود ای سلمان ای جندب اینست معرفت و شناختن من
بنورانیت و چنگ خود را فرو برید در آن تا رشد و هدایت یابید پس بدرستیکه
که نمیرسد احدی از شیعیان ما بحد بینائی تا آنکه بشناسد مرا باین معرفت
نورانیة پس هرگاه شناخت مرا باین معرفت نورانیة پس هرگاه شناخت مرا

خواهد بود از بینایان و دین که رسیده باشد بحد کمال که فرو رفته باشد
در دریای فیض علم و بالا رفته باشد از درجه از فضیلت و مطلع شده در اسرار
الهی سرّ عبرا و برگنج مخفی از گنجهای پروردگار مؤلف گوید که گویا باد رحمتهای
خداوند کریم از برای آن کاملین که حضرت امیر المؤمنین را بایتمعرفت نورانیه
شناخته اند و بمقتضای این عمل کرده باشند و وای بر حرمان اجماعتی که از این
مقام دست ایشان کوتاه باشد و غافل باشند و وای بر جماعتی که شک را
بخود راه دهند یا انکار فضیلتی از فضائل آنجناب کرده اند پس کافر شده اند بخدا
بتصریح این حدیث و زیارت جامعه کبیره که میفرماید و من جحدکم کافر
یعنی هر کس انکار شما اهل بیت را کرده کافر شده و وای بر آنجماعتی که بجنگ
آن بزرگوار رفته و با او معارضه کرده اند که بنص این حدیث شریف و زیارت
جامعه مشرک بخداوند جل شانه شده اند در آنجا که میفرماید و من حاربکم مشرک
یعنی کسی که با شما محاربه کرد مشرک شد واویلاه وامصیبتاه و واسواتاه
بر احوال ابن ملجم شقی ملعون که فرق مبارک آن بزرگوار را در محراب عبادة
در میانه دو سجده بشمشیر زهرآلود شکافت و صورة منوره و ریش مطهر آنجناب
بخون سرش رنگین کرد پس جبرئیل امین ببعضی از مقامات ایشان عالم بود
بناله در آمد و در میان زمین و آسمان فریاد زد که کشته شد والله سید
اوصیا از دست شقی ترین اشقیا و ام کلثوم ناله اش بلند شد حضرت امام
حسن فرمود ای خواهر ای ام کلثوم از گریه و ناله آرام بگیر تا معلوم کنیم
این خبر راست است یا دروغ که محل شماتت دشمنان نشویم پس با گریه و ناله
از خانه بیرون آمدند و بسرعت روانه مسجد شدند شنیدند که شیعیان
نوحه میکنند و وا امیر المؤمنیناه میگویند یکی میگفت قتل والله امام عابد
مجاهد لم یسجد للصنم وکان اشبه الناس برسول الله یعنی کشته شد بخدا
قسم امام عابد کننده جهاد کننده که هرگز هیچ بتی را سجده ننموده بود و شبیه ترین

خلق

خلق بود برسول خدا پس چون حسنین صداها و نعرها و گریههای شیعیان را
شنیدند آن دو بزرگوار هم صداها را در هم انداخته باواز بلند ناله
وا ابتاه و وا علیاه بر کشیدند و میگفتند ای شاه خوبان کاش اجل ما را
ربوده بود و خبر شهادة شما را نمیشنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان
در دور محراب پدر بزرگوار خود جمع دیدند و چون نزدیک شدند دیدند
که پدر بزرگوار عالیمقدارشان از شدت ضربت در دامن محراب بر خاک و خون
افتاده و قبضه خاک برمیدارد و بر جراحت خود میریزد و بتلاوت این آیه
شریفه مشغولست که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری
یعنی از خاک خلق شده ایم و بخاک برمیگرداینم شما را و از خاک بیرون
می‌آوریم شما را دفعه دیگر پس فرمود امد امر الهی و ظاهر شد صدق قول
رسول الله مؤلف گوید که نمیدانم اگر رسول خدا در چنین روز میبود و همراه
دو فرزند دلبند خود بر سر محراب تشریف می‌آورد و میدید روی وصی خود بلکه
جان عزیز خود را بر این احوال غرق خون مشاهده میکرد چه گونه با فرزندان
خود همداستان میشد و ناله میکرد و بچه صورت کلگونه بر خون آنجناب را
با اشکهای جاری خود میشست و چون حسنین داخل محراب شدند دیدند
که ابا جعده سعی میکند که آن بزرگوار را برخیزاند که با مردم نماز کند
و آنجناب نمیتواند که برخیزد پس حضرت امام حسن نشست و سر مطهر پدر بزرگوار را
پدر بزرگوار خود را بر دامن گرفته و اشکها از دیده بر خون بر صورت
نورانی خود تا لو دید چکانید آن بزرگوار چشم مقدس خود را گشوده فرمود
یا بنی لا تجزع علی ابیک بعد الیوم یعنی ای فرزند جزع مکن بر پدر
خود بعد از این روز اینک جد تو رسول خدا و جده تو خدیجه کبری و مادر
تو فاطمه زهرا و حوریان جنت جملگی منتظر رفتن پدر تو میباشند پس دل
خوش دار و چشم روشن دار و چشم خود از گریه نگاه دار پس بدرستیکه ملائکه

هجوم آورده اند و صداهای ایشان از زمین باسمان بالا میرود پس آنحضرت
خود را بگوشهٔ محراب کشید و حضرت امام حسن ع باذن آن بزرگوار در جای
پدر ایستاده مردم اقتدا کردند و نماز جماعت را بجا آوردند و آن امام در گوشهٔ
محراب نماز را مختصر کردند و از شدة الم قدرت بر رکوع و سجود نداشتند نشسته
نماز گذارده و رکوع و سجود را بایماء بعمل آوردند و مکرر خون از پیشانی نورانی
خود پاک میفرمود و ریش پر خون آنحضرت گاهی بطرف راست و گاهی بطرف چپ
مایل میگردید از شدة ضعف و حضرت امام حسن ع نالها میکرد و میفرمود
ای وای که پشت ما شکست و اسفاه ای پدر جان چه قدر دشوار است بر من که جنابت
تو را باین حال مشاهده کنم و جناب سید الشهداء در کنار محراب با چشم اشکبار
نالهای آتشبار بر میکشید مؤلف محزون گوید که هرگاه بر مثل حضرت امیر المؤمنین
که اسد الله و اسد رسول الله بود بجهة یک زخم چنان حالی روی دهد که قدرت
بر رکوع و سجود نداشته باشد و ریش مبارکش بطرف راست و چپ می افتاد
آیا بر فرزند بزرگوارش مظلوم کربلا با آنهمه زخمها و جراحتها چه گذشت در آن
وقت که از ذو الجناح بر خاک کربلا افتاد و قدرت بر نشستن نداشت و در آن
تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده و سر مجروح خود را در آن بیکسی بر روی
خاک گذارد گاهی راست میشد و گاهی بطرف راست می افتاد و گاهی بطرف
چپ میل میفرمود و هر حرکتی که پشت یا پهلو بر زمین میگذارد نیش خنجری یا
تیری یا پیکانی در بدنش مینشست و شدة تشنگی میفرمود اسقونی بشربة
من الماء یعنی مرا جرعهٔ آبی بدهید که از عطش هلاک شدم هیچکس
آن تشنهٔ غریب مجروح را جواب نمیداد راوی گوید که از صدای گریه و نالهٔ اهل بیت
حسنین و اصحاب خبر شهادة آنجناب در اطراف کوفه پهن شد پس همهٔ خلق
کوفه از مردان و زنان حتی نو عروسان از حجلها بیرون دویدند و آه سرد
از دل پر درد بر کشیدند با چشم گریان و موی پریشان با ناله و افغان روانه

سجده

مسجد شدند و در اطراف محراب آنجناب حلقه ماتم زدند و زار زار میگریستند
دیدند که سر آن امام عالمیان در دامن فرزند دلبندش امام حسن ع گذاشته
و خون از صورة پدر بزرگوار بگوشهٔ ردا پاک میکرد و آن سر مبارک را با عصابهٔ
زردی بسته و مع ذلک خون از جراحة مثل فواره میجوشید و دامن محراب
پر از خون گردیده و رنگ آن بزرگوار از شدة زهر زرد شده و بگوشهٔ چشم
باطراف آسمان نظر میفرمود و بزبان معجزبیان مشغول بذکر سبحان الله و الحمد
لله است و میگوید اسئلک یا رب الرفیع الاعلی یعنی از تو سؤال میکنم ای پروردگار
من رفیع اعلا و پس از این سخن آنحضرت را بهمان نحو که سر بر دامن فرزند خود
حضرت امام حسن ع بود غشی عارض شد پس حضرت امام حسن را از آن کیفیت
گریهٔ شدیدی عارض شد و روی پدر بزرگوار خود را میبوسید و اشک
میبارید بنحوی که اشک آنجناب بصورة پر نور آن بزرگوار چکید آن سرور
چشم خود را گشود و فرمود که ای فرزند لا تجزع علی ابیک و غدا تقتل بعدی
مسموما مظلوما و یقتل اخوک بالسیف هکذا و تلحقان بجدکما و ابیکما و امکما
یعنی ای فرزند آیا جزع میکنی بر پدر خود و حال آنکه فردا است که کشته
میشوی بعد از من بزهر جفا در حالتی که مظلومی و کشته میشود برادر تو حسین
بشمشیر جفا در حالتی که او هم مظلوم بوده باشد و هر دو ملحق میشوید بجد و پدر
و مادر خود مؤلف گوید که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ضربت
زدند حسنین و اصحاب بر بالین آنجناب حاضر بودند و چون امام حسن را زهر
هلاهل چشانیدند برادرش امام حسین ع و اهل بیت و اصحاب همه بر سر
بالینش حاضر بودند آه آه چه گویم از بیکسی خامس آل عبا و مظلوم کربلا که
در وقت شهادتش در اطرافش بغیر از دشمنان خونخوار کسی نبود که
هر یک بر دیگری پیشی میگرفتند بر کشتن او و تبرک میجستند بر قتل او
بطمع جایزهٔ یزید و هر چند در اطراف خود نظر میکرد بغیر از جسدهای پاره پاره

نوجوانان هاشمیه و اصحاب با وفا کسی از دوستان امید نماند و بجز نالها و غربا
زنان بیکس از خیمکاه هشت کیسو بر سر بالینش نیامد و بسوی همین مقام اشارت
فرموده آنجناب در رجز خود در روز عاشورا کفر القوم و قدما رغبوا
عن ثواب الله رب الثقلین یعنی کافر شدند قوم و دیری است که روی
گردانیدند از ثواب خداوند که پروردگار جن و انس است قتل القوم علیا
و ابنه حسن الخیر کریم الابوین یعنی کشتند این قوم علی ابن ابیطالب را
و پسر او حضرت امام حسن را که بهتر از همه کس بود و پدر و مادر او گرامی‌تر
خلق بودند حنقا منهم و قالوا اجمعوا و احشروا الناس الی حرب الحسین
یعنی این عملهای ایشان از جهة کینهای قدیم بود و بعد از قتل آن دو بزرگوار
بیکدیگر گفتند جمع شوید و بر انگیزانید مردم را بسوی جنگ با حسین تا آنکه
فرمود لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین یعنی نترسیدند
از خداوند در ریختن خون من از برای خاطرخواهی عبید الله بن زیاد حرامزاده
که پدر و مادر او هر دو کافر بودند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد
و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین
علیه السلام و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس چهاردهم در ذکر حدیث بساط و آوردن حنین اغنیا بر آنجناب

السلام علیکم ایها الباکون فی عزاء امیر المؤمنین و اولاده
المظلومین و رحمة الله و برکاته محقق اردبیلی در کتاب حدیقة
الشیعه از ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت میکند که سلمان گفت روزی نشسته بودیم نزد سید
خود امیر المؤمنین علیه السلام در روزی که مردم با عمر بن خطاب
علیه اللعنة و العذاب بیعت کرده بودند و حضرت امام حسن علیه السلام
و محمد حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد بن اسود نیز در خدمت

آنحضرت بودند و از هر جا سخنی میگذشت که امام حسن علیه السلام پدر
بزرگوار خود عرض کرد که ملک و دولت سلیمان بن داود را سلطنتی داده بود
آیا از آن عطیه حصه و نصیبی بسید اوصیا رسیده شاه سریر ولایت تبسم فرمود
و فرمود بآن معبودی که دانه خشک را در زمین زنده میکند و بآن قادری
که آدم را از خاک تیره آفریده قسم که آنچه خدای تعالی به پدر تو داده به هیچیک
از اوصیاء ماضی نداده و بعد از این نیز هیچکس را این کرامت نخواهند داد
پس امام حسن علیه السلام و حضار التماس نمودند که میخواهیم شمه از آنچه
واهب العطایا بشما عطا فرموده مشاهده کنیم تا موجب زیادتی ایمان ما شود
سید اوصیاء فرمود که چنان کنم که شما خواهید و چیزی از چیزهائی که خدا
بمن عطا فرموده بر شما ظاهر سازم پس برخواسته دو رکعت نماز گذارد و کلمه
چند بر زبان معجز بیان راند که هیچیک از ما نفهمیدیم و از آنجا بسوی خانه
رفت و دست مبارک را بجانب مغرب دراز کرد چون لحظه گذشت بر کف مبارک
دو پاره ابر دیدیم سلمان گفت ما همه از آن دو پاره ابر شنیدیم که هر یک
از کف دست آنحضرت جدا شدند و گفتند که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و انک وصی نبی کریم
و هر که شک کند در تو هلاک شود و هر که تمسک جوید بتو سالک راه نجات
شده پس دیدیم که آن دو ابر مانند فرش بر روی زمین پهن شدند و در
پهلوی یکدیگر قرار گرفتند و از آن دو ابر بوی مشک از فرح بدماغ اهل ایمان
میرسید پس فرمود که برخیزید و بر روی این بساط بنشینید همه برخواسته
بر یک بساط نشستیم و آنحضرت بتنهائی بر ابر دیگر نشست و کلمه چند تکلم
فرمود که هیچکس نفهمید و اشاره با بر کرد که بجانب مغرب برو که بناگاه
بادی بزیر آن دو ابر بر آمد ابر را باهستگی تمام برداشته بهوا برد و ما
در آنوقت چون بآنحضرت نظر کردیم دیدیم که دو جامه زرد پوشیده تاجی

از یاقوت سرخ برسر داده و نعلین که بند او از یاقوت آبدار بود در پای داشت
وانگشتری از مروارید سفید که براق بود بمثابه که روشنی او چشم را خیره میکرد
در انگشت او بود و بر کرسی از نور نشسته بود حضرت امام حسن ع عرض کرد
که ای پدر بزرگوار همه مخلوقات سلیمان را بجهة انگشتری اطاعت میکردند تا
بچه سبب منقاد شدند فرمود ای پسر منم وجه الله و منم عین الله و منم لسان الله
ناطق و منم ولی الله و منم نور الله که خاموش نشود و منم باب الله که از ان داخل
شوند و منم حجت خدا بر خلق او و منم کنز الله در زمین و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ
و منم سد ذی القرنین و منم که دو قرن بجهة او قرار دادم میخواهی که خاتم سلیمان را
بتو بنمایم دست در بغل خود فرمود و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگینش از
یاقوت سرخ بود و فرمود ای فرزند این خاتم سلیمانست و نامهای ماست که
بر او نقش کرده اند سلمان گوید تعجب حضار زیاد شد بنوعی که گویا او را ندیدند
آنحضرت فرمود که اینها از مثل من عجب نیست بخدا قسم که بنمایم بشما آنچه را که
پیش از من ندیده باشید پس حضرت امام حسن ع عرض کرد که آرزوی ما آنست
که سد ذی القرنین را بما بنمائی آنحضرت باد را امر فرمود که ما را با نظر فرزندان
حسن ع میخواهد ببرد در انحال آوازی چون آواز رعد برخواست و ما را برداشته
بهوا برد و حضرت امیر علیه السلام بر کرسی نشسته از عقب ما می آمد تا آنکه باد
ما را بکوه بلندی رسانید و درختی عظیم بر ان کوه بود که خشک شده و برگهایش
او ریخته بود یکی از ما گفت یا امیر المؤمنین این درخت را چه رسیده که برگهایش
او ریخته فرمود از او بپرسید تا بگوید پس امام حسن ع سبقت کرفت و از ان
درخت سؤال کرد که ترا چه شده که سبزی تو زایل شده و اوراق تو ریخته
شده جواب نداد حضرت امیر فرمود ای درخت بفرمان الهی جواب ایشانرا
بگو سلمان گوید بخدا قسم ان درخت گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله
و خلیفه حقا پس خطاب بحضرت امام حسن ع نمود که یا ابا محمد هر شب بگاه
وقت سحر نزد من می آمد و دو رکعت نماز میکرد و بتسبیح و تهلیل و تقدیس
حق تعالی مشغول میشد و در آمدن و رفتن بر کرسی از نور در میان ابر سفیدی
بود که از او بوی مشک اذفر بمشام من میرسید و من از استشمام رایحهٔ آنحضرت
و آن نور هدایت سرسبز بودم و با طراوة آنحضرت اکنون چهل شب شد که دیگر
نیاورده مرا از مفارقت خود اینحال رسیده و اگر از او استدعا کنی که لطف
خود را از من دریغ ندارد آمدن و مرا بحال خود باز می آورد پس شاه ولایت
بنزد آن درخت رفت و دو رکعت نماز گذارد و دست مبارک ببدن آن
درخت کشید سلمان گفت که بخدا قسم از ان درخت نالهٔ مشتاقانه شنیدیم
و فی الفور سبز شد و برگ آورد و میوه داد پس آنحضرت بر کرسی خود قرار
گرفت باد ما را برداشته بلند شد بحدی که دنیا بقدر چیزی مینمود
و در هوا فرشته دیدیم که سر او در زیر قرص آفتاب و پای او در قعر بحر محیط
بود یکدستش در مشرق و یکدست او در مغرب بود از آنحضرت پرسیدیم
که این کیست فرمود که فرشته ایست که بحکم خدا من او را در اینموضع نصب
کرده ام و بتاریکی شب و روشنی روز موکل ساختم و چنین خواهد بود تا روز
قیامت پس باد ما را برد تا بنزد قوم یاجوج و ماجوج رسانید و آنحضرت
به ابر خطاب نمود که ای ابر بر این کوه فرود ای و آن کوهی بود بلند و
که گویا شبی بود سیاه و بوی دود از انجا میشنیدیم یاجوج و ماجوج را
دیدیم و از کثرة ایشان تعجب نمودیم و ایشانرا سه صنف یافتیم یکی طول
قامتشان بیست ذرع و طول ده ذرع و صنفی قامتشان صد ذرع و عرض
هفتاد ذرع و صنفی یک گوش را لحاف و دیگری را دواج کرده بودند
یکی از ما از حال ایشان پرسید آنحضرت فرمود که حاکم اینها منم و همه اینها
در حکم من اند پس باد حرفی گفت و باد ما را بکوه قاف برد کوهی دیدیم
چون یاقوت سرخ که محیط دنیا بود و فرشته بشکل آدمی بر او موکل بود

وچون فرشته را بر ما نظر افتاد گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس رخصت
از انحضرت طلبید که مطلب خود را عرض نماید انحضرت فرمود بگو که چه
میخواهی با تو میگویم انحضرت فرمود که رخصت زیارت برادرت و مصاحبت عرض کرد شما بفرمائید
او را میخواهی برو و تو را رخصت دادم پس فرشته گفت بسم الله الرحمن الرحیم و رفت
یکی از یاران گفت مگر ملائکه هم باذن شما از محل خود و مکان خود حرکت
میکنند فرمود بخدایی که آسمانها را بی ستون برافراشته که هیچیک از ملائکه
بی رخصت من از جای خود حرکت نمیکنند و بی اذن من نفس نمیکشند و اگر
چنان نکنند حضرت عزة به برق غضب ایشان را بسوزاند و بعد از من فرزندم
حسن و بعد از ان حسین و بعد از ان نه کس از اولاد من که نهم ایشان قائم
آل محمد است این حال را دارند پس یکی از نام ان فرشته که موکل بر کوه قاف
میباشد پرسید انحضرت فرمود برحائیل است من عرض کردم یا امیرالمؤمنین
ما دیروز در خدمت شما بسر بردیم کدام وقت در این کوه منزل فرمودید
فرمود چشم خود را بپوشانید ما چشم خود را پوشانیدیم پس فرمود بگشائید
گشودیم خود را در مملکتی دیگر یافتیم گفتیم این امر بسیت عجیب پس فرمود امر ملکوت
در قبضه اقتدار من است که شما را طاقت بر اطلاع آن نیست و با این حال
بنده مخلوقم و در شرب و اکل و خواب و نکاح مانند دیگر بندگان هستیم
و اگر آنچه من میدانم شما بدانید دلهای شما تاب شنیدن آنها ندارد و بدانید
که اسم اعظم حق تعالی هفتاد و سه حرف است و نزد آصف برخیا که تخت
بلقیس را بیک چشم برهم زدن حاضر ساخت یک حرف از ان بود و در نزد من
هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیب است که مخصوص بذات او است
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت هر که مرا شناخت و منکر شد
هر که مرا منکر شد پس از ان برادر فرمود که ما را بباغی برد که در سبزی و خرمی
با باغ بهشت برابری مینمود و در انجا جوانی در میان دو قبر بنماز مشغول

بود

بود عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این جوان کیست فرمود برادر من صالح پیغمبر
یعنی صالح پیغمبر و این دو قبر از پدر و مادر اوست چون صالح چشمش بر امیرالمؤمنین
افتاد بی تابانه پیش آمد و سینه بی کینه انحضرت را کشود بوسید و گریه کنان
بکوه در آمد انحضرت او را تسلی داده پرسیدیم چرا گریه میکند فرمود از
او پرسید حضرت فرمود ایها العبد الصالح چرا گریه میکنی گفت پدرت هر روز
وقت طلوع صبح نزد من می آمد و با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت
من بود در عبادة و امروز ده روز است که تشریف نیاورده چون او را دیدم
بی طاقت شدم عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این عجیب تر است که ما هر روز صبح
بخدمت شما مشرف میشویم پس چگونه باینجا می آئی و نماز میگذاری پس حضرت
امیر فرمود که میخواهید بشما سلیمان بن داود را نشان دهم ما عرض کردیم بلی
پس انجناب از جای برخواست ما هم برخواستیم و با ایشان رفتیم تا انکه
داخل بستانی شدیم که هرگز بستانی بان نیکوئی ندیده بودیم و در ان بود
از جمیع میوه ها و انگورها و نهرهای آب در اطراف او جاری بود و مرغها
بر شاخهای درختها مشغول طرب بودند و نغمه میکردند چون نظر مرغان
بانجناب افتاد جمیعا بخدمتش آمدند و در اطراف او پرواز میکردند تا وسط
ان بستان رسیدیم که ناگاه تختی ظاهر شد که بر ان جوانی بر پشت خوابیده
بود و دست خود را بر سینه گذاشته بود پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
از جیب خود انگشتری بیرون آورد و در انگشت سلیمان بن داود کرد پس او از جای
خود برخواست و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین
تو بی و الله سید اکبر و فاروق اعظم بتحقیق کم کسی چنگ زد بتو و رستگار
شد و نادم و پشیمان شد کسی که تخلف ورزید از جناب تو بدرستی که من
سؤال کردم از خداوند ببرکت شما اهل بیت پس عطا کرده شدم این ملک را
سلیمان میفرماید که من چون این کلام سلیمان را شنیدم بر قدمهای حضرت

امیر اند ختم وبو سیلهٔ وحملهٔ کرم خداوند را بر عطای بزرک او وراه نمائی
بسوی ولایت اهل بیت هم همان نیز چنین کرده اند پس سؤال کردیم از انحضرت
از انچه انطرف کوه قافست فرمود که در انطرف کوه قاف چیزی چند هست
که بان نمیرسد علم شما ها پس فرمود که علم من بانطرف مثل علم من است
باین طرف وانچه در دنیاست همه منم حافظ وکواه بر همهٔ انها بعد از رسول خدا
وهم چنین اند اولاد من از اوصیا بعد از من پس فرمود که من داناترم
براههای اسمانها از راههای زمین مائیم اسم مکنون مخزون مائیم اسمای حسنی
انچنانیکه هرکاه خوانده شود خداوند بانها اجابت میفرماید مائیم اسمائی نوشته
شده بر عرش وبجهت ما خلق فرموده خداوند عزیز جلیل اسمان وزمین وعرش
وکرسی وبهشت وجهنم را واز ما تعلیم کرفته اند ملائکه تسبیح وتقدیس وتوحید
وتکبیر را ومائیم ان کلماتی که خداوند القا فرموده بحضرت ادم ع پس فرمود
که میخواهید بنمایانم بشما امر عجیبی را عرض کردیم که بلی فرمود که چشمهای
خود را برهم بکذارید پس فرمود بکشائید چون کشودیم ناکاه خود را در شهری
دیدیم که هرکز بان بزرکی شهری ندیده بودیم همه بازارهای ان اراسته
ودران بودند مردمانی که هرکز بان بزرکی ادم ندیده بودیم به بلندی
درخت خرما بودند ما عرض کردیم که اینجا کیستند فرمود که بقیهٔ
قوم عادند که کافرند وایمان بخدای عز وجل نیاورده اند خواستم ایشان را
بشما نشان دهم که اراده دارم که این شهر واهل انرا هلاک کنم وایشان مطلع
نیستند که هلاک خواهند کردید پس ان بزرکوار دست مقدس خود را
بر سینها وبدنهای ما مالیده وکلماتی چند بیان فرمود که ما نفهمیدیم
ودفعهٔ دیکر بر سر ان قوم برکردید تا بمقابل ایشان رسید پس چنان نعره
کشید وصیحهٔ بر ایشان زد که ما کمان کردیم که زمین سرنکون شد واسمان
خراب شد وهمه صاعقهای عالم از دهان معجز نظام او در امد پس دیدیم که

دفعة همهٔ انقوم هلاک شدند وواحدی از ایشان باقی نماند پس ما عرض
کردیم یا امیر المؤمنین خداوند با ایشان چه معامله کرده جواب فرمود
جمیعا هلاک شدند وداخل اتش شدند پس ما عرض کردیم که این معجزه بود
که ما هرکز مثل ان ندیده ونشنیده بودیم پس ان بزرکوار فرمود که میخواهید
عجیب تر از این نشان شما دهم ما همکی از روی عجز عرض کردیم که هیچیک از ما
طاقت مشاهدهٔ از این عجیب تر نیست لعنت خداوند برکسی باد که شما را دوست
ندارد وبفضیلت وبزرکی قدر ومنزلت شما ایمان نیاورده پس همکی التماس
کردیم که یا امیر المؤمنین ما را بوطنهای خود برکردان انحضرت فرمود که انشاء الله
بر میکردانم پس اشاره بابر فرمود وهر دو نزدیک ما امدند پس فرمود
که هر یک برود بر جای خود قرار کیرید وانجناب نیز بر ابر خود سوار شد
مثل اول پس بباد امر فرمود که ما را بر داشت در هوا چندان بالا برد که ما
زمین را بمقدار درهمی مشاهده میکردیم پس ما را در خانه حضرت امیر ع
بر زمین کذاشت از ان زودتر که چشم برهم کذاریم وبکشائیم پس دیدیم
که وقت ظهر است پس کفتیم بخدا قسم که بسیار عجب است که ما در کوه قاف بودیم
که تا اینجا پنج سال راه است وبقدر پنج ساعت بمنزل خود برکشته ایم پس
شنیدیم که حضرت امیر ع فرمود بدرستی که من هرکاه اراده کنم که اطراف
جمیع دنیا واسمانهای هفت کانه را طواف کنم وبمکان خود برکردم در کمتر
از زمان چشم برهم زدن وکشودن هر اینه میتوانم بجهت ان اسم اعظمی که
در نزد من است مؤلف کوید بعد از انکه قلیلی از فضائل امام خود را
خوشحال کردیده واضح است که بعد از معرفت باحوال انجناب اکر مصائب
اورا بشنوید زیاده محزون وغمکین کریان ونالان خواهید کردید زیرا
که لازمهٔ معرفت محبت است ولازمهٔ محبت انست که محب هرکاه مصیبت
محبوب خود را بشنود بی اختیار کریان میشود ومعرفت ومحبت هرچند زیادتر

باشد مصیبت بیشتر تاثیر میکند و محزون میکرداند ای دوستان وای شیعیان
طریقه تعزیه داری بر جناب سید اوصیا ارواحنا له الفدا را از جناب مظلوم
کربلا که حجت الهی است و اصحاب کبار که فی الجمله عارفین بحق انجناب بودند تعلیم
کیرید و بایشان اقتدا و پیروی کنید چنانچه در حدیث معتبر وارد است که
بعد از انکه از ضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنه امیر مؤمنان بیهوش کردید
از شدت زهر چون از غش بهوش امد فرمود مرا بخانه برید و بر جای نماز من
بخوابانید محمد حنفیه میفرماید که پدرم امیر دیدم در حالتی که در نهایت ضعف
بود و اصحاب در اطراف پدرم راه میرفتند و در نهایت حزن و کریه بودند
در حدیث است که فقد اشرفوا علی الهلاک من شدة البکاء والنحیب یعنی پس
بتحقیق که اصحاب او نزدیک بود بهلاکت برسند از شدت کریه و ناله پس
از میانه اصحاب مظلوم کربلا کریه کنان پیش امد و عرض کرد که ای پدر جان
کو از برای متوجه شدن ما کذاشته هیچ روزی مثل روز مصیبت شما
نیست مکر روزی که جدم رسول خدا از دنیا رحلت فرمود یا ابتاه من اجلک
تعلمت البکاء ای پدر جان اداب کریستن را از جهت اقامه عزای شما تعلیم
کرفته ام ای پدر جان بر حسین ناکوار است که شما را بخاک و خون الوده ببیند
مؤلف کوید که بر مظلوم کربلا ناکوار بود که پدر خود را بر این زخم ببیند
اکر ان پدر مهربان فرزند خود را در روز عاشورا با ان زخمها و جراحتها
ملاحظه میفرمود که بر خاک و خون میغلطید نمیدانم چه کونه بر او ناکوار
بود و در حدیث است که چون نظر امیر المومنین بر جناب سید الشهدا امام افتاد
که انجناب ناله میکند فرمود یا حسین یا ابا عبد الله پیش بیا انجناب پیش
امد و قد قرحت اجفان عینیه من البکاء و حال انکه بتحقیق زخم شده بود
پرده های هر دو چشم او از بسیاری کریه و چون نزدیک امد با دست مقدس
خود اشک از چشمهای فرزند خود پاک کرده دست مبارک بر قلب محزون

اوکذا

او کذاشت و فرمود ربط الله قلبک بالصبر یعنی ای فرزند خداوند قلب تو را
محکم کرداند بصبر و اجر عظیم دهد بتو و برادران تو وا رام عطا فرماید با صبر
قلب تو و ساکن کرداند کریه تو را بدرستی که الله تعالی تو را اجر بزرک
عطا فرمود در عوض مصیبت بزرک تو مؤلف کوید کجا بود حضرت امیر المومنین
در روز عاشورا که در جای اشکها خونها از چشم و صورت فرزندش
پاک فرماید اه کجا بود که بر همان قلبی که محزون بود ان راضی نبود دست
تسلی بر ان کذاشته در روز عاشورا در وقت شدت تشنکی نیزه و خنجر
زده بودند و هر چند استغاثه میفرمود کسی او را جواب نمیداد پس حضرت امیر را
داخل حجره طاهره کردانیدند و در محراب عبادت نشانیدند و با اصحاب
کفتند که دختران از شدت تشویش و کریه هلاک شدند پس اصحاب بجهت
احترام دختران از خانه بیرون رفتند پس زینب خاتون و ام کلثوم با کریه
و زاری و نوحه و بیقراری خود را بمحراب بخدمت پدر رسانیدند و میکفتند
یا ابتاه کرا از برای صغیران معین فرمودی که تا بزرک کند ایشان را و کرا
از برای اولاد بزرک خود معین فرمودی که در میانه این همه معاندان
یاری نماید ایشان را ای پدر جان حزن ما بر مصیبت تو طولانی است
و دو دیده ما از اشک چشم ما خشک مؤلف کوید که بعینه همین کلمات را
بعینه با زیادتی بسیار سکینه خاتون در وقت عبور از قتلکاه با جسد
پدر میکفت لکن فرق این بود که ایشان بزرک بودند و سکینه خاتون
طفل بود ایشان در خانه خود در وطن در پناه حسنین بودند و سکینه
خاتون در دست کوفیان و شامیان اسیر و کرفتار بود و امیر المومنین ضربت
خورده بود و در محراب خانه نشسته بود و مظلوم کربلا با تن چاک چاک بی سر
در خاک و خون کربلا افتاده بود راوی میکوید که چون از جهت احترام
دختران اصحاب از در خانه راه نبود همکی در اطراف خانه حلقه ماتم زده

بودند و دست بر سر زنان و گریه و ناله جمع میشدند و صداهای ایشان بلند
و امیرالمؤمنین ناله و آه واماماه بلند بود راوی میگوید که چون صدای
اصحاب از بیرون خانه بلند شد دیدم که در اندرون خانه بی اختیار اشک
از چشم امیرالمؤمنین بر روی منورش جاری شد پس چشمهای خود را بجانب
اهل بیت و اولاد خود انداخت پس حسنین را طلبید و در آغوش محبت جای
داد و بسینه چسبانید و ایشان را بسیار بوسید پس آنجناب را غشی طولانی
عارض شد بعد از مدتی افاقه شد هم چنانکه رسول خدا در وقت ارتحال
نور دیدگان خود حسنین را بر سینه گرفت و بسیار بوسید تا آنکه آنجناب را
غشی طولانی عارض شد آه آه چنانکه مظلوم کربلا در روز عاشورا در وقت
وداع با قاسم او را بسینه گرفت و بوسید و بوسید و هر دو گریستند که هر دو
غش کرده افتادند پس حضرت امیر از غش بحال آمد حضرت امام حسن ظرف
شیر برای آنجناب آورده پس قدری از آن را میل فرمود و از دهان مقدس خود
باز گرفت و فرمود این بقیه را باین اسیر خود ابن ملجم دهید و فرمود ای فرزند
ای حسن بحق من بر تو که نیکو گردان آب و غذای او را و با او مدارا نمائی
و تا من از دنیا رحلت نکرده ام بخوران باو هر چه میخوری و بیاشامان باو
هر چه می آشامی تا آنکه تو کریم باشی از او پس آن ظرف شیر را بنزد آن
ملعون بردند و سخنانی که آنحضرت فرموده بود باو فرمودند آن ملعون اصلا
سخنی نگفت و آن شیر را گرفته زهرمار کرد راوی میگوید که آنوقتیکه حضرت را
بخانه بردند آن ملعون را با کتفهای بسته آورده در حجره از حجرات خانه
محبوس کردند جناب ام کلثوم گریه کنان ناله کنان با آن بی ایمان فرمود وای
بر تو زیرا که پدر بزرگوار مرا باکی نیست بنیک بسعادة شهادة ابدیه
فایز گردید اما تو ای خبیث خداوند ترا در دنیا و آخرت خوار و ذلیل میکند
و بازگشت تو بسوی آتش است و در جهنم مخلد خواهی بود ای بیحیای بی ایمان

جواب

جواب گفت ابکی ان کنت باکیة فوالله لقد اشتریت سیفی هذا بالف و سممته
بالف ولو کانت ضربتی هذه لجمیع اهل الکوفة ما نجی منهم احد فی ذلک الیوم
یعنی ای دختر علی گریه کن اگر میتوانی گریه کنی بخدا قسم که این شمشیر را بهزار درهم
خریده ام و بهزار درهم داده ام که او را زهر داده اند اگر این ضربت بر جمیع
اهل کوفه وارد شده بود احدی از ایشان در همان روز از ضربت نجات نمی
یافت پس بطلب نعمان جراح رفتند چون آمد و نظرش بر جراحت آنحضرت افتاد آهی
کشید و جامه بر تن درید و گفت واویلاه شمشیری که بر فرق این سرور زده اند
بزهر آب داده اند ابوالفرج اصفهانی گوید که چون آنحضرت را ضربت زدند جمیع
اطبا و جراحان کوفه جمع شدند و در میان ایشان داناتر بجراحات اثیر بن عمرو
بن هانی سلولی بود چون اثیر را نظر بر آن جراحات افتاد گفت جگر سفیدی
از گوسفند آوردند و رگی از آن جدا کرد و دم بر او دمید و در آن جراحت
داخل ساخت و بیرون آورد دید که بر آن سفیدی مغز سر مبارک آنحضرت نشست
گفت یا امیرالمؤمنین ضربت این دشمن خدا بام دماغ رسیده و کار تو باخر
انجامیده ابو حنیفه دینوری گفته که چون ابن ملجم را بنزد حضرت امیرالمؤمنین
آوردند گفت من پیوسته از خدا میخواستم که با این شمشیر اشر خلق را بکشم
حضرت امیر فرمود خدا دعای ترا مستجاب کرد ای حسن چون من در گذرم
او را بشمشیر خودش بقتل رسان مؤلف گوید ای پروردگار من شیعیان ما را
عزاداری در مصیبت امامشان وسعت فرما و بر گریستن در مصیبت او در دنیا
و آخرت اجر و مزدهای عظیم کرامت فرما و عذاب خود را در هر ساعة بر ابن ملجم
مضاعف فرما و او را در سخط و عذاب خود مخلد فرما بنقمتک یا اشد

مجلس پانزدهم در المنتخب وصایای سید اوصیا و قبض روح آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بدانکه بهترین خطبها و موعظه ها و وصیتها آن وصیتی است که سید اوصیا
ارواحنا له الفداء آن هادی اولیا و سید اوصیا و نفس سید انبیا و والد
ائمه هدی علیهم آلاف التحیة والثنا جناب علی مرتضی ع در وقت احتضار
بفرزند بزرگوار خود امام حسن ع انشا کرده اند و کیفیت آن وصیت آنست که
حضرت امام حسن ع میفرماید که چون وقت وفات پدر بزرگوارم رسید
شروع کرد بوصیت و فرمود اینست آنچیزی که وصیت میکند باو برادر رسول
خدا و پسر عم او و مصاحب آنجناب و اول وصیت من اینست که اقرار میکنم باینکه
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و بدرستیکه خداوند برانگیزاننده
است هر کرا که در قبور است و سؤال کننده است خلایق را از اعمال ایشان و دانا
هست بآنچه در سینهای ایشانست پس بدرستیکه من وصی خود قرار میدهم
ترا ای حسن و کافی است از برای من وصیتی مثل تو و وصیت میکنم ترا
بآنچه وصیت فرموده است بمن رسول خدا پس هر گاه بشود آنچه شدنی است
یعنی من از دنیا رحلت کنم الزم بیتک وابک علی خطیئتک یعنی مجاور
خانهٔ خود شو و گریه کن بر گناهان خود مؤلف گوید که با وجود آنکه حضرت
امام حسن ع معصوم است و هرگز خطائی از ایشان سر نمیزند و نزده است نسبت
خطا بایشان دادن چند احتمال دارد اول آنکه چون اهل عصمة ضامن
گناهان شیعیان خود شده اند هم چنانکه احادیث بسیار در تفسیر آیهٔ
شریفه لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر وارد شده است دلالت
میکند و معلوم است که هر چه را هر کس ضامن شد نسبت باو میدهند
پس اهل بیت عصمة از بابت ضمانتی که کرده اند گناهان شیعیان را گناه خود شمرده اند
و بنابر این احتمال ظاهر میشود که رسول خدا در ایام حیوة خود برای عفو
خطاهای امة گریه میکرده اند و در وقت رحلت خود آن گریه را بجمیع
اوصیاء ع وصیت کرده بوده اند پس این بزرگوار هم بفرزند خود وصیت

فرمود

فرموده و دور نیست که همه اهل عصمة این وصیت را بیکدیگر کرده باشند
اللهم اغفر لنا بجاه محمد وآله الطاهرین و بشفاعتهم صلی الله علیهم اجمعین
دویم آنکه چون مقام سید انبیا ارفع است از مقام سید اوصیاء و مقام
آنجناب نیز ارفع است از مقام سید اوصیاء و مقام آنجناب نیز ارفع است
از مقام حضرت امام حسن ع است چنانکه از احادیث بسیار ظاهر میگردد و شکی
نیست که هر عاقلی عمل خود را بالنسبة بعمل آنکس که اعلی و ارفع است از او خطا
میشمارد اگر چه بالنسبة بمقام خودش خطا نباشد نظیر حدیث حسنات الابرار
سیئات المقربین یعنی اعمال حسنه ابرار گناه است از برای مقربین مؤلف آنکه
چون حسنات را مراتب مختلفه است و از عادة کاملین خصوصا اهل عصمة این
بوده که هر وقت التفات بمقام اعلی میفرموده اند از مقام ادنی استغفار
میفرموده اند و آنرا خطیئهٔ خود میشمرده اند چنانکه جناب سید الساجدین ع
در مناجات خمسة عشر میفرماید فاستغفرك من كل لذة بغير ذكرك ومن
كل راحة بغير انسك ومن كل سرور بغير قربك ومن كل شغل بغير طاعتك
یعنی ای خداوند من استغفار میکنم بدرگاه تو از هر لذتی که بغیر از ذکر تو
باشد و از هر راحتی که کرده ام غیر راحة انس بتو و از هر چه خوشحال شده ام
بغیر خوشحالی قرب و نزدیکی تو و از هر شغلی که مشغول شده ام بغیر از شغل طاعة
تو خلاصه آنکه شاید اینکه حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسن ع فرمود
که بر خطاهای خود گریه کن مراد این مقامات و امثال اینها بوده باشد
پس منافات با عصمة ندارد پس حضرت فرزند خود را فرموده اند که ای حسن
نباشد دنیا بزرگتر همت تو و مقصود تو و وصیت میکنم ترا بنماز کردن
در اول اوقات آن و زکوة دادن باهل آن در محل آن و بر تو باد بسکوت
و روی قلب خود را بخداوند کردن و از غیر او باز داشتن و بر تو باد بنیکو
روی کردن و عدالت نمودن در وقت خوشحالی و غضب و نیکو رفتار کردن

باهمسایه وگرامی داشتن مهمان و رحم کردن بر بیمار و اصحاب بلا و بر تو باد
بصلهٔ رحم و دوستی با فقرا و نشستن با ایشان و تواضع کردن که آن
بهتر است از هر عبادة و کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و بسیار یاد کردن
مرگ و بی رغبتی بدنیا پس بدرستی که تو در گرو مرگی و در محل بیماری و در
بلائی و وصیت میکنم ترا بخشیت و خوف از پروردگار در پنهان و آشکار
و پرهیز از تعجیل کردن گفتار و کردار و هرگاه روی آورد بتو امر آخرت تعجیل کن
در آن و هرگاه رو آورد بتو امر دنیا تعجیل مکن در آن تا معلوم شود جهه صلاح
در آن بر تو باد که دوری کنی از مواضع تهمة و از هم نشینی کسی که بد باو ودار
زیرا که هم نشینی با بد ضرر میرساند و باش ای فرزند که عمل از برای خدا کنی
و خالص گردانی و از گناه گریزان باشی و به نیکی امر کنی و از بدیها نهی کنی و از
برای خدا با برادران دوستی کنی و صالحین را بعلهٔ صلاح ایشان دوست داری
و مدارا کنی با فاسق در امر دین خود و لکن در قلب دشمن دار او را و سعی کن که
خود بعمل بنیاوری فعل او را تا آنکه تو هم مثل او فاسق گردی و اجتناب کن
در نشستن در راههای عبور خلایق و واگذار مجادله کردن با آن کسی که او را
عقلی و علمی نیست و بسیار تند راه مرو و آنقدر عبادة مکن که شوق تو در عبادة
کم شود و بر تو عبادة گران شود و عادة خود را با نقدر عبادة قرار ده که توانی
و میل بان داری و بر خود سکوت را لازم کن تا سالم باشی و از برای خود اعمال
صالحات را پیش فرست تا در آخرت منتفع شوی و بیاموز خیر را تا آنکه عالم شوی
و بیاد خداوند باش در همهٔ احوال و بر کوچک اهل خود ترحم کن و بزرگان
ایشان را گرامی دار و احترام کن و هیچ طعامی را مخور مگر آنکه اول از آن تصدق
کنی و بر تو باد بروزه داشتن که آن زکوة بدن است و سپر است برای آتش
و همیشه مشغول باش بجهاد با نفس خود و بحذر باش از هم نشین خود و دوری
کن از دشمن خود و بر تو باد بحاضر شدن بمجلس ذکر و بسیار دعا کردن پس بدرستی

که من

که من باقی نگذاشتم فرو نگذاشتم از برای تو ای فرزند نصیحتی را و اینست
زمان مفارقت و جدائی در میانهٔ من و تو و وصیت به نیکی میکنم در حق
برادرت محمد بن حنفیه زیرا که او دوست تو است و برادری پدری تو میباشد
و تو مطلع شده بر دوست داشتن من او را و اما برادرت حسین پس بدرستی
که او برادری مادری تو است و در حق تو است و تو را در حق او پیش از این
وصیت نمیکنم و خداوند خلیفهٔ من است بر شماها و از او سؤال میکنم که به
اصلاح آورد امر شما را و نگاه دارد شما را از شر طاغیان ای فرزندان حسن
بر تو باد بصبر تا اینکه خداوند ظاهر فرماید امر و حکم خود را و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که بفدای مهربانی آن بزرگوار شوم که خود را
از برای هدایت کردن و نصیحت فرمودن فارغ نداشته حتی در وقت احتضار
با فرق بناحق شکافته چنین وصیت و موعظهٔ شافیهٔ کافیه فرموده
که اگر بدانید که آن بزرگوار در وقتی که این وصیت را فرموده بر چه حال
بوده بجز ناله و نوحه در مصیبت آن بزرگوار کاری دیگر نخواهید کرد زیرا
که محمد حنفیه میفرماید که پس از اتمام وصیت دیدیم که زهر در بدن نفیس آن بزرگوار
در زیادتی طغیان است بحدی که از شدت زهر هر دو قدمش قرمز شده
بود پس این امر بر ما بسیار دشوار آمد و دلهای همهٔ ماها شکسته و ما بو
آن زندگانی بدرهم شدیم پس آن شب را بصبح آورد در نهایت سنگینی
مرض و چون صبح شد اصحاب و دوستان در اطراف خانه با گریه و ناله
جمع شدند و اذن دخول طلبیدند پس از اذن با گریه و زاری داخل
خانه شدند و سلام میکردند و آنجناب جواب سلام ایشان را میدادند
پس فرمود ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی یعنی ای گروه مردم هر چه میخواهید
از من سؤال کنید پیش از آنکه من از میانهٔ شما بروم و مرا نیابید لکن سبک
سؤال کنید چون شیعیان این کلام را شنیدند بیک دفعه همگی صداها

بنا له بلند کردند و ترك سؤال کردند که اذیت سؤال و جواب به کار و کلالت
ماب نرسد پس یکی از اصحاب حجر بن عدی طائی بود از میانه قوم برخواست
و این اشعار را خواند فیا اسفی علی المولی التقی : ابی الاطهار حیدرة الزکی
پس ای چه بسیار است تاسف و حسرت من برای آقای صاحب تقوی که پدر
ائمه اطهار است و لقب او حیدر و از مطهرین است : قتله کافر خبث زنیم
لعین فاسق نغل شقی : که بقتل رساند او را کافر است پیمان لئیم لعین
فاسق حرامزاده شقی فیلعن ربنا من خادعکم : و یبری منکم لعنا وبیلا
پس لعن فرماید پروردگار ما بر کسی که خیانت کرده با شما و بیزاری جست از شما
لعنتی که در نهایت ناگواری بوده باشد لانکم بیوم الحشر ذخری : و انتم
عترة الهادی النبی خیم جهت آنکه شما ذخیره روز جزا می‌باشید و شمائید شاخ
شجره طیبه پیغمبر هدایت کننده پس چون دید حق بین سید اولیاء بر او
افتاد و اشعار او را شنید فرمود که ای حجر چه چگونه خواهد بود حال تو آن
وقتی که بعد از من ترا بخوانند دشمنان من به بیزاری جستن ایا ایشان را
چه جواب خواهی گفت او در جواب عرض کرد که والله یا امیر المؤمنین لو قطعت
بالسیف اربا اربا و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلك علی البرائة
منك یعنی بخدا قسم که اگر به شمشیر ریزه ریزه شوم و آتش از برای من بر افروخته
شود و در آن انداخته شوم هر آینه همه آنها را بر جان خود اختیار میکنم
از برای آنکه از جناب تو بیزاری بجویم فقال وفقت لکل خیر یا حجر جزاك
الله خیرا عن اهل بیت نبیك پس چون آنجناب این سخن را از او شنید فرمود
که توفیق یافته شدی ای حجر از برای همه خیرات و خوبیها خداوند ترا جزای
خیر عطا فرماید از جانب اهل بیت پیغمبر تو پس فرمود که آیا یك جرعه از شیر
هست پس دفعه کاسه شیر حاضر کردند مؤلف دلسوخته گوید ای کاش در
زمین کربلا میبودی یا علی که فرزندت مظلوم کربلا با بدن چاك چاك لب تشنه

وخون

وخون میغلطید و بنا له جانکاه فرمود هل الی شربة من الماء سبیل یعنی
آیا جرعه از آب در این بیابان توان یافت و احدی او را بغیر از تیر سنان
جواب نمیداد و جای شیعیان خالی بود که جامی از آب زلال بکام تشنه
آن عزیز کرده حضرت ذی الجلال میرسانیدند و مثل ابی جحیم محترم میرسانیدند
و در حدیث است که چون کاسه شیر را بدست شیر خدا دادند تمام آن را میل
فرمود و بعد ابن ملجم بخاطر شریفش خطور کرد که از برای او چیزی باقی نگذاشته اند
پس فرمود و کان امر الله قدرا مقدورا کنایه از این است که کاسه شیر همه از تقدیر
من بتنهائی مقدر شده بود فرمود که بدانید که من همه شیر را آشامیدم و از
برای اسیر شما چیزی باقی نگذاشتم الا و انه آخر رزقی من الدنیا آگاه باشید
که این آخر روزی من بود از دنیا ای فرزندان و حسن ترا بحق خداوند قسم
میدهم که مثل همان کاسه که من آشامیدم باین اسیر بده چون بآن ملعون
مثل آن را دادند همه را آشامید و در حدیث دیگر است که محمد حنفیه میفرمود
که ما به پدر بزرگوارم عرض کردیم که اگر میل بخوردنی داری یا آشامیدنی
میل دارید بفرمائید تا حاضر کنیم در جواب فرمود که میل بهیچ چیز نیست
پس ما نظر به لبهای مقدس او کردیم دیدیم که مدام بذکر الهی مشغول است
و پیشانی نورانیش شروع نمود بعرق کردن و آنجناب بدست خود پاك
مینمود مؤلف گوید آه آه چه گویم از احوال احتضار مظلوم کربلا که عرق
پیشانی سوراخ شده اش مخلوط بود بخون که از تیر ابو الحتوق ملعون
بر آن جبهه منور وارد شده بود و چون خواست که آن خون را پاك کند شقی
دیگر سنگی بر محل سجده اش زد و بر آن جراحت دیگر افزود حضرت امام حسن
میفرماید که من عرض کردم ای پدر بزرگوار میبینم که بدست شریف عرق
پیشانی خود را پاك میفرمائی آنحضرت در جواب فرمود که از جدت رسول خدا
شنیده ام که فرمود که چون مرگ بر مؤمن نازل شود و وفات او نزدیك

کرد پیشانی او عرق میکند وایضاً از امام حسن ع روایت شده که پیشانی
پدرم چون مروارید تر عرق کرد واز ناله وبیقراری آرام گرفت پس بندای
ضعیف فرمود ای حسن وای حسین وای عون پس یکیک از اولاد خود را از
کوچک و بزرگ صدا زد وچون همگی جمع شدند شروع نمود بوداع کردن
با ایشان و هر یکرا بان طریق که لایق او بود وداع کرد ومکرر میفرمود الله
خلیفتی علیکم واستودعکم الله وما همه گریه وناله میکردیم که برادرم امام
حسن ع فرمود که ای جان پدر شمارا چه میشود که چنین داغها میفرمائید
وقلبهای ما را مجروح مینمائید فرمود ای فرزند یک شب پیش از این که این
اذیت بمن برسد جدت رسول خدا را در خواب دیدم واز اذیت امت شکایت
کردم فرمود یا علی در حق ایشان دعا کن پس گفتم ای خداوند من برای ایشان
بدتر از من مقدر فرما واز برای من بهتر از ایشان نصیب گردان پس حضرت
فرمود که خداوند دعای ترا مستجاب گردانید بعد از سه شب دیگر نزد ما خواهی
آمد ای فرزند حال سه شب گذشته است پس فرمود ای حسن وای حسین وصیت
میکنم شمارا بخیر وشما ها از منید ومن از شما ها هستم پس روی خود را بجانب اولاد
که غیر از اولاد فاطمه بودند نموده فرمود که وصیت میکنم شمارا باینکه مخالفت
نکنید با اولاد فاطمه ع پس فرمود احسن الله لکم العزاء آگاه میگردانم شمارا
که من از میانه شما میروم واینک شب آخر عمر من است وملحق میشوم بحبیب خود
محمد مصطفی ص هم چنانکه وعده فرموده است با من مؤلف گوید که در شب
عاشوراء مظلوم کربلا نیز بامثال این کلمات وصیت و وداع میفرمود لکن
فرق این بود که بعد از ارتحال سید اوصیا اولاد انجناب همه در خانه
خود مکرم ومعزز بودند ودستر وستران دوستان وشیعیان از مردان
وزنان بتعزیه ایشان می آمدند واحترام اهلبیت آنحضرت بجای خود باقی
بود اما بعد از شهادة غریب دشت کربلا اهل جور وجفا کوفیان وشامیان

اسبها بر خیمها تاختند واز برای ایشان اساس ولباسی نگذاشتند وعزت واحترام
بجهت ایشان نگذاشتند بلکه در عوض تعزیه وتسلیه ضربها وسیلیها بر ایشان
زدند بجای آنکه بخانه ایشان روند وایشانرا امر بصبر وشکیبائی نمایند
خیمهای ایشانرا آتش زدند وخود شانرا بغارت بردند پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود ای فرزند ای حسن تو خود مرا غسل ده وکفن کن وحنوط نما به بقیه
کافور جدت رسول خدا که از بهشت است وبروایتی دیگر است که بهره کافور
آنحضرت را حنوط کردند پس فرمود ای حسن بگذار مرا بر تابوت من وکسی مقدم
تابوت را نگیرد که خود بلند میشود شما عقب تابوت را بگیرید بهر جا که مقدم
تابوت رود شما همراهی کنید پس در هر موضع که مقدم آن بر زمین آمد
موخر آنرا نیز بر زمین بگذارید که آنجا موضع قبر من است مؤلف گوید که
بفدای غریبی و بیکسی مظلوم کربلا شوم که اهل وعیال او را فرصت ندادند
که سید ومولای خود را دفن نمایند با آنکه غسلش خونهای اعضای
شریفش بود وکافوری نبود مگر خاک کربلا وتابوتی نبود مگر چوب نیزها
وآنجناب را کفنی نبود مگر ریگ بیابانها خداوند لعنت کند اهل کوفه
وشام را که اگر بدن او را دفن نکردند ای کاش لباسهای او را بیرون نیاورده
بودند وعریان در بیابان نمی انداختند وآنجناب چون بعلم امامت میدانست
که اعدای دین با او چه معامله خواهند کرد بهیچیک از امور مذکوره با اهل
وعیال خود وصیت نفرمود پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود ای فرزند
ای حسن تو خود بر من نماز کن بهفت تکبیر وبدان که نماز بهفت تکبیر از برای
احدی بغیر از من جایز نیست مگر برای مردی که در آخر الزمان خواهد آمد
که اسم او قائم مهدی است که از اولاد برادرت حسین است که او زمین را
پر از عدل نماید پس هر گاه نماز کردی تابوت را از موضع خود بلند کن وخاک
آنموضع را از هم بکش که در آنجا قبری کنده ولحدی ساخته ولوحی نقش

کوه خواهی یافت پس مراد او بخواب ان و هر گاه بخواهی از قبر بیرون روی
بجانب من نظر کن ولکن مرا نخواهی دید زیرا که من ملحق میشوم بجدت رسول
خدا و بدان ای فرزند گرامی که هیچ پیغمبری نیست که فوت شود اگر چه در
مشرق باشد بعد وصی او فوت شود اگر چه در مغرب باشد مگر انکه خداوند
عز وجل جمع میفرماید میان روح و جسد ایشان پس از هم جدا میشوند
و بقبر خود هر یک بر میگردند ای فرزند ای حسن بدست خود بخشت خام
بپوشان سر قبر مرا پس خاک بران بریز تا مساوی شود با زمین که قبر من مخفی
باشد و در حدیث است که علت مخفی کردن قبر این بود که احدی از بنی امیه
ندانند که قبر مقدس کجاست زیرا که اگر میدانستند میخواستند که جسد مقدس را
بیرون اورده بسوزانند هم چنانکه جسد زید بن علی را بیرون اورده
سوزانیدند پس فرمود ای فرزند چون فردای ان روز صبح طالع شد تابوت
در پشت سر تعبیه کن بنوعی که مردم گمان کنند که اراده فرستادن
جنازه را بمدینه داری تا موضع قبر من بر غالب خلق مخفی بماند و چون وصیت
انجناب تمام شد فرمود ای فرزند گویا می بینم که بعد از من بر شما فتنه
ها از اطراف هجوم اورده بر شما باد بصبر زیرا که صبر عجب عاقبت نیکوئی
دارد پس فرمود ای حسن و ای حسین ای دو فرزند گرامی میبینم که از همه
طرف بر شما فتنه هجوم اورده صبر کنید تا خداوند در میانه شما
و اعدای شما حکم کند که هو خیر الحاکمین ثم قال یا ابا عبد الله انت شهید
هذه الامة فعلیک بتقوی الله والصبر علی بلائه پس فرمود ای حسین
تو ئی شهید این امت بر تو باد بتقوی و خوف از خداوند و صبر بر بلای
او مؤلف گوید که امام مظلوم بوصیت پدر بزرگوار چنان عمل نمود که احدی را
ممکن نبود که بتواند اینقدر صبر نماید در مدینه طیبه مال او را بردند و صبر
نمود و با واذیت رسانیدند و ناسزا گفتند و هتک حرمت او نمودند و صبر

فرمود

فرمود و با واذیت رسانیدند و خواستند خون او را بریزند پناه بمکه معظمه
خانه خداوند برد باز خواستند احترام حرم الهی را در هم شکنند و انحضرت را
در انجا بقتل رسانند با حرم محترم روانه کوفه شد پس در کربلا اطراف او را
محاصره کردند صبر نمود اب را بر روی اهل و عیالش بستند صبر نمود و اعوان
و اصحاب و اقربا او را کشتند صبر نمود پس برادری مثل عباس و پسر برادری
مثل قاسم و فرزندانی مثل علی اکبر و علی اصغر در پیش روی او بر سر دست
بقتل رسانیدند صبر نمود و صبر انحضرت بمرتبه رسید که حضرت صاحب الامر عج
فرموده میفرماید قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و احدق بک من کل الجهات
یعنی بتحقیق که تعجب کردند از صبر تو ملائکه اسمانها بنوعی که چشمهای خود را
از همه طرف بجانب تو انداختند و از روی تحیر نگاه میکردند در حدیث است
که بعد از وداع با مظلوم کربلا انحضرت را بقدر یکساعت غشی عارض شد
پس چون بحال امد حاضرین دیدند که انجناب بحالت احتضار است
پس فرمود که اینست رسول خدا و عم حمزه و برادرم جعفر و اصحاب رسول الله
و گویا که همه میگویند یا علی تعجیل فرما در امدن بسوی ما که ما بسیار
مشتاق بجانب تو شده ایم پس چشم مقدس حق بین خود را بچهار طرف بجانب
اهل بیت خود گردانید و فرمود استودعکم الله جمیعا همه شما را بخداوند
میسپرم و از او سؤال میکنم که یاری فرماید شما را خداوند خلیفه من است
بر شما و او کافی است از برای خلیفه بودن پس نظر خود را بیکجانب از حجره
انداخت و فرمود و علیکم السلام یا رسل ربی یعنی جواب میدهم شما را ای
رسولان پروردگار من مؤلف گوید که از این حدیث شریف چنان ظاهر
میشود که رسولان سلام کرده بودند پس انحضرت جواب دادند پس فرمود
که لمثل هذا فلیعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
از این کلام معلوم میشود که مقام قرب الهی و درجات عالیه اعلی درجات

جنانرا که منزلهای اربابی آنحضرتست بایشان نشان دادند که فرمود که از برای
مثل اینمقام عالی باید عمل کند عمل کنندگان بدرستیکه خداوند با اهل
تقوی و با نیکوکارانست پس پیشانی نورانیش عرق کرد و دائما مشغول ذکر
الهی و تهلیل بود پس پاهای خود را بسوی قبله کشید و چشمهای خود را
برهم گذاشت و پاها و دستهای خود را کشید و بزبان فصیح فرمود اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و از این عالم
درگذشت و روح مقدسش باشیانه قدس پرواز کرد پس زینب خاتون و ام
کلثوم خاتون و جمیع زنان که حاضر بودند صداها بگریه و ناله بلند کردند
و گریبانها را چاک زدند و سیلیهای غم بر صورت زدند چون صدای ناله
و زاری و گریه و بیقراری از دولتسرای امیر المؤمنین ع ارواحنا له الفدا
بلند شد اهل کوفه دانستند که آنحضرت دار فانی را وداع کرده پس جمیع مردان
و زنان گریه کنان و صیحه زنان روانه خانه امیر مؤمنان ع جمع شدند و
چندان ناله و صیحه و غوغا در خانها و کوچهای کوفه بلند شده بود که گویا کوفه
با اهلش بجوش و خروش و زلزله در آمدند پس دسته دسته شیعیان و
دوستان از اطراف خانها و محلات و نواحی و توابع و قبائل کوفه روانه
تعزیه خانه شدند و آن روز مثل روزی شد که رسول خدا از دنیا رحلت
فرموده بود مؤلف گوید که اگرچه بر اهل بیت در آن روز نهایة تلخی گذشت لکن
کجاست تلخی آن روزی که از کربلای معلی وارد کوفه شدند که همه اسیر و دستگیر
و بر شترها و محملها سوار و اطفال گرسنه و تشنه در آفتاب گرم فریاد الجوع
الجوع والعطش العطش میزدند القصه چون آنحضرت رحلت فرمود تغییر در
آسمان بهم رسید و زمین لرزید و خلق میگریستند و صدای تسبیح از هوا شنیده
میشد و میدانستند که آن صدای ملائکه است و مردم کوفه بر اینحالت تا صبح بودند
و چون صبح طالع شد هاتفی آواز بر کشید و شعری چند خواند که حاضران صدای

اورا

اورا شنیدند و شخص او را ندیدند و اول آن اشعار اینست که بنفسی ومالی
ثم اهلی واسرتی :: فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم یعنی جان و مال و اهل و عیال من
فدای آنکس باد که گردید شهید بضرب ابن ملجم لعین محمد حنفیه گوید که چون
آنحضرت رحلت کرد در همان شب ما بتجهیز آنحضرت پرداختیم امام حسن او را
غسل داد و امام حسین آب میریخت و حاجت بآن نبود که کسی آنحضرت را بگرداند
بلکه بنفس خود بجانب راست و چپ میگشت و رایحه خوشبوتر از مشک و عنبر
ساطع بود پس امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم آواز کرده فرمودند
حنوط جد ما مصطفی را بیاورید زینب آورد چون گشودند آنرا بوی خوش
آن حنوط را جمیع اهل کوفه شنیدند پس چنانکه مامور بودند حنوط کردند
و در پنج پارچه کفن نمودند و آنحضرت را بر سریری نهادند و حسنین عقب
آن سریر را گرفتند و پیش و عقب بلند شد و حامل آنرا کسی نمیدانست
که کیست و حامل مقدم سریر جبرئیل و میکائیل بودند و نگذشت بچیزی
مگر آنکه بجهة تعظیم او خم شدند و همه نخلها و دیوارها منحنی شدند تا رسیدند
بموضعی که الآن مدفن آنحضرتست بنا بر وصیت آنحضرت نماز کردند و دفن
نمودند و مراجعت کردند ابو مخنف گوید که چون حضرت امام حسن ع مراجعت
فرمود ام کلثوم بخدمت آنحضرت آمد و او را قسم داد که ابن ملجم لعین را ساعتی
در عرصه حیوة نگذارد و مقصود امام حسن ع این بود که تا سه روز متعرض آن
لعین نشده بعد او را بقتل برسانند چون ام کلثوم آنحضرت را سوگند داد آنجناب
اجابت خواهر نمود در ساعت از خانه بیرون آمد و آن ملعون الطبیعه را در وقت
ازدحام غریبی شده بود و آن ملعون ساکت بود و هیچ نمیگفت پس آنحضرت
فرمود ای دشمن خدا کشتی امیر المؤمنین ع را و فسادی بزرگ در دین ظاهر
ساختی آن ملعون عرض کرد که من نفس خود را بسی زجر کردم و او منزجر نشد
پس بیوفائی نوشت و گفت ای پسر رسول خدا حسبکم پروردگاریکه

قتال مرا بر دست تو جاری ساخت حضرت امام حسن ع چون بسیار رقیق القلب
بود از گفته آن لعین بگریست پس از آن برخواست و شمشیر از غلاف کشید
پس مردم از دحام کردند و صدای ایشان بالحمد بلند شد و مجال نشد که آن
حضرت دست مبارک خود را چنانکه باید بگشاید پس شمشیر را بر او زد که آن لعین
بر قفا افتاد و در خون خود میغلطید پس امام حسین ع برخواست و با امام حسن
گفت ای برادر پدر و مادر من و تو یکی است مرا در قتل این ملعون حقی است مرا
نیز رخصت ده تا ضربتی بر او بزنم و شفای دل خود دهم امام حسن ع شمشیر را
باو داد پس حضرت امام حسین ع نیز ضربتی بر موضع ضربت امام حسن ع زد که
تا بینی او را شکافت و از هر طرف شمشیرها بر او فرود آوردند و او را پاره
پاره نمودند و باتش دوزخ فرستادند و بعد جثه او را باتش سوختند
و بعضی گفته اند که او را در گودالی افکندند و خاک بر او ریختند و بعد از آن
خلق تاختند بسوی خانه فاسقه فاجره ملعونه قطام و او را بضرب شمشیر
پاره پاره نمودند و کالبد او را سوختند و خانه او را تاراج کردند محرره
گوید که ای عزیز در قتل قاتل پدر و برادر و اقارب مجتبی و در قتل مقتول یک
نوع سروری و تشفی قلبی حاصل میشود نمیدانم چه حال داشتند سید
الساجدین علیه السلام و زینب و ام کلثوم که قاتل پدر و برادر و بنی اعمام
خود شمر و سنان و خولی و پسر زیاد و یزید را با آن سلطنت و تسلط میدیدند
و قاتل سید الشهدا را هر لحظه میدیدند که بازوی زنان و اطفال را
میبستند و بتازیانه اذیت بایشان میرسانیدند یا از ملاقات آن لعینان
چه بر ایشان میگذشت ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس شانزدهم در مصایب که بحضرت امام حسن قبل الشهادة رسید

الحمد لله الذی نور قلوبنا بمحبة سید المحبوبین و شرح صدورنا
بمعرفة سید المبعوثین محمد الهادی الاولین و الاخرین والشکر لله

الذی

الذی جعلنا من اشیعة سید الوصیین ومن المتمسکین بحبل الله المتین
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین اللهم صل علیهما وعلی آلهما الطیبین
الطاهرین المعصومین خصوصا علی الامامین الهمامین السیدین السندین
النورین النیرین الشمسین القمرین النجمین الانورین الکوکبین الازهرین
من بنی الله نطفتهما فی الجنة فی الشجرتین وسمی شجرتهما فیها الحسن
والحسین ولذا اسماهما النبی فی الدنیا بالحسن والحسین صلی الله علیهما
وعلی شیعتهما فی الکونین ولعنة الله علی اعدائهما فی النشأتین وبعد
از عروة باقی روایت شده است که میگوید در سالی بعد از مراجعت از مکه
معظمه داخل شدم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس دیدم که
آنحضرت ع نشسته است و در دو طرف او دو غلام نیکو سرشت نیکو قامت
نشسته اند و آنحضرت گاهی یکی از ایشان را میبوسید و زمانی دیگری را و چون
خلق دیدند که آنجناب مشغول آن و بوسیدن کودکان است همه ساکت بودند تا آنحضرت
کام خود را از بوسیدن ایشان بر آورد ولکن نمیدانستم که سبب محبت آنحضرت
نسبت بایشان چیست من عرض کردم یا رسول الله این دو کودک پسران شما
اند فرمود ایشان دو فرزندان دختر من و دو فرزندان برادر من و پسر
عم من و بهترین همه مردمانند نزد من و کسی که دوستش او دوستش من است و جان
من است جان او و کسی که محزون میشوم بجهة حزن او و او محزون میشود
بجهة حزن من یعنی پسران علی ابن ابیطالب میباشند راوی گوید که من
عرض کردم که تعجب کردم از شدت محبت و رفتار شما با ایشان فرمود ای مرد
در شب معراج داخل جنت شدم پس در روضات جنان بدرختی رسیدم
که از بوی عطر آن تعجب نمودم جبرئیل علیه السلام عرض کرد یا محمد از این
درخت تعجب مکن که میوه های آن خوشبوتر است تا اصل آن پس جبرئیل شروع
کرد بچیدن میوه آن و بمن تحفه میکرد و بمن میخورانید و هر چند میخوردم

سیر نمیشدیم پس جبرئیل مرا از دیگر درختی دیگر برد و عرض کرد که از میوهٔ
این درخت تناول فرما که این درخت شبیه بآن درخت اولست که از میوهٔ آن
میل فرمودی بلکه خوشبوی و خوش مزه‌تر است پس جبرئیل از میوه‌های آن میچید
و بمن میخورانید و از بوی آن مرا معطر میساخت و مرا سیری از آن میوه و ملالی
از بوی آن بهم نمیرسید پس گفتم ای جبرئیل ندیدیم در میانهٔ این همه درختان
جنت خوشبوتر و بهتر از این دو درخت عرض کرد یا محمد آیا اسم این دو درخت را
میدانی گفتم نه عرض کرد که اسم یکی حسن و نام دیگری حسین است یا محمد چون
از معراج برگردی با خدیجهٔ کبری نزدیکی کن که بهم میرسد از جناب تو
نطفهٔ طیب خوشبوئی از میوهٔ این دو درخت که میل فرمودی پس خداوند
عطا فرماید بتو فاطمهٔ طاهره را پس او را تزویج کن ببرادر خود علی ابن ابیطالب
علیه السلام و از ایشان دو پسر متولد شود یکی را حسن نام کن و دیگری را حسین
گفتم ای جبرئیل چه بسیار زیاد است شوق من باین دو درخت عرض کرد یا محمد
هر وقت مشتاق شوی بخوردن میوهٔ این دو درخت حسنین را بو کن که از بوی
طیب ایشان بوی این دو درخت را خواهی شنید پس هر وقت مشتاق آن دو درخت
میشوم این دو فرزند بزرگوار خود را میبویم و ببعضی از اصحاب خود میفرمود
که یا اصحابی انی اودّ ان اقاسمهما حیوتی لحبی لهما یعنی ای اصحاب من بدرستی
که من دوست میدارم اینکه عمر خود را در میانهٔ این دو فرزند تقسیم کنم که
نصف عمرم از حسن باشد و نصف دیگر از حسین از جهت شدت محبت و دوستی
که با ایشان دارم چه ایشان دو ریحانهٔ من اند پس اصحاب تعجب کردند از شدت محبت
و اوصافی که آنحضرت برای این دو بزرگوار فرمود مؤلف گوید خداوند لعنت
کند و ببلاهای خود معذب فرماید آن جماعتی را که حق این دو بزرگوار را انکار
کردند با آنکه رسول خدا از کثرت محبت با ایشان راضی بود که عمر شریف خود را
با ایشان تقسیم فرماید ملاعین کاری که کردند این بود که هر دو را شهید کردند

وزندگانی

وزندگانی ایشان را قطع نمودند و نگذاشتند که عمر شریف ایشان بآخر رسد و باجل
خود از دنیا بروند پس یکی را بزهر جفا شهید کردند و دیگری را بخنجر جفا مقتول
ساختند و قلبهای دوستان ایشان را کباب و دیدهای ایشان را پرآب نمودند
و اگر ایشان بدانند چه فضیلتها و چه ثوابها از برای تعزیه‌داران و گریه
کنندگان برای این دو بزرگوار است هر آینه آرزو میکنند که علی الدوام مشغول
عزای ایشان باشند بعد از شهادت پدر بزرگوار امام حسن ع بر منبر بر آمد
و خطبهٔ بلیغی که مشتمل بود بر معارف ربانی و حقایق سبحانی ادا نمود پس فرمود
که مائیم حزب الله که غالبیم بر هر کس و هر چیز و مائیم عترت طاهرهٔ سید انبیا
که از همه کس نزدیکتریم بآنجناب و مائیم اهل بیت رسالت و عصمت و طهارت
که از هر گناه معصوم و طاهر و مطهریم و مائیم یکی از دو متاع نبوت که آنحضرت
در میانهٔ امت بامانت گذارده در آنجا که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای امت
بامانت میگذارم در میانهٔ شما دو متاع نبوت را که یکی کتاب خدا و یکی عترت
طاهره و اهل بیت من که این هر دو هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه بر لب حوض کوثر
بر من وارد شوند و مائیم که در نزد ماست علم تاویل و تنزیل قرآن از روی
یقین نه ظن و نه تخمین و مائیم که خداوند طاعة ما را بر شما واجب کرده
در آنجا که فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی
ای بندگان اطاعت کنید خداوند و رسول او و صاحبان امر از شما را و ما
صاحبان امر ما اهل بیتیم پس فرمود ایمردم امشب از میانهٔ شما مردی بیرون
رفت که احدی از گذشتگان مثل او نبوده‌اند و آیندگان نخواهند بود و در
شبی وفات فرمود که موسی بن عمران و وصی او یوشع بن نون در آن وفات یافته
اند و عیسی بن مریم باسمان در این شب عروج کرده و چندان مفاخر و مناقب آنجناب را
ذکر فرمود که خود و اهل مسجد جمیعاً از هجران امیر المؤمنین ع گریه‌های عظیم کردند

وخروش از مردم برخواست پس فرمود که منم فرزند بشیر منم فرزند نذیر منم فرزند
دعوت کننده بسوی خدا بامر خدا منم فرزند سراج منیر منم از اهل بیتی که خداوند
رجس را و معصیت را از ایشان پاک فرموده در اینجا که فرموده انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا منم از اهل بیتی که خداوند
دوستی با ایشان را جهة مزد رسالت واجب گردانیده است در اینجا که فرموده
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له
فیها حسنا و مراد از این حسنه مودت ما اهل بیت است پس فرمود که پدرم
خلق را بدین خداوند دعوت فرمود و من نیز بدین خداوند دعوت مینمایم
پس در بالای منبر ساکت شده و نشست عبد الله بن عباس برخواست
و گفت ای گروه مردمان این بزرگوار فرزند پیغمبر شما است و وصی امام شماست
با او بیعت کنید پس خلق قبول کردند و گفتند چه بسیار او محبوب است در
نزد ما و چه بسیار واجب است حق او بر ما پس بیعت کردند با آن بزرگوار
چهل هزار نفر و آن بزرگوار با ایشان شرط فرمود که با هر کس من صلح کنم
شما صلح کنید و با هر که جنگ کنم جنگ کنید و این در روز جمعه بیست و
یکم ماه مبارک رمضان بود و عمر شریف آنجناب در آن وقت سی و هفت سال
رسیده بود در سال چهلم از هجرت پس از منبر بزیر آمده عمال باطراف فرستاده
و عبد الله بن عباس را ببصره فرستاد و چون این خبر بمعاویه علیه الهاویه
رسید دو جاسوس یکی بکوفه و دیگری ببصره فرستاد و چه که وقایع را
بنویسند آنحضرت هر دو را گرفته و امر بقتل رسانید و از برای آن ملعون
نامه نوشت و مواعظ کافیه و کلمات شافیه در آن درج فرمود و احوال حق
خود را از برای خلافت بیان فرمود و او را به بیعت خود دعوت نمود و قلمی
فرمود که از فرستادن جاسوس چنان معلوم میشود که اراده فساد داری
پس اگر چنین است من حاضر و آماده جهادم پس آن ملعون بعد از آگاهی بر مضمون

نامه

نامه جوابهای نالایق و آنچه مناسب کفر و نفاقش بود نوشت و با شصت هزار
نفر برای جنگ با فرزند خیر البشر متوجه عراق شد پس این خبر به رؤسای
لشکر آنحضرت رسید خائف شدند پس آنجناب بر منبر برآمد بعد از حمد
و ثنای الهی هر چند ایشان را بحرب آن ملعون دعوت نمود احدی جواب نداد پس
عدی بن حاتم از جای برخواست و گفت سبحان الله چه بد گروهی هستید زیرا
که پسر پیغمبر شما و امام شما شما را بجهاد میخواند و هیچیک جواب نمیدهید کجا
رفتند شجاعان شما آیا از غضب خداوند نمیترسید و از ننگ و عار پروا نمیکنید
پس جمعی از آن بیحیاها حیا کردند تا لشکرگاه همراهی کرده و در آنجا خلاف
کردند پس آنحضرت فرمود که بارها دیدم چه قدر وفا کردید که با من وفا کنید
پس مردی از قبیله بنی کنده را با چهار هزار نفر بجنگ آن ملعون روانه فرمود
پس معاویه پانصد هزار درهم برای او فرستاد و نامه بوی نوشت که اگر
نزد من آئی فلان ولایت را از شام بتو دهم پس آن بدبخت با دویست نفر
از خویشان و مخصوصان خود بجانب او روانه شد پس آنحضرت فرمود که
حقا که شما از اهل بیت مکر دنیا باشید پس مردی دیگر از قبیله مراد با چهار
هزار نفر روانه فرمود و گفت که این مرد نیز وفا نخواهد کرد پس از او عهد
و پیمان گرفت که مکر نکند و او قسم یاد کرد که خلاف نخواهم کرد پس معاویه
علیه الهاویه برای او پنجاه هزار درهم فرستاد و نوشت که حکومت هر ولایتی
که خواهی بتو دهم آن خبیث نیز خلاف کرده بجانب او روانه شد پس آنحضرت
با لشکر خود از کوفه بعزم جنگ با آن دشمن خداوند بیرون تشریف آورده
پس آن محیل نامها به رؤسای لشکر آنحضرت نوشت که هر کس از آنجناب برگردد
نزد من محترم و عزیز خواهد بود و به او منصب و جاه میدهم و هر کس آن
بزرگوار را بقتل رساند یا زنده گرفته نزد من آورد او را دویست هزار درهم
میدهم و یک دختر خود را با او تزویج میکنم پس از کثرة نامه ها و وعده ها

که دروغ بود از آن شیطان بی‌ایمان سرزد اکثر رؤسای لشکر آنحضرت برگشتند
از آنحضرت و چندین دفعه سردار و لشکر بجنگ آن دشمن خدا و رسول فرستادند
و آن بی‌شرمان سست پیمان دین بدنیا فروخته بلشکر معویه ملحق شدند
پس آنحضرت از خوف باقی مانده گان زره در زیر پیراهن خود پوشیده بود پس
ملعونی در بین نماز تیری بجانب آنمقرب درگاه الهی انداخت و چون آنجا که آنحضرت
زره پوشیده بود کارگر نشد پس چون آن حجة الهی حجتهای خداوند را بر ایشان
تمام نمود و نفاقهای ایشان ظاهر و علانیه گردید لشکر را در ساباط مداین
جمع کرده و فرمود که مرا با کسی نزاع نیست سلامت و جمعیت در نزد من بهتر است
از تفرقه ایشان بیکدیگر منافقان نگاه کردند و گفتند که از کلام آنجناب چنین
معلوم میشود که اراده صلح دارد و صلاح ما در اینست که او را در مقام خلاف
بر آئیم تا در نزد معاویه محترم باشیم پس اول گفتند که او مثل پدرش علی ابن
ابیطالب کافر شده و بعد از آن بسراپرده آنحضرت علوم ربانی ریختند و آنچه
بود غارت کردند حتی سجاده از زیر پای آن خداپرست حقیقی و عبا از دوش
آنحضرت کشیدند مؤلف گوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه را که رؤسای
ایشان با راین و بزرگ از اولاد جناب امیر المؤمنین نوعی سلوک کردند که
شیداه وامصیبتاه که تابعین ایشان شقاوت بنیان در روز عاشوراء
با خامس آل عبا بدتر کردند زیرا که در بین نماز تیرها بر آنمظلوم و اصحاب او
زدند و بعد همه ایشانرا بقتل رسانیدند پس خیمه‌های ایشانرا سوزانیدند
و آنچه در آنها بود غارت کردند حتی مقنعه و معجر از سر زنان کشیدند و خلخالها
و گوشوارها از ایشان غارت کردند آه واویلاه که جناب سید الساجدین
و قبلة العارفین بیمار در کربلا بر روی پوست گوسفندی استراحت فرموده بود
که شمر شریر چنان آن پوست را از زیر آن بیمار کشید که او را بر روی خاک غلطانید
و آنمظلوم از ضعف بیماری نمیتوانست که روی خود را از خاک بردارد تا آنکه

جناب

جناب زینب خاتون در خون زیبایان آمده و زیر بازوی او را گرفته از
خاک برخیزانید پس حضرت امام حسن علیه السلام با قلیلی از شیعیان خالص روانه
مداین شدند پس ملعونی از قبیله بنی اسد که او را جراح بن سنان میگفتند
که خداوند لعنت کند او را و دستهای او را بغلهای جهنم مغلول فرماید
ناگاه از کمینگاه درآمد و خنجری بر ران مقدس او زد که تا استخوانرا
شکافت و بروایتی بر پهلوی مبارکش زد که امید که خداوند منتقم حقیقی
دهان او را پر از زقوم جهنم نماید زیرا که در آنوقت که خنجر بر پهلوی مبارک
آنحضرت زد که جنب اسد الملکین بود میزد گفت تو هم کافر شدی چنانچه پدرت
کافر شد پس آن بزرگوار غریب از اثر آن زخم که بر بدنش رسید و از اثر
زخم زبانش که بر قلب مبارکش کارگر شد نالهای عظیم از دل پر درد برکشید
پس چون ملازمان آنحضرت مطلع شدند آنملعون بی‌ایمانرا گرفته پاره
پاره کردند و آنمظلوم مجروح را نالان با آه و افغان در عماری نشانیده
بمداین بردند و معالجه کردند مؤلف نالان و گریان گوید که بفدای این
مظلوم شوم که از دست منافقین کوفه چه اذیتها کشید لکن چه گوییم
از غریبی و بیکسی و بی‌یاری برادر مظلومش جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء که در روز عاشوراء چندین هزار تیر و نیزه و خنجر و عمودها
بر فرق مبارک و بدن نازکش زدند و آن غریب بیکس را یاری و مددکاری
نبود که از یکی از آن ملاعین بی‌ایمان انتقام کشد و بدن مقدس
پاره پاره اش را از خاک و خون برداشته اگرچه معالجه پذیر نبود لا اقل
دفن نماید تا قلبهای اهل و عیال و شیعیان او اندک تسلی بهمرساند و کی
باشد که زمان ظهور فرزندش حضرت قائم عجل الله فرجه شود تا انتقام
از همه دشمنان ایشان کشیده شود و در کتاب عروة الشیعه روایت کرده
که آنحضرت علیه السلام در مداین در خانه سعد بن مسعود ثقفی نزول اجلال فرمود

و او از جانب آنحضرت والی مداین بود و عم مختار بود پس مختار نزد عم خود
آمد و گفت بیا تا حسن را بدست معاویه بدهیم شاید معاویه ولایات عراق را
با وا گذارد سعد گفت وای بر تو خدا قبیح گرداند روی تو را من از جانب
پدر او و خود آنحضرت والی بوده ام حق نعمت او را فراموش کنم و فرزند رسول
مختار را بدست معاویه دهم شیعیان چون این سخن را شنیدند خواستند که
مختار را بقتل رسانند آخر بشفاعت عم او از تقصیر او درگذشتند پس بعد
جراحت او و جراحت آنحضرت را باصلاح آوردند و بالجمله خدا لعنت کند اهل
کوفه را که چه اذیتها و مخالفتها که با امام خود و حجت خداوند کردند و دین را
بدنیا فروختند از الجمله عبد الله بن عباس را با جمعی از رؤسای ایشان
و دوازده هزار نفر بجنگ معاویه فرستاد پس چون مقابل لشکر او شدند
معاویه رسولی نزد او فرستاد و هزار هزار درهم او را وعده داد که
نصف او را در آنوقت برساند و نصف دیگر را بعد از گرفتن کوفه تسلیم
او نماید پس او در همان شب گریخت و بلشکر آن خبیث ملحق شد و صبح آن
دوازده هزار نفر معطل بودند که چه کنند پس نماز صبح را با قیس بن سعد
گذاردند پس قیس بعد از نماز خطبه خواند و گفت ایها الناس این خائن
با امام خود خیانت کرده شما از خدا و رسول خائف شده خیانت مکنید
و با دشمن امام خود جنگ کنید ایشان بظاهر تصدیق او کردند و در
باطن میل بمعاویه داشتند و در شبها دسته دسته میگریختند و به
لشکر آن ملعون ملحق میشدند و آن جمعی که از منافقین در مداین بودند
در خدمت آنحضرت با آن بزرگوار بطریق منافقان رفتار میکردند بحسب
ظاهر با آنحضرت و در باطن نامها بمعاویه مینوشتند که تو روانه
کوفه شو که چون نزدیک شوی ما حضرت امام حسن را گرفته تسلیم
تو میکنیم آن بزرگوار که عیبه علم الله و موضع سر الله بود اگرچه خود

واقف

واقف از اسرار باطنی منافقین بود لکن معاویه نیز از برای شکستن
قلب مقدس آنجناب و ترسانیدن دوستان او نامه بآنحضرت نوشت
و نامهای منافقین را در میانه آن گذاشت و نزد آنحضرت فرستاد
چون آنجناب بر مضمون نامهای ایشان یعنی منافقان از اصحاب خود
آگاهی بهم رسانید و نفاق لشکر خود را هم میدانست از برای اتمام حجت
همه را جمع کرده فرمود که میدانم که شما با من در مقام مکرید و لکن
حجت خدا را بر شما تمام میکنم فردا در فلان موضع جمع شوید و نقض
بیعت مکنید و از عقوبت الهی بترسید پس ده روز در آن موضع که وعده
فرموده بود توقف فرمود زیاده از چهار هزار نفر جمع نشدند پس
آنجناب بر منبر برآمد و فرمود که عجب دارم از قومی که نه حیا دارند
و نه دین وای بر شما بخداوند عالم قسم که معاویه آنچه را که وعده کرده
در کشتن من بشما دهد نخواهد داد و من تنها عبادت پروردگار را
میتوانم نمود لکن خواستم که شما را بدین خداوند هدایت کنم و شما یاری
من نکردید ایها الناس بخداوند عالم قسم که چون من این امر را بمعاویه
گذارم هرگز شما در دولت بنی امیه فرح و شادی نخواهید دید بلکه
بانواع عذابها معذب خواهید گردید و میبینم اولادهای شما را که
بر در خانهای اولادهای ایشان ایستاده اند و آب و طعام میطلبند
و بایشان نمیدهند و بخدا قسم که اگر یاوری میداشتم کار را بمعاویه
وا نمیگذاشتم زیرا که خلافت بر معاویه حرامست اف بر شما باد ای بنی امیه
بندگان دنیا که بزودی جزای اعمال خود را خواهید یافت چون
آنحضرت از اصحاب خود مایوس شد و حجت الهی بر خلق تمام شد و اگر
میخواست که با قوة امامت جهاد کند شیعیان که در اصلاب بودند
کشته میشدند و در صحیفه آسمانی که برای آنحضرت بود امر بصلح شده بود

لهذا نامه در جواب معاویه نوشت که من میخواستم حق را زنده کرده باشم و باطل را
بمیرانم و کتاب الهی و سنة نبی را ظاهر کرده باشم و مردم همراهی نکردند لابد
با تو صلح میکنم بشروطی چند که میدانم وفا بانها نخواهی کرد و لکن باین پادشاهی
شاد مباش که عنقریب پشیمان خواهی شد مثل دیگران که غصب حق اهل
بیت کردند و انحال پشیمانند و سودی ندارد پس صلح نامهٔ باین عبارت
نوشتند که صلح کرد حسن بن علی بن ابیطالب ع با معاویة بن ابی سفیان که
متعرض او نگردد بشرط انکه عمل کند بکتاب خدا و سنة رسول ص و طریقه
خلفا رشایسته وانکه وصی برای خود در این امر تعیین نکند و خلق در هر
جای عالم که باشند از شر او ایمن باشند و اصحاب علی ابن ابیطالب ع و شیعیان
او از جان و مال و زن و فرزند از او ایمن باشند وانکه حسن بن علی و برادر
او حسین و سایر اهل بیت و خویشان ایشان از مکر و اذیت ظاهر و باطن
او ایمن باشند وانکه احدی را نترساند و حق هر صاحب حقی را برساند وانکه
هر ساله از خراج دارابجرد پنجاه هزار درهم بانحضرت برساند وانکه سب
امیرالمومنین ع نکند و در قنوتهای نماز ناسزا بانحضرت امیر و شیعیان او نگویند
و بر این نامه خدا و رسول و جمعی را از خلق گواه گرفتند و چون صلحنامه نبشتند
معاویه علیه اللعنه آمد بر داشته روانه کوفه گردید در روز جمعه
در منبر کوفه خطبه خواند پس گفت ایها الناس من با شما جهاد نکردم که
شما ها نماز کنید یا روزه گیرید یا زکوة بدهید بلکه برای این کردم که بر شما
امیر باشم و خدا بمن داد اگرچه شما نمیخواستید و شروطی چند که با حسن کرده ام
همه انها بزیر پای من است و بانها عمل نخواهم کرد پس داخل کوفه شد
پس از چند روز حضرت امام حسن را امر کرد که بمنبر رفته اقرار به بیعت
او نماید انحضرت بمنبر رفته پس از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت
پناهی فرمود ایها الناس بدانید که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاری است

وبدترین

و بدترین امور حماقت و معصیت الهی است ایها الناس اگر طلب کنید در میانه جابلقا
و جابلسا مردی را که جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی باشد بغیر از من و برادر
من حسین نخواهید یافت خداوند شما را بمحمد ص هدایت کرده و شما دست از اهل بیت
او برداشتید معاویه با من نزاع کرد در امری که من شایسته او بودم و چون
یاوری نیافتم دست از او برداشتم بجهة حفظ خون امة و صلاح ایشان و شما
با من بیعت کردید که با هر کس که من صلح کنم شما صلح کنید و با هر کس که من جنگ
کنم شما جنگ کنید و من مصلحت امت را در این دیدم که با او صلح نمایم و حفظ خون ها را
بهتر از ریختن انها دانستم و غرض من اصلاح بود و انچه من کردم حجتی است بر هر کس
که مرتکب این امر شود و این فتنه ایست برای مسلمانان تا انوقت که حق تعالی
حق را غالب خواهد و احباب را حفظ فرماید پس معاویه برخواست و خطبه
خواند و ناسزا بحضرت امیرالمومنین ع گفت پس حضرت امام حسین ع برخواست که
متعرض جواب او شود حضرت امام حسن ع دست او را گرفته نشانید و خود برخواست
و فرمود ای انکسی که علی را یاد میکنی و بمن ناسزا میگوئی منم حسن و پدرم علی
ابن ابی طالب است و توئی معاویه و پدرت صخر است و مادر من فاطمه است و مادر
تو هند است و جد من رسول خدا است و جد تو حرب است و جده من خدیجه است
و جده تو فتیله است پس خدا لعنت کند هر که از من و تو کم نام تر باشد و حسبش
پست تر باشد و کفرش قدیمتر باشد و نفاقش بیشتر باشد و حقش بر اسلام
و اهل اسلام کمتر باشد پس اهل مسجد همه خروش بر اورده و گفتند امین
و لکن چون ان بزرگوار نفاق اهل کوفه را میدانست و دید که اگر مصالحه
واقع نشود در میانه امت فسادی عظیم میشود لاعلاج صلح نمود و پس از
وقوع مصالحه معاویه حضرت امام حسین را تکلیف به بیعت نمود حضرت
امام حسن بمعاویه فرمود که او را کار مدار که بیعت نمیکند تا کشته شود و کشته
نمیشود تا اهل بیتش کشته نشوند و اهل بیتش کشته نمیشوند تا اهل شام را

نکشند پس معاویه بعد از انعقاد مصالحه با لشکر شقاوت اثر روانه شام غم
فرجام شدند و حضرت امام حسن با برادران و قلیلی از خواص اصحاب معالی مرز
سعادت آیین مؤمنین ممتحنین که در خدمت تمام سعادت آن فرزند رحمة
للعالمین مانده بودند روانه مدینه طیبه شدند و در زاویه عزلت
مشغول عبادت پروردگار بود بعد از چندی وزیر معاویه جمعی را بر انگیخت
که بر جمعی از شیعیان شبیخون زدند و چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند
تا آنکه آنحضرت روانه شام شده از آن ملعون شکایت نقض عهد و بر هم
زدن صلح نمود آن بیحیا عذرهای دروغ آورد لابد آنجناب ساکت شد
و از راه موصل روانه مدینه گردید و در خانه شخصی که ادعای محبت
میکرد منزل فرمود معاویه صاحب خانه را بمال دنیا فریفته کرد و قدری
زهر برای او فرستاد پس آن منافق دین را بدنیا فروخته سه مرتبه آن بزرگوار را
بحیله زهر داد و آنجناب دعا کرد و خداوند شفا عطا فرمود بعضی از موالیان
بر عمل آن ملعون مطلع شدند او را بجهنم واصل نمودند و آنحضرت رنجور و علیل
و نالان روانه مدینه شدند و در آنجا ساکن گردیدند و علی الدوام از
معاویه و اصحاب او از ضرر و زجر آن لعین بالنسبه بآن فرزند سید ابرار
و یادگار حیدر کرار و بشیعیان و احباء او اذیتهای شدید و بی ادبیها میکردند
و ناسزاها میگفتند و سخنان ناملایم میگفتند و دروغها میبستند و بجمیع
اقسام اوقات او را بر آنسرور تلخ میداشتند و آن صابر حقیقی منتهای صبر و بردباری
میفرمود و بسیار کم از منزل خود بیرون تشریف می آورد و مدام منتظر امر
الهی بود تا آنکه ده سال معاویه بزرگی کرد و آن بیکس مظلوم بگوشه نشینی
بسر میبرد آخر الامر معاویه خواست که از برای فرزند خود یزید علیه اللعنة
والعذاب الشدید بیعت از امت بگیرد دید که با وجود منبع الجود امام مؤمنین
حضرت امام حسن ع محال از برای مطلوب او ست چاره را منحصر دید بزهر دادن

آن بزرگوار پس نامه بسلطان روم نوشت و از او قدری زهر کشنده خواست
در جواب نوشت که در دین ما روا نیست که باعث قتل کسی شویم که او را با ما
مقاتله و جنگی نیست پس دفعه دیگر بخشش هدایای بسیار از برای سلطان
روم فرستاد و باو نوشت که زهر را برای پسر آن کسی میخواهم که پدرش در مکه
پیدا شده بود و ادعای پادشاهی میکرد و پیغمبری را ادعا مینمود و حال که
او فوت شده پسرش خروج کرده و ادعای ملک پدرش را میکند میخواهم با حیله
و مکر او را بزهر هلاک کنم تا شهرها و مردم از فتنه او فارغ شوند پس
ملک روم روانه نمود آن ملعون آن زهر را با صد هزار درهم برای جعده کوفیه
ملعونه روانه نمود که زوجه حضرت امام حسن ع و مشهور است باسماء و باو
پیغام داد که اگر آنحضرت را شهید کردی ترا بعقد یزید در می آورم که پسر
من است و در روایتی دیگر معاویه علیه الهاویه از برای اسماء هزار درهم
و زمینها و املاک بسیار در حله و کوفه ضامن شد پس آن مکاره غداره
بطمع وعدههای دروغ معاویه آن زهر را موافق این حدیث در طعام کرده
و بآنحضرت خورانید و موافق حدیثی دیگر آنست که آنمقرب درگاه الهی روزه
بودند و هوا بسیار گرم بود چون وقت افطار شد جامی از شیر برای افطار
آنحضرت آورد و آن زهر را در آن داخل کرد چون آشامید فرمود ای دشمن
خدا کشتی مرا بکشد خداوند ترا والله آنچه بعد از من آرزو داری نخواهی
یافت و معاویه ترا فریب و وعده دروغ داده و خداوند ترا و او را
از درگاه براند و نا امید خواهید گردید و بمطلوب نخواهید رسید و موافق
روایتی دیگر آنست که در عسل آمیخته بآنمظلوم خورانید و آنجناب از خوردن
آن رنجور شد و در تمامی آن شب فکر و درد شکم میکشید و چون صبح شد
خود را بضریح مقدس جد بزرگوار خود رسانیده شفا یافت و در حدیث
دیگر است که قدری از آن زهر را به رطبی آلوده کرد و به آنجناب داد در این دفعه

رنجوری و اضطراب آنمظلوم زیاده شد و از سر شب تا صبح ناله و فریاد مینمود و چون
صبح شد خود را بدار الشفا جد خود رسانیده شفا یافت پس اسماء ملعونه بدگمان
شد چند روز بجهت تغییر آب و هوا بموصل تشریف برد پس مردی کوری از
منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از آن نیست که بموصل رفته طرح دوستی
با آنحضرت بیندازم و وقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را بزهر آب
داده روانه شد و علی الدوام بنماز آنحضرت حاضر میشد و احادیث میشنید
و گریه میکرد تا آنکه روزی آنحضرت بدر دکان یکی از شیعیان مشغول حدیث
بودند آمد و عصای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسیکه گویا نفهمیده باشد
و چنان فشاری داد که پای مقدس او را سوراخ کرد و مجروح ساخت پس
آنمظلوم آهی کشید و مدهوش شد و پای مبارکش ورم کرد و خون از آن جاری
شد موالیان خواستند که آن کور را بسزای خود برسانند آن معدن علم و حلم و عفو
فرمود که دست از او بردارید که در ظاهر و باطن هر دو کور است و در آخرت
کور محشور خواهد شد پس آنحضرت فرمود هر جا که میروم از کید و مکر
دشمنان ایمن نیستم پس جراح آمد و آن زخم را دید گفت عصا را بزهر آب داده
بودند و آنجناب را معالجه کرد پس یاران پشیمان شدند که چرا آن کور را رها
کردند آنحضرت فرمود غم مخورید که بسزای خود خواهد رسید بعد از چند روز
حضرت عباس از راهی تشریف میبردند دید که آن کور همان عصا را در دست
دارد و میخواهد از موصل بگریزد آنجناب آن عصا را از دست او گرفت و آنقدر
بر سر و روی آنملعون زد که ریزه ریزه شد پس ملازمانرا امر فرمود که
او را بردند و موالیان جمع شده جسد آن شقی را سوزانیدند مؤلف گوید
که جانم بفدای حمیت و شجاعت حضرت عباس که آنملعونی که یک زخم بر تن
برادر بزرگوارش امام حسن زد سر و صورت او را پاره پاره کرد و او را بقتل
رسانید آه آه که در روز عاشورا اگر خود شهید نشده بود و زنده میبود

و میدید

و میدید که منافقین کوفه و شام تیرهای زهر آلود بر پیشانی نورانی برادر
با جان برابرش سید الشهداء زدند و مجروح و خون آلود گردانیدند آه آه و اویلا
که بآن اکتفا نکرده اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن مقدس آنمظلوم
تاختند و مجموع اعضاء و جوارح و استخوانهای آن پرورده کنار رسول خدا را
درهم شکستند نمیدانم بر چه حال میشد و چگونه انتقام از ایشان میکشید
پس حضرت امام حسن ع علیل و رنجور از موصل روانه مدینه طیبه شدند
چنانکه جناب سید الساجدین علیه السلام بعد از اسیری کوفه و شام علیل
و رنجور با زنان و دختران و عیال اندکبار دل افکار روانه مدینه طیبه
گردیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس مقدمه در شهادت امام حسن ع بزهر جفا

السلام علیکم ایها المحبون الحسن و الحسین علیهما السلام و رحمة الله
و برکاته اما بعد بدانکه از برای فضیلت حضرت امام حسن ارواحنا
له الفداء و فضیلت تعزیه داری و ثواب گریستن بر آن شهید بزهر جفاء
و ثواب زیارت آنجناب حدیثی که در کتاب امالی از ابن عباس روایت کرده است
که روزی رسول خدا ص در مسجد نشسته بود که ناگاه آنجناب وارد شد چون
نظر پیغمبر ص بر امام حسن ع افتاد گریست و مکرر فرمود که بجانب من بیا ای
فرزند گرامی و او را بر ران راست خود نشانید و در حق آنسرور فضایل بیشمار
بیان کرد تا آنکه فرمود بدرستی که حسن از من است و فرزند من است و نور
چشم من است و روشنائی قلب من است و میوه دل من است پس فرمود که
ای اصحاب من بدانید که این فرزند من کشته میشود بزهر جفا از روی
دشمنی و ستم پس در مصیبت او جمیع ملائکه آسمانها گریه میکنند بلکه از برای
او جمیع مخلوقات پروردگار خواهند گریست حتی مرغان هوا و ماهیان
دریا و هر کس که بر او گریه کند کور و نابینا نشود چشم او در روزی که همه

دیده‌ها کور است کسی که بجهت شنیدن مظلومیت و مصیبت او تلبس محزون
و غمگین گردد غمگین نشود قلب او در آن روزی که همه قلبها محزون باشد و کسی
که برود در بقیع و قبر او را زیارت کند قدم او ثابت و محکم بماند بر صراط
در روزی که قدمها بسیار خواهد لغزید مؤلف گوید که بعد از آنکه ضعیف
محزون بودن و گریستن برانجناب را دانستی بدانکه انچه از مجموع روایات
معلوم میشود آنست که آنمظلوم را در موصل سه دفعه زهر دادند و سه دفعه
در مدینه اسماء ملعونه زهر داد و باین سبب از او بدگمان شده از خانه او
هجرت فرمود آخر الامر معاویه علیه الهاویه قدری دیگر زهر بنزد مروان که
از جانب او حاکم مدینه بود فرستاد و اسماء را وعده زر بسیار و املاک حله
و از دواج یزید داد و مروان علیه اللعنه یک عقد مروارید بجنس زهر بنزد اسماء
ملعونه فرستاد و او را مبالغه در هلاک کردن امام حسن ع نمود و آن بدبخت
علی الدوام در حیله بود تا آنکه در شب بیست و هشتم ماه صفر در سال پنجاه از هجرت
قدری از آن زهر برداشته در اول شب بطوری که کسی مطلع نشد در کوزه آبی که
در بالای سر آن بزرگوار بود داخل آب نمود و روانه خانه خود شد بعد
از اندک زمانی آنحضرت از خواب بیدار شد و جناب زینب خواتون را طلبید
و فرمود ای خواهر الحال جدم محمد مصطفی ص و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهرا را در خواب دیدم که در بهشت متخرامیدند و دست مرا گرفته در روضات
جنان میگردیدند و جدم فرمود که ای فرزند شاد باش که از دست دشمنان
نجات خواهی یافت و فردا شب نزد ما خواهی بود و در طرف دیگر مادرم با
جده ام خدیجه کبری ایستاده بودند و در اطراف ایشان حوریان صف کشیده
بودند پس چون نظر مادرم بمن افتاد فرمود که ای جان فرزند ملاحظه
کن که چگونه جد و پدر و مادرت در انتظار توایم و این قصر را که ما از جهت
تو زینت داده‌ایم جانان ما را در سعی کن که فردا شب در نزد ما باشی پس

فرمود

فرمود ای خواهر قدری آب حاضر کن تا تجدید وضو کنم و آن فرزند ستم
کوثر خود دست دراز کرد و کوزه آب را برداشت که سوز تشنگی را فرو
نشاند قدری میل فرمود و مضطرب الاحوال آن کوزه را بر زمین گذاشت
و فرمود که آه آه این چه آب بود که از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد و جمیع
بدنم را سوخت پس خواهران و سایر اهل حرم محترم بدور آنمظلوم حلقه ماتم
زدند و از مشاهده احوال پر ملال آنسرور همگی ناله و افغان سر کردند پس
از جوش و خروش گوش فلک آنمظلوم دادند دیدند که با خود میگوید انا لله
و انا الیه راجعون حمد میکنم خداوند را بر ملاقات جدم محمد مصطفی ص
که سید و آقای همه انبیاست و ملاقات پدرم که سید جمله اوصیاست
و ملاقات مادرم که سیده زنان عالمیانست و ملاقات عمم جعفر طیار در
جنان و ملاقات حمزه سید همه شهیدان و فی الحال یکی از حاضران در طلب
برادر خود جناب سید الشهدا فرستاد چون آنجناب داخل شد و افغان برادر
و در بستر غلطیدن و ناله‌های خواهران و سایر مخدرات را مشاهده نمود بیتاب
حال شد و آن دو برادر با جان برابر با گریه و ناله دست در گردن یکدیگر
کرده و اهل حرم محترم با ایشان همداستان شده چندان ناله و افغان
از خانه پیغمبر آخر الزمان از زمین باسمان بالا رفت که سکان سموات بگریه
و زاری در آمدند پس آنحضرت خواب خود را بجهت برادر خود نقل کرد چنانچه
گذشت مؤلف گوید در بعضی از کتب علما نقل کرده اند که سید الشهدا ع
دست مبارک دراز کرد و آن کوزه را برداشت و فرمود که من از این آب
بیاشامم و ببینم که چه چیز مزوج کرده اند جناب زینب خواتون از جا
برجست و شتابان بسوی حضرت امام حسین ع دوید بنحوی که از پا در آمد
و بر رو در افتاد و حضرت امام حسن خود کوزه را از دست برادر گرفت
و آن کوزه را بر زمین زد چون آب آن کوزه بر زمین رسید از شدت

زهر از زمین شق شد و اطراف آن بشکافت مؤلف دلشکسته گوید که ای
دوستان وای کی یمکن کان ملاحظه کنید زهری که زمین را شق کند
و بشکافد نمیدانم که با جگر مظلوم با آن نازکی چه کرده و چه گونه آنرا پاره
پاره و قطعه قطعه نموده آه واصیبتاه وامظلوماه در حدیث معتبر وارد شده
که آنجناب گاهی بر زمین میغلطید و ناله میکرد و گاهی تکیه بر آغوش خواهران
و زوجات میفرمود و زمانی دست در آغوش برادران میکرد مؤلف گوید که چون
این بزرگوار را زهر دادند در وطن بود و خواهران و برادران و زوجات
و اولاد او حاضر بودند که متوجه احوالش شوند نمیدانم که بر حضرت امام
غریب ثامن الائمه حضرت امام رضا در طوس و بر پدر بزرگوارش جناب
موسی بن جعفر در حجره بغداد آن تنهائی و گوشه زندان بیکسی چه گذشت
و چه گونه از شدت زهر بدن معین بر میخواستند و می نشستند و دران بیکسی
بیاد دوستان و آشنایان وطن چه نالها کردند و چگونه نگاه حسرت
بر راه یاران و فرزندان وطن داشتند و دران بیکسی و تنهائی بچه احوال
از این دار غرور و بدار السرور شتافتند انا لله و انا الیه راجعون پس اثر زهر
بسبزی در بدن مطهر امام حسن ظاهر گردید گلگون قبای دشت کربلا عرض
کرد ای برادر بزرگوار چرا رنگ منورت بسبزی مایل شد آنحضرت دست
بگردن برادر کرده گریهای بسیار کردند پس فرمود ای برادر جان ای حسین
ظاهر شد صدق حدیث شب معراج جدم رسول خدا که فرمود در لیلة المعراج
داخل جنت شدم و بر قصرهای اهل ایمان میگذشتم که ناگاه دو قصر عالی
نزدیک بیکدیگر دیدم که در همه زینتها مثل یکدیگر بودند مگر آنکه یکی از
زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود پس بجبرئیل گفتم که این دو قصر
از آن کیست عرض کرد یکی از حضرت امام حسن است و دیگری از حضرت امام
حسین است گفتم ای جبرئیل چرا هر دو قصر یک رنگ نیستند جبرئیل ساکت

شد

شد و جواب نداد گفتم ای جبرئیل چرا جواب نمیگوئی پس جبرئیل لابد شده عرض کرد
یا محمد اما قصر سبز از امام حسن است بجهة آنکه او بزهر جفا شهید میشود و در
وقت رفتن از شدت زهر رنگ او سبز میشود و اما سرخی قصر امام حسین
بعلة آنست که او کشته میگردد و در وقت شهادة او روی منور او از خون
سرخ خواهد گردید چون حضرت امام حسن این حدیث را نقل فرمود هر دو برادر
گریهای بلند کردند و هر کس در خدمت ایشان بود همه بگریه در آمدند پس امام
مسموم فرمود ای حسین صبر کن و اینقدر بیطاقتی مکن در جواب عرض کرد
که چگونه آرام بگیرم و حال آنکه اینمصیبت عظیم که بر جناب تو وارد شده مرا
بفغان آورده است فرمود ای برادر مصیبت من سهلست چندان برابر
نیست دغا مرا زهر داده اند و شهید خواهم شد لکن لا یوم کیومک
یا ابا عبدالله روزی در مصیبت مثل روز تو نیست که در اطراف تو جمع
شوند هفتاد هزار مرد که همه ایشان ادعا میکنند که از امت جد ما
محمد مصطفی اند و بدین اسلام متدین اند و حال آنکه همه ایشان جمع شده اند
برای کشتن تو و ریختن خون تو و رهم دریدن حرمت تو و اسیر کردن
اولاد و زنان تو و بغارت بردن اموال و اسباب تو پس در آنوقت لعنت
خداوند وارد میشود بر بنی امیه و آسمان در مصیبت تو خون و خاکستر
خواهد بارید جمیع مخلوقات الهی حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریاها
پس فرمود که ای برادر ای حسین لا محاله من از تو جدا خواهم شد و میان
من و تو مفارقت واقع خواهد شد و ملحق میشوم به پروردگار خود زیرا
که مرا نه چنین زهری داده اند که از آن خلاصی داشته باشم بلکه قطعهای
جگر من همه در طشت خواهد ریخت مؤلف خونجگر گوید که بروایتی هفتاد
قطعه و بنا بر قولی یکصد و هفتاد قطعه جگر از حلقش در طشت ریخت
و در حدیثی است که آنجناب چوبی در دست داشت و آن پاره های جگر را

در طشت حرکت میداد آه آه که در بعضی از کتب است که آن پاره های جگر
مانند ماهی که بر خاک افتاده باشد در میان طشت موج میزد پس فرمود
که میدانم کی مرا زهر داده و از کجا بر سر بالین من آمده است و از کجا برگشته است
و در روز قیامت در محکمهٔ خداوند عالم با او مخاصمه خواهم کرد جناب سید
الشهداء عرض کرد ای برادر جان مرا خبر ده که کی شما را زهر داده فرمود که
چه حاجت او را رسوا کنم ای برادر اگر ارادهٔ قتل او داری اگر همانست که
من میدانم خداوند بهتر و سخت تر از او انتقام خواهد کشید و اگر غیر از او است
خوش ندارم که بر بیگناهی اذیتی برسد و در حدیث دیگر است که فرمود ای
برادر بحق من که در این باب سخن مگو و اصرار مکن که نخواهم گفت که قاتل
من کیست و صبر کن تا ظاهر شود که خداوند چگونه انتقام مرا از او خواهد
کشید در حدیث فرمودند که اسماء ملعونه بعد از شهادة آنسرور بنزد معاویه
علیه الهاویه آمد و گفت که بوعده های خود وفا کن و مرا بعقد پسر خود
یزید بیرون آور در جواب گفت زنی که از برای حسن بن علی بن ابیطالب
بزرگواری صلاحیت نداشته باشد و آخر الامر با او خیانت کند از برای
فرزند من یزید صلاحیت ندارد پس او را از خانه بیرون کردند و بعضی
از کتب علماء هست که امر کرد که او را به بدترین احوالی بقتل رسانیدند
و در کتاب سرور الشیعه روایت کرده که آن ملعونه تا سه شبانه روز نان
و آب نخورده و مدام میگریست معاویه بچهار کس امر نمود که او را بر اسب بسته
میزدند و حکم کرد که او را بجزیره سنبل بردند و دست و پایش را بسته در
دریا انداختند چون بیک فرسخی آن جزیره رسیدند طوفان شدیدی شد
و باد غبار آلوده برخواست و او را در ربود و در آن جزیره افکند و دیگر کسی
از آن ملعونه نشانی نیافت خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین و در
کتاب کشف الغمه از عمرو بن اسحق روایت میکند که میگوید که من با امام

دیگر

دیگر بعیادت حضرت امام حسن ع رفتیم و آن بزرگوار در بستر افتاده بود پس فرمود
ای مرد هر چه میخواهی سؤال کن عرض کردم که در این حال اگر از شما سؤال کنم
بی ادبی است و باعث اذیت است آنجناب فرمود ای مرد هر چه میخواهی بپرس پیش
از آنکه من از میانه شما بروم و دیگر مرا نیابی عرض کردم که صبر میکنم تا خدای
شما را عافیتی عطا فرماید آنوقت هر چه میخواهم سؤال میکنم فرمود ای مرد مرا اگر
زهر داده اند لکن هیچ دفعه مثل این دفعه نبود زیرا که جگرم پاره پاره شد
و قطعه های جگرم در میانه طشت ریخته شد بعد از این انتظار مرا در دنیا
نداشته باشید آنمرد میگوید که من و رفیقم از سخنان آنجناب بیتاب شدیم
پس مسائل خود را سؤال نکرده گریه کنان از خدمت آن امام انام بیرون رفتیم
و چون فردا بعیادة آن بزرگوار آمدیم دیدیم که در رخت خواب
خود میغلطید و نالهای بی اختیار میکشید و برادر مظلومش جناب سید الشهداء
بر سر بالین او نشسته گریه کنان متوجه خدمات او بود مؤلف خونجگر گوید که
حضرت امام حسن ع در رختخواب خود میغلطید و جناب مظلوم کربلا بی تاب
شده میگریست نمیدانم اگر حضرت امام حسن در حیوة بود که برادر غریبش
بی سر بر خون و خاک کربلا میغلطید و جمیع رگهای بدن مقدسش پاره پاره
شده و اعضا و جوارحش سوراخ سوراخ گردیده و در بیابان غریبی بیکس
افتاده و در اطراف او بدنهای نوجوانان هاشمیه بی سر افتاده که از جمله
آنها دو فرزندان خودش قاسم و عبد الله بودند چگونه آه و ناله برادرانه
میکشید و سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بین جاری میفرمود لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب کفایة الاثر روایت کرده است که
شخصی میگوید که من بر آنحضرت وارد شدم در آن مرضی که از دنیا رحلت
فرمود دیدم طشتی پیش روی او گذاشته که در آن خون ریخته بود و میدیدم
که قطعه قطعه جگر آنحضرت را و ریخته شده بود از اثر زهری که معاویه

باو داده بود عرض کردم ای مولای من چرا خود را معالجه نمیفرمائی فرمود
یا عبد الله بما ذا اعالج الموت یعنی ای بنده خدا بچه چیز مرگ را علاج کنم
پس گفتم انا لله وانا الیه راجعون پس روی مبارک بجانب من کرده و فرمود
والله که رسول خدا فرموده که ما دوازده امامیم از اولاد علی ابن ابیطالب
و فاطمه و هیچیک از ما نیستیم مگر آنکه زهر داده میشویم یا کشته میشویم
پس فرمود که طشت را برداشتند و خود گریست گریه شدیدی پس من عرض کردم
که مرا موعظه فرما آنحضرت مرا موعظه کاملی فرمود پس دیدم که آنجناب نفسش
قطع شد که نتوانست سخن بگوید و رنگ مبارکش زرد شد بنوعی که من ترسیدم
که رحلت فرماید که ناگاه برادر مظلومش با ابو الاسود وارد شدند پس حسین
آنحضرت برادر خود را با آنحال دید خود را بر روی او انداخت و سر و پیشانی
او را بوسید و در نزد او نشست و با هم سخنی چند آهسته گفتند پس شنیدم که
ابو الاسود گفت انا لله وانا الیه راجعون زیرا که آنحضرت خبر شهادة خود را
ببرادر خود داد و او را وصی خود گردانید و در حدیث دیگر است که حضرت
امام حسن ع فرمود ای برادر ای حسین تو را وصی خود قرار دادم و کافیست
از برای من مثل تو وصیی پس مرا بشنو و حفظ کن ای برادر چون من از دنیا وصایا
رحلت کنم تو خود مرا غسل ده و حنوط کن و کفن نما و بر من نماز کن و مرا بنزد
قبر جدم ببر تا با آنجناب تجدید عهدی کنم پس مرا بر سر قبر مقدس مادرم
فاطمه زهرا ببر تا بر او سلام کنم پس برگردان بسوی بقیع و در آنجا دفن کن
پس فرمود که همه خواهران و برادران و اولاد و زوجات و سایر اهل بیت مرا
جمع کنید تا یکدفعه دیگر ایشانرا وداع کنم پس چون همه در آنحضرت حلقه
ماتم زدند نگاهی بجانب هر یک انداخته و اظهار لطفی با هر یک نمود و جدا
جدا وداعی فرمود پس نظر خود را بجانب قاسم انداخت و نگاه حسرتی باو فرمود
فجعل یبکیه و یقبله پس او را نیز در نزد خود طلبید و بوئید و میبوسید پس یکی از

حاضران

حاضران سؤال نمود که در میانه اولاد خود کدام یک را دوست تر میداری فرمود
قاسم لانه فداء لاخی الحسین بعلة آنکه از جمله فدائیان برادرم حسین است
پس دست قاسم را گرفت و بدست پناه بیکسان جناب سید الشهداء ع سپرد و فرمود
هذا امانتی عندک ای جان برادر فرزند من قاسم امانت من است نزد تو و در
حدیث دیگر است که در همان مجلس فاطمه دختر آنجناب را از برای قاسم خطبه کرده
و وصیت فرمود ببرادر خود که ایشانرا با یکدیگر عقد فرماید مؤلف دلسوخته
گوید که سرور شهیدان باین وصیت عمل فرمود در روز عاشورا برای ایشان خیمه
جدا برپا فرموده اجراء صیغه عقد فرموده دست عروس را بقاسم داد ولکن
از فتنهای اهل عناد جز آه و ناله چیزی نزاد پس وا ماند دست عروس را سر داد
روی بمعرکه قتال نهاد و چون سرور شهیدان این احوال را مشاهده نمود باو
فرمود یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت یعنی ای فرزند بپای خود بسوی
مرگ میروی و کشته شدن میروی پس آن دو بزرگوار دست در گردن یکدیگر
کرده و چندان گریه و ناله فرمودند که هر دو غش کرده افتادند و آخر الامر
کوفیان بیحیا در حق امانت حضرت امام حسن ع مسموم خیانت کردند و او را
مقتول و پایمال سم ستوران نمودند انا لله وانا الیه راجعون و شیخ صدوق
در کتاب امالی روایت کرده است که چون حضرت امام حسن را وفات نزدیک
شد میگریست یکی از حاضران عرض کرد یا ابن رسول الله اتبکی و مکانک
من رسول الله مکانک الذی انت به وقد قال فیک رسول الله ما قال یعنی
ای فرزند رسول خدا آیا شما هم بجزع و گریه میفرمائی و حال آنکه مرتبه
و مقام عزت و قرب جناب تو بحضرت رسول الله ص اینمکانی است که داری که
از حد و وصف بیرونست و حال آنکه آنحضرت درباره تو فرموده آن وصفهائی
که فرموده و همه است برابر و مطلع شده اند بعلاوه آنکه بیست حج پیاده بعمل
آورده و سه دفعه جمیع مال خود را با فقرا تقسیم فرموده حتی آنکه یک نعلین

خود نگاه داشته و یکی را بفقراء داده پس صاحب چنین مقامی و چنین
مقربی درگاه خداوندی چرا باید از مرگ خائف باشد و در وقت رحلت
گریه کند آنحضرت در جواب فرمود ابکی لخصلتین هول المطلع و فراق الاحبة
یعنی گریه میکنم از جهة دو مطلب یکی از جهة خوف آن عقبه که خداوند
در قیامت مسلط میشود بر عمل بنده از برای محاسبه و یکی دیگر از جهة مفارقت
دوستان مؤلف بیچاره گوید که هرگاه مثل حضرت امام حسن معصومی
و حجت خداوندی از جهة خطر گذرانیدن محاسبه اعمال خائف باشد و گریه
و ناله کند نمیدانیم ما بیچارگان عاصیان چه کنیم و چه خاک بر سر کنیم
و اما گریه از جهة مفارقت دوستان پس چنانست که آنجناب فرمود خصوصاً
دوستی مثل سید الشهداء روحی له الفداء در حدیث معتبر است که چون
شب بیست و نهم ماه رمضان صفر در آمد احوال آنحضرت متغیر شد و دیده
حق بین بر هم گذاشت و غش کرد بعد از زمانی که چشم گشود دید که برادران
و خواهران و زنان و فرزندان بر بالین آنجناب گریه میکنند پس نظر حسرتی
بایشان کرد و زار زار گریست و فرمود استودعکم الله و اقرء علیکم السلام
یعنی وداع میکنم شما و بخداوند میسپارم و بر شما باد سلام آخرین من
پس فرمود که ای برادر جان ای حسین این برادران و خواهران و فرزندان را
بتو سپردم اگر از باقی ماندگان من خلافی ببینی ایشان را عفو کن و بخاطر
من از ایشان در گذر و انتقام مکش و در حدیث آمده است که چون آثار رحلت
آنحضرت نزدیک شد جناب سید الشهداء سر خود را نزدیک بروی او
عرض کرد ای برادر میخواهم آنوقت که موت وارد میشود از احوالات مطلع
باشم آنجناب فرمود که ای برادر از جدم شنیدم که مادام که روح در بدن
ما اهل بیت میباشد عقل از ما زایل و بر طرف نمیشود دست خود را در دست
من بگذار آنوقت که عزرائیل را مشاهده کنم دست ترا فشار خواهم داد

پس

پس از آن دو برادر دست یکدیگر را گرفته و دست از نالها برداشته و سیلاب
اشکهای فراق بر رخساره جاری میکردند و آرامی داشتند که بعد از ساعتی
امام مسموم دست امام مظلوم را فشار داد پس مظلوم کربلا گوش خود را نزدیک
دهان زهر خورده برادر برد پس شنید که میفرماید ای حسین بدانکه ملك
الموت میگوید ابشر فان الله عنك راضٍ و جدك شافع یعنی بشارت باد
ترا ای حسن که خداوند از تو راضی است و جد تو شفاعت کننده است پس
از این کلام رنگ مقدسش از شدت زهر زرد شده پاهای خود را بجانب قبله
کشید و دستهای مبارک خود را برد و بجانب خود کشید و بزبان فصیح بلیغ
فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان جدی محمداً رسول الله و اشهد
ان ابی وصیه و خلیفته و بدست مبارک اشاره بجانب آسمان نمود و فرمود
بالرفیق الاعلی و در کمال شوق و ذوق روح پر فتوح مقدسش بجنان آباد
جنان در آشیانه قدس جای گرفت پس جناب سید الشهداء شروع بگریه فرمود
و صدای گریه و ناله از جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و صدای
الوداع الوداع و الفراق الفراق و واحسناه از باقی مخدرات اهل حرم محترم
بلند شد و دوستان و بنی هاشم خبردار گردیدند همه گریه کنان بعضی واماما
گویان و بعضی وامسموماه و جماعتی یا ابن رسول الله گویان روانه آن
ماتمسرا شدند بعد از هجوم ناله و افغان تابوتی آوردند و جسد ضعیف
نحیف زهر خورده او را برداشته از خانه بیرون بردند و همه زنانی که بشرف
مزاوجت آنجناب مشرف شده بودند یکصد و پنجاه نفر و بروایتی سیصد نفر
در عقب جنازه خاک بر سر میکردند و حضرت امام حسین برادر خود را
بدست خود غسل دادند و حنوط و کفن نموده نماز گذاردند مؤلف شکسته
گوید اما از بیکسی خامس آل العبا و غریبی بدشت کربلا که بر روی ریگهای
گرم افتاده نه در زیر پا بستری و نه در زیر سر متکائی بلکه بر ریگهای گرم

جمع نموده سر هیکسی را بر دامن خاک کذارده اماه تابوتی نداشت مکر چوب
نیزه ها غسلی نداشت مکر خون اعضا و کافوری نداشت مکر خاک کربلا و عزاداری
نداشت مکر مرغان هوا و در حدیث معتبرست که جناب سید الشهدا بنابر وصیت
برادر جنازهٔ انحضرت را بجهت تجدید عهد نزد قبر جد بزرکوار خود اورد چون
عایشه مطلع شد بر استر زینی سوار شد و اول زنی که بر زین سوار شد در اسلام
او بود و حال انکه رسول خدا منع فرموده بود سوار شدن زنرا بر زین امد در
مقابل تابوت ایستاد و نعره زد که دور کنید او را از خانهٔ من که نمیکذارم او را
دفن کنید و احترام رسول خدا را در هم شکنید پس جناب سید الشهداء فرمود
که تو هتک حرمت انحضرت را نمودی و داخل نموده اید بر او کسی را که او دوست
نمیداشت نزدیکی او را خداوند از تو همین را سؤال خواهد فرمود پس فرمود که
ای عایشه تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لك التسع من الثمن و فی الکل تصرفت
یعنی دیروز در جنک جمل بر شتر سوار شدی و بجنک پدر بزرکوارم رفتی و امروز
بر قاطر سوار شدی و بجنک فرزند رسول خدا امدی و اکر بعد از این زنده بمانی
بر فیل سوار خواهی شد و از میراث پیغمبر [illegible] رسول خدا نه یک از هشت یک سهم
تو میشد و تو همه را بغصب متصرف شدی [illegible] انه را خانهٔ خود نام نهادی و اکر
نه این بود که برادرم وصیت فرموده بود که در این واقعه باید بقدر شیشهٔ
حجامتی خون ریخته نشود هر اینه میدیدی که بر سر این جماعه که با ایشان فخر
و ناز میکنی چه می امد پس فرمود ای عایشه برادرم مرا امر فرموده که او را بجهت
تجدید عهد بنزد قبر جد بزرکوارش ببرم نه بجهت دفن و او دانا تر است بخدا
و رسول و کتاب خداوند و هرکز هتک حرمت رسول خدا را نخواهد نمود زیرا که
خدا در قران فرموده یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن
لکم یعنی ای جماعة مؤمنین داخل نشوید خانهای پیغمبر را مکر انکه اذن داده
شوید ای عایشه تو داخل کرده در خانهٔ انجناب مردان چند را بدون اذن
انحضرت

انحضرت و دیکر انکه خداوند فرموده است یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی یعنی ای جماعتی که ایمان اورده اید بلند مکنید صداهای خودرا
بالای صدای پیغمبر و تو و پدر تو و رفیق او نزد کوش انحضرت کلنکها بر زمین
زده اید و فرموده است ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك
الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی یعنی بدرستی که انجماعتی که میپوشند و مخفی
میدارند صدای خودرا نزد رسول الله انجماعة چنان کسانی میباشند که امتحان
فرموده است خداوند قلبهای ایشانرا برای تقوی ای عایشه بجان خودم قسم
که پدر تو و رفیق او را که نزدیک رسول خدا دفن کرده باعث اکراه انجناب است
و حال انکه احترام انجناب و مؤمنین در حال الحیوة و ممات یکسانست ای عایشه
اکر دفن برادرم را در اینجا جایز میدانستم هر اینه میدیدی که او را دفن میکردم
اکرچه بینی تو بر خاک مالیده شود پس محمد حنفیه پیش امد و فرمود ای عایشه
یکروز بر شتر سوار میشوی و یکروز بر استر و نمیتوانی خود را محافظة کنی و اهل
زمین را ارام نمیکذاری از عداوتی که با بنی هاشم داری عایشه در جواب
کفت که ای پسر حنفیه تو را با این سخنان چه کار اولاد فاطمه خود حاضرند
و سخن میکویند پس جناب سید الشهداء فرمود ای عایشه بس کن محمد حنفیه
زاییده از نسل فاطمه است که همه از نجباء بودند پس عایشه نعره کشید
که نعش حسن را از خانهٔ من بیرون برید که شما قومی هستید جنکجو پس از تجدید
عهد کردن با رسول خدا جنازهٔ مقدسه را بر سر تربت مادر برده و بعد از
زیارت مادر مظلومه به بقیع برده در تربهٔ مقدسه که روضه ایست
از روضات جنان دفن کردند پس خامس ال عبا بر سر تربت برادر قدری
از قران تلاوت فرموده پس این مرثیه را انشاء نموده ادهن راسی ام اطیب
محاسنی و راسك محفور و انت سلیب یعنی ایا بعد از این من روغن بر سر
بمالم و ریش خود را خوشبو خواهم کرد و حال انکه تو ای برادر سر بر خاک

برده و بی لباس در خاک خفته مؤلف گوید ای دوستان وای گریه کنندگان
با وجود آنکه بر سر مقدس حضرت امام حسن صدمه و جراحتی نرسیده بود برادر
مهربان مظلومش میفرماید که بعد از این سر خود را روغن نخواهم مالید و ریش
خود را معطر نخواهم کرد اما نمیدانم چه میفرمود امام حسن هر گاه در دنیا
بود و میدید که برادرش یکجا تیر خورده و مجروح شده پیشانیش یکجا از
صدمه تیر زهر آلود سوراخ شده و فرق مبارکش از ضربت عمود شکافته و
سرش را از بدن جدا کرده اند و بسر نیزه ها نموده اند و میدید که ریش مبارکش را
باد بر سر نیزه ها بطرف چپ و راست حرکت میدهد: واستمتع الدنیا لشیئ
احبه: الی کل ما ادنی الیک حبیبه: و یا دیگر طلب لذت خواهم کرد از انچه
دوست میدارم از دنیا یا از انچیزهائی که برای تو تحفه آورده دوستیم
فلا زلت ابکی ما تغنت حمامة: علیک و ما هبت صبا و جنوب: یعنی ای برادر
ای حسن همیشه بر تو خواهم گریست مادامی که در عالم مرغی بخواند و مادام که
باد صبا و جنوب بوزد آه آه که هرگز اشک چشم حضرت امام حسن خشک نمیشد
هر گاه میدید که مرغان هوا بر بالای جسد پاره پاره برادرش بالهای خود را
سایه بان کرده اند و همه صداها و نغمها بلند کرده بر مظلومی و بیکسی او نوحه
میکنند و باد صبا و جنوب بر آن بدن بخاک و خون آلوده شده و برهنه درهم
شکسته شده خاک کربلا می افشانند: و ما هملت دمعی من العین قطرة
و ما اخضر فی دوح الحجاز قضیب: یعنی ای برادر بر تو گریه میکنم مادامی
که اشک در چشم هست که بچکد و مادامی که در بستان حجاز نی سبز شود
بکائی طویل والدموع غزیرة و انت بعید والمزار قریب: یعنی گریه
من برای تو ای برادر طولانی است و اشکم مثل باران ریزانست و تو از من
دوری و تربت تو بمن نزدیکست غریب و اطراف البیوت محوطة: الا کل
من تحت التراب غریب: ای برادر تو غریبی و حال آنکه در اطراف تو خانهای اهل

مدینه است

مدینه است زیرا که هر کس در قبر منزل نمود غریب است اگرچه در وطن
باشد ای شیعیان بدانید که جناب سید الشهدا و اهل مدینه قلبهای خود را
در مفارقت حضرت امام حسن بزیارت قبر مقدسش تسلی میدادند آه و اوحسرتاه
که گریهها و نالهای اهل مدینه و بنی هاشم در هجران مظلوم کربلا و حضرت عباس
و سایر شهدا گاهی از جهة محرومی از فیض خدمتشان بود گاهی از جهة مظلومی
و شهادة ایشان بود گاهی از جهة دوری مزار ایشان و محرومی از زیارت
قبور ایشان زاری و بیقراری میکردند: ارقم بعثم ثم اغدو بمثله کئیبا
و دمع المقلتین سکوب: شبها بروز و روز را بشب می آورم با غم و اندوه
در حالتی که اشک هر دو چشم من ریزانست فللعین منی عبرة بعد عبرة و
للقلب منی رنة و نحیب: پس در هجران تو از برای چشم من اشکی است بعد از
اشک دیگر و از برای قلب من بعد از ان ناله بی اختیار هست ولا یفرج الباکی
خلاف الدمع صدة: و کل الفتی للموت فیه نصیب: و خوشحالی باقی نمیماند
بعد از گذشتن پیشینیان و هر که از مردن نصیبی است که لا محاله باو خواهد
رسید فلیس حریب من اصیب بماله و لکن لمن واری اخاه حریب: یعنی جراحت
دیده نیست کسی که بمال او صدمه و ضرری رسیده باشد بلکه جراحت
آنکسی دارد که برادرش را بر خاک کرده و خون زده است ای شیعیان وای
گریه کنندگان با وجود آنکه برادر زهرخورده خود را با اعضا و جوارح
درست در قبر گذاشته بود چنین میفرمود و اینگونه نالها میکرد آه و امصیبتاه
نمیدانم اگر حضرت امام حسن در حیوة میبود و میخواست بدن پاره پاره
استخوان خورد شده دست و سر از بدن جدا شده برادر خود را بی غسل
و بی کفن بهمان قسم که بخاک و خون آلوده شده بود در بیابان کربلا دفن نماید
آیا چگونه نوحها و نالها میکرد و آخر وی بعد برادر با جان برابر خود کرد
و فرمود نسیک من امسی یناجیک طیفه: ولیس لمن تحت التراب نصیب

یعنی ای برادر وای بعد از ارتحال تو دست از آشنائی و غریب تو کوتاه شد مگر
از برای آنکه که شب بخوابد و جناب تو را در خواب ببیند و بعد از برای کسی
که در زیر خاک رفت نصیبی مگر بخواب دیدن او و پس از خواندن این اشعار جان
که از حضرت سید الشهدا با اصحاب گریه کنان روانه خانه بیکس برادر خود
شد و با اهل بیت به حجره بی صاحب او گریها و نالها کردند مؤلف گوید که
در این وقت ناله و گریه نبود مگر در حجره بی صاحب حضرت امام حسن ع آه و امصیبتا
و در آن وقتی که خبر از بغداد رسید که امام مظلوم جناب موسی بن جعفر ع
در زندان هرون ملعون بزهر جفا شهید شده است گریه نبود مگر در خانه
آن مظلوم آه واحزناه در آن وقتی که با اهل مدینه خبر رسید که در خراسان
بزهر مامون ملعون حضرت امام رضا شهید شده گریه نبود مگر در خانه
آن امام غریب مظلوم ارواحنا له الفداء آه وا ویلاه وامصیبتاه نمیدانم چه
بگویم از آن وقتی که جناب سید الشهداء را شهید کرده بودند و جناب سید
الساجدین ع با اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه طیبه
شدند و داخل خانهای بی صاحب شدند که هر سوخته با فوجی از زنان و
دوستان داخل حجره شهیدی شده و بیاد صاحبش ساکن در آن آه و افغان
از زمین باسمان بالا میرفت جمعی در حجره سرور شهیدان ناله میکردند و
جماعتی در خانه حضرت عباس ع طایفه در منزل علی اکبر نوجوان جمله در حجله
خانه قاسم نو داماد و همچنین در خانه هر شهیدی گریها و نالها بود
و در حدیث است که هرگز کسی مدینه را بر آن حال مشاهده ننموده بود
انا لله وانا الیه راجعون مجلس هجدهم حدیث بوسیدن
رسول خدا دهان امام حسن و حلقوم امام حسین السلام علیکم یا اهل المصیبة
والعزاء ورحمة الله وبرکاته السلام علی سید الانبیاء الشفیع المحبین
یوم الجزاء وعلی آله الامناء النقباء النجباء سیما علی مولای الحسن

المقتول

المقتول بسم الجفاء و سیدی الحسین سید الشهداء علیهم الاف التحیة
والثناء و علی شیعتهم المقیمین لمراسم العزاء ولعنة الله علی اعدائهم
دوام دار البقاء اما بعد ابن عباس میگوید در مدینه طیبه نماز
صبح را در مسجد با رسول خدا بجای آورده بودیم پس چون حضرت ص از تعقیب فارغ
شد تکیه بمحراب فرموده روی شریف را بجانب ما نمود که کانه البدر لیلة
تمامه و کماله روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس
شروع نمود ما را بموعظه تا اثر سخنان آنجناب مثل آب سردی بود که بر جگر
تشنه وارد شود گاهی ما را مشتاق جنت میفرمود و گاهی از عذاب الهی ما را
خائف مینمود و همه اصحاب مسرور و خوشحال بودیم بشرف قرب جوار آنحضرت
که ناگاه آنجناب سر خود را بلند کرده روی شگفته خود را بجانب در مسجد
فرمود پس ما نیز نظر بدر مسجد کردیم دیدیم که حسنین ع تشریف می آورند
و دست راست حضرت امام حسن و در دست چپ جناب سید الشهداء است
و میفرمایند من مثلنا کیست مثل ما و حال آنکه خداوند جد ما را بهتر
از جمیع اهل آسمانها و زمینها فرموده و پدر ما را بعد از او بهتر از اهل
مشرق و مغرب گردانیده و مادر ما را سیده نساء عالمیان نموده و جده ما را
ام المؤمنین فرموده و ما را سید و آقای همه جوانان اهل جنت گردانیده
ابن عباس میگوید که بر سرور و خوشحالی ما سرورها افزوده و ما اصحاب
یکدیگر را بشارت میدادیم و تهنیت و مبارکباد میگفتیم که در زمره دوستان
این بزرگوارانیم و از دشمنان ایشان بیزاریم پس چون دفعه دیگر نظر بصورت
مبارک رسول خدا کردیم دیدیم که اشکهای آنجناب بر رخسار شریفش
جاری است پس گفتیم سبحان الله در این وقت خوشحالی این گریه از کجاست
پس خواستیم از سبب گریه سؤال کنیم آنجناب خود فرمود که والله کانی اراکم
ای دو فرزندان بر جدا این مصیبتهائی که بعد از من بر شما وارد میشود ای اصحاب

من هر یک از شما که زنده بمانید بعد از من ناگوار خواهد بود بر شما دیدن
آن مصیبتهائی که بر این دو فرزند من وارد خواهد گردید پس ناله‌ایی
بلند از قلب آنجناب برآمد و بر گریه آنحضرت افزود و فرمود ناگوار
خواهد بود شنیدن مصیبتهای این دو فرزند بر هر یک از شیعیان من
و شیعیان پدر ایشان که بعد از من بیایند ابن عباس گوید که ما خواستیم
که سؤال از مصیبتهای ایشان کنیم که آنجناب دو فرزند خود را بدامن خود طلب
فرمود پس حضرت امام حسن ع را بر ران راست خود نشانید و حضرت امام
حسین را بر ران چپ فقال بابی انتما و امی امکما یعنی پدرم فدای پدر شما
و مادرم فدای مادر شما باد فقبل الحسن فی فم و اطال اللثم ثم التفت الی
الحسین وقبله فی نحره و اطال اللثم بعدها یعنی بوسید دهان حضرت امام
حسن ع را بوسید دهان آنمظلوم را و طول داد در بوسیدن دهان آن مظلوم را
پس روی مبارک بجانب حضرت امام حسین ع گردانید و حلقوم آنحضرت را
بوسید و بوسیدن از شدت گریه و طول داد بوسیدن او را و بعد از بوسه اشک
آنجناب بر رخساره اش جاری شد ابن عباس گوید از شدت گریه آنحضرت
همه اصحاب تا یکساعت میگریستند و سبب گریه را نمیدانستند که ناگاه دیدیم
که مظلوم کربلا برخاست و روانه خدمت مادر گردید و در عرض راه گریها
بلند میکرد مؤلف گوید که بفدای آن طبع لطیف و قلب رقیق شویم که به
ملاحظه خلاف طبع جزئی آنچنین گریهای بلند کند و اشکها بر گلگونه
شریف جاری فرماید ندانم که در روز عاشورا به ملاحظه دستهای
قطع شده برادرش حضرت عباس و پاره پاره شدن جسد قاسم و قطعه
قطعه شدن اعضای فرزند دلبندش جناب علی اکبر با چگونه ناله‌ایی
جانگداز میکشید و آههای شرربار از سینه پر ملال بر میآورد پس
چون حضرت فاطمه فرزند دلبند خود را بآن حال مشاهده نمود از جا برجست

وکرو

و سر و سینه خود را چون جان شیرین در آغوش کشید و با آستین مرحمت
اشک از صورت و چشم او پاک میفرمود و فرمود فداک امک ما یبکیک یعنی
مادرت بقربان تو شود چه باعث شده که اینچنین ناله و گریه میکنی مؤلف
گوید آه و امصیبتاه نمیدانم کجا بود حضرت فاطمه در روز عاشورا آن
خونهائی که از فرق شکافته شده و پیشانی سوراخ شده بر روی فرزند
بیکس غریبش جاری شده بود پاک کند و او را تسلی دهد ابن عباس میگوید
که هر چند حضرت فاطمه فرزند دلبند خود را تسلی میداد بر گریه او می‌افزود
و از شدت گریه او حضرت فاطمه بگریه در آمد فرمود یا قرة عینی و یا ثمرة
فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله عینک یعنی ای نور دو چشم من و ای میوه دل
من چه باعث گریه تو شده است خداوند هرگز چشم ترا نگریاند مؤلف
گر خداوند لعنت کند بر آن جماعتی که در روز عاشورا بر چشم نور چشم فاطمه زهرا
تیر زدند پس فاطمه اصرار کرد که ای فرزند بگو من بر تو و بگو جدت و پدرت
که مرا از سبب گریه خود خبر ده آنحضرت عرض کرد یا اماه کان جدی ملنی
من کثرة ترددی الیه یعنی ای مادر گویا از کثرت مراوده که بخدمت جد
خود نموده ام آنجناب را خوش نمی آید که بزیارت ایشان روم ای معصومه فرمود
لماذا یعنی ای فرزند این سخن را از کجائی گوئی عرض کرد چون امروز با برادر
حسن ع بخدمت جد بزرگوارم رفتیم در حالتی که پدرم و اصحاب در خدمت
آنجناب بودند هر دو ما را بر ران راست و چپ خود نشانید فقبل اخی الحسن
فی فمه قبلة طویلة پس بوسید دهان برادرم حسن را و طول داد در بوسیدن
دهان او پس بعد از آن روی مبارک بجانب من کرد و اعرض عن فمی و قبلنی
فی نحری و از بوسیدن دهان من اعراض کرد و حلقوم مرا بوسید اگر از من
ملالی نداشت هر آینه میبوسید مرا مثل بوسیدن برادرم ای مادر بیا
دهان مرا ببو تا معلوم شود که بوی ناخوشی میدهد فاطمه فرمود گرد دهان

تو از مثل خوشبوتر است ای فرزند والله که مکرر از جدت شنیدم که میفرمود حسین
از من است و من از حسینم آگاه باشید که هر کس اذیت کند حسین را البته مرا اذیت
کرده ای فرزند کرامی مکرر جدت ترا بر دوش خود سوار میکرد و میفرمود الا
من احب حسینا فقد احبنی یعنی هر که حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است
والله ای فرزند دوری تو در نگاه او را به گریه میکرد چه جد بزرگوارت داخل
حجره من شد و فرمود یا فاطمة سکتیه فان بکائه یوذینی یعنی ای فاطمه
حسین را آرام و ساکت کن که گریه او اذیت میکند مرا مؤلف گوید
ای دوستان اگر گریه سید الشهداء در وقت استراحت باعث اذیت رسول خدا
شود نمیدانم چگونه میبود حال آنحضرت اگر گریهای مظلوم را در روز عاشورا
میشنید که در وقت وداع با قاسم چنان نالها کردند که هر دو غش کردند و در
هنگام وداع آخرین با جناب عباس و با فرزند نوجوان خود علی اکبر و در وداع
آخرین با بانوان حرم محترم چندان صداها بناله بلند کردند بالوداع الوداع که
ملائکها در آسمانها بگریه در آمدند پس فرمود که ای فرزند روزی دیگر
تو گریه میکردی جدت فرمود ای فاطمه حسین را ساکت کردان که گریه او آزرده
میکند ملائکه را ای فرزند در زمانی تو را مرضی عارض شد جدت از جبرئیل
تعویذی از جهت شفای تو خواهش کرد ای فرزند بخاطر داری روزی را که تو
با برادرت حسن در حضور جدت کشتی میگرفتید و او میفرمود ای حسن حسین را
بگیر پس من عرض کردم ای پدر آیا بزرگتر را میفرمائی که کوچکتر را بگیرد در
جواب میدهی ای فاطمه اینک جبرئیل ایستاده و میگوید ای حسین بگیر حسن را فرمود
ای فرزند با اینهمه مهربانیها چگونه میشود که جدت از تو ملول شده باشد
بیا تا باهم بخدمت جدت برویم و حقیقت حال را معلوم کنیم پس آن معصومه
دست فرزند را گرفته و گوشه چادرش بر زمین میکشید ابن عباس میگوید
که چون ایشان داخل مسجد شدند همه اصحاب بجهة احترام آن معصومه برخواسته

بکوشها

بگوشهای مسجد قرار گرفتیم مگر علی ابن ابیطالب مؤلف گوید نمیدانم چه خواهد بود
حال آنجماعتی که هتک حرمت آن معصومه کردند بعد از ارتحال آنحضرت آن مخدره را
گریان و نالان نمودند با دست و بازوی شکسته در وقت ازدحام قنفذ و فجره
امت در مسجد او را اذیت کردند و او را نسبت به دروغ دادند و حق او را غصب کردند
و با انواع بی ادبیها او را روانه خانهٔ خود نمودند ابن عباس میگوید که چون
نظر آنحضرت بجناب فاطمه افتاد و حضرت امام حسین را دیدند نالهٔ بلند
از قلب مبارک برکشید و آستین خود را حجاب صورت منور خود کردانید
و چندان گریست که آستینهای آنسرور تر شد پس خاتون روز جزا وارد شد
و عرض کرد السلام علیك یا ابتاه آنحضرت فرمود و علیك السلام یا فاطمه
و رحمة الله و برکاته پس عرض کرد ای سید و آقای فاطمه چه گونه شد که دل
حسین را شکستی آیا خود نفرمودی که حسین ریحانه من است که با او مسرورم و
خوشحالم اما قلت الحسین عینی التی براسی آیا خود نفرمودی که حسین بمنزله
چشم سر من است مؤلف گوید که اگر جناب سید الشهدا بمنزله چشم رسول است
پس جمیع تیرها و نیزها و خنجرها و آلات حرب که در روز عاشورا بر جسد آن مظلوم
رسید گویا بر چشم سید انبیا وارد گردید پس عرض کرد ای پدر بزرگوار آیا
خود نفرمودی که حسین بهتر از اهل آسمانها و زمینها است آیا نفرمودی که
اشم رائحة الجنة من الحسین یعنی میشنوم بوی بهشت را از حسین فرمود
بلی ای فاطمه همه را من گفتم فاطمه عرض کرد پس بچه سبب او را مثل برادرش
نورسیده کرده او بگریه درآمده هر چند او را تسلی میدهم آرام نمیگیرد
حضرت فرمود که ای دختر در این امر سری است که اگر بر آن مطلع شوی
میترسم که عیش و زندگانی بر تو تیره و تار گردد و قلبت بشکند پس آن
صدیقه عرض کرد که ای پدر بزرگوار بحق خودت که این راز را از من مخفی
مدار چون آن معصومه آنحضرت را قسم داد آنحضرت او را فرمود انا لله و انا

الیه راجعون ای دختر اینک جبرئیل خبر میدهد مرا که فرزند تو حسن کشته
میشود بزهر جفا بدست زوجه او جعده دختر اشعث بن قیس کوفی پس بوسیدم
موضع زهر خوردن او را بعد از بوسیدن او و حسین فرزند تو شهید میشود
بخنجر شمر بن ذی الجوشن پس بوسیدم حلقوم حسین را بعد از بوسیدن او ابن عباس
میگوید چون سخن رسول خدا باینجا رسید حضرت فاطمه گریهای بلند کرد و همه
اصحاب از گریهای آن معصومه بگریه درآمدند فلطمت وجهها وحثت التراب علی
راسها پس آن مظلومه سیلی عزا بر صورة خود زد و خاک مصیبت بر سر خود ریخت
و چون صدای ناله فاطمه بلند شد زنان مهاجر و انصار که در مدینه بودند
از برای یاری او جمع شدند و چنان صدای نالها و گریها بلند شد که مسجد
و هر کس در آن بود بلرزه درآمدند حتی آنکه ما گمان کردیم که جنیان با ما
گریه میکردند مؤلف محزون میگوید که نمیدانم کجا بودند زنان مهاجر
و انصار که دختران همین فاطمه را در روز عاشورا در وقتی که جناب سید
الشهداء را شهید کردند و اهل کوفه و شام در خیمهای زنان بیکس ریختند
ایشانرا در گریه و زاری همراهی کنند و آن وقتی که خیمها را سوختند و آن
غریبان سر به بیابان گذاشتند در اطراف ایشان درآیند و ایشانرا جمع آوری
نمایند ابن عباس گوید که حضرت فاطمه سؤال نمود ای پدر بزرگوار در کدام زمین
این مصیبتها بر فرزندم خواهد رسید در مدینه است یا غیر آن فرمود که
زمینی است که نام او کربلا است پس گفت که چگونه فرزندم کشته خواهد شد
آنحضرت گریست و فرمود ای فاطمه مصیبت او اعظم از جمیع مصیبتها است
بدانکه اهل کوفه نامها بوی بنویسند که تویی خلیفة الله فرزند خلیفة الله
بر همه ما و این حکمی است که از جانب خدا و رسول خدا واجب گردیده است
بر ما و چون اجابت نماید ایشانرا و وارد کوفه گردد او را بقتل رسانند
در حالتی که غریب و بیکس و تشنه بوده باشد و هر چند ناله و استغاثه

کنند

کنند و بگوید اما من ناصر ینصرنا اما من مجیر یجیرنا یعنی آیا یاری کننده
هست که ما را یاری کند و آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد احدی
او را جواب ندهد پس او را مثل گوسفند بقتل رسانند و بکشند اولاد
او را و اولاد برادرش حسن را و سر انصار و یاران او را بر سر نیزهای بلند
کنند و همه زنان و خواهران و دختران را با حسرت و آه و ناله باسیری
ببرند و در اطراف شهرها و دیارها بگردانند چون فاطمه این سخنانرا شنید
و بر کیفیت شهادة فرزندان و اسیری دختران خود مطلع گردید نعره از جگر
برکشید و بناله جانگداز صیحه زد که واحسیناه و ولداه و وا ثمرة قلباه
و وا قرة عیناه ابن عباس گوید که از نالهای آن مظلومه بار دیگر اهل مسجد بگریه
درآمدند بعد از آنکه نالها آرام گرفت آن معصومه عرض کرد یا ابتاه انا
اکفل الیتامی والنساء واجهزه وادفنه یعنی ای جان پدر آیا من میباید
که فرزندان یتیم و زنان بیکس او را پرستاری نمایم و من میباید که حسین را
غسل داده و حنوط داده و کفن کرده در خاک بسپارم فرمود ای فاطمه این
واقعه کبری خواهد گردید بعد از رحلت من و تو و پس از شهادة پدر
و برادرش مؤلف دلکباب میگوید پس کجا بودی ای فاطمه طاهره کجا بودی که
سکینه خاتون یتیم فرزند خود را مشاهده کنی که در دست عمر سعد خارجی
اسیر و دختران خود را در چنگ منافقین کوفه و شام دستگیر ببینی و ملاحظه
کنی که هیچکس ترحمی بایشان نمیکرد و متکفل احوال ایشان نمیشد آه و [illegible]
نمیدانم که چگونه بود حال تو هر گاه حسین را مشاهده مینمودی که سراپا
غرق خون غسل نداده حنوط نکرده کفن ننموده و کسی بر او نماز نگذارده
و در خاک نسپرده و در آفتاب بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بود
پس سؤال کرد ای پدر این مصیبت در کدام ماه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود
در ماه محرم در روز دهم آن که روز عاشورا است که اهل کفر جدال و

قتال را در اینماه حرام میدانستند و فسقه و فجره این امت من فرزند مرا بقتل
میرسانند و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد نمود پس عرض
کرد که هرگاه همچنان از ما نباشیم که حسین را غسل میدهد که او را کفن
میکند و کی بر او نماز میگذارد آه آه که رسول خدا فرمود ای فاطمه نه کسی
او را غسل میدهد و نه کسی او را کفن میکند و نه کسی بر او نماز میکند
بلکه جسد او را در بیابان می‌اندازند و اعتنائی بآن نمیکنند و آفتاب بر او
خواهد تابید و سرش را بریده بر سر نیزه نموده در شهرها بگردانند چون
آن مادر مهربان اینگونه سخنان شنید ناله واحسیناه برکشید و صدا به
واولداه و واحسرتاه بلند نمود جناب سید الشهداء حاضر بود و بگوش خود
وقایع جان گداز خود را از جد خود استماع نمود صیحه زد و گفت یا جداه مصیبت
من بسیار بزرگ و امر من عجیب دشوار است و شروع بگریه نمود از گریه آن مظلوم
جد و پدر و مادر و برادر و جمیع حاضران در مجلس بناله و گریه و زاری
درآمدند و چنان شور گریه شد که بیان نتوان نمود که ناگاه پیک حضرت
رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد السلام علیک یا اخی محمد
بر تو باد ای برادر من سلام من بدانکه خداوند علی اعلا ترا سلام میرساند
و ترا مخصوص بتحیة و اکرام خود میگرداند و میفرماید که فاطمه را ساکت
گردان که از گریه او ملائکه آسمانها بگریه درآمدند مؤلف گوید که آیا چه گونه
نالها کردند اهل آسمانها در روز عاشورا وقتی که خیمهای آن مظلوم را آتش
زدند فاطمه نوعروس فرزند زاده همین فاطمه سر به بیابانها گذاشت و
با گریه و ناله فرار میکرد و یکی از ملاعین بر اسب خود سوار و با نیزه از عقب
او تاخت تا آنکه نیزه بر او زد که برو در افتاد گوش او را بجهت گوشواره
درید پس جبرئیل عرض کرد که بفاطمه بفرما که خدای تعالی میفرماید
که زود باشد که خلق فرمائیم شیعیان طاهر مطهر چند که مالهای

خود را

خود را صرف کنند و بدنها و جانهای خود را به تعب اندازند در راه زیارت
قبر مقدس او و در مجالس بسیار با یکدیگر جمع شوند و در ذکر مصیبت او و ظلم
کردانند جراحتهای قلب خود را و جاری گردانند اشکهای بسیار از بر رخسارهای
خود و چه بسیار طول کشد بیداریهای ایشان در شبها بجهت اقامه عزای او
و ایشان از اکالت و سستی و بازگشت از تعزیه داری او نباشد و بعقد خود
در آورند زنان طاهرات را امهات تو را پس اولادهای طاهر مطهر خداوند
با ایشان عطا میکند که همراه دوستان و مجاوران و زیارت کنندگان فرزند
او باشند علی الدوام بر سر قبر او زیارت کنند و مجاورت نمایند تا آن زمان که
زمان قائم آل محمد است بطلب خون خواهی خون او و خون هر مظلومی و هر نبی
و هر وصیی ظاهر گردد فقال یا محمد بشر الزائرین بعد مماته پس جبرئیل عرض کرد
یا محمد بشارت ده زیارت کنندگان او را بعد از شهادت او و آگاه گردان
ایشان را که هر کس زیارت کند او را بعد از کشته شدن او خواهد بود
از برای او بهر قدمی ثواب یک حج قبول و هر کس یک درهم خرج کنده
عزاداری او یا در راه زیارت او آن درهم را ملائکه از برای او تجارت میکنند
تا روز قیامت و بعوض هر درهمی هزار حسنه باو میدهند و قصری در جنة
برای او بنا میکنند یا محمد خبر گردان امت خود را که هر کس بیاد او در مصیبت
او را او بگرید جمع میکنند ملائکه اشکهای او را در شیشها از بلور و در
روز قیامت تسلیم او میکنند و باو میگویند ای ولی خداوند این است اشکهای
تو که در دنیا در مصیبت جناب سید الشهداء گریستی پس اگر بانیه
آنرا صدقه کند تعدی بر آن بریزد که زیاده از پانصد سال راه از تو
بگریزد پس رسول خدا از استماع کلمات جبرئیل روی مبارکش گشوده شد
و شاد گردید پس حضرت فاطمه از سبب خوشحالی آنجناب سؤال نمود آنحضرت
وحیهای جبرئیل را فرمود آن معصومه سجده شکر بجای آورده پس مظلوم کربلا

عرض کرد یا جداه هرگاه دوستان من چنین مشقتها برای من بر خود راه دهند
شما در روز قیامت جزای ایشان را چه خواهید داد آنحضرت فرمود که
گناه کاران ایشان را شفاعة میکنم وخداوند وعده فرموده که شفاعة
مرا در حق ایشان قبول فرماید پس روی مقدس خود را بجانب امیر مؤمنان
علیه السلام کرده عرض کرد ای پدر جان شما با ایشان چه خواهید داد
آنحضرت فرمود ای فرزند قسم یاد میکنم که آب ندهم مگر ایشان را در روز
تشنگی بزرگ پس روی مبارک بجانب امام حسن ع کرده وگفت ای جان برادر
شما با ایشان چه عطا خواهید کرد فرمود بحق تو قسم که داخل نشوم در بهشت
مگر با ایشان پس روی شریف بجانب فاطمه نموده وگفت ای مادر شما بدوستان
وگریه کنندگان بر من چه رحمت خواهید فرمود آن معصومه فرمود که ای
فرزند بعزت وجلال پروردگار وبحق پدر وشوهرم که بر در بهشت
می ایستم با سر برهنه وچشم اشکبار وازخداوند طلب میکنم مگر ایشان را
واول ایشان را داخل جنت میکنم وبعد خود داخل خواهم گردید پس جناب
سید الشهداء ع عرض کرد ای جد بزرگوار بحق پروردگار من وبحق شما
قسم که تا بچشم خود نبینم که ایشان پیش روی من داخل بهشت میشوند خود
داخل بهشت نخواهم گردید وازخداوند طلب میکنم که قصرهای ایشان
مقابل قصر من قرار دهد در روز قیامت اللهم ادخلنا الجنة
بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین صلوات الله علیهم اجمعین

مجلس نوزدهم مطلع شدن آدم بر شهادت امام حسین ع

الحمد لله رافع درجات الانبیاء والمرسلین وجاعل منازلهم فی
اعلی علیین والصلوة والسلام علی الاولین والاخرین خصوصا علی محمد
خاتم النبیین وعلی اوصیائه المرضیین الطیبین الطاهرین سیما علی الامام
المعصوم والغریب المغموم المشهور بالحسین المظلوم الذی سالت له

دموع

دموع ابا الادمیین وجری للعبرة دم رجله فی مقتل سید المظلومین واخبر
ببعض مصائبه جبرئیل الامین فبکیا علیه کبکاء الثکلی واظهر الانین
فصلی مبغضیه لعائن اهل السموات والارضین ابدا لابدین ودهر الداهرین
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو
التواب الرحیم بدانکه چون خداوند آدم را بید قدرة خود آفرید وامر
فرمود ملائکه را بسجده کردن بر او پس همه ملائکه سجده کردند بر او مگر
ابلیس لعین که تکبر ورزید وسجده نکرد پس جناب اقدس الهی امر فرمود
آنحضرت را که در پیش از ظهر روز جمعه با زوجه خود حضرت حوا داخل
بهشت شوند واز هرچه خواهند تناول کنند مگر از درخت گندم یا انجیر
یا شجرة حسد یا شجرة بهشت یا شجره محمدیه باختلاف اخبار پس شیطان لعین
ایشان را اغوا کرد واز آن درخت میل کردند ودر عصر همان روز یا مغرب
آن ایشان را از بهشت بیرون کردند وبجانب زمین روانه کردند وحضرت
آدم در مکه معظمه نازل شد وبجهة مفارقت بهشت در اطراف زمین
راه میرفت وگریه میکرد تا آنکه از بسیاری گریه گوشت روی آنحضرت
زایل شد ودندانهای آنجناب نمایان گردید واندوه وحسرة وهرچه
تفحص میکرد حضرت حوا را نمیدید وتفحص او در اطراف زمین میکرد
پس عبور آنحضرت بکربلای معلی افتاد پس دید که بدون سبب وعلتی
غم عظیمی بر قلب مبارکش وارد گردید وسینه اش تنگ شد وچون بموضع
شهادت امام مظلوم رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین افتاد وخون
از پای مبارکش جاری شده سر بجانب آسمان بلند کرد وعرض کرد
الهی هل حدث منی ذنب جدید فعاقبتنی به ای خداوند من آیا گناه
تازه از من صادر شد پس عقاب کردی مرا بجهة آن پروردگار من همه
اطراف روی زمین را گردیدم ومن کدورت وبلائی نرسید مثل آنچه

در این زمین رسید وحی رسید که ای آدم گناه تازه نکردی لکن یقتل فی
هذه الارض ولدك الحسين ظلما کشته میشود در این زمین فرزند تو حسین
از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهة موافقت کردن با جاری شدن
خون حسین ع مؤلف گوید که از حضرت آدم پاره شد مگر رگی و جاری
شد مگر خون قلیلی واما از مظلوم کربلا و شهید بدست اشقیا پس پاره
پاره شده رگهای شریفش و همه گوشتهای بدنش قطعه قطعه شده و از
مجموع سر و صورت و بدن و اعضاء و جوارحش خون جاری بود فقال
آدم یا رب ایکون الحسين نبيا آدم عرض کرد ای پروردگار من آیا
پیغمبر است از پیغمبران ندا رسید که نه لکن فرزند زادهٔ محمد مصطفی است
پس پرسید که کشندهٔ او کیست ندا رسید که یزید که لعنت کرده شده همه
اهل آسمانها و زمینهاست پس حضرت آدم از جبرئیل پرسید که چه کار
خوبست که بجای آورم در این زمین عرض کرد که لعن کن بر یزید پس آنحضرت
چهار مرتبه بر او لعن کرد و از انجا گذشت پس چون آن زمان شد که خداوند
جلیل خواست که توبهٔ آدم را قبول کند جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت
یا آدم انظر الی ساق العرش نگاه کن به ساق عرش چون نگاه کرد دید
اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه طاهرین را پس جبرئیل اسماء ایشان را
تعلیم حضرت آدم کرد و گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی
یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن والحسين منك الاحسان پس چون
اسم حسین بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال اشك بر صورتش
جاری شد و قلبش خاشع گردید پس فرمود یا اخی جبرئيل فی ذکر الخامس
ینکسر قلبی و یسیل عبرتی یعنی ای برادر من جبرئیل همین که اسم پنجم را
ذکر میکنم دل من میشکند و اشك از چشم من جاری میشود جبرئیل گفت
یا آدم ولدك هذا يصاب بمصيبة تصغر عندها المصائب یعنی ای آدم

این فرزند تو را مصیبتی چند میرسد که کوچك است در پیش او همه مصیبتهای
عالم حضرت آدم فرمود که ای برادر جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را که
چیست قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین یعنی
ای آدم کشته میشود این فرزند تو در جانی و حالتی که بسیار تشنه است و
غریب و بیکس و تنهاست و نیست از برای او ناصری و معینی مؤلف محزون
گوید که شاهد بر صدق این حدیث آنست که در روایت معتبره آورده اند که در
آخر وداع جناب سید الشهدا ع با دختر مظلومهٔ خود سکینه مشغول تکلم
بود که شنید که ندا کرد ندای حسین اگر دیگر از برای تو یاری و مددکاری
بمیدان قتال خود روانه شو پس آنجناب روانه میدان شد و هرچند بطرف
چپ و راست نظر میکرد یار و یاوری و مددکاری نمیدید پس بصدای
بلند فرمود هل من راحم یرحم آل الرسول یعنی آیا رحم کننده هست که بر
آل رسول رحم کند و هل من ناصر ینصر ذریة البتول آیا یاری کننده
هست که یاری کند ذریه اطهار فاطمه را واحدی جواب او را نمیداد فقال
جبرئیل لو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش
بينه وبين السماء كالدخان لم يجبه احد الا بالسيوف وشرب الحتوف
جبرئیل گفت ای آدم اگر ببینی تو آن فرزند را در حالتی که میگوید داد
از شدت تشنگی و آه از کمی یار و انصار هر اینه امر عجیبی خواهی دید ای آدم
اینقدر تشنه میشود که عطش حایل میشود در میانه او و میانه آسمان
مثل دود مؤلف گوید که شاید مراد این باشد که از شدت عطش چشم
آنجناب غبارآلوده بود و آسمان را نمیدید مثل آنکه دودی حایل شده
یا آنکه از شدت عطش و تشنگی جگر نفسهای آن مظلوم مانند دود بود که
گویا در میانه آنجناب و آسمان مثل دود حایل بود آه که در مثل چنین
حالتی که نداها و استغاثهای آنحضرت را جواب نداد مگر میگفتند یا حسین

جوانی بغیر از شمشیرهای تیز و اشامیدنه لک نزد ما نیست قال جبرئیل فیذبح
کما ذبح الشاة من قفائه آه واحسیناه وامظلوماه جبرئیل گفت ای آدم سر این فرزند
ترا از بدن جدا میکنند مثل سر گوسفندان نه از طرف پیش بلکه از طرف
پشت سر او مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقت که
جناب سید الشهداء سینه شمر را مشاهده فرمود و او را شبیه بسگ خوک
کرد آن ملعون از کلام آنحضرت در غضب شد و کینه و بغض و طغیان کرد و گفت بلی
والله لا یقتلک غیری ولاذبحنک من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک
یعنی بخداوند عالم قسم که بقتل نمیرساند ترا احدی غیر از من والبته ترا
خواهم کشت از پشت سر تو تا اینکه عذاب تو زیاد شود قال جبرئیل وینهب
رحله اعدائه جبرئیل گفت ای آدم اسباب و اوضاع زندگانی این فرزند ترا
دشمنان بغارت خواهند برد آه وامصیبتاه جبرئیل گفت که سر مقدس او را
بر سر نیزه ها خواهند نمود با سرهای یاران او و زنان او و دختران او را
شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم همچنین گذشته است در علم خداوند
یگانه فبکی آدم وجبرئیل بکاء الثکلی یعنی حضرت آدم و جبرئیل هر دو گریه کردند
مثل گریستن زن فرزند مرده مؤلف گوید که هرگاه حضرت آدم و جبرئیل
پیش از وقوع این مصیبت جانگداز مثل زن بچه مرده گریه کنند سزاوار
آنست که شیعیان و محبان بعد از وقوع این قضیه هایله خود را هلاک
کنند بدانکه از جمله احوال شهر بشهر بردن سرها و زنان آنست که چون
اهل بیت را داخل کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و افغان مینمودند
پس ام کلثوم خاتون سر از محمل بیرون آورده و فرمود که ساکت شوید ای
اهل کوفه مردان شما مارا میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند حاکم
در میان ما و شما خداست در روز جزا ناگاه صیحه عظیمی در میان کوفیان
ظاهر گردید چون ملاحظه کردند دیدند که هجده سر از سرهای شهدا را

آوردند یقدمهم راس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله یعنی پیش
از همه آن سرها سر مبارک امام حسین بود و آن مانند ماه شب چهارده میدرخشید
و شبیه ترین خلق خداوند بود برسول خدا و از ریش مبارکش آثار وسمه ظاهر
بود و باد ریش آن شهید را بطرف چپ و راست حرکت میداد پس چشم زینب
خاتون بر سر بریده برادرش افتاد پس سر خود را بر مقدم محمل زد راوی گوید
که دیدم که خون از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس بیستم در مطلع شدن خلیل الرحمن و ذبیح و موسی بر بعضی از مصائب آنحضرت
سبحان الله تعالی الذی یخص عباده بالبلاء واجزل لهم الاجر فی دار الجزاء واخبر
الانبیاء بمصائب آل الاوصیاء واحرق قلوبهم برزایا سید الشهداء ولارتفاع
درجاتهم فی دار البقاء فعلیهم الاف التحیة والثناء وعلی مبغضیهم لعائن
اهل الارض والسماء اما بعد بدانکه در حدیث وارد شده است که حضرت ابرهیم
بکربلا و معلی عبور فرمود در حالتی که بر اسب خود سوار بود پس آن اسب
سکندری خورده و حضرت ابرهیم بر زمین افتاد و سر آنحضرت شکست و خون
از آن جاری گردید پس آن بزرگوار شروع کرد باستغفار کردن و عرض کرد
ای خداوند من چه گناه از من صادر شد جبرئیل نازل شد و عرض کرد که ای
ابرهیم گناه از تو سر نزد لکن هنا یقتل سبط خاتم الانبیاء وابن خاتم الاوصیاء
فسال الدم موافقا لدمه کشته میشود در این زمین دختر زاده خاتم پیغمبر
و خاتم اوصیا ریخته شد خون تو جهة موافقت کردن با خون او مؤلف
گوید که چون حضرت ابرهیم از اسب افتاد یکموضع از سر او شکسته که در
زمانی که مظلوم کربلا از ذو الجناح افتاد مواضع بسیار از سر مبارکش
از ضرب تیرها و نیزه ها شکسته بود از آنجمله ابو الحتوف تیری بجانب آن
غریب شهید انداخته بود فوقع السهم فی جبهته فنزعه من جبهته فسالت
الدم علی وجهه ولحیته یعنی پس آن تیر بر پیشانی نورانی آنحضرت رسید

وچون آن تیر را کشید خون بر صورت و ریش مبارکش جاری شد آه وامصیبتا
که نامردی از اهل کوفه که اسم آن ملعون مالک بن بشیر بود آمد و بآن بزرگوار
ناسزا گفت و شمشیری بر فرق همایونش زد که عمامه آنجناب پر از خون شد
وقال ابرهیم یا جبرئیل ومن یکون قاتله گفت ابرهیم که ای جبرئیل کیست کشنده
او عرض کرد یزید که ملعونست در نزد جمله اهل آسمانها و زمینها و قلم بدون
اذن الهی لعن آن ملعون را بر لوح ثبت نمود پس خداوند بقلم فرمود که بجهة آنکه
بر او قبل از وحی من لعن نوشتی مستحق مدح و ثنای من شدی پس حضرت
ابرهیم دستهای خود را بجانب آسمان بلند کرده و لعن بسیار کرد بر یزید
و اسب آنحضرت بزبان فصیح گفت آمین حضرت پرسید از اسب خود که تو چه
فهمیدی که آمین گفتی عرض کرد که من فخر میکردم بسواری شما بر پشت من
و چون پا بر زدم و شما افتادی بر زمین شد خجالت من و چون سبب این خجالت
یزید ملعونست من بر لعن کردن شما بر او آمین گفتم مولف گوید که اگر بجهة
لغزیدن قدم حضرت ابرهیم اسب او خجل شد متحیرم که ذوالجناح در روز عاشورا
از رسیدن تیرها و نیزها و عمودها بر بدن مقدس خامس آل عبا چه خجالتها
کشید و بزبان بی زبانی چه لعنها که بر یزید پلید کرده با لشکر شقاوت
اثر او و در خبر است که گوسفندان حضرت اسمعیل را شبان آنحضرت از برای
چرانیدن باطراف نهر فرات برد بعد از چند روز بحضرت اسمعیل آمد و عرض
کرد که گوسفندان ما از این نهر آب نمیخورند پس حضرت اسمعیل در مقام
مناجات بر آمد و سبب و راز را خواست جبرئیل آمد و عرض کرد یا اسمعیل
اگر سبب از اینجا خواهی از گوسفندان سوال نما تا خبر دهند ترا چون سوال
نمود بزبان فصیح جواب دادند که بما چنین وحی شده که فرزند تو سبط محمد
مصطفی ص در این نهر کشته میشود در حالتی که بسیار تشنه است پس ما
گوسفندان از آب فرات نمی آشامیم بجهة حزن بر آن مظلوم پس حضرت اسمعیل

سول

سؤال نمود از قاتل او گفتند که میکشد او را کسی که همه اهل آسمانها و زمینها
و خلایق او را لعن میکنند پس حضرت اسمعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین
و از اینجا در گذشته در حدیث است که موسی بن عمران در مقام مناجات با قاضی
الحاجات عرض کرد یا رب بم فضلت امة محمد علی سایر الامم ای پروردگار من بچه
سبب عطا نموده و فضیلت داده امت محمد را بر سایر امتها پس وحی رسید که بجهة
داده ام ایشانرا بجهة ده چیز موسی عرض کرد کدام است آن ده خصلت تا امر کنم
بنی اسرائیل را که بجا آورند وحی رسید که آن نماز زکوة و روزه و حج و جهاد
و صله رحم و نماز جمعه و جماعت و علم و عاشوراء عرض کرد عاشورا چیست
ندا رسید که آن گریستن و خود را بگریه داشتن است بر سبط محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و مرثیه خواندن و عزاداری کردن برای او ای موسی هیچ بنده از
بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند یا خود را بگریه دارد یا تعزیه داری
کند بر فرزند محمد مصطفی ص مگر آنکه بهشت او را واجب گردد و هر کس صرف
و خرج کند از مال خود در راه محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعامی یا درهمی
یا دیناری برکت میدهم از برای او هر درهمی را بهفتاد درهم و کان معی
فی الجنة وغفرت له ذنوبه یعنی میباشد آن بنده با من که خداوندم در بهشت
و آمرزیده ام از برای گناهان او را هم او را یا موسی وعزتی وجلالی ما من
رجل وامرأة یسال دمع عینیه فی یوم عاشورا وغیره قطرة واحدة الا وکتب
له اجر مائة شهید یعنی ای موسی بعزت و جلال خودم سوگند که نیست هیچ مرد
و زنی که جاری شود اشک چشمهای او در روز عاشورا یا غیر عاشوراء به
یکقطره مگر آنکه نوشته شود از برای او اجر صد شهید و در حدیث معتبر
وارد است که یکی از بنی اسرائیل دید موسی بن عمران را که بتعجیل میرود و رنگ
شریفش زرد شده و بدن مقدسش ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای
او افتاده و اندامش بلرزه در آمده و چشمهای مبارکش در کاسه سر فرو رفته

گاهی شده بجهة آنکه عادت آنحضرت بران بود که هرگاه مهیای محل مناجات
میشد با قاضی الحاجات از شدة خوف و خشیة از حضرت باری جل شانه
العالی احوالش متغیر و دگرگون میگردید پس شخصی که بنی اسرائیلی بود عرض
کرد یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل ربك ان یعفو عنی یعنی ای پیغمبر
خدا گناه بزرگی کرده ام از پروردگار خود مسئلت نما که مرا عفو فرماید
آنجناب قبول فرموده روانه شد چون از مناجات فارغ شده عرض کرد که
یا رب العالمین مسئلت میکنم از تو و حال اینکه تو عالم‌تری و دانائی بمراد من پیش
از آنکه از تو سئوال کنم پس وحی رسید که یا موسی ما تسئلنی اعطك و ما ترد
ابلغك یعنی ای موسی هرچه سئوال کنی عطا فرمایم و هرچه خواهش کنی ترا
بان برسانم عرض کرد یا رب العالمین فلان بندهٔ تو از بنی اسرائیل گناهی کرده
و التماس آن دارد که او را عفو فرمائی پس وحی الهی رسید که یا موسی
اعفو عمن استغفر لی الا قاتل الحسین یعنی ای موسی عفو میکنم از هرکس که
طلب آمرزش کند از من مگر کشندهٔ حسین ع که او را عفو نمیکنم عرض کرد که این
حسین کیست ندا رسید که همان بزرگوار است که قبل از این احوال او را در طور
سیناء بتو وحی کرده ام پس عرض کرد که کیست کشندهٔ او ندا رسید که امت
طاغیهٔ باغیهٔ جد او در زمین کربلا یا موسی بعد از شهادة او اسب او در
میانهٔ میدان بجولان درمی‌آید و فریاد میکند و ناله میکند و میگوید ای
وای بر آن ظالمانی که صاحب مرا از پشت من ربودند و وای بر امتی که کشتند
پسر دختر پیغمبر خود را مؤلف گوید که چون ذو الجناح صاحب کشتهٔ خود را پیدا
کرد پس او لجسد مجروح او را بسیار بوئید و بوسید و بعد از آن سر و کاکل
خود را بخاک و خون آن بزرگوار آلوده کرد و فریاد کنان و ناله زنان بنحوی
که همهٔ صحرای کربلا پر از فریاد او شده بود روانهٔ خیمه‌ها شد پس زنان عترت
بیکس چون زین او را سرنگون و از صاحبش خالی دیدند همه از خیمه‌ها بیرون

دویدند

دویدند و بدور آن حلقهٔ ماتم زدند و هر یك بزبانی نوحه و ناله میکردند
بنوعی که ساکنان ملأ اعلی را بتزلزل در آوردند ای دوستان و ای گریه کنندگان
وای شیعیان و الله تامل نمائید که جناب اقدس الهی بزبان بی‌زبانی چه گونه
احوال مصائب آن غریب شهید را مانند شخص محزون مغموم مصیبت زده کان
میفرماید و میگوید یا موسی فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن
یعنی ای موسی بعد از آنکه او را کشتند انداخته میشود بدن او بر روی ریگها
بدون آنکه غسل داده و کفن کرده باشد مؤلف محزون گوید که صدق الله
العلی العظیم زیرا که آنچه از اخبار معتبره بسیار معلوم میشود عمر بن سعد لعنه الله
در روز عاشورا سر مظلوم کربلا را با سرهای شهدا بهمراهی خولی بن یزید
اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانهٔ کوفه کرد و روز عاشورا را و فردای از روز را
تا وقت زوال خود با جمعی از ملاعین در کربلا توقف کرده و جسدهای خبیثهٔ کشتگان
خود را جمع کرده بر آنها نماز کرده دفن نمود و جسد شریف مجروح بی‌سر جناب
سید الشهداء ع را با سایر اجساد شریفه اقربا و اصحاب و یاران آن بزرگوار را
در بیابان کربلا بر روی ریگها انداخته اعتنائی بآنها نکرده روانهٔ کوفه
گردید یا موسی و ینهب رحله و تسبی نساؤه فی البلدان و یقتل ناصروه و تشهر
رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح یعنی ای موسی غارت کرده میشود اسباب
و اساس او و اسیر کرده میشود زنان او در شهرها و کشته میشود همه یاوران او
و سرهای یاورانش با سر مقدس خودش بلند میشوند باطراف نیزه‌ها یا موسی
صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش یستغیثون و لا ناصر لهم و یستجیرون
و لا خافر یعنی ای موسی طفل کوچك ایشان از تشنگی میمیرد و بزرگهای ایشان
از شدة تشنگی پوستهای بدن ایشان خشك و درهم کشیده میشود مانند
پوستی که بر روی آتش انداخته شده باشد هرچند استغاثه کنند کسی ایشان را
یاری نکند و هرچند پناه طلبند پناهی نیابند مؤلف دلکباب گوید که

کافی است از برای صدق این حدیث ملاحظه نمودن احوال طفل شیرخواره جناب
سید الشهداء علی اصغر و احوال مادر او که بخدمت آنحضرت عرض میکرد که ای
مولای من از تشنگی شیر در پستان من خشکیده و این طفل از بی آبی و بی شیری
هلاک میشود پس آن بزرگوار آن طفل را گرفته روی او را میبوسید و میفرمود
که وای بر این قوم در آن وقتی که جدت محمد مصطفی خصم ایشان شود که ناگاه
حرمله کافر تیری بر حلقوم آن طفل زد و روح شریفش بجوار قدس پرواز کرد
فبکی موسی پس چون موسی این مصیبت جگرشکاف را شنید گریست و عرض کرد
که ای پروردگار من چه عذاب مهیا فرموده از برای قاتلان او ندا رسید که ای
موسی عذابی مهیا کرده ام که پناه برند اهل آتشها از شدت آن باتشهای دیگر
و هرگز نمیرسد بایشان رحمت من و شفاعت محمد که جد اوست و اگر نبود کرامت
حسین هر آینه امر میکردم زمین را که برو ایشان را فرو برد چون حضرت
موسی این را شنید عرض کرد خداوندا بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان
و هرکس راضی است بکردهای ایشان فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمة عظیمة
لتابعیه من عبادی و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده
علی النار یعنی پس از جانب حق سبحانه و تعالی ندا رسید که ای موسی ثابت
و واجب فرمودم رحمت عظیمی را از برای بندگان خود که تابع و پیرو حسین
هستند و بدان ای موسی هر کس گریه کند برای او یا کسی را بگریاند یا خود را
شبیه بگریه کننده بدارد حرام گردانیدم بدن او را از آتش جهنم پروردگارا
حساب فرما ما را از تابعین و گریه کنندگان بر آنجناب بحقه و بحق جده
و ابیه و امه و اخیه و ذریته الطیبین الطاهرین المعصومین مجلس بیست و یکم
در خبر دادن خداوند بخاتم الانبیاء بشهادت سید الشهدا و مصائب آنجناب در کربلا
سبحان الذی احرق قلب سید الانبیاء فی مصیبة سبطه سید الشهداء آه
یا رسول الله لک العزاء فی ولدک الذی قتل فی ارض البلاء بسیف الاشقیاء

وبالمهند

الاشقیاء و بالمهند من اقفا فعلیه و علی الباکین علیه الاف الثناء
و علی مبغضیه اللعن و العناء اما بعد بدانکه جناب اقدس الهی جل شانه
العالی چندین مرتبه اشرف انبیا را مطلع فرمود بر شهادت قرة العین او
و پاره تن او جناب مظلوم کربلا از انجمله روایات معتبره از اهل عصمت روایت
شده است که چون جناب سید الشهداء متولد شد ملکی از ملائکه فردوس
اعلی نازل شد بسوی دریای اعظم و در میانه اقطار آسمانها و زمینها فریاد
کرد و گفت یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان و اظهروا التفجع و الانتحاب
فان فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور یعنی ای بندگان خداوند بر قامت
خود بپوشید جامهای حزن و همه ظاهر کنید درد و هم و غم خود را پس بدرستی
که این فرزند محمد کشته شده و مظلوم و مقهور است بعد آن ملک آمد
بکربلا و قبضه از خاک انجا برداشته بخدمت جناب رسول خدا برد و عرض
کرد یا حبیب الله کشته میشود در این زمین جماعتی از اهل بیت تو و میکشند
ایشان را فرقه طاغیه باغیه از امت تو بجهة اطاعت جماعتی از رؤسای
کفر و فسقه از امت تو یا محمد جماعت ملاعین بقتل میرسانند فرزند تو
حسین را در زمینی که اسم او کربلا است و عرض کرد یا محمد محافظت فرما این
تربت را پس چون ببینی که رنگ آن متغیر شود و سرخ گردیده و خون شده
بدانکه فرزند تو حسین را کشته اند پس آن ملک قدری از آن تربت را
به بال خود گرفته باسمان بالا رفت همین که آن تربت باسمانها رسید
باقی نماند هیچ ملکی در هیچ آسمانی مگر آنکه آمد و آن تربت را بوئید و خود را
بآن مالید و تبرک جست و اما حضرت رسول چون آن تربت بدست مبارک
آن بزرگوار رسید شروع کرد به بوئیدن و گریستن و مکرر میفرمود قاتل الله
قاتل الحسین و اصلاه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی خدا بکشد کشنده حسین را
و بسوزاند او را در جهنم و قرار دهد جای او را در بدترین مکانها پس حضرت

رسول آن تربت را بزوجه خود ام سلمه داد و باو فرمودند که چون بعد
از من ببینی که این خاک خون شده است بدان که فرزندم حسین را در کربلا
کشته اند مؤلف گوید ام سلمه آن تربت را در شیشه کرده بود همین که روز
عاشورا شد دید که آن تربت خون شده و از سر شیشه میجوشد پس ام سلمه
صورت خود را بان خون رنگین کرده و زنان بنی هاشم را جمع نموده همه صداها
بناله و نوحه بلند کردند و آن روز را روز ماتم خود گردانیدند آه
آه که چون بنظر باطن ملاحظه مجلس ام سلمه را مینمایم و سایر زنان
بنی هاشم با صورتهای بخون رنگین شده ایشان را ملاحظه میکنم ملتفت
بمجلس دیگر روز عاشورا میشوم که در زمین کربلا واقع شده پس
از تفکر در ان جگرم خون و چشمم جیحون و صورتم از سرشکم گلگون میشود
و آن در آن وقتی است که ذو الجناح با زین واژگون و سر و کاکل پر خون
از قتلگاه شهیدان بدر خیمه بیکسان آمد پس همه زنان و دختران
گریبان چاک کرده دست بگردن آن بسته زبان در آورده صورتهای خود را بخون
یال و کاکل او رنگین نموده هر یک بگریه و ناله از آقای مظلومان
و سرور شهیدان سؤال میکردند یکی میگفت ای ذو الجناح چرا او را بی
و بیاوردی دیگری میگفت ای ذو الجناح آیا او را آب دادند یا نه بلکه
او را تشنه کشتند دل سوخته دیگر میگفت ای ذو الجناح خوب نکردی
که او را از میانه دوستش بردی و در میانه دشمنانش انداختی
آه وا حزناه و وا مصیبتاه که چون ملاحظه مجلس ام سلمه را میکنم که تربت
پر خون در میانه گذاشته بودند و زنان موها و روهای خود را بان
خون رنگین کرده بودند و از شدت حزن بگریه و ناله و گفتن وا حسیناه
و وا اماماه همه بیخود شده بودند و نالهای بی اختیار میکشیدند متغیر
میشوم و قلبم کباب و چشمم پر آب میشود از آن وقتی که زنان و دختران خصوصا

سکینه

سکینه مظلومه در میان قتلگاه جسد پاره پاره خامس آل عبا ارواحنا
له الفداء را در میان گذاشته بودند و از خون حلقوم بریده و بدن
چاک چاک آن شهید غریب و دور از دیار رو و موهای خود را رنگین کرده بودند
و وا حسیناه و وا ابناه و وا غریباه بی اختیار میگفتند آیا بر چه حال بوده
اند ایشان و چگونه این کوه و بار الم را کشیده اند و تحمل نموده اند و چگونه
صبر بر ان داشته اند که هلاک نشده اند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
در حدیث معتبر وارد شده است که چون از عمر شریف جناب سید الشهدا
علیه السلام یکسال گذشت نازل شد بر جناب پیغمبر دوازده هزار ملک بصورت
و شکلهای مختلف و چشمهای اشکبار و بجهة اظهار حزن و دلشکستگی
همه بالهای خود را در پیش روی آنجناب پهن کردند و همه گفتند یا رسول الله
زود باشد که نازل شود بر فرزند تو حسین مثل آنچه نازل شد بهابیل
از جانب قابیل و باقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه نازل شدند و آنحضرت را
تعزیه و تسلیه دادند از برای کشته شدن فرزندش او و همه خبر میدادند
آنحضرت را به ثوابهای جسیم و اجرهای عظیم که خداوند حکیم مهیا فرموده است
از برای زیارت کننده گان آن مظلوم و حضرت پیغمبر نشسته بودند و گوش
بسخنان ملائکه میدادند و میگریستند و مکرر میگفتند اللهم اخذل من
خذله و اقتل من قتله و لا تمتعه بما امله فی الدنیا و اصله حر نارک
فی الآخرة یعنی خداوندا ذلیل گردان هر کس حسین را ذلیل کند و هلاک
گردان هر که حسین را بکشد و بمراد خود مرسان قاتل او را در دنیا و باتش
غضب خود بسوزان او را در قیامت در حدیث است که ملکی از ملائکه فردوس
اعلی مشتاق شد بزیارت خاتم انبیاء و از پروردگار اذن مرخص شدن
بخدمت آنجناب را خواست و آن ملک از روزی که مخلوق شده بود هرگز بزمین
نازل نشده بود پس بعد از اذن از خداوند چون خواست که بخدمت آنحضرت

مشرف شود وحی الهی در رسید که ای ملک خبر ده حضرت رسول را که ان
رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر بن الطاهره که مردی از امت او
که اسم او یزید است بقتل میرساند فرزند طاهر او را که پسر فاطمه طاهره است
وآن فاطمه شبیه دختر عمران است وآنکه هرگز حیض نمیشود پس آن ملک گفت
خداوندا نازل میشوم بزمین با نهایت سرور وخوشحالی بجهة مشرف شدن
بزیارت آنحضرت پس چگونه مطلع گردانم او را باین خبر عظیم ومن خجالت
میکشم از اینکه بدرد آورم قلب مقدس آنجناب را بخبر قتل فرزند او فلیتنی
لم انزل الی الارض کاشکی نازل نمیشدم بسوی زمین پس بار دیگر وحی رسید
که ای ملک بانچه وحی کردم پیغمبر ما را مطلع گردان وتخلف از امر ما ممکن
پس آن ملک داخل شد بر رسول الله وبالهای خود را از روی مذلت در پیش
روی آنجناب پهن کرد وعرض کرد یا رسول الله خدا گواه است که از ذوق مشرف
شدن بخدمت تو را از خداوند خواستم از کثرت شوق بزیارت تو وای کاش
بالهای من شکسته بود واین خبر مصیبت را از برای جناب مقدس تو نمی آوردم
لکن تخلف از امر الهی ممکن نیست بدان یا محمد که مردی از امت تو که اسم او
یزید است زاده الله لعنا وعذابا فی الاخرة فرزند طاهر تو را که پسر
دختر طاهره تو است میکشد وزندگی نخواهد کرد او مگر کمی وخداوند
او را بجزای عملش در آتش غضب خود مخلد خواهد فرمود فبکی النبی بکاء
شدیدا پس آنجناب گریست گریستن شدیدی وفرمود ای ملک آیا
رستگار میشود امتی که بکشد فرزند دختر مرا عرض کرد که هرگز رستگار
نخواهند شد ودر دنیا مبتلا میشوند بنفاق با یکدیگر ودر آخرت معذب
شوند بعذاب الیم مؤلف گوید که از جمله مطلع شدنهای آنجناب بر شهادت
فرزند مظلوم خود آنست که در یکی از اسفار اصحاب دیدند که اسب آنجناب
ایستاد وآنجناب فرمود انا لله وانا الیه راجعون پس مانند قطرات

باران اشک از چشم شریفش جاری شد وبصدای بلند میگریست پس یکی
از اصحاب علت گریستن آنحضرت سؤال نمود آنحضرت فرمود که اینک جبرئیل
ایستاده ومیگوید یا محمد این زمین کربلا است که بدرجه رفیعه شهادة میرسد
در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم فرزند خود را
که بر زمین افتاده وبر خاک وخون میغلطد وگویا میبینم محل دفن او را مؤلف
گوید که در آنوقت که آنجناب بر خاک کربلا افتاده بود واز شدت تشنگی
وجراحت ضعف بسیاری داشت شمر ملعون فریاد زد که ای قوم چه انتظار
میکشید چرا کار او را تمام نمیسازید مگر نمی بینید که زخمهای کاری چگونه او را
عاجز گردانیده ونیزها وتیرها او را از پا در آورده ای قوم مادرهای
شما بعزای شما بنشینند از چهار طرف بر او حمله کنید واو را هلاک کنید
پس آن ملاعین از چهار طرف بر آن مظلوم غریب که یادگار رسول خدا بود
حمله کردند وتیرها بجسد شریفش میزدند پس آنحضرت فرمود که ای اصحاب
من گویا مشاهده میکنم که فرزندم حسین کشته شده وبر زمین افتاده
واولاد واقربا ودوستان او کشته شده اند ودر اطراف او بر زمین
افتاده اند مؤلف گوید که رسول صادق راست خبر داده بود باصحاب
خود زیرا که در طرفی حضرت عباس با دستهای قطع شده ومشک آب
سوراخ شده افتاده بود ودر جانبی حضرت علی اکبر نوجوان شهید با اعضای
پاره پاره افتاده بود ودر طرفی دیگر نوجوان تازه داماد قاسم افتاده
بود آه آه در گوشه دیگر طفل یتیم امام حسن که عبد الله نام داشت
وبیاری عم خود بمیدان آمده بود بر خاک افتاده بود ودر اطراف دیگر
پسران زینب خاتون وباقی اقربا واصحاب در خاک وخون غلطیده بودند
پس فرمود وکانی انظر الی النساء یا علی اقتاب المطایا یعنی ای اصحاب من
گویا مشاهده میکنم که دختران من اسیر شده اند وبر جهازهای شتران سوار

سوار کرده‌اند وقد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید لعنه الله
وبتحقیق که میبینم که هدیه برده شده است سر فرزند من حسین بسوی یزید
ملعون و بخدا قسم که نظر نمیکند احدی بسوی سر فرزند من بخوشحالی مگر انکه
خدا اورا از زمره منافقین محسوب میگرداند و بعذاب الهی معذب خواهد
فرمود مؤلف گوید که اهل کوفه وشام بعد از شهادة شهدا خوشحالیها نمودند
وزنان ومردان ایشان لباسهای فاخر پوشیدند و قهقهه میزدند واین
عمل دل اهل بیت را میشکست مگر نشنیده که سکینه خاتون در قتلگاه مجید
بجروح پدر بزرگوار خود میگفت یا ابتاه بقتلک قرت عیون الشامتین
وفرحت قلوب المعاندین یعنی ای پدر بکشتن تو روشن شد چشمهای
شماتت کنندگان وخوشحال شد قلبهای دشمنان پس انحضرت با قلبهای مغموم
ومحزون از ان سفر مراجعت فرمود و در مسجد بالای منبر تشریف برده و نور
دیده خود حسن وحسین را بهمراه خود بالای منبر برد و بعد از خطبه وموعظه
خلایق دست راست خود را بر فرق مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را
بر فرق منور سید الشهداء گذارد و شروع بمناجات با قاضی الحاجات نمود
و عرض کرد که ای پروردگار من بدرستیکه محمد بنده و رسول تواست واین دو
کودک برگزیده های تواند از عترت طاهره من و بهترین جمیع ذریه من اند
وایشانرا بیادگاری خود درمیان امت میگذارم مؤلف گوید اه اه در کجا بود
رسولخدا که دست رحمت بر فرق یادگار خود گذارد در انوقتی که بعمود اهن
گران فرق منور شکافته بود و بر پیشانی انورش تیر خورده وسوراخ شده
بود ودهان معجز بیانش از صدمه تیر مجروح و پر از خون شده بود و ریش
مقدسش بخون فرقش خضاب گردیده بود و در بالای نیزهای بلند در
کوچها و بازارها و مجالس کوفه وشام در میانه خواص وعام میگردانیدند
وکسی نبود که اورا یاری کند پس رسولخدا فرمود که ای اصحاب من بدانید

که جبرئیل

که جبرئیل خبر داد مرا که فرزند من حسن را بزهر جفا شهید میکنند و
حسین مرا در خون خود بغلطانند ای پروردگار من بر او مبارک گردان
شهادة اورا واو را سید واقای شهیدان گردان و بر قاتل او مبارک
مگردان بلکه اورا ذلیل و خوار فرما و باتش عذاب خود معذب گردان
ومحشور فرما اورا در اسفل درک جحیم چون اصحاب این نوع از سخنان را
شنیدند همه صداها را بناله وگریه بلند کردند و افغان و نالهای ایشان
غلغله در ارکان مسجد انداخت و چون انجناب گریها و ناله اصحاب را استماع
نمود فرمود ایها الناس انتم تبکونه ولا تنصرونه اللهم فکن انت ولیا
وناصرا یعنی ای گروه خلایق شما براو گریه میکنید واورا یاری نمیکنید
ای خداوند من تو ولی و یاور او باش و اورا یاری فرما پس فرمود که ای جماعت
بیادگاری میگذارم درمیان شما کتاب خدا وعترة طاهره خود را واین
دو از یکدیگر متفرق نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض کوثر ونشود
که اذیت بعترة طاهره من کنید وایشانرا بقتل رسانید و بر ایشان ظلمی کنید
که از شما خواهم انتقام کشید مؤلف گوید که انچه وصیت پیغمبر بود بعکس
کردند قرانرا تغییر دادند وعترة طاهره اورا اذیت کردند واز خانه و وطن
خود آواره نمودند و ببدترین طریقها ایشانرا بقتل رسانیدند پس انحضرت
فرمودند که اگاه باشید که در روز قیامت وارد میشود بر من سه علم از این
امت اول انها علم سیاه ظلمانی است که ملائکه مقربین در فزع وجزع اند
از اهل ان علم گویم که شما ها کیستید ایشان اسم گرامی مرا فراموش کنند و در
جواب گویند که ماییم از اهل توحید از عرب پس من میفرمایم که منم احمد نبی
عرب وعجم پس ایشان گویند که ما از امت تو ایم من از ایشان میپرسم که بعد از
من چگونه سلوک کردید با اولاد من و کتاب خداوند در جواب گویند که
کتاب خدا را ضایع کردیم و بان عمل نکردیم واما اهل بیت تو پس حریص بودیم

که ایشان را متفرق کرده‌ایم و در روی زمین پس چون این کلام را از ایشان بشنوم
روی خود را از ایشان بگردانم پس با روهای سیاه و تشنه از حوض من دور
شوند علم دویم علمی است که از اول سیاه‌تر و ظلمانی‌تر است پس از اهل آن همان
سؤال کنم ایشان در جواب گویند اما کتاب خدا پس مخالفت آن کردیم و اما اهل بیت
تو پس ایشان را خوار و ذلیل و مضمحل گردانیدیم پس من گویم از من دور شوید پس
با روی سیاه و تشنه دور شوند پس علم سیم وارد شود که روی اهلش چون
نور لامع درخشنده باشد از ایشان پرسم که شما کیستید گویند ماییم از اهل
کلمهٔ توحید از اهل تقوی و پرهیزکاری از امت محمد و ماییم بقیهٔ اهل حق که متمسک
شدیم کتاب پروردگار خود را و پیغمبر خود حلال کردیم حلال او را و حرام کردیم
حرام او را و دوست داشتیم ذریهٔ پیغمبر خود محمد را و ایشان را یاری و نصرت
کردیم که بهمان طریق که با جانهای خود میکردیم پس من در جواب ایشان گویم
که بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد بلی در دنیا چنین بوده‌اید [illegible]
پس ایشان را از حوض کوثر سیراب گردانم و بشارت جنت دهم ایشان را پس
داخل شوند به بهشت و در رحمت الهی مخلد شوند ای پروردگار ما از تو سؤال
میکنیم که ما را از طایفهٔ سیم بگردانی بحق محمد و آل الطاهرین صلوات
مجلس بیست و نهم [illegible] علیهم اجمعین [illegible]
الحمد لله الذی اخذ عهد ربوبیته فی ذر التکوین و التدوین من الاولین
والآخرین فسبق علیهم فی الاجابة سید الاوصیاء المرضیین فاردف قبض
عهد ولایته و آله من التابعین و اللاحقین فاقر به و یجبه کل ما
فی السموات و الارضین یجعل الموفی بالعهد من المرحومین و المعرض عنه
من المحرومین فاخبرهم بشهادة سادات المظلومین فبکی علیهم ما یری
و ما لا یری من خلق رب العالمین فرفعهم درجات الباکین علیهم الصلوة
والسلام فی کل آن و حین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین و دهر

الداهر

و دهر الداهرین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عز و جل فی محکم کتابه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الست بربکم قالوا بلی بدانکه از این آیهٔ شریفه
معلوم میشود که خداوند عهد ربوبیت خود را از اهل عالم گرفته نه عهد
دیگر لکن از فقرات زیارات متعدده و احادیث متواتره متکاثره معنویه ظاهر
میگردد که جناب اقدس الهی چنانکه عهد ربوبیت خود را از جمیع مخلوقات
گرفته عهد نبوت جناب محمد بن عبد الله و امامت آل طاهرینش را از اولین
و آخرین گرفته است در حدیث میفرماید که این آیهٔ شریفه چنین وارد شده
که الست بربکم و محمد نبیکم و علی ولیکم قالوا بلی یعنی ای مخلوقات آیا نیستم من
پروردگار شما و محمد نبی شما و علی ولی شما همه گفتند بلی ای خداوند ما
اینست یکی معنی فقرهٔ زیارت جامعهٔ کبیره که میفرماید و لا خلق فیما بین ذلک
شهید الا عرفهم جلالة امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم یعنی نیست خلقی
در این بین حاضر شده و خلق شده مگر آنکه شناسانیده است خداوند
جل شأنه ایشان را جلالة و بزرگواری امر شما اهل بیت و عظیم بودن قدر
شما اهل بیت و بزرگی شأن و کار شما را بلی هر کس از جن و انس و هر چیز
از سایر مخلوقات که وفا باین عهد الهی کرده‌اند موصوف بآیهٔ شریفه الذین
یوفون بعهد الله گردیده‌اند یعنی آنجماعتی که وفا میکنند بعهد الهی و مصداق
آیهٔ شریفه اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا شده یعنی وفا کنید بعهد
خداوند بدرستی که آن عهد سؤال کرده خواهد شد از نجیبان و خوبان و نجات
یافتگان و برگزیدگان الهی گردیده و هر کس از جن و انس و هر چیز از سایر
مخلوقات که از اهل آیهٔ یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها گردیده یعنی میشناسند
نعمت خداوند را پس انکار میکنند آنرا البته ملعون و مردود و رانده شده
درگاه پروردگار و ذلیل گردیده و در این مطلب فرقی نیست در میان انس
و جن و حیوانات و درختها و معدنها و آبها و زمینها و هواها و غیر اینها

از جمیع مخلوقات الهی و هر کس از اهل فهم و علم و انصاف باشد و از آیات شریفه
قرآنیه و احادیث و دعاها و زیارات و خطبها و معجزات اهل بیت عصمت ع
اطلاع داشته باشد این مطلب بر نزد او از وقت نصف النهار آفتاب روشن تر است
و انکار نمیکند او را مکر معاند دین مبین و مخالف شریعت سید المرسلین ص
مکر نشنیده ای حدیثی را که در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت میکند
که در بعضی از کوچهای مدینه در طلب امیر مومنان میرفتم که ناکاه کرکی دیدم
که سرش سیاه و باقی بدنش سفید بود و موهای بسیار بر اندام داشت و بتعجیل
آمده و رفت تا داخل منزلی شد که جناب امیر المومنین و حسنین ع در آنجا بودند
و چون بخدمت ایشان مشرف شد صورت خود را بر خاک مالید و بدست
خود بسوی امیر المومنین ع اشاره میکرد پس آنحضرت فرمود که ای خدا اسرار من
نهان این کرک را کویا کردان پس ناکاه آن کرک بزبان فصیح عرض کرد السلام
علیک یا امیر المومنین حضرت امیر پس از جواب او فرمود که از کجا آمده
کفت از شهر کفار بخارا فرمود که اراده کجا داری عرض کرد که شهر پیغمبران
اراده فرمود برای چه کار آمده عرض کرد که آمده ام با جناب تو بار دیگر
بیعت کنم فرمود هیچ دفعه دیکر با ما بیعت کرده کفت بلی روزی صدا
کننده در میانه زمین و آسمان ندا کرد که همه کرکها جمع شوید ما بر کنار
تلهای ولایت بنی اسرائیل جمع شدیم پس علمهای سبز و سفید ظاهر شد
و آنها را بر پا کردند و منبری از طلا کذاشتند و جبرئیل بر آن منبر بالا رفت
و خطبه در نهایت بلاغت خواند که دلها از آن ترسان و چشمها از آن کریان
شد پس کفت که ای کروه وحشیان خداوند جلت عظمته محمد را خواند و او
اجابت کرد و علی را بعد از او خلیفه کردانید بر بندکان خود پس شما را
امر نموده است که با او بیعت نمائید تمام کفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم
مکر یک طائفه از کرک که حق تو را انکار کرده اند و منکر معرفت تو شده

پس آنحضرت فرمود وای بر تو ای کرک با تو از جنیانی عرض کرد من جن و انس نیستم
من کرک شریفم فرمود که شرافت تو از چیست در حالتی که از کرکانی عرض
کرد شرافت من از آنست که از شیعیان تو هستم و پدرم مرا خبر داده که ما از
اولاد آن کرکیم که پسران یعقوب او را بخطا نسبت دادند و کفتند که برادر ما را
خورده است و او را تهمت زدند مولف کوید که این مطلب منحصر بکرکان نیست
بلکه جمیع مخلوقات الهی چنین اند و اکر در این باب ذکر احادیث بسیار کنم
از مطلب خود که تعزیه داری است باز مانم و باید دانست که نه همین نبوت
و امامت و ولایت ایشان را بر ما سوی الله عرض کردند بلکه مظلومیت و
شهادة ایشان را نیز بر عالم عرض کردند و دوستان همه عوالم در همه زمانها
کذشته بر ایشان و محبین ایشان صلوات فرستاده اند و خواهند فرستاد
و طلب رحمت کرده اند و خواهند کرد و اعداء ایشان را لعنت کرده اند و خواهند کرد
و شاهد بر اینمعنا احادیث معتبره بسیار است و ما اکتفا میکنیم در این کتاب
بچند حدیث تا اینمسئله ثابت شود بعلاوه آنکه قلبهای ایشان بریان و دیدها
شیعیان کریان کردد از آنجمله در حدیث است که ابن عماده حضرت عیسی ع این بود که
در اطراف زمین سیاحت میفرمود و با حواریین راه میرفت پس عبور
ایشان بزمین کربلا افتاد پس دیدند شیر درنده را که سر راه را کرفته مانع
عبور است پس آنحضرت پیش تشریف برده فرمود ای شیر چه سبب مجاور
این زمین کردیده و نمیکذاری که بکذریم آن شیر بزبان فصیح عرض کرد که
نمیکذارم شما را که بکذرید از این زمین تا اینکه لعن کنید قاتل حسین را
فرمود که کدام حسین عرض نمود که سبط پیغمبر امی و فرزند علی ولی
آنحضرت پرسید که کیست قاتل او آن شیر عرض کرد که آن ملعونی که بر او نفرین
میکنند همه وحشیان و کرکان و درندکان خصوصا در ایام عاشورا پس
آنحضرت دست خود را بلند کرد و بر یزید لعنت فرمود و بر او نفرین کرد

وحواریون بر نفرین و لعن او آمین گفتند پس انیر از سر راه ایشان دور شد
و آن بزرگوار با حواریون بجانب مقصد خود شتافتند و ایضاً در ملل و امم
از جمله مکیه روایت کرده اند که میگوید که شنیدم از میثم تمار که یکی از
خواص اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع بود که فرمود والله بقتل میرسانند این
امة پسر پیغمبر خود را در دهم محرم و آن روز را دشمنان خدا و نداز برای خود
روز برکت میشمارند و این امر در این امت البته واقع خواهد گردید و آن
از جمله اموریست که وقوع علم آن در علم خداوند جل شانه گذشته است و باین
مطلب مرا حضرت امیر المؤمنین خبر داده است و بمن فرموده که چون آن
بزرگوار را بقتل میرسانند میگریند بعزای او همه چیز حتی حیوانات
بیابانها و ماهیان دریاها و پرندگان هواها و میگریند بر او آفتاب
و ماه و ستارهگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جن و جمیع ملائکهها
آسمانها و زمینها و رضوان خازن جنان و مالک نیران و ملائکه حمله
عرش و از آسمان در این عزا خاک و خون خواهد بارید و هرگاه آسمان را برنگ
خون مشاهده کنی یقین کن که جناب سید الشهداء یعنی حسین را شهید
کرده اند جبله میگوید که روزی از حجره بیرون آمدم رنگ آفتاب و دیوارها را
مثل جامهٔ رنگین دیدم پس گریستم و نالهای بلند کشیدم و گفتم ایها الناس
والله سید و آقای ما حسین کشته شد و او را بدرجه شهادت رسانیدند
مؤلف گوید که از جملهٔ گریههای آسمان بخاک و خون این بود که چون آن مظلوم
بر زمین کربلا افتاد باد سیاهی وزید و خاکهای سرخ و سیاه بر فرق عالمیان
بیخت و قطرات خون از آسمان بر زمین میریخت و جامههائی که شسته بودند
و بر بام خانهها در آفتاب گسترده بودند چون جمع میکردند قطرات خون بر آن
مشاهده میکردند و از جمله گریهٔ حیوانات آن بود که ذو الجناح که در میان
آن گرد و غبار نعرهها میکشید که صدای او صحرای کربلا را پر کرده بود و از آن جمله

گریهای

گریههای اسبان و شتران کوفیان و شامیان بود در وقت عبور زنان و دختران
از قتلگاه شهیدان که از نالههای جناب زینب خاتون و سکینه در حدیث است
که آن حیوانات آن قدر گریه کرده بودند که صورتها و سمهای ایشان تر
شده بود و از جمله آنها گریههای آهوان صحراها بود که قبل از تولد جناب مظلوم
کربلا در زمان حضرت عیسی در زمین کربلا کرده بودند چنانچه در حدیث
معتبر از ابن عباس روایت شده است که میگوید در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع
بودم آن وقت که بجنگ صفین تشریف میبردند پس چون بزمین نینوا که یکی از نامهای
کربلای معلی است وارد شده در پهلوی آب فرات منزل نمود پس بصدای بلند
فرمود یا ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کرد نمیشناسم ای جامع علوم
اولین و آخرین فرمود اگر بشناسی آن طوری که من میشناسم از این زمین نخواهی
گذشت مگر آنکه گریه کنی مثل گریههائی که من میکنم ابن عباس میگوید شروع
بگریه و ناله نمود و گریست گریه طولانی بنوعی که ریش مبارکش تر شد و قطرات
سینه مقدسش جاری شد و ما اصحاب که در خدمت آنجناب بودیم از گریه
آنحضرت بی اختیار شده گریستیم مؤلف گوید که ای دوستان خوبست که گریه کردن
بر مظلوم کربلا را از حضرت امیر ع تعلیم گیرید ابن عباس گوید که آنحضرت شروع
فرمود بآه کشیدن و مکرر میفرمود مالی و لآل ابی سفیان و لآل حرب حزب
الشیطان و اولیاء الکفر و الطغیان یعنی آه آه مرا چه کار است با آل ابی سفیان
مرا چه کار است با آل حرب که لشکر شیطان و ولی کفر و طغیانند پس فرمود صبراً
یا ابا عبد الله لقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم یعنی ای فرزند ای حسین
بر تو باد بصبر کردن بتحقیق که از این گروه اذیتها بپدر تو رسید مثل آنچه
بتو خواهد رسید پس آنحضرت آب طلبیده وضو گرفت و نماز بسیاری کرد و بعد
از نماز مثل همان کلمات فرمود که اول فرموده بود مؤلف سوخته جگر گوید
که نمیدانم که آن صندوق علوم الهی که پروردگار جلیل او را از گذشته و آینده

مطلع کردانیده بود و عالم بود بر اینکه اطفال کوچک او در این زمین از تشنگی
هلاک میشود و بزرگان از اولاد او پوست بدنهای ایشان از شدت تشنگی
خشک میشود و بهم جمع میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذارده شود چنانکه
خداوند بحضرت موسی ع وحی فرموده که یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم
جلده ینکمش و مدام از خیام طاهرات ایشان ندای العطش العطش در روز
عاشورا بلند خواهد شد و فرزند عزیز گوارش جناب سید الشهداء در میان
میدان مکرر بصدای بلند خواهد فرمود که فهل الی شربة من الماء سبیل فقد
یعنی آیا جرعه آبی راه توان یافت و احدی او را بجز تیر و نیزه و خنجر جواب نخواهد
داد بر چه حال بود آنوقت که بلا مانع در کنار فرات منزل کرده بود و بچه
حال وضو میخواست بسازد و بکف مبارک آب بجهت وضو میگرفت و استعمال
میفرمود و بر زمین میریخت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن عباس
میگوید که پس از کثرة گریه و ناله آنحضرت را خواب ربود بعد از ساعتی بیدار
شده فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بخواب خود عرض کردم انشاء الله
بخیر است خواب خود را بیان فرمائید آنجناب فرمود که در خواب دیدم که مردان
بسیار از آسمان باین زمین نازل شدند و با ایشان بود علمهای سفید
و شمشیرهای خود را بگردن حمایل کرده بودند و آن شمشیرها از سفیدی میدرخشید
و بر اطراف این زمین احاطه کرده بودند و این نخلها در میان دریای خون
سیاهی با اضطراب در آمده است و فرزند دلبندم حسین که پاره تن من
و مغز استخوان من است در میان آن خونها غرق شده است و هر چند استغاثه
میکند احدی بفریاد او نمیرسد و آنجماعت که از آسمان آمده بودند بصدای
بلند میگفتند که صبر کنید ای آل رسول که اینک بدست بدترین مخلوقات
بدرجه رفیعه شهادة فایز میگردید و یا حسین اینست جنت که مشتاق ورود
جناب تست پس آنمردان بنزد من آمدند و مرا تعزیه میدادند و میگفتند

یا ابا الحسن بشارت باد ترا بعطاهائی که موجب روشنائی چشم تو شود در روز
قیامت پس بر اینحال از خواب بیدار شدم و قسم بذات خداوندی که جان من
در قبضه قدرت اوست که خبر داده است مرا رسول صادق باینکه زود
باشد که خروج کنند بر ما اهل بغی و سرکشی و این است زمین کربلا که دفن میشود
در آن حسین با هفده نفر مرد از نسل من و فاطمه و در کتاب بحار الانوار است
که چشم آنجناب پر از اشک شد و باطراف زمین اشاره کرد و فرمود که اینست
جای خوابیدن شتران ایشان و این است جای خیمه و خرگاه و اموال ایشان
مؤلف محزون میگوید که خداوند لعنت فرماید آنجماعت را که شتران دیگر
در همان موضع خوابانیدند و اموال ایشانرا بغارت بردند و خداوند
با آتش غضب خود بسوزاند آن اشقیائی را که آن خیمه و خرگاه را سوزانیدند و
زنان ایشانرا اسیر به بیابان داده پس از آن باسیری بردند پس ایشانرا بمحل قتلگاه
شهیدان کرده و فرمود که اینموضع ریختن خونهای ایشانست ای تربة طاهره
خوشا بحال تو که ریخته میشود بر تو خونهای دوستان خدا بدرستی که این زمین
معروفست در آسمانها بزمین کربلا چنانکه معروفست بقعه حرمین و بقعه
بیت المقدس پس فرمود یا ابن عباس بجوی و طلب کن در اطراف این زمین
پشکلهای آهوانرا که والله که دروغ نگفته ام و آنکه مرا خبر داده است
دروغگو نبوده است و بدانکه رنگ آنها زرد شده مثل زعفران ابن عباس
گوید که آنها را یافتم در جائی جمع بود بردم بخدمت حضرت بهمان رنگ
زعفران که فرموده بود چون آنحضرت دید آنها را فرمود صدق رسول الله
و آنها را بوئید و فرمود که اینها همانست که گفتم یا ابن عباس میدانی که اینها
چیست اینها همان پشکلهائی است که حضرت عیسی بن مریم آنها را بوئیده
روزی عیسی ابن مریم با حواریون بر این زمین گذشت آهوئی چند دید که در این
زمین با یکدیگر جمع شده اند و همه گریه میکنند پس حضرت عیسی با حواریون

نشستند و گریستند و از یون سبب گریه را پرسیدند فرمودند که این زمینی است
که کشته میشود در آن فرزند احمد مختار که فرزند طاهره امت فاطمه زهرا ست
که او مانند مادر من حضرت مریم همیشه پاکیزه است و بخون حیض آلوده نمیشود
و در این زمین قبر او بسته میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که
بخون آن شهید مخلوط است پس عیسی بحواریین فرمود که این آهوان با من
سخن میگویند که ما در این زمین اقامه نموده ایم زیرا که این تربت محل
امن و امانست مؤلف گوید که از نجای انصاف است که آن تربت مبارکه
از برکت خامس آل عبا محل امن و امان از برای وحشیان صحراها بوده باشد پیش
از آنکه آنجناب متولد شود و آن زمین را بتشریف قدم خود مشرف سازد و از
برای هر کس و هر چیز که بآن پناه برد اسباب امن و امان باشد از برای او از آتش
دنیا و آخرت اما اشقیای این امت فسقه و فجره اهل کوفه و شام از برای
صاحب آن تربت و اهل و عیال او و اورا امن کرده اند و رعایت ایشان نکردند
بنوعی که مردان و نوجوانان و اطفال ایشانرا کشتند و اموال ایشانرا بغارت
بردند و زنان و دختران ایشانرا باسیری بردند پس حضرت امیر م فرمود
یا ابن عباس بدانکه حضرت عیسی دست بر این پشکلها نهاده و آنرا بوییده و
فرموده که از خوشبوئی علفهای این تربت طاهره این پشکلها خوشبو
گردیده و دعا کرده که ای پروردگار من اینهارا نگاه دار تا آنکه پدران
فرزند بر این تربت وارد شود و اینهارا ببوید و اینها را اسباب تسلی قلب او
گردان و اینها از برکت دعای آنحضرت تا بحال باقی مانده و رنگ آنها از
طول زمان مانند که زعفرانی شده ای ابن عباس زمین کربلا همین زمین است
پس آنحضرت روی خود را بجانب آسمان گردانید و گفت ای پروردگار عیسی بن
مریم مبارک گردان بر آنها که فرزندم را در این تربت میکشند و او را خار
و ذلیل میخواهند ابن عباس میگوید که آن بزرگوار بعد از این کلام گریه ایه

طولانی

طولانی بلند کرد و ما از گریه آنجناب بگریه در آمدیم پس آنحضرت نقش آه
و ناله کشید که بر آن تربت طاهره افتاد و غش کرد مؤلف گوید که ای تعزیه داران
ولی محبان حضرت امیر ع بواسطه آنکه بر آینده مطلع بود بر آن حال شد که گریه
نمیدانم اگر حاضر بود و ملاحظه میفرمود که فرزند مظلومش با فرزندزاده اش
قاسم در آخر وداع در میانه میدان دست بگردن یکدیگر کرده چنان
گریها و نالها کردند که هر دو بر همین تربت افتادند و غش کردند و اگر
میدید که عروس قاسم از ضربت تیغ ظالمی با گوش پاره شده و سر برهنه
بر خاک و خون افتاده و غش کرده و جناب زینب مادر یتیمان سر او را بر
دامن گرفته و گریه میکند نمیدانم که بر چه حال میشد و چگونه گریه و ناله
و تعزیه داری میفرمود ابن عباس میگوید که چون آنحضرت از غش بحال آمد
قدری از آن پشکلها را بر گوشهای ردای خود بست و امر فرمود مرا که بقیه
آنها را بگوشه ردای خود بستم فرمود ای ابن عباس هر وقت ببینی که اینها
خون سیاه شده بدانکه فرزندم حسین را شهید کرده اند در این زمین ابن
عباس میگوید والله من آنها را حفظ میکردم و متوجه میشدم زیاده از آنچه
متوجه بعضی از واجبات خود میشدم و از آستین خود آنهارا نمیگشودم که
ناگاه روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که
آستین من پر از خون شده و از آن خون سیاه جاریست پس گریه کنان
از خواب برخاستم و نشستم و گفتم والله کشته شد مولایم حسین والله
مولای من علی مرا بدروغ خبر نداده پس با فزع و جزع از حجره بیرون
دویدم دیدم که چنان گرد و غباری مدینه طیبه را گرفته که دیوارها
و عمارتهای آن پیدا نیست و آفتاب منکسف شده بود و مانند طشتی از خون
سرخ گردیده بود و گویا بر دیوارهای مدینه خون سیاه از آسمان باریده
بود پس همانجا نشستم و مشغول گریه و زاری شدم و میگفتم ای اهل مدینه

و الله کشته شده است آقای شما حسین پس از گوشهٔ خانه ندائی شنیدیم
که گویندهٔ میگفت که بر شما باد بصبر کردن ای آل رسول و خبر دهم شما را
که کشته شد فرزند فاطمهٔ بتول پس تاریخ انروز را کذاشتیم و انروز دهم
محرم بود و چون خبر از کربلا رسیده دیدیم که همان روز عاشورا بوده و آن
خبر آورنده کفت که آن ندای از آسمان که شما در مدینه شنیدید ما هم
در زمین کربلا شنیدیم و ما کمان کردیم که حضرت خضر علیه السلام است
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس بیست سیم مطلع
شدن فاطمه از شهادت بنیه اللهم صل علی المهاجر من تولد آنجناب
محمد الذی اوحیت شهادة سبطه قبل انعقاد نطفته خداوندا صلوات
بفرست بر جناب محمد مصطفیٰ که وحی فرمودی باو شهادة پسر دختر او را پیش
از آنکه بستر شدن نطفه او و صل اللهم علی علی الذی احزنت قلبه بقتل
ولده حین کونه فی صلبه یعنی صلوات خود را عطا فرما بجناب علی ابن ابی
طالب که محزون کردانیدی قلب او را بقتل فرزند او در آن وقتی که هنوز
در صلب او بود و از او جدا نشده بود ثم صل اللهم علی الصدیقة المعصومة
التی احرقت کبدها لولدها قبل وروده علی وجهها حملته امه کرها و وضعته
کرها یعنی بار خدایا صلوات خود را نازل فرما بر فاطمه طاهره صدیقه معصومه
که سوزانیدی جکر او را از برای فرزند او پیش از آنکه وارد شود
بر رحم او پس حامله شد او را بکراهت و وضع حمل نمود او را از روی اکراه
و صل اللهم علی اخیه الذی شرع فی اقامة العزاء و لم یمض من عمره
الا ستة اشهر و صلوات بفرست ای خداوند من بر امام مسموم حضرت
امام حسن که شروع فرمود در اقامهٔ عزاء از برای برادرش جناب سید
الشهداء و حال آنکه از عمر شریفش نکذشته بود زیاده از شش ماه اللهم
صل علی الامام المقتول الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته یعنی

ارضاونه

او خداوند من صلوات و سلام نازل فرما بر امام کشته شده که از جانب تو
وعده داده شده بود بشهادة او پیش از بروز و تولد او الذی طهره و جلیل
و افتخر بخدمته جبرئیل و ناغاه فی المهد میکائیل و رد الله به اجنحة
دردائیل و آنجناب آنچنان بزرکواری بود که پاکیزه کردانیده است او را خداوند
جلیل و فخر نموده است بخدمت نمودن او جبرئیل و کاهواره او را جنبانید
میکائیل و ببرکت آن بزرکوار خداوند رد فرمود بال دردائیل را نور العینین
و سید الکونین و شفیع المذنبین فی العالمین و سیدنا ابی عبد الله الحسین
علیه و علی ذریته و محبیه و الباکی علیه رحمة رب العالمین و لعنة الله
علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم ابد الآبدین و دهر
الداهرین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و وصینا الانسان بوالدیه
حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا تفسیر ظاهر
آیه شریفه اینست که جناب اقدس الهی میفرماید که وصیت فرمودیم ما
که خداوندیم انسان را بر نیکوئی کردن در حق پدر و مادر خود زیرا که مادر
او او را بر داشته است در رحم خود با زحمت و مشقت و کراهت بار حمل و او را
زائیده است با کراهت زائیدن و دشواری و از ابتدای حامله شدن با او
تا از شیر باز کرفتن او اقلا سی ماه طول کشیده است و از احادیث متعدده
ظاهر میشود که این آیه در باطن از برای جناب سید الشهداء وارد شده
است بجهة آنکه حضرت رسول خبر داده بود حضرت فاطمه را باینکه
این فرزند باذیت بسیار کشته خواهد شد پس حامله شد بآنجناب
باکراه و وضع نمود او را باکراه در کتاب کافی از حضرت صادق روایت
شده است که نازل شد جبرئیل و عرض کرد یا محمد خداوند عالم تو را بشارت
میدهد تو را بفرزندی که متولد خواهد شد از فاطمه طاهره که او را
میکشند امة تو بعد از تو پس آنحضرت فرمود مرا حاجتی نیست بفرزندی

که متولد شود از فاطمه و بکشند او را امة من بعد از من پس جبرئیل امین بازگشت
و باز مراجعت نمود و عرض کرد یا محمد پروردگارت تو را سلام میرساند و بشارت
خواهد داد در ذریهٔ او امامت و ولایت و وصایت را پس آنحضرت فرمود که
الحال راضی شدم پس کسی را بجانب فاطمه طاهره فرستاد که بدرستی که خداوند
بشارت میدهد ترا بفرزندی که میکشند او را امت من بعد از من پس آن
معصومه جواب فرستاد که مرا حاجت نیست بفرزندی که بکشند او را آنحضرت
در جواب فرمود که خداوند قرار داده است در ذریهٔ او امامت و ولایت
و وصایت را پس آن معصومه عرض کرد راضی شدم چون کشته شدن او را اکراه
داشت حامله شد بجناب سید الشهداء از روی اکراه و وضع حمل نمود او را
از روی اکراه و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت شده است که جبرئیل
سه دفعه این خبر را برسول خدا آورد و در دفعهٔ سیم آنحضرت راضی شد پس آنحضرت
سه دفعه آنرا بامیر المؤمنین خبر داد تا در دفعهٔ سیم راضی شد پس سه دفعه
بحضرت فاطمه زهرا خبر داد تا آن معصومه راضی شد و در روایت دیگر است که
حضرت فاطمه میفرماید که پدر بزرگوارم فرمود که ای دختر زود باشد که
خداوند بتو عطا فرماید که حجة باشد برای این خلق چون بیگاه گذشت یافتم
در خود حرارتی زیاد و چون بپدر بزرگوارم عرض کردم کوزهٔ از آب طلبید
و دعائی بر آن خواند و آب دهان مبارک در آن انداخت و بمن فرمود بیاشام
چون آشامیدم آن حرارت از من دفع شد و چون چهل روز بر من گذشت
مثل فتادم و چه در میانهٔ بدن خود و جامهٔ خود در پشت خود حرکتی یافتم
و بر این حال بودم تا ماه دویم تمام شد پس در خود بعضی حرکت و اضطراب
یافتم که خواهش بآب و طعامی از برای من نمانده بود و خداوند مرا محافظت
میفرمود و آرامی داده بود که گویا دائما شیر آشامیده بودم تا سه ماه تمام
شد و علی الدوام در منزل خود خیر و برکتی یافتم و چون ماه چهارم شد

خداوند

خداوند به برکت آن فرزند وحشت مرا با نس مبدل گردانید و چندان شوق
عبودیت و پرستش الهی بر من غلبه کرد که علی الدوام در محل نماز بودم و بیرون
نمی آمدم مگر بجهة کاری ضروری و پیوسته اینحالت در من بود و سبکبار بودم در ظاهر
و باطن تا آنکه ماه پنجم تمام شد چون ماه ششم داخل شد در شبهای تاریک محتاج
چراغ نبودم مؤلف گوید خداوندا چگونه از ظلمات و تاریکیهای جهنم خلاص نکردند
سیاه قلبان کوفه و شام را که احترام ذریهٔ نور الهی را منظور نداشتند در شب
بعد از عاشورا ایشان را بی شمع و چراغ بی خیمه و اساس و لباس اسیر کرده بر ازان
تا کوفه و شام ایشان را در منازل و خرابها و بیابانها و مسجدها و دیرها و تاریکیها
و بیخوابی مثل اسیران روم و زنگبار میبردند پس حضرت فاطمه فرمود که در ماه
ششم چون در مصلی و محل عبادة خلوت میکردم از رحم خود صدای تسبیح و تقدیس
میشنیدم مؤلف گوید که جانم فدای آن دهان و زبان شود که در جمیع عوالم
عادة بذکر الهی و خداپرستی داشته بحدی که در حجاب رحم صدای تسبیح و تقدیس
از زبان معجز نظامش ظاهر و هویدا میگردید و خداوند معبود دانا است که
در عالم انوار و اصلاب و در عالم دنیا ایام و لیالی عمر شریفش چگونه ذکرها
و عبادتها و مناجاتها بجای آورده که رکن و اصل ذکر و عبادة جمیع ساکنین
ملک و ملکوت بوده آه و احزناه از آنجا که عادة بذکر الهی داشت در عصر تاسوعا
ببرادر با جان برابر خود حضرت عباس فرمود ای برادر اگر میتوانی از این قوم
بخواه که بنای اینقتال را بفردا بیندازند شاید در این شب نماز کنیم و [illegible]
نمائیم زیرا که خداوند دانا است که من دوست میدارم نماز را و قرائت قرآن را
و بسیاری دعا و استغفار را و چون حضرت عباس مهلت طلبید آن شب را
بنماز و رکوع و سجود و دعا و استغفار و ذکر الهی بسر بردند و اویلاه وا [illegible]
که در روز عاشورا آن دهان مقدس که محل ذکر الهی بود از شدت تشنگی
چنان خشک شده بود که چون زبان مبارکش بر کام شریفش میخورد صدا میکرد

اه واحزناه واویلاه که آن کام و دهان نه همین تشنه و خشکیده بود بلکه در
حدیث است که ابو الحتوف شدید الفسوق که خداوند او را باشد عذاب معذب فرماید
در روز عاشورا تیری بران دهان مبارک زد که از ان مجروح و خون آلود گردید
پس حضرت فاطمه فرمود که چون نه روز از ماه ششم گذشت توقع من زیاد شد
و خداوند مرا بان توقع محکم فرمود احوال خود را بام سلمه نقل کردم و چون ده روز
گذشت مرا خواب ربود در خواب دیدم که شخصی آمد و بال خود را بر پشت من کشید
پس بیدار شده تجدید وضو نمودم و دو رکعت نماز گذاردم پس دفعه دیگر
بخواب رفتم دیدم که شخصی دیگر آمد و جامه سفیدی پوشیده بود بر بالای
سر من نشست پس با خوف و دهشت از خواب بیدار شدم و وضوی کامل گرفتم
و چهار رکعت نماز کردم پس دفعه سیم بخواب رفتم در خواب دیدم که شخصی دیگر آمد
و مرا نشانید پس دیدم که پدر بزرگوارم بر روی من نظر کرد و از روی مبارکش
علامت سرور و خوشحالی ظاهر بود پس از ملاحظه آن حال دهشت و خوف از من رفت
خوابهای خود را بپدر بزرگوارم عرض کردم پس در جواب من فرمود که بشارت
باد ترا ای فاطمه که آن شخصی را که اول در خواب دیدی آن خلیل من عزرائیل بود
که موکل است بر رحمهای زنان و آن شخص دویم خلیل من میکائیل بود که موکلست
بر رحمهای اهل بیت من و بر تو بنفس خود رسید من گفتم بلی پس پدر بزرگوارم
گریست و مرا در آغوش خود گرفت و فرمود اما آن شخص سیم پس او حبیب من جبرئیل
بود که خداوند او را خادم فرزندت قرار داده مؤلف گوید که شاید علت گریستن
آنجناب آن بوده که خدمات جبرئیل را در کربلا و مصیبت بخواطر آورده و بی اختیار
گریان شد خداوند جل شانه العالی و رسول او و اهل بیت و مطلع اند که
جبرئیل در روز عاشورا چه خدمتها کرده است که موجب گریه پیغمبر شده است
بلی آنچه ما بر آن مطلعیم و علی الدوام بر آن گریانیم نالانیم اینست که در آن وقت که
آنحضرت همه یاران و برادران و فرزندانش شهید شده بودند و آنجناب

عانم

عانم میدان شهادة شد و همه خواهران بیکس و دختران نو دس و زوجات و ال
کاب و زنان بی صاحب و احباب آنجناب جمع شده بودند و صدای الوداع و الفراق
از زمین کربلا باسمان بالا میرفت که ملائکه آسمانها بگریه و ناله و زلزله
در آمده بودند و چون آن غریب بیکس خواست که بر ذوالجناح سوار شود کسی
نبود که رکاب آنحضرت را بگیرد آمد و رکابداری سید الشهداء نمود و از جمله
خدمتهای جبرئیل این بود که بعد از شهادة آن مظلوم محزون جناب زینب
خاتون و اخوین و جناب سید الساجدین آمد و گفت ای یادگار برادرم حسین
شخصی سفید پوشی را می بینم که در میانه قتلگاه شهیدان ایستاده و خاک
بر سر میکند و گریه و زاری مینماید آن کیست که بر کشتگان ما گریه میکند
آن علیل بیمار فرمود که ای عمه جان آن جبرئیل امین خادم پدرم حسین است
که بر کشته مظلوم خود نوحه میکند در حدیث است که حضرت فاطمه فرمود
که بعد از آنکه پدر بزرگوارم خواب مرا تعبیر کرده آرام گرفتم تا آنکه ماه ششم
باخر رسید و شب جمعه سیم ماه مبارک شعبان المعظم داخل شد آن نور الهی
و آن دردانه فرزند آن ماه تابان ماهی از صدف عصمت فاطمه طاهره ظاهر گردید
پس خداوند جلیل رضوان خازن جنت را امر فرمود که جنت را زینت دهند
بجهة کرامت آن مولود مسعود و وحی فرمود بسوی حور العین که همه زینت
کنند و ملائکه را فرمود که همه بر پا شوند و صفها آراسته کنند بتسبیح
و تحمید و تکبیر الهی مشغول شوند پس وحی فرمود بجبرئیل که هزار قبیله از
ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک بوده باشند با خود بردار همه
بر اسبهای رنگین ابلقهای نیکو که همه زین و لجام کرده باشند و بر آنها
قبهها از در و یاقوت بوده باشد سوار شده و در اطراف آنها ملائکه
روحانیین که در دستهای ایشان چوبها از نور بوده باشد راه روند
و با این هیئت و جمعیت بر زمین نازل شوند بجهة تهنیت این فرزند که از برای

جناب محمد مصطفی متولد میشود پس ملائکه بطریقهٔ مذکوره که مامور بودند
نازل شدند مؤلف گوید که لعنت الهی بر یزید بن معاویه باد و مضاعف گردد
که در مقابل دستگاه الهی در عوض جبرئیل و صفوف ملائکه مقربین بعمر سعد
حرامزاده امر نمود که صفها از منافقین بدآئین کرده اگر در فرزند خاتم النبیین
بندد و در مقابل تسبیح و تقدیس ملائکه جماعت فسقه فجره نعرها میکشیدند
و بسبطان نالایق ناسزا میگفتند باذای اسبهای نجیب با زین و لجام شتران
لاغر بی جهاز و افسار از برای اسرای اولاد عزیز کردهٔ پروردگار آوردند
آه که در مقابل قبهای از نور و یاقوت قبها و خیمهای ایشان را بغارت بردند
و سوزانیدند آه واویلاه از ظلم بنی امیه که بجای همراهی کردن ملائکه
روحانیین در اطراف اهل و عیال سید مظلومین شامیان بی دین و کوفیان
بدآئین ازدحام کرده بودند آه وامصیبتاه ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا
که در دستهای ملائکه از برای کرامة آنحضرت حربها از نور بود و در دستهای
موکلان اسیران عمودها و تازیانها بود که اگر یکی از ایشان بر کشتگان
خود گریه میکردند یا در پیاده روی و سواری کوتاهی مینمودند آن بی
کسان بی پناه را میزدند و اذیت میرسانیدند پس خداوند بجبرئیل امین
وحی کرد که چون بر پیغمبر ما نازل شوی سلام ما را باو برسان و باو
تهنیت و مبارکباد این مولود را بگو و باو پیغام رسان که من اسم این فرزند را
حسین گذاشتم لکن ای جبرئیل با خبر تهنیت و در تعزیت بگو و قل له
یا محمد یقتله شرار امتک علی شرار الدواب فویل للقاتل و ویل للسائق
و ویل للقائد یعنی ای جبرئیل بگو برسول ما که میکشند این فرزند ترا بدترین
امة تو که سوار میشوند بر بدترین چهارپایان پس ای وای بر کشندهٔ او
و وای بر رانندهٔ آن یعنی از دیاری بدیاری و وای وای بر حرکة
دهندهٔ آن یعنی از طرفی بطرفی دیگر من که خداوندم از قاتل او بیزارم

واوهم

واوهم از من بیزار است و هیچ گناه کاری در روز قیامت نخواهد آمد مگر آنکه گناه
این مظلوم کاهش از او بیشتر است و قاتل حسین در روز قیامت داخل آتش میشود
با آن اشخاصی که از برای خداوند شریک قرار داده اند و اشتیاق آتش
بکشندهٔ او زیادتر است از شوق دوستان خداوند بسوی بهشت در حدیث است
که چون جبرئیل در حین نزول بر دردائیل افتاد پس او گفت که ای جبرئیل
این چه شب است بلکه میخواهد قیامت بر پا شود جبرئیل فرمود که نه بلکه
از برای رسول خدا فرزندی متولد شده است و ما از برای تهنیت و مبارکباد
او میرویم پس دردائیل گفت ای جبرئیل بحق خداوندی که مرا و ترا خلق کرده
که سلام مرا بجناب محمد برسان و باو عرض کن که بحق این مولود از خداوند
سؤال نماید که از من راضی شود و بالهای مرا بمن رد فرماید و در صفوف ملائکه
بجای خود برگرداند پس چون جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و تهنیت و تعزیت داد
آنجناب این خبر را بفاطمه زهرا داد پس آن مظلومه گریست و گفت یا لیتنی لم الده
ای کاش او را نزائیده بودم پس عرض کرد ای پدر بزرگوار آیا قاتل او در آتش
خواهد بود حضرت فرمودند بلی ای فرزند در آتش است و لکن ای فرزند
ای فاطمه فرزند تو کشته نمیشود مگر آنکه تا از وقت که خداوند از نسل او
امامی هدایت کننده خلق فرماید پس رسول خدا جمیع اسامی شریفه ائمه را
از برای فاطمه طاهره بیان فرمود پس آن معصومه راضی شد پس جبرئیل التماس
دردائیل را بخدمت آن پیغمبر جلیل عرض کرد پس آنحضرت فرزند خود را برداشت
دست گرفت در حالتی که در قنداقه از پشم پیچیده بود و بلند کرد او را
بجانب آسمان قال اللهم بحق هذا المولود علیک لا بل بحقک علیه
و علی اجداده محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب ان کان للحسین بن علی
و فاطمة عندک حق فارض عن دردائیل و رد علیه اجنحته و مقامه من
صفوف الملائکة یعنی رسول خدا عرض کرد که ای خداوند من بحق این فرزند

من حسین بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر اجداد او محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب که اگر از برای این حسین فرزند علی نزد تو قربی و حقی هست
راضی شو از دردائیل و رد فرما باو بالهای او را و عطا فرما باو مکانش
او را در میانه صفهای ملائکه پس خداوند ببرکت جناب سید الشهداء
دعای پیغمبر را مستجاب گردانید و گناه دردائیل را آمرزید و بالهای او را
باو رد فرمود و او را بمقام خود برگردانید و او در بهشت مشهور است
بآزاد کرده حسین ای شیعیان از نجای انصاف است که کسی که او را در
قنداقه اینقدر منزلت باشد که ببرکت او ملائکه مقربین آمرزیده شوند
اینکه در روز عاشورا از قحط آب قنداقه فرزند شیرخواره خود را از
مادرش گرفته بر روی دست گرفت از برای تحصیل آب برای او و ایشان
او را آب ندادند بلکه تیر بر گلوی تشنه او زدند و او را هلاک کردند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست چهارم در اطلاع جد و مادر بر شهادت آنحضرت در حین تولد و کیفیت رضاع آنحضرت

سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی
من الذل و کبره تکبیرا اللهم صل علی اول من خلقته فصار بمشیتک
بلا اب و ام موجودا فهو اول نور ابتدعته فی عالم الانوار فصار بارادتک
مولودا و صل اللهم علی اول من اشتق من نوره معصوم فجعلتهما
ابا الائمة و اعطیتهما مقاما محمودا ثم صل اللهم علی اهلهما الذین
جعلت عهدهم و لایتهم للعالمین عهدا و جعلت کل واحد منهم للاولین
و الاخرین نورا مشهودا و جبلا ممدودا و لا سیما علی خامس اصحاب الکساء
الذی ارتضع من ابهام او لسان سید الانبیاء و قد عبد الله فی صلبه و صلب
سید الاوصیاء و کان سعیدا فی بطن امه سیدة النساء الذی حملته امه

کرها

کرها و وضعته کرها و کانت مدة حمله و فصاله ثلثین شهرا سیدنا
و مولنا ابو عبد الله سید الشهداء ارواحنا له الفداء و علی اعدائه
اللعن و العناء دوام الدنیا و دار الجزاء و بعد ووصینا الانسان
بوالدیه حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا
تفسیر ظاهر آیه در مجلس قبل از این گذشت و ظاهر این آیه شریفه از برای
والدین جسدانی وارد شده و کافی است از برای بیان احسان بایشان
و مخالفت ایشان نکردن اینکه شخصی بخدمت رسول خدا عرض کرد که مرا وصیتی
فرما فرمود که هیچ چیز را شریک خداوند مگردان اگرچه باتش سوزانیده
شوی و علی الدوام باید قلب تو مطمئن باشد بایمان و دیگر آنکه اطاعت
و نیکوئی کن نسبت بوالدین خود خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر ایشان
امر کنند ترا که بیرون روی از میانه اهل و عیال و اموال خود و تو بیرون
روی علامت ایمانست و از برای هر که گوش شنوائی داشته باشد از برای
نیکی کردن بوالدین و مخالفت نکردن بایشان این حدیث بس است و اینکه
در حدیث میفرماید قل للبار افعل ما شئت فانک فی الجنة و قل للعاق
افعل ما شئت فانک فی النار یعنی بگو از برای نیکو کننده با والدین
که بکن آنچه میخواهی یعنی از اطاعت و غیر آن پس بدرستیکه تو در بهشتی
و بگو بر عاق والدین که بکن آنچه میخواهی از طاعت و معصیت پس بدرستی
که تو در آتشی و جایگاه تو در جهنم خواهد بود و باید دانست که والدین
بر سه قسم است اول والدین جسدانی که جسد تو از ایشان متولد شده
و تربیت بدن ترا کرده اند و ظاهر این آیات و احادیث در حق ایشانست
دویم والدین روحانی و مراد از آن سلسله جلیله علما هستند که ترا
تعلیم معرفت و علم دین نموده اند و آداب تقوی آموخته اند و از باطن اول
این آیات و احادیث ایشان مراد اند و حق ایشان از والدین جسدانی زیاد

تر است بقدری که حق روح بر جسد زیاده است و بقدریکه حق علم بر حق بدن مقدم است پس حکم نیکوئی کردن با ایشان یا عاق ایشان شدن اقوی واشد است از حکم والدین ظاهری و جسدانی هم والدین حقیقی و مراد از ایشان جناب پیغمبر و آل طاهرین است چنانکه رسول خدا میفرماید انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی دو پدر این امت هستیم پس از باطن باطن این آیات و احادیث ایشان مرادند و حق ایشان بر والدین ظاهری انقدر زیاده است که مقام ایشان بر والدین جسدانی و علما و ان زحد تحریر و تقریر بیرونست و آنچه از احادیث متعدده معتبره ظاهر میشود آنست که فرقی در میان جناب امیر مؤمنان و سایر اهل بیت نیست و از اینجهة است که علی ابن ابرهیم در تفسیر خود میفرماید که مراد از والدین حسنین است پس هر کسرا که ایشان از او راضی باشند حق تعالی و امیر مؤمنان از او راضی اند و هر کس عاق این دو بزرگوار باشد عاق آن دو جناب خواهد بود و بدانکه از تفاسیر و احادیث متعدده ظاهر میشود که باطن دیگر این آیه شریفه اینست که مراد از انسان جناب سید الشهداء میباشد و مراد از والدین امیر المؤمنین و فاطمه زهرا است و مراد از حملته امه کرها و وضعته کرها این است که چون جناب فاطمه زهراء را حضرت رسول خبر داده بود بشهادة آنحضرت پس فاطمه حامله شد بجناب سید الشهداء از روی اکراه و وضع حمل نمود از روی اکراه و حضرت صادق میفرماید که هرگز دیده نشد که کسی را که بشارت داده شود باولاد ذکور و اکراه داشته باشد بجهة این که چون ام فاطمه زهراء حامله شد بجناب حسین از روی اکراه بواسطه مخبر شدن از شهادة آنحضرت و چون شش ماه در رحم زیاده نماند و دو سال هم ایام شیر دادن او بود سی ماه طول کشید و اینست معنی و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی

وازجمله

و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه رسول خدا و فاطمه بلکه همه عالم مخبر شدند حدیث ملک فردوس اعلی است که بعد برپای اعظم وارد شد و ندای شهادة آنحضرت را داد و بخدمة رسول خدا آمد و تعزیت گفت و آن قبل از حامله شدن فاطمه بآنحضرت چنانچه در مجلس بیست و چهارم با احادیث دیگر که دلالت میکند بر این مطلب گذشت و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه در وقت تولد جناب سید الشهداء سید انبیا را خبر شهادة آن مظلوم دادند حدیث فطرس است که چون جبرئیل با افواج ملائکه از برای تهنیت آنحضرت آمدند عبور ایشان بجزیره از دریا افتاد فطرس را دیدند که در آن جزیره افتاده و او یکی از حملهٔ عرش بود و خداوند عالم او را بشغلی امر فرموده بود و او کوتاهی کرده بود خداوند بالهای او را شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بود و هفتصد سال بود که در آنجا مشغول عبادة بود و در حدیث دیگر است که خداوند او را مخیر نموده بود در میانه قبول کردن عذاب دنیا و آخرت و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود بر آخرت پس مژهٔ چشم در او ریخته شده بود و هیچ حیوانی نزدیک او نمیرسید زیرا که علی الدوام در زیر او آتش بد بوئی مشتعل بود تا آنکه جناب سید الشهداء متولد شد پس آن ملک بجبرئیل گفت که اراده بکجا داری گفت که خداوند فرزندی بجناب محمد بن عبد الله عطا فرموده و از جانب خداوند بتهنیت او میرویم آن ملک گفت که مرا بهمراه خود ببر شاید که آنحضرت برکاه الهی دعائی در حق من فرماید پس جبرئیل او را بهمراه خود بیاورد و بعد از تهنیت احوال او را عرض نمود آنحضرت فرمود بگو بر فطرس که خود را بمال بر این فرزند و برگرد بمقام اعلی پس فطرس چنان کرد و جمیع بالهای او بحال اول برگشت و چون خواست بمقام خود مراجعت نماید عرض کرد یا رسول الله بدا

که امت تو این فرزند ترا شهید میکنند و چونکه از برکت او بالهای من نیز
عطا شد من بر خود لازم گردانیدم که زیارت نکند او را هیچ زیارت کننده مگر
انکه زیارت او را بان بزرگوار برسانم و هیچ سلام کننده بر او سلام نکند
مگر انکه سلام او را باو برسانم و هیچ صلوات فرستنده بر او صلوات
نفرستد مگر انکه صلوات او را بانحضرت عرض کنم پس از خدمت انحضرت
مرخص شده بمکان اعلای خود باز گشت و در میانه ملائکه فخر و مباهات
مینمود و میگفت من مثلی و انا عتاقة الحسین بن علی و فاطمة و جده
احمد الحاشر یعنی کیست مثل من و حال انکه من ازاد کرده حسینم که فرزند
علی و فاطمه است و جد او احمد است و یکی از نامهای او حاشر است و در
حدیث است که بعد از شهادة انحضرت چون فطرس بران قضیه مطلع شد
عرض کرد الهی چه بودی که مرا ماذون فرموده بودی که با رفیقان خود قبل
از شهادة ان بزرگوار بزمین رفته بودم و با دشمنان او حرب کرده بودم
خطاب الهی در رسید که اگر ان صورة و ثواب نیافتی حال با هفتاد هزار فرشته
که تابع تواند و بر سر قبر وی ملازم شو و هر صبح و شام بر او گریه کن و ثواب
دین خود را ببخشید بانها که در مصیبت او گریانند پس فطرس با تابعین او
بزمین کربلا فرود امدند و بانچه مامور شده اند مشغولند و در حدیث است
که صلصائیل نیز از مقام خود رانده شده بود و بالهای او هم در هم شکسته
بود جبرئیل حکایت او را هم بعد از خواهش او بخدمت رسول خدا عرض کرد
انحضرت حسین را در قنداقه پیچیده بر روی دست گرفت و در میان جماعت
ملائکه اورده بر روی دست بلند کردند چون نظر ملائکه بان فرزند
سعادتمند افتاد همه شروع کردند بگفتن لا اله الا الله و الحمد لله و ثنای
الهی را بجای اوردند پس انحضرت رو بقبله نمودند و عرض کردند اللهم
انی اسئلك بحق ابی الحسین ان تغفر لصلصائیل و تجبر کسر جناحه

ورده

ورده الی مقامه مع الملائکة المقربین اتحفا و نداء من بلدستی که من
سوءال میکنم از تو بحق فرزندم حسین اینکه صلصائیل را ببیامرزی و بالهای شکسته
او را باصلاح اوری و او را برگردانی بمقام اعلای خود و با ملائکه مقربین
محشور گردانی پس دعای او را خداوند مستجاب گردانید و امثال انرا نیز بمقام
خود برگردانید مولف گوید که چون از احوال تولد انحضرت مطلع شدی استماع
کن احادیثی که در شیر خوردن انحضرت وارد است از انجمله در عوالم وارد است
که چون حضرت فاطمه بحضرت امام حسن ع مطلع حامله شد حضرت رسول ص
بسفر رفت و بجناب فاطمه فرمود که ای دختر جبرئیل مرا خبر داده که از تو
فرزندی متولد میشود پس بعد از تولد او را شیر مده تا من بر تو وارد شوم
پس زهرا از هر بفرموده پدر بعد از تولد امام حسن ع او را تا سه روز
شیر نداد و اخر الامر محبت مادری و هیجان امده غلبه کرد و او را شیر
داد پس چون رسول خدا مراجعت فرمود کیفیت را عرض کرد انحضرت فرمود
هر چه خداوند خواست جاری فرمود و چون فاطمه حامله شد بحسین ع باز
انحضرت را سفری پیش امد باو فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داده است
که از تو فرزندی متولد میشود پس باید او را شیر ندهی تا من بر تو وارد شوم
اگر چه بیکماه طول کشد و چون سید الشهداء متولد شد او را مدتی شیر نداد
تا انحضرت مراجعت فرمود و از معصومه سوءال نمود که ایا او را شیر داده
عرض کرد نه یا رسول الله پس حضرت قنداقه حضرت امام حسین ع را در اغوش
مرحمت جا داد و زبان معجز نظام خود را در دهان او گذارد و او میمکید
و فرمود که ای حسین خداوند جاری نمیگرداند امور را مگر بانچه قسم کرده
او تعلق میگیرد ای نور دیده امامت در شان تو و اولاد تو است و در حدیث
دیگر است که انحضرت فرزند خود را شیر میداد با زبان خود چنانچه
اب و دانه میدهد کبوتر بچه خود را با دهان خود مولف محزون گوید که بدین

بصیرت ملاحظه کنید که مطابق بود با احوال و احتیاج و زندکانی انجناب با
احوال روز شهادة وارتحال برای جاودانی زیرا که در ابتدای حیوة انمظلوم را
بواسطه حکمت واسرار خفیه الهیه مادر مهربان بامر پیغمبر اخر الزمان از شیر
که در عوض اب و غذاست باز داشت و ایام ولیالی با تشنکی و کرسنکی کذرانید
وایام ولیالی چند روزی که در کربلا بود بتشنکی و کرسنکی بسر میبرد بخصوص
روز عاشورا که روز شهادة ان بزرکوار بود واز اینجهت بود که هر وقت اب
یا غذائی از برای سید الساجدین ع می اوردند انجناب بجانب انها نظر میکرد
ومیکریست و میفرمود قتل ابن رسول الله جائعا عطشانا وهم چنانکه در اول
عمر کام ان امام تر نشد مکر بشیر خوردن از زبان جد بزرکوارش هم چنین روز
روز عاشورا را افطار ننمود مکر بدست جد بزرکوارش چنانکه در حدیث است
که در سحر شب عاشورا بخواهر خود زینب فرمود که ای خواهر جد بزرکوارم را
در خواب دیدم که بمن فرمود ای حسین باید که روزه فردای تو از اب کوثر
در قصر من بدست من کشوده شود وشاید که از جمله علتهائی که انمظلوم
در روز عاشورا بعد از انکه ذوالجناح را در میانه اب فرات جهانید
وکفی از اب برداشت که بیاشامد و نیاشامید و نخورد این باشد که بخاطر
شریفش خطور کرد که در خواب جد بزرکوارش او را وعده کرفته بود که
روزه ان روز شهادة را باید بدست جد خود افطار نماید واز جمله انچه
که در این باب وارد شده است اینست که علامه مجلسی در بحار ذکر فرموده
که بعد از تولد انحضرت ع فاطمه را مرضی عارض شد وشیر در پستان او خشک
شد وهر چند تفحص مرضعه کردند نیافتند پس رسول خدا انکشت ابهام خود را
در دهان فرزند خود میکذاشت وخداوند جل جلاله روزی سید
الشهداء را از انکشت ان بزرکوار جاری میفرمود ودر ان کتابست که قال
ابوعبدالله لم یرضع الحسین ع من فاطمة ولا من انثی اخری وکان یؤتی به

النبی

النبی فیضع ابهامه فی فیه فیمص منها ما یکفیه الیومین والثالث فنبت لحم
الحسین من لحم رسول الله ودمه من دمه یعنی فرمود حضرت صادق ع که شیر
نخورد حسین نه از فاطمه ونه از زنی دیکر وعادة حضرت پیغمبر ص بر این
جاری شد که بنزد او می امد پس انکشت ابهام خود را در دهان او میکذاشت
پس از ان میمکید انقدر که کفایت میکرد او را دو روز وسه روز مؤلف
کوید که جمع در میانه احادیث انست که کاهی انکشت خود را در دهان او میکذاشت
وکاهی زبان خود را پس روئید کوشت حضرت امام حسین ع از کوشت رسول
خدا وخون او از خون ان بزرکوار مؤلف کوید که از رحمت خداوند محروم
باشند انجماعتی که احترام ان کوشت وخونی که از کوشت وخون رسول خدا
پرورش یافته بود نداشتند ووطن او را بغربت وعزة او را بذلت مبدل
کردانیدند پس چنان اب را بروی عیالش بستند که صغیر ایشان از بی ابی
هلاک شد وکبیر ایشان از شدة تشنکی پوست او بر روی کوشت او
بخشکید مانند پوستی که بر روی اتش کذارده شود وخود را هم کشتند
اه واویلاه که بهمین قدر اکتفا نکردند وبضربت تیرها ونیزها وخنجرها
وشمشیرها ان کوشتها را مانند کوشت کوسفند قربانی قطعه قطعه و
پاره پاره نمودند وخونهای ایشان که پرورده از شیر جان اشرف
موجودات بود بر خاک هلاک ریختند اه وامصیبتاه وواحزناه وکر اکتفا
باین همه اذیتها نکردند ان ابدان مطهره وان کوشت وخونهای مقدسه را
پایمال اسپان نمودند ودفن نکرده در افتاب کرم انداخته وشهرها
ودیارها ووطنهای خود اواره شدند وما الله بغافل عما یعملون

مجلس بیست وپنجم مطلع شدن سید انبیا بشهادت انحضرت در زمان کودکی در حجری انحضرت ام فاطمه

الحمد لله الذی امتحن قلوب احبته بوحی شهادة الاحبة ثم الحمد لله الذی جعل مصیبتهم مصیبته

کما جعل محبتهم محبة له وبغضهم بغضا له اللهم صل علی اشرف الاحبة
والانبیاء الراضی بشهادة سبطه سید الشهداء تحصیلا لمنصب شفاعة
الاحبة یوم الجزاء اعنی سیدنا ونبینا محمد بن عبد الله علیه وعلی آله
التحیة والثناء خصوصا علی سید الاوصیاء والسیدة الزهراء الذین رضیا
بشهادة ولدیهما لشفاعة اهل العزاء والبکاء فعلیهم وعلی محبیهم وزائریهم
والباکین علیهم صنوف الرحمة والعطاء وعلی مبغضیهم ومنکری فضائلهم
وغاصبی حقوقهم الاف اللعنة والعناء بعد بدانکه از احادیث بسیار
معلوم میشود که جبرئیل مکرر رسول خدا را از شهادة فرزند مظلوم او جناب
سید الشهداء در زمان کودکی آنمظلوم مطلع کردانید وآنجناب حضرت امیر
المؤمنین وحضرت فاطمه را ازان واقعه هایله جانکداز مخبر کردانید وبعد
خبر دادن رسول خدا ایشانرا همه اهلبیت وبسیاری از خواص ودوستان با خبر
کردیدند از انجمله در بحار از زید غلام زینب دختر جحش روایت میکند که روزی
سید انبیا در خانهٔ من در کوشه استراحت فرموده بود وخوابیده بودند که
ناکاه خامس آل عبا کودک بود وداخل خانه شد من او را مشغول مینمودم
که رسول خدا را از خواب بیدار نکند وچون لحظهٔ از او غافل شدم داخل حجره
شد که رسول خدا در ان خوابیده بودند وچون عقب او رفتم دیدم که بر بالای
شکم جد بزرکوار خود نشسته است پس دیدم که بر شکم آنحضرت شروع نمود
ببول کردن پس من دویدم که او را بردارم آنحضرت فرمودند که دعی ابنی
یا زینب حتی یفرغ عن بوله یعنی واکذار فرزند مرا ای زینب تا فارغ شود
از بولش وبعد از انکه فارغ شد پس رسول خدا برخواسته تجدید وضو نموده
مشغول نماز شدند وچون آنحضرت بسجده میرفت امام حسین بر دوش آنحضرت
بالا میرفت پس آنحضرت سجده را طول میداد تا او بزیر می آمد پس سر از
سجده برمیداشت وچون آنحضرت برمیخواست آنطفل خود را بکردن آنجناب می آویخت

پس

پس آنحضرت او را در آغوش مرحمت خود جای میداد وبر این احوال با آن
کودک سلوک مینمودند تا از نماز فارغ شد پس دستهای خود را کشوده
فرمود ارنی ارنی یا جبرئیل بنما بمن بنما بمن ای جبرئیل زینب میکوید من
عرض کردم یا رسول الله امروز دیدم کاری چند با حسین کردی که هرکز
چنین نظر نموده بودی فرمود بلی الحال جبرئیل بر من وارد شد ومرا خبر داد
که امت من فرزندم حسین را میکشند ومرا در این مصیبت تعزیه وتسلیه داد
وقدری از تربت مزار او را برای من آورد آه آه رسول خدا راضی نبود که
بول حسین را قطع کنند چکونه روا بود که امت بیوفا اعضا وجوارح آنحضرت را
از ضرب شمشیر ونیزه وتیر قطعه قطعه نمایند بقسمی که یکدفعه سر شریفش را
از بدن جدا نمودند دفعهٔ دیکر انکشت مبارکش را بریدند دفعه دیکر
دستهای او را قطع نمودند آه آه پیغمبر خدا سر از سجده بر نمیداشت تا
حسین بر زمین افتد وبر بخد بجا بود در وقتی که از بالای ذو الجناح
تشنه وکرسنه با بدن پاره پاره بر خاک هلاک افتاد وایضا از جمله
احادیثی که دلالت بر خبر دادن رسول خدا میکند شهادة آنمظلوم را در کوچکی
او اینست که ام سلمه میکوید روزی رسول خدا بر من داخل شد ناکاه عقب دو
آنجناب حسین وارد شدند وبر دو طرف آنحضرت نشستند پس آنجناب حضرت
امام حسن را بر ران راست خود نشانید وحضرت امام حسین را بر ران چپ
نشانید وکاهی حسن وزمانی حسین را میبوسید که ناکاه پیک حضرت رب
العالمین جبرئیل امین نازل شد وعرض کرد انک لتحب الحسین ایا دوست الحسن و
میداری تو حسن وحسین را فرمود که کیف لا احبهما وهما ریحانتای
من الدنیا وقرتا عینی یعنی چکونه دوست ندارم ایشانرا وحال انکه
ایشان دو ریحانهٔ من اند در دنیا ودو نور چشم من اند پس جبرئیل عرض
کرد یا نبی الله بدانکه خداوند حکمی در بارهٔ ایشان فرموده است باید که

در این باب صبر فرمای آنحضرت فرمود که بیان کن که آن حکم کدام است عرض
کرد که حکم فرموده است که این فرزند تو باید کشته شود بدست اهل الجفا و این
حسین کشته شود از قفا، پس اگر میخواهی که دعائی کن که حق تعالی این بلا
از ایشان رفع فرماید بخواه از خداوند که حق تعالی فرموده است که دعای
تو را مستجاب گرداند و اگر میخواهی این خواهش را مکن و شهادت ایشان را ذخیره
فرما از برای شفاعت گناهکاران از امت خود در روز قیامت آن پیغمبر
رحمة للعالمین و آن شفاعت خواه مذنبین فرمود ای جبرئیل من راضی بحکم
پروردگارم و خواهشی نیست مرا مگر آنچه اراده خداوند بآن تعلق
گرفته است و بتحقیق که دوست میدارم که دعای من ذخیره باشد از برای
شفاعت کردن من گناهکاران از امت خود را در روز جزا و حکم فرماید
خداوند من بآنچه مشیت او تعلق گرفته است در حق من و فرزند من و از اخبار
متعدده ظاهر میشود که جبرئیل عرض کرد یا محمد باید برادرت علی و دختر
فاطمه از شهادت او مطلع شوند و راضی شوند آنحضرت حضرت امیر را از این
قضیه هایله مخبر گردانید و چون آنجناب بعلت شفاعت عاصیان امت را
شنید راضی شد ولکن متحیر بودند که چگونه فاطمه طاهره را مخبر
سازند و در کتاب بحار و عوالم از جناب صادق ع روایت کرده اند که
روزی جناب فاطمه فرزند مظلوم خود حسین شهید کربلا را در آغوش
داشت سید انبیاء وارد شد و او را در بغل خود گرفت و فرمود لعن الله
قاتلك ولعن الله سالبك واهلك الله المتوازرين عليك وحكم الله
بيني وبين من اعان عليك یعنی لعنت فرماید خداوند بر کشنده تو
و لعن الله بر کسی که برهنه کند تو را و هلاک فرماید جماعتی را که یار
شوند بر تو و حکم فرماید در میانه من و میانه هر کس که سعی کند بر ضرر
و اذیت تو پس چون فاطمه مظلومه این کلمات را از پدر خود شنید متحیر

شد عرض کرد یا ابتاه ای پدر بزرگوار این چه سخنان بود که
فرمودی مؤلف گوید که خاتون روز جزا بمحض شنیدن کشته شدن و برهنه
نمودن فرزند مظلومش متحیر شد نمیدانم که چه حالت میشد اگر میشنید که آن
چه احوال و چه زجرها شهید نمودند نمیدانم اگر مطلع میشد که عمر سعد فریاد
کرد که ای لشکر فرزند فاطمه را عریان کنید پس ملعونی دوید و عمامه از فرق
مبارکش که شکافته بود برداشت و خبیثی دیگر جبه خز او را برداشت
و شقی دیگر قبای او را برداشت و بیحیائی پیراهن او را از بدن چاک چاک کرد و او را
که از خدا بیخبری انگشت او را جهت انگشتری برید پس سید انبیاء فرمود که
ای دختر بخاطر آوردم آنچه را که باین فرزند میرسد بعد از من و بعد از تو
از اذیت و ظلم و مکر و حیله و طغیان از اهل عدوان در آن وقت که در اطراف
او هجوم آورده باشند گروهی که عدد ایشان گویا بعدد ستارههای آسمان
باشد که هر یک تیرها میجویند و بر یکدیگر پیشی میگیرند بر کشتن او ای فاطمه
گویا میبینم جای لشکرگاه ایشان را مؤلف جگرسوخته گوید که رسول خدا جای لشکر
آن بیکس را خبر داد لکن نفرمود کیفیت رفتن آن لشکر بسوی او را در شب عاشورا
و غریب گذاردن آنحضرت را و بفاطمه خبر داد جای خیمهها و بار انداز ایشان را
لکن خبر نداد غارت کردن اموال و آتش زدن خیمهها را که اگر آنها را خبر داده
بود میتوان گفت که فاطمه از دنیا رحلت میکرد و اگر در حیات بود بدوام زندگی
آتش بجان فاطمه انداخته بود پس فرمود ای دختر گویا میبینم آن تربتی را که
بر آن ریخته میشود خونهای ایشان چون آن معصومه این کلمات را استماع نمود
عرض کرد که ای پدر بزرگوار کجاست آن مکانی که فرزندم در آن گرفتار و مبتلا
میشود آنحضرت فرمود اسم آن موضع کربلاست و آن خانه غم و اندوه و حزن است
بر ما و بر امت ما ای فاطمه بیرون می آیند اشرار از امت من از مکافات
خود و همه در آن زمین جمع شوند و آنها ملاحظه چند نکنند اگر جمیع اهل آسمانها

و زمینها را برای ایشان در نزد خداوند عالمیان شفاعت کنند که گناه ایشان
عفو شود و قبول نخواهد شد و ایشان در آتش مخلد خواهند بود فاطمه از روی
تحیر عرض کرد فیقتل ابنی آیا پسر فرزندم حسین لامحاله پس کشته خواهد شد
و این امریست که چاره ندارد قال نعم یا بنیة قتلة ما کان احد کان
قبله بلی ای دختر این فرزند لامحاله کشته میشود کشته شدنی که هرگز
احدی از گذشتگان باین زجر و مشقت کشته نشده اند مؤلف گوید
بلی والله هرگز نشنیده ایم که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مؤمن خدا
پرستی با مشرکی خودش با یاران و دوستان و برادران و فرزندان و
اقوامش تشنه و گرسنه در نصف روز کشته شوند و باز دست از سر ایشان برندارند
و اموال و عیال او بر ندارند بعضی از اموال و خیام او را باتش بسوزانند
و مابقی را غارت کنند و بدنهای ایشانرا بی لباس پایمال اسبان کنند
و در بیابان اندازند و سرهای ایشانرا با اهل بیتشان از برای اذیت
و استهزا و استخفاف شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند پس آنحضرت
فرمود که ای فاطمه گریه خواهند کرد بر این فرزند جمیع آسمانها و زمینها
و ملائکه و حیوانات و گیاهها و کوهها و دریاها ای فاطمه اگر اذن داده
شود دریاها هر آینه عالم را غرق کنند و یکنفر را زنده بر روی زمین
باقی نگذارند ای فاطمه چون این فرزند مظلوم را بقتل رسانند بزیارت او
بر سر قبر او روند گروهی از دوستان ما که نبوده باشد بر روی زمین
داناتر از ایشان بخداوند و هیچکس بر پا ندارد حق ما را بهتر از ایشان
و احدی بر روی زمین متوجه نشود بجانب این فرزند مگر ایشان و ایشانند
چراغهای راه هدایت در میانه تاریکیهای ظلم و جور و ایشان شفاعت
کنندگان اند دوستان خود را در روز جزا و ایشانند که فردای قیامت
وارد میشوند بر سر حوض کوثر من و چون وارد شوند من همه ایشانرا از [illegible]

ایشان خواهم شناخت و هر اهل دینی طلب میکنند پیشوایان خود را و ایشان
بغیر از ما طلب نمیکنند احدی را و ایشانند لنگرهای زمین و ببرکت ایشان
باران نازل میشود از آسمان پس آن معصومه بعد از شنیدن این سخن گفت
انا لله و انا الیه راجعون و شروع کرد بگریستن سوزناکی چون سید
انبیا گریه فاطمه را دید و کلام انا لله را شنید و دانست که قلب مرحمت منزل او
توانائی کشیدن این مصیبت عظمی و این داهیه کبری ندارد پس در مقام تسلیه
قلب و جبیره کردن شکستگی آن برآمد و فرمود ای دختر بدانکه افضل
اهل جنت شهیدانند که در دنیا جانهای خود و مالهای خود را در راه
خداوند نثار کرده اند و در عوض جنت را گرفته اند و در راه خداوند
جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند و این است وعده خداوند و وعده
او حق است و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه در او است
و کشته شدن در راه خداوند آسانتر است از مردن هر کس از برای او و نعمت
شهادت نصیب تست عنقریب خواهد رسید پس فرمود یا فاطمة بنت محمد اما
ان تامری غدا بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب یعنی ای فاطمه
دختر محمد آیا دوست نمیداری اینکه در فردای قیامت امر کنی بامری پس آنچه
امر کنی اطاعت کرده شوی در حق این خلق در روز حساب اما ترضین ان
یکون ابنك من حملة العرش آیا خوشنود نمیشوی اینکه بوده باشد فرزند
تو از حمله عرش آیا خوشنود نمیشوی ان یکون ابوك یاتونه لیسئلوا به
الشفاعة ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه در عوض شهادت فرزندت حسین
در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت است دشمنان خود را دور کند
از سر حوض کوثر و سیراب کند دوستان خود را از آن ای دختر آیا دوست
نمیداری که فردای قیامت خلایق نزد پدرت آیند و از او بخواهند که ایشانرا
شفاعت کند ای دختر آیا راضی نمیشوی که شوهر تو بوده باشد قسمت کننده

آنرا که او را بهرچه امر فرماید اطاعت کند پس هر کرا خواهد ازان نجات
دهد و هر کرا نخواهد در ان وا گذارد ای دختر آیا دوست نمیداری که
نظر کنی بسوی ملائکه که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند
و بجانب تو نظر کنند و منتظر باشند که بهرچه امر کنی اطاعت کنند و نظر
کنند بسوی شوهر تو در انوقت که او در نزد پروردگار جلیل با این
خلایق مخاصمه کند و با نچه او امر فرماید فرمان برداری نمایند ای فاطمه
چه میدانی که پروردگار جلیل چه سلوک خواهد فرمود با کشندگان
فرزند تو و کشندگان شوهر تو انوقت که حجة خود را تمام فرماید بر این
خلق و امر فرماید آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ای فاطمه آیا دوست
نمیداری اینکه بوده باشند ملائکه گریه کنندگان و عزاداران بر
فرزند تو و تاسف خورند بر فرزند تو جمیع اشیا ای فاطمه آیا دوست
نمیداری اینکه زائرین قبر فرزند تو در امان خداوند بوده باشند
و هر کس او را زیارت کند مثل کسی باشد که حج خانه خدا رفته باشد
و عمره بجای آورده باشد و بقدر چشم بهم گذاردن و گشودن از رحمة
خداوند دور نباشد و اگر در راه زیارت او بمیرد شهید مرده است
و تا او زنده است ملائکه حافظین اعمال در حق او دعا کنند پس علی
الدوام در حفظ الهی و امان خداوندی بوده باشد تا از دنیا برود
پس چون خاتون روز جزا فاطمه زهراء از پدر بزرگوار این جزاها
در عوض شهادة فرزند خود شنید عرض کرد یا ابت انی سلمت و رضیت
و توکلت علی الله حال که این جزاها و مزدها در شهادة حسین است
تسلیم کردم امر پروردگار را و راضی شدم و توکل نمودم بر جناب اقدس
الهی فمسح علی قلبها و مسح عینیها فقال انی و بعلک و انت و بنیک
فی مکان تقر عیناک و تفرح قلبک پس بعد از انکه فاطمه اظهار

رضامندی

رضامندی نمود رسول خدا دست تسلی بر قلب انمعصومه مظلومه محزونه کشید
و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او مالید و فرمود ای فاطمه بدرستیکه
که من و شوهر تو و دو فرزندان تو در مکان قرب و مکان عالی خواهیم بود که
روشن شود چشمهای تو و خوشحال و فرحناک گردد قلب تو و در حدیث
دیگر است که انمعصومه عرض کرد که ای پدر بزرگوار چون فرمودی که این
فرزند کشته میشود در زمانی که نه من باشم و نه شما و نه پدرش
علی پس کی او را غسل میدهد و کی او را حنوط میکند و کی او را کفن
میکند و کی بر او نماز میکند و کی او را دفن میکند پس رسول خدا آهی
کشید و گریست و فرمود لن یری من هذه الاشیاء شیئا یعنی ای فاطمه
فرزند تو هیچیک از اینها را نخواهد دید و چنین شد که انحضرت فرمود
زیرا که غسل حسین خونهای اعضایش بود و حنوط حسین خاکهای
کربلا و بدن او را سه روز و سه شب بر خاک انداختند لا حول
مجلس بیست ششم در ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ذکر خامس آل عبا
[illegible] و وداع با محمد حنفیه
الحمد لله الذی جعل الهجرة عن اعداء الله سنة سنیة لجمیع
اولیاء الله لیطهروا بها سبیل الهجرة عما سوی الله و لیتنعموا بها فی
ظلال محبة الله اللهم صل و سلم علی سید المهاجرین عن غیر بیتک
و مشکوة ضیاء المجاورین بقرب بیتک محمد الذی خلقته من صفاء نورک
علیه و علی آله صلواتک دوام وجودک خصوصا علی سبطه علی
آذی عدوک ثم اضطر الی الهجرة عن بیته الی بیتک فهاجر
مع اهله و عیاله و شیعته عن مشهد نبیک فحل الی مشهد
شوقا الی جوارک و خوفا من بلائک فعلیه و علی آله و شیعته
الاف ثنائک و علی اعدائه الف الف عقابک و بعد

از احادیث معتبره بسیار ظاهر میشود که چون معاویه علیه الهاویه بدرك
واصل شد و نوبت غصب خلافت بیزید پلید رسید بحاکم مدینه که ولید
بن عتبه نام داشت نوشت که بیعت خلافت او را از خامس آل عبا جناب
سید الشهدا علیه السلام بگیرد و چون آنحضرت قبول نفرمود او نامه بیزید نوشت که
بسم الله الرحمن الرحیم الی عبد الله یزید امیر المؤمنین من عتبة بن ابی سفیان
اما بعد فان الحسین بن علی لیس لك یری خلافة و لا بیعة این نامه
ایست بسوی بندهٔ خداوند است که او یزید میباشد که امیر مؤمنان است از
جانب عتبة بن ابی سفیان اما بعد پس بدرستی که حسین بن علی تو را خلیفه
نمیداند و با تو بیعت نمیکند انچه رای تو است در بارهٔ او بفرما چون یزید
آن نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت اما بعد فاذا اتاك کتابی هذا فعجل
الی جوابه و بین لی فی کتابك کل من فی طاعتی او خرج عنها هرگاه
این نامهٔ من بتو رسد بزودی جواب او را روانه نما و ظاهر کن از برای من
در نامهٔ خود اسمهای جماعتی را که در اطاعة من اند و انها نی را که از اطاعة
من بیرون شده اند و لیجعل مع الجواب راس الحسین اما باید با جواب نامه بفرستی
سر حسین بن علی را و چون اینخبر بحضرت سید الشهدا علیه السلام رسید قصد
فرمود که از زمین حجاز روانه زمین عراق گردیده باشد چون شب شد
از برای وداع روانه روضهٔ جد بزرگوار خود گردید پس نور عظیمی از قبر
برای او ظاهر گردید پس مراجعت فرمود و در حدیث دیگر است که همان شب
اول از نزد قبر جد خود بیرون آورد و جد خود را باین کلام زیارت نمود که
السلام علیك یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخك و ابن فرختك
و سبطك الذی خلفتنی فی امتك فاشهد علیهم یا نبی الله انهم قد
خذلونی و ضیعونی و لم یحفظونی و هذه شکوای الیك حتی القاك
یعنی سلام الهی بر تو باد ای رسول خدا منم حسین پسر فاطمه که فرزند توام

و فرزند زادهٔ توام و فرزند دختر توام که مرا بیادگاری در میان امة
خود گذاردی پس شاهد باش بر ایشان ای پیغمبر خدا که ایشان مرا خوار
شمردند و ضایع گذاردند و محافظت نکردند این است شکوهٔ من بجناب
تو تا انوقت که بخدمت تو برسم پس برخاسته مشغول نماز شد و تا صبح در رکوع
و سجود بود و در همان شب ولید کسی را فرستاد که ببینند که انحضرت از مدینه
تشریف برده اند یا نه چون خبر اوردند که انجناب در خانه تشریف ندارند
گفت الحمد لله که انجناب خود از مدینه بیرون تشریف برد و مرا بخون خود
مبتلا نکرد و چون صبح طالع شد انمظلوم از سر مرقد جد خود بخانه تشریف
اورد و مشغول بنماز و تهیهٔ اسباب سفر بود و چون شام شد باز روانه
جانب مرقد جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله شد و چند رکعت نماز بجای اورد پس روی
نیاز بدرگاه بی نیاز کرده عرض کرد ای خداوند من این است قبر پیغمبر تو محمد
و منم پسر پیغمبر تو بر من روی اورده است اموری که تو بان داناتری خداوند
من بدرستی که من همیشه دوست میداشتم نیکی را و دشمن میداشتم بدیها
و من از تو سؤال میکنم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و هر که در انست
که اختیار فرما از برای من انچه را که موجب خوشنودی تو و رسول تو است
پس شروع فرمود بگریستن و بسیار گریست و چون صبح نزدیک شد سر مقدس
خود را بر قبر جد خود گذاشت چنانکه در زمان حیوة سر خود را بر دوش
و سینهٔ او میگذاشت و را خواب برد جد عالیمقدار خود را در خواب
دید که با گروهی از ملائکه از پیش و از راست و چپ او آمدند پس
سید انبیاء فرزند گرامی خود را در بغل کشید و میان دو چشم او را
بوسید و فرمود ای حبیب من ای حسین کانی عن قریب اریك مقتولا بدمائك
مذبوحا من قفاك و مطروحا بارض کربلا گویا میبینم ترا که در
این نزدیکی بخاك و خون مالیده شوی و کشته شده و در زمین

که نام او کربلاست در میانه گروهی افتاده و از شدت تشنگی هر چند جرعه
آب خواهش نمائی بتو ندهند و آن ملاعینان با آن نوع سلوک و رفتار
ایشان امید دارند شفاعت مرا در روز جزا و هرگز خداوند شفاعت
مرا نصیب ایشان نخواهد نمود ای حسین ای حبیب من بدانکه پدر
و مادر و برادر تو همگی در نزد من جمع اند و مشتاق آمدن تواند فان
لک فی الجنات لدرجات لا تنالها الا بالشهادة یعنی بدرستی که
از برای تو ای فرزند در جنت درجات عالیه چند هست که بانها
نمیرسی مگر بشهادة پس آن مظلوم عرض کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع
الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک یعنی مرا بدنیا حاجت
نیست مرا در نزد خود نگاه دار و با خود داخل قبر فرما پس رسول خدا
فرمود ای حسین ای فرزند از برای تو چاره نیست از اینکه باز گشت نمائی
بسوی دنیا تا شهید شوی تا بمقام عالیه و درجات رفیعه و ثواب عظیم
که خداوند برای تو مقرر فرموده فایز گردی ای حسین بدرستی که تو
و پدر و برادر و عموی تو و عموی پدر تو محشور میگردید در روز قیامت
در یک دسته تا داخل بهشت شوید پس آن مظلوم با اضطراب و گریه و زاری
از خواب بیدار شده روانه بیت الشرف گردید و اهل بیت خود را جمع فرموده
و خواب خود را با ایشان و اولاد عبد المطلب نقل کرد فلم یکن فی ذلک الیوم
فی مشرق و لا مغرب قوم اشد غما من اهل بیت رسول الله و لا اکثر باکٍ
و باکیة منهم آه آه که بعد از استماع خواب آن مظلوم نبود در آن روز در مشرق
و در مغرب عالم قومی که غم و مصیبت ایشان زیاده باشد از اهل بیت
رسول خدا و در عالم هیچ مردی و زنی نبود که بیشتر از ایشان نوحه و بیقراری
نماید مؤلف دل کباب گوید که اولاد عبد المطلب و اهل بیت از شنیدن
خواب آن مظلوم بر احوال شدند که شنیدید نمیدانم چه گویم از احوال

خواتون

خواتون دلخون در شب عاشورا که چون برادرش خواب شب عاشورا و کشته
شدن فردای خود را نقل فرمود ای دوستان اینقدر بدانید که آن مظلومه
چون یقین نمود که فردا برادر بزرگوارش کشته خواهد شد ناله بی اختیار
برکشید ثم لطمت علی وجهها پس سیلی ماتم بر صورة خود زد و پیراهن
بی طاقتی چاک زد و بیهوش افتاد مظلوم کربلا قدری آب بر روی او
ریخته او را بحال آورد و بنصایح وافیه و مواعظ شافیه او را آرام
گردانید پس معلوم شد که اهل بیت در شب عاشورا زیاده از مصیبت آن روز
ایشان بود که در مدینه بودند ایضا مؤلف اخلاص شعار گوید که فدای
قلب شکسته سید انبیاء شوم که در ایام حیوة خود از دست منافقین
چه اذیتها دید و چه مصیبتها کشید و بعد از ارتحال آن جناب در حضور
قبر مقدس او چه اذیتها که از شقیه امت جفا کار با اولاد امجاد او رسید
که همه باعث جراحت قلب مبارک او گردید و چه گونه باعث دلشکستگی
آن بزرگوار نشود وداع نمودن پاره تنش خامس آل عبا و حال آنکه چشمها
گریان و دلها بریان است با آنکه شکوه وداع بوده آه و احزناه کدام
دوست است که وداع جناب موسی بن جعفر را بشنود و گریان نشود
و چه گونه دیدهای شیعیان گریان میشود و دل پیغمبر شکسته نمیشود
ای شیعیان بدانید که هرون ملعون جمعی را فرستاد که آن بزرگوار را
بگیرند و بنزد او برند آن طایفه ملاحده بعد از تفحص بسیار دانستند که آن
مظلوم پناه بقبر جد خود سید انبیاء برده اند پس آن ملاعین در روضه
آن جناب هجوم آورده دیدند که آن فرزند مظلوم رسول خدا در نزدیکی
قبر پیغمبر مشغول نماز است آن فرقه بیحیا [illegible] ایمان آن عابد حقیقی را
در بین نماز گرفتند و نماز او را قطع نمودند و از نزد قبر بیرون
می آوردند که آن مظلوم با گریه عرض کرد که الیک اشکو یا رسول الله

ما لقی علی یعنی بجناب تو یا رسول الله شکایت میکنم از انچه بر من
وارد میشود پس خلق مدینه در اطراف جمع شدند و همه صداها بناله
وگریه بلند کردند و از ترس هرون نمیتوانستند که چاره کنند آه وا مصیبتاه
که انچه دل را بیشتر میشکند اینست که روایت شده است که فلما حمل بین
یدی الرشید شتمه وجفاه یعنی چون انجناب را در پیش روی هرون الرشید
ملعون بر پا داشتند خداوند دهان آن ملعون را مملو از زقوم جهنم کند که
بان بزرگوار بعد از خدا و رسول شنام داد و پس از ان بی ادبی و جفا کرد و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در حدیث است که چون امام مظلوم عزم
بعد از شهادة وداع قبر رسول خدا از روز مشغول تهیه و اسباب
از برای سفر و بیرون رفتن از مدینه طیبه بودند آه چون شب سیم شد
در دل شب که تاریکی همه عالم را فرو گرفته بود آن مهموم مغموم خون جگر
و آن شفاعة کننده گریه کنندگان در محشر از برای وداع روانه جانب
قبر مادر خود جناب زهرا و برادر با جان برابر پاره جگر گردید
و نالهای الوداع و الفراق از دل بر کشید و چون صبح شد روانهٔ
منزل گردید ناگاه محمد بن حنفیه بخدمت انجناب مشرف شد و عرض
کرد ای جان برادر تو محبوبترین جمیع مخلوقاتی بسوی من و عزیزتر ایشانی
نزد من و بحق خداوند که هرگز از خیر هیچکس نگذشته ام و جناب تو سزاوار
تری از همه کس برای انکه انچه مصلحت تو را میدانم بعرض تو رسانم
زیرا که از نطفه یک پدر متولد شده ایم و تو بمنزله جان و روح جسم
منی و بزرگ اهل بیت منی و اطاعة تو واجب است بر گردن من زیرا
که خداوند جل شانه العالی تو را بر تری و شرافت عطا فرموده است
بر من و تو را آقای همه جوانان اهل بهشت گردانیده است ای برادر
حال که نمیگذارند در مدینه توقف فرمائی روانه مکه معظمه

شو

شو اگر گذاشتند که در انجا با اطمینان بندگی خدا را بجای آوری
در همانجا توقف فرما و اگر باز نگذارند دشمنان روانه بلاد یمن شو
که در انجا دوستان جد و پدر تو بسیارند و دلهای مهربان دارند
و رقیق القلب اند و بلادیست پر آب و علف و نعمتهای فراوان
و اگر در انجا موافق خواهش توانستی که زندگانی کنی خوب و الا ای
جان برادر برو در صحراها و بر تلهای ریگها و سرهای کوهها منزل
کن و اگر در کوهها و بیابانها تو را اذیت کنند از دیاری بدیاری
و از شهری بشهر دیگر برو و در یک مکان آسایش مکن تا به بینیم
که آخر کار این مردم بکجا خواهد رسید و خداوند در میانه ما و این قوم
فاسقین چه حکم فرماید مؤلف پریشان الحال المضطرب الاحوال گوید
که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه کنید که
یزید ملعون بر فرزند بهترین پیغمبران چه گونه امر را صعب و کار را
دشوار گرفته بود که آن بزرگوار بعد رفتن فتنه و اذیت نمیتوانست که در
وطن و خانهٔ خود آرام گیرد بلکه در شهرهای دیگر و بادیها میسر نبود
که آسایش نماید با اهل و عیال خود و بلوازم بندگی خداوند قیام
نماید اینست که در روز عاشورا فرمود ای قوم اگر اینکه امر را سخت
گرفته اید بجهة ملک و مال و ریاست دنیاست مرا هیچ میل از اینها
نیست بگذارید دست اهل و عیالم را گرفته پناه بزنگبار و فرنگ برم
و آن بیحیاها اشقیا راضی نشدند و از سخنان محمد حنفیه معلوم میشود
که آن دو برادر با انکه یقین داشتند که در کوهها و بیابانها کسی را
از سرما و گرما بی اوضاع زندگانی ممکن نیست راضی بودند بان
عسرت و خواطر جمع نبودند که از شر دشمنان آن بزرگوار محفوظ بمانند
پس آنحضرت فرمود ای برادر والله اگر در تمام دنیا از برای من پناهی

وا ولم کاهی نماند که من با این یزید پسر معاویه بیعت نخواهم کرد و بعد
فرمود والله یا اخی لو کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی
حتی یقتلونی آه وامظلوماه و واغریباه که آن بیکس بی یاور
فرمود که بخدا قسم ای برادر اگر من در خانه حیوانی از جانورهای زمین
ساکن شوم هر اینه در مقام جستجوی من بر ایند تا انکه مرا بقتل رسانند
و در حدیث است که چون محمد حنفیه شنید که آن حجة خداوند قسم یاد
فرمود که او را بقتل خواهند رسانید ساکت شد و دیگر اصلا سخنی
نگفت و شروع کرد بگریستن پس جناب سید الشهداء نیز شروع فرمود
بگریستن پس آن دو برادر رو بروی یکدیگر کرده بقدر یکساعت
هر دو گریستند ابو مخنف روایت کرده است که محمد حنفیه عرض کرد که
ای برادر مفارقت تو بسیار مرا اذیت میکند بحق خداوند که مرا اینقدر
قوت نیست که دست بقبضه شمشیر کنم یا نیزه بردارم فوالله یا اخی ما فرحت
بعدک ابدا ثم بکی حتی غشی علیه فقال له یا اخی انی استودعک الله
یعنی ای برادر بحق خداوند که دیگر بعد از تو خوشحال نخواهم گردید پس
انقدر گریست که غش کرد و چون بحال آمد گفت ای برادر دیده هستی که
من ترا وداع میکنم و بخدا میسپارم ای شهید مظلوم پس آن دو برادر
یکدیگر را وداع کرده مولف گوید که اگر محمد حنفیه بشنیدن شهید شدن
آن بزرگوار بقدر یکساعت گریست و غش کرد نمیدانم اگر در روز
عاشورا در وقت وداع نمودن آنحضرت با برادر باجان برابر خویش عباس
میبود و بعد از اندک زمانی او را کشته و در خاک و خون آغشته میدید
بلکه در هر ساعتی او را با نوجوانی در وداع مشاهده مینمود و باندک
فاصله همه انها را کشته و پاره پاره معاینه میکرد آه وامصیبتاه
و در آخر الامر برادر بزرگوار خود را سر از بدن جدا و در بیابان تشنه

بچشم خود میدید آیا چگونه نالهای غریبانه میکرد و خاکهای کربلا را
بر فرق خود میریخت پس فرمود به برادر خود محمد که خداوند ترا جزای خیر
دهد زیرا که نصیحت خود را بجای آوردی و بهر چه خیر و صلاح میدانستی
اشاره نمودی لکن بدان که من عازم مکه معظمه ام و تدارک سفر خود را
دیده ام و برادران و خواهران و برادرزادگان و شیعیان خود را همراه
خواهم برد و امر فرمود که محملها حاضر نمودند و خواهران و دختران را در
آن نشانیدند و جناب سید الساجدین ع و حضرت عباس و علی اکبر و قاسم
و اولاد مسلم بن عقیل و سایر اقوام و دوستان و غلامان و ملازمان را
امر فرمود که در اطراف محملها بر سر بندگان و پاسبانان و خدمتگذاران
سواره و پیاده روانه شوند مولف آشفته احوال گوید ای تعزیه داران
شرح احوال و اوضاع خواهران و دختران در وقت بیرون آمدن از مدینه
طیبه شنیدید آه واحزناه نمیدانم کدام یک از احوالات شب عاشورای
ایشان را از برای شما نقل کنم آیا سوختن خیمهای ایشان را بگویم یا تنهائی
و بیکسی و بی پرستاری ایشان را عرض کنم که همه مردان و جوانان و دوستان
و ملازمان و غلامان را از ایشان کشته بودند یا اوضاع شتران لاغر
بدراه بی جهاز و بی محمل ایشان را برای شما حکایت کنم یا از کج خلقیها
و بدرفتاریها و اذیتها که از دست و زبان کوفیان و شامیان بی ایمان
که موکل بر اسیران بودند یا از گرسنگی و تشنگی و بی لباسی و پریشان
احوالی کودکها و نالهای کوچک و بزرگ آنها در بیابانها و شهرها
و دیارها که قلبهای شما را بریان و دیدههای شما را گریان گردانید
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون اهل بیت در محملها نشستند
و خواستند که روانه شوند در حدیث است که اقبلت نساء بنی عبد
المطلب فاجتمعن للنیاحة یعنی دختران در مدینه طیبه با نفیر

مانده بودند باگریه ونوحه در اطراف ایشان در امدند بنو عمی که
راه رفتن را بر ایشان سد کردند وبجز ناله واحسیناه وواحزناه دیگر
چیزی نبود گویا همه مدینه طیبه دفعة واحدة بگریه وناله در امده
بودند ودر حدیث است که جناب سید الشهداء خود بنفس نفیس بجا
دختران عبد المطلب روانه شد وفرمود شما را بخدا قسم میدهم که اینقدر
نوحه وناله وگریه مکنید وممانعت از روانه شدن اهل بیت مکنید
قالت له نساء بنی عبد المطلب فلمن نستبق النیاحة والبکاء فهو عندنا
کیوم مات رسول الله ص وعلی ع وفاطمة والحسن ع واحزناه عرض کردند
دختران عبد المطلب که ای سید واقای ما از برای کدام روز نوحه
وناله خود را ذخیره کنیم امروز از برای ما در مصیبت وعزا مثل روزی است
که رسول خدا وامیر المؤمنین ع وفاطمه زهرا وحسن مجتبی از دنیا
رحلت فرمودند مؤلف گوید که دختران عبد المطلب در انروز که اهل
بیت در کمال العزة ووقار وجمعیت واسباب بودند چنین گریها وناله‌ها
نمودند که دل عالمیانرا کباب کردند ودیدهای ایشانرا پر اب نمودند
نمیدانم انروز که اهل بیت بیکس از اسیری کوفه وشام وارد مدینه
شدند ودیدند که همه مردان ونوجوانان ایشان کشته شده بودند
وشنیدند که در خاک وخون اغشته اند وبدنهای ایشانرا در صحراها
انداخته بودند وسرهای ایشانرا که همه چون ماه تابان بودند
بر سر نیزها کردند چه گونه نالها وزاریها کردند بلی هر چه کرده اند
بجا کرده اند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما
مجلس بیست وهفتم در وداع انحضرت با ام سلمه وخروج از مدینه
الحمد لله الذی لم یخلق ولا یخلق خلقا اشرف من محمد واله الطاهرین
صلی الله علیهم اجمعین یعنی حمد خداوندیرا سزاست که خلق نفرموده

وخلق

وخلق نخواهد فرمود خلقی را که شریفتر وبهتر باشد از محمد وال طاهرین او
لانه اطلع واحاط علی السابقین واللاحقین فلم یجد اعرف به واعبد
له منهم بین الاولین والاخرین بعلت انکه پروردگار عالم مسلط ومحیط است
بر گذشتگان واینندگان پس نیافت عارفتری وعبادة کننده تری
از برای خود از ایشان در میانه اولین واخرین ثم الحمد والشکر
له بانه اختار لهم شیعة طاهرین لفرحهم وحزنهم فرحین محزونین
پس شکر وحمد مر او راواست که خلق فرمود از برای محمد وال او شیعیان
طاهره پاکیزه چند که از برای خوشحالی ایشان خوشحال هستند واز برای
حزن ایشان محزونند فصل اللهم علیهم دوام خلود ربوبیتک یا رب
العالمین پس ای خداوند من صلوات بفرست بر ایشان مادام که خداوندی
تو برقرار است ای تربیت کننده ما سوی ثم علی شیعتهم الحا
ضرین العارفین المحبین المحزونین الباکین پس صلوات نازل فرما
بر شیعیان ایشان که در این مجلس حاضرند ومعرفت باحوال ایشان
دارند واز دوستان ایشانند ودر مصائب ایشان محزونند وگریانند
فاحشرهم معهم بدوام خلود الانبیاء والمرسلین والاوصیاء المرضیین
فی اعلی علیین پس محشور فرما شیعیان ایشانرا با ایشان بدوام مخلد بودن
انبیا ومرسلین واوصیاء مرضیین در اعلی علیین وعلی موذیهم وغاصبی
حقوقهم ومنکری فضائلهم والمخرجین لهم عن اوطانهم لعنا تمامک
دوام خلود المعاندین فی اسفل السافلین وبر اذیت کنندگان بایشان
وغصب کنندگان حقوقشان وانکار کنندگان فضائلشان وبیرون
کنندگان ایشانرا از وطنهای ایشان لعنتهای تو بدوام مخلد بودن
معاندین در اسفل سافلین معاند در کتاب عوالم روایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بدرستیکه خدای تبارک وتعالی اطلع

فرمود بر زمین پس اختیار فرمود ما اهلبیت را واختیار کرد از برای ما
شیعیانی چند که یاری میکنند ما را ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا
یعنی خوشحال میشوند از جهة خوشحالی ما ومحزون میشوند بجهة حزن
ما ویبذلون اموالهم فینا اولئک منا والینا یعنی صرف میکنند مالهای
خودشان را در راه ما الجماعة از ما اهل بیت‌اند وبازگشت ایشان بسوی
ماست وفرمود که هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی
که خداوند مخصوص کردانیده باشد بکرامة خود وگریسته باشد بران
هتک حرمتهائی که واقع میشود بفرزندم حسین وفرزندان حسین وهر یک
از اهل بیت من وایضاً دران کتاب از حضرت باقر ع روایت کرده است که
پدر بزرگوارم جناب سید الساجدین ع همیشه میفرمود که هر مؤمنی
که یکقطره اشک از چشم او در شهادة پدر بزرگوارم جناب سید الشهدا
بر صورة او جاری شود ساکن کرداند خداوند اورا بسبب آن یکقطره
در غرفهای عالیه جنان در زمانی که هرگز اورا آخری نبوده باشد
وهر مؤمنی که اشک او بر صورة او جاری شود بجهة مطلع شدن بران
اذیتها که از دشمنان ما در دنیا بما رسیده خدای عز وجل جای دهد اورا
در مکانهای صادقین در جنة وهر مؤمنی که از جهة خاطر ما باو
اذیتی برسد پس اشک او بر صورة او جاری شود بجهة آن اذیت خداوند
آن اذیت را از او دفع نماید وایمن کرداند اورا از سخط وغضب خود در روز
قیامت واز آتش جهنم وایضاً دران کتاب از حضرت صادق ع روایت
کرده است که انه قال لفضیل تجلسون وتحدثون قال نعم جعلت
فداک قال ان تلک المجالس احبها یعنی آنحضرت بفضیل فرمود که شما
شیعیان با یکدیکر می نشینید ونقل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بلی
فدایت شوم آنحضرت فرمود که من آنمجالس را دوست میدارم ای فضیل

زنده کردانید امر ما را وخداوند رحمت فرماید بر کسی که امر ما را زنده بدارد
من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینیه مثل جناح الذباب
غفر الله له ذنوبه ولو کانت اکثر من زبد البحر یعنی ای فضیل هر کس
که بخاطر آورد ما اهل بیت را یا ما مذکور شویم در نزد او پس
بیرون آید از دو چشم او بقدر بال مکسی پس آمرزد خداوند گناهان
اورا اگرچه بوده باشد زیاده از کف دریا مؤلف گوید اگرچه احادیث
بسیار علما ذکر کرده اند لکن اگر این حدیث را بگوش جان بشنوید وبتحقیق
نور ایمان بفهمید هرگز در دنیا وآخرت لذة از او فراموش نمیکنید وتمنا
میکنید که ای کاشکی توفیق میداشتیم وبجز گریه بران بزرگوار کار
نداشتیم آن حدیث این است روی عن مسند الثوری انه قال سمعت
باذنی من الحسین ع انه قال من عبر قطرة واحدة فی مصیبتی خلده الله
فی الجنة ابد الآبدین یعنی روایت شده است از مسند ثوری که او
میگوید با دو گوش خود از حضرت امام حسین ع شنیدم که فرمود که هر کس
در مصیبت من بقدر یکقطره اشک گریه کند مخلد میکرداند اورا
خداوند جل جلاله با من در بهشت ابد الآبدین یعنی بدوام بقای
خداوند متعال وهرگز از من جدا نخواهد کردید پس از شنیدن این
حدیث اگر شیعیان از شوق جان بدهند جا دارد در حدیث
معتبر است که در وقتی که سید مظلومین خواستند که روانه سفر مکه
شوند ناگاه ام سلمه با قامت خمیده گریه کنان از میانه زنان
بخدمت سرور شهیدان رسید وعرض کرد که یا بنی لا تحزنی بخروجک
الی العراق ای فرزند محزون وغمگین مکردان مرا بعراق رفتن که
من از جدت شنیدم که میفرمود یقتل ولدی الحسین بارض العراق
فی کربلا یعنی کشته میشود فرزندم حسین در عراق در زمینی که

نام او کربلا است آنحضرت در جواب فرمود که یا اماه و انا والله اعلم
ذلک انی مقتول لا محالة و لیس لی من هذا بد یعنی ای مادر مهربان
بخداوند قسم که من خود نیز این را میدانم که لا محاله کشته خواهم شد
و از برای من چارهٔ بجز کشته شدن نیست و بدرستی که من میدانم
آن روزی را که در آن روز کشته خواهم گردید و اعرف من یقتلنی
و اعرف البقعة التی ادفن فیها ای مادر من میشناسم آن ملعونی را که مرا خواهد
کشت و میشناسم آن بقعه را که دفن میشوم در آن و اعرف من یقتل
من اهل بیتی و قرابتی و شیعتی و میشناسم آن اشخاصی را که کشته میشوند
از اهل بیت من و شیعیان من و خویشان من و میشناسم آن مکانی را که نور
جوانان و اصحاب من بر خاک هلاک خواهند افتاد پس آن مظلوم فرمود
یا اماه قد شاء الله ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا یعنی ای
مادر ای ام سلمه بتحقیق که خداوند خواسته است که منصب شهادة
که من در راه رضای خدا اختیار کرده ام بهمان طور ظاهر سازد و بپسندد
که من در راه رضای او صادقم و از روی ظلم و عدوان کشته خواهم
گردید مؤلف حیران گوید که جانم بفدای او و اختیار او شود که در راه
دوست حقیقی نوع شهادتی را اختیار فرمود که احدی از اولین و آخرین
چنین شهادتی را اختیار نفرموده بودند و لهذا ورد فی الحدیث
انه قتل قتلة لم یقتل بمثله احد من الاولین و الآخرین آه و اغربتاه یعنی
کشته شد آن بزرگوار کشته شدنی که کشته نشده است و نخواهد شد
بمثل او احدی از اولین و آخرین پس فرمود یا اماه قد شاء ان یری
حرمی و رهطی و نسائی مشردین یعنی ای مادر ای ام المؤمنین بدانکه
خداوند چنانچه خواسته است که مرا باختیار خود کشته ببیند خواسته
است اینکه ببیند حرم مرا و لشکر مرا و زنان مرا که از وطنهای خود

رانده شده اند و بغربتها گرفتار شده اند مؤلف اشکبار گوید که را
فرموده آن بزرگوار زیرا که لشکر آنحضرت همه از وطنهای خود دور
و در روز عاشورا با اعضای چاک چاک بخیر بر روی خاک هلاک
افتادند و اما حرم و زنان او که حرم رسول خدا بودند اول گرفتاری
و دربدری ایشان این بود که خیمههای ایشان را آتش زدند پس آنها
حیران و سرگردان گردیده رو به بیابانها نهادند و بعد از آنکه همه
ایشان را اسیر و دستگیر نمودند در شهرها و قریهها و غربتها گرفتار گردیدند
فقال و اطفالی مذبوحین مظلومین و خداوند خواسته که اطفال مرا
ببیند که ذبح کرده شده اند و ظلمها بر ایشان واقع شده مؤلف دل افگار
گوید که آن برگزیده ملک علام در این کلام تمام فرجام بر ام سلمه میخواست
که او را اخبار از شهادة علی اصغر دهد که آن صغیر را در حال تشنگی
آن بی آب و بی شیر حرملة بن کاهل اسدی ملعون بر روی دست
پدر تیری بر حلقوم او زد و او را شهید کرد و ثانیا اخبار از شهادة عبدالله
پسر کوچک حضرت امام حسن ع دهد که در آن وقت که جناب سید الشهدا
بر زمین قتلگاه افتاده بود آن طفل از خیمهگاه بیرون آمد و از دست
زنان فرار کرده خود را بدامن عم بزرگوار خود انداخت پس ملعونی خواست
که تیغی بر آنجناب زند آن طفل دست خود را سپر عم عالیمقام خود کرد
پس آن بیحیا تیغ را فرود آورد و دست او را قطع کرد پس تیری بر آن
زدند و در دامن عم بزرگوار خود او را شهید کردند فقال و ماسورین
مقیدین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا یعنی آنحضرت
فرمود ای مادر مؤمنین خدا خواسته که ببیند اولاد مرا که اسیر
کرده شده اند و بقید و زنجیر در کشیده شده اند و هر چند استغاثه
کنند هیچکس بفریاد ایشان نرسد و کسی ایشان را اعانة نکند مؤلف

گوید که نمیدانم انحضرت میخواست که بام سلمه خبر دهد غارت شدن چند
خیمها را و ورا نوفتی که سید الساجدین را در غل و زنجیر کشیدند و هم
امظلوم بیمار و سایر اولاد بیغمکسار استغاثه کردند کسی بفریاد
ایشان نرسید یا انکه میخواست خبر دهد از اسیری ایشان در راه کوفه
و شام و داخل کردنهای ایشانرا در مجلسهای کوفه و شام در حالتی که
ایشانرا بر دیمانهای ستم بسته بودند و هرچند ناله و استغاثه میکردند
کسی گوش باه و ناله ایشان نمیداد و در حدیث دیگر است که ان بزرگوار
فرموده ایما دمیخواهی بتو بنمایم محل شهادت خود و قبر و خوابگاه خود را
و انجائی که نوجوانان و اصحاب من بر خاک هلاک خواهند افتاد نیز اولرا
بنزدیک خود طلبید و دست مقدس خود را بر چشم او کشید و اشاره
بجانب کربلای معلی فرمود پس بامر الهی همه حجابها از پیش چشم او
برداشته شد تا انکه بام سلمه نمود محل شهادة و خوابگاه و لشکرگاه
و خیمگاه خود را چون ام سلمه محل شهادة انمظلوم و هنگامه کربلا را
دید گریست گریستن شدیدی و گفت چه کنم بجز انکه تسلیم کنم امر الهی را
و گفت ای فرزند گرامی جد بزرگوارت تربتی بمن عطا کرده و در شیشه
هست و فرموده که چون خون شود علامة انست که تو را در عراق
شهید کرده اند انمظلوم فرمود ایما در واسه چنین است که جد
فرموده است و بدانکه اگر من بعراق هم نروم مرا خواهند کشت پس
انحضرت قبضه از تربت خود را برداشته بام سلمه داد و فرمود ایما در
این تربت را نیز بر بالای تربتی که جدم داده است در ان شیشه بریز
و چون ببینی که همه انها خون شده و در شیشه بجوش امده است
و از سر شیشه خون میجوشد بدانکه در انروز مرا شهید کرده اند و چنین
شد که ان بزرگوار فرموده بود مؤلف غریب دلشکسته گوید که چون

درارض

در ارض اقدس مشهد مقدس اینمجلس تعزیه را نوشتم و در توحیدخانه
مبارک که در برابر قبر امام غریب حضرت امام رضا ع تعزیه داری
کردم و با علما و اخیار و مجاورین و زوار همه استان شده منت خدا را
که گریهای غریبانه کردیم چون مجلس باخر رسید گویا از جانب صاحب
قبر مقدس ندائی بر قلب مجروحم وارد شد که چرا کیفیت احادیث وداع
مرا با قبر جد بزرگوارم را و دوستان وطنم را بعرض دوستانم نمیرسانی
تا مطلع شوند که من غریب هم بیرون مظلوم کربلا جد بزرگوارم را
نمودم تا بر من غریب شهید هم ناله نمایند پس از اینحالت بی اختیار
شدم و گفتم ای دوستان این بود کیفیت بیرون تشریف اوردن
غریب ارض ما را از مدینه طیبه بشنوید کیفیت وداع صاحب
اینمرقد را یعنی حضرت امام رضا علیه الف التحیة والثنا و بیرون
امدن از مدینه و نالهای غریبانه کشید پس بدانید که در احادیث
معتبره روایت شده است که چون مامون ملعون از پی انحضرت
فرستاد که بخراسان اید انجناب از برای وداع روانه مرقد جد
بزرگوار خود شد بعد از نماز سر مقدس خود را بر ان قبر منور گذاشت
و گریه و ناله بسیار نمود و چون از جوار جد خود اندک دور میشد
باز بی اختیار با گریه و ناله بلند عود میفرمود و باز سر خود را بر قبر
گذاشته بی اختیار اشک بر رخساره میریخت بعد از انکه چندین
دفعه چنین نمود اخر الامر با نالهای بی اختیار از قلب محزونش
بیرون امد راوی میگوید که من در انجا حاضر بودم نزدیک ان بزرگوار
رفته و سلام کرده و تهنیت انسفر بجای اوردم دیدم که انحضرت
نظر التفات بمن کرده فرمود که ایمرد مرا از یارت کن که دیگر مرا
نخواهی دید فانی اخرج من جوار جدی و اموت فی غربة
وادفن الی جنب هرون یعنی بدرستی که من بیرون میروم

از جوار جدم رحلت میکنم و در دیار غربت مدفون میشوم و بپهلوی
هرون و در حدیث دیگر است که آنحضرت داخل خانه شد و اهل
و عیال خود را جمع نمود فامرهم ان یبکوا علی حتی اسمع و امر کرد ایشانرا
که بر من غریب گریه و نوحه کنید تا من بگوش خود صدای نوحه و ناله
بر خود را بشنوم پس دوازده هزار درهم بایشان تقسیم فرمود فقال
الا انی لا ارجع الی عیالی ابدا پس بایشان فرمود که آگاه باشید
که دیگر من از این سفر بسوی شما بر نمیگردم مولف حیران میگوید
که بعد از ذکر این دو حدیث گفتم ای دوستان فرق در میانه هجرت
این دو بزرگوار از مدینه طیبه این بود که جناب سید الشهداء
با اهل و عیال و جوانان و برادران و شیعیان بیرون آمدند
و در وقت شهادت اهل و عیالی داشتند که با ایشان وداع کند
و بر آن شهید ناله و نوحه کنند اما این غریب خراسانی از مدینه
تنها و بیکس بیرون آمدند و در خراسان که زهر داده شد
در خانه تنها رفته امر کرد که در خانه را ببندند و فرمودند که
کسی بدیدن غریب نخواهد آمد پس غریو و ناله از حاضران بلند
شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس
بیست هشتم در وداع نمودن آنحضرت قبر جد بزرگوار خود را وقت خروج از مدینه
سبحان الذی برحمانیته علی العرش استوی فبقدرته
علی ملکه غلب و احتوی فصل اللهم علی اول من بنبوتک
استضی فبسحاب عطائک ارتوی فجعلته کهف الوری
و باشعته خلقت عرش العلی و ما فیه الی تحت الثری
محمد سید من فی الاخرة و الاولی ثم صل اللهم علی اول
نور شققته من نور نبی الله فجعلت قلبه وعاء نور الله فخلقت

من اشعه

من اشعته الکرسی و ملائکة الله ثم صل و سلم علی الهداة
الذین هم آل الله خصوصا علی من بکی علیه ارکان عرش الله
و ناح علیه حاملی عرش الله و یذوب علیه من حوی العرش لذکر الله
بل احترق له قلوب ملائکة الله لاستماع صرخة امة امة الله اعنی
سیدنا و مولنا ابی عبد الله علیه و علی شیعته و محبیه رحمة الله
و علی الباکین علیه نعمة الله و علی ظالمیه و معاندیه لعنة الله
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الذین یحملون العرش و من حوله
یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا
وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک
و قهم عذاب الجحیم یعنی آن ملائکه که بر میدارند عرش را و آنها که در
اطراف عرش اند تسبیح میکنند بحمد پروردگارشان و ایمان می آورند باو
و طلب آمرزش میکنند از برای جماعتی که ایمان آورده اند و میگویند
که ای پروردگار ما فرا گرفته تو هر چیز را از جهة رحمة و علم
پس بیامرز جماعتی را که توبه کرده اند و متابعت کرده اند راه
ترا و نگاهدار ایشان را از عذاب جحیم بدانکه مراد از [illegible]
که ملائکه برای ایشان استغفار میکنند محبین آل محمد اند
و در کتاب تاویل الآیات از ابی بصیر روایت کرده است که جناب
صادق ع باو فرمود که از برای خداوند ملائکه چند هستند
که میریزند گناهان را از پشت شیعیان ما چنانکه در وقت خزان
باد برگ را از درخت میریزد و اینست که خداوند فرموده و یستغفرون
للذین آمنوا پس آنحضرت بابی بصیر فرمود و الله استغفار ایشان
از برای شماست نه از برای این خلق پس فرمود ای ابا بصیر آیا
خوشحال شدی عرض کردم بلی و در کتاب زبدة التصانیف آورده

که در آسمان هفتم دریائی است که او را حق تعالی در هوا آفریده است
و کودی آن پانصد سال راه است و فرشته آفریده است که چون
بر پا خیزد آن دریا تا کعب او باشد و همیشه تسبیح میکند و آمرزش
میخواهد بجهة امة مرحومه محمدی مؤلف گوید که اگر خواهی که از
احوال عرش و ملائکه حاملین آن و ملائکه حول آن مطلع شوی
بدانکه آنچه از اخبار بسیار و کتب علماء ابرار ظاهر میشود آنست که
برای عرش چهار رکن است اول رکن ابیض است که همه سفیدیها و روشنیها
و روشنیهای عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او میکائیل است
دویم رکن اصفر است که همه زردیها و جمیع عالم از اوست و رئیس
ملائکه حاملین او اسرافیل است سیم رکن اخضر است که جمیع سبزیها
و نبات عالم از اوست چهارم رکن احمر است که تمام سرخیها و خلقت
عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او جبرئیل است و از برای همه
از این ارکان یکصد و پنجاه هزار رکن است و موافق حدیث نبوی سیصد و
شصت هزار رکن است جناب اقدس الهی در زیر هر رکنی سیصد و شصت
هزار ملک خلق فرموده است که اگر اذن میداد بکوچکتر از همه ایشان
که فرو برد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را هر آینه
مینمود در دهان او مگر مثل ریگی که در بیابان وسیع افتاده باشد
پس جناب اقدس متعال جل جلاله بجهة ایشان وحی فرمود که ای
بندگان من بردارید عرش مرا پس همگی بیکدفعه قوة کردند نتوانستند
که او را حرکت دهند چه جای آنکه بردارند پس خداوند با هر یک
از ایشان ملکی دیگر بجهة اعانت ایشان خلق فرمود پس همه قوة کردند
و نتوانستند که آنرا حرکت دهند پس خداوند با هر یک از ایشان ده
ملک خلق فرمود باز قوة کردند عاجز شدند که آنرا حرکت دهند

پس

پس خداوند باعظمة با هر یک ایشان مثل عدد جمیع ایشان خلق
فرمود باز کلاً عاجز شدند که عرش را حرکت دهند پس از جانب
پروردگار جلیل با ایشان وحی رسید که عرش را واگذارید تا من
او را بید قدرت خود نگاه دارم پس چون واگذاشتند آنرا بقدرت
کاملهٔ خود نگاه داری فرمود پس بهشت نفر از ایشان وحی فرمود که
شماها که شماها عرش را بردارید ایشان عرض کردند ایخداوند ما
این جمیع ملائکه عاجز شدند که آنرا حرکت دهند چگونه ما هشت
نفر میتوانیم که از عهدهٔ آن برآئیم پس ندائی با ایشان رسید که منم
خداوندی که هر دوری را نزدیک میکردانم و هر سرکشی را ذلیل
مینمایم و هر شدیدی را خفیف میکردانم و هر مشکلی را آسان میسازم
و هرچه را که میخواهم بعمل آوردم و بآنچه ارادهٔ من تعلق میگیرد
حکم میفرمایم ای ملائکه شما را ذکری تعلیم مینمایم که بان چنگ
زنید تا سنگینی عرش بر شما آسان شود عرض کردند آن چه ذکر است
ندا رسید که بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین پس چون آن
هشت ملک متمسک باین ذکر شدند ببرکت این کلمات شریفه چنان
عرش بر دوش ایشان سبک نمود مثل یک موئی که بر دوش مردی بروید
پس ندا رسید که عرش را باین هشت ملک واگذارید و باقی در اطراف
عرش طواف کنید و مشغول شوید بر تسبیح و تمجید و تقدیس من
و بدانید که منم خداوند قادر بر آنچه دیدید لیکن بلکه قادرم
بر هرچه خواهم و در کتاب نبذة التصانیف آورده که چون
حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از
عرش چیزی بزرگتر باشد حق تعالی ماری بیافرید که بر دور

عرش بچید و چهار دانگ او از عرش زیاد آمد و او را هفتاد هزار رکن
میباشد و در هر رکنی هفتاد هزار دهانست و در هر دهانی هفتاد
هزار زبانی هست و بهر زبان هفتاد هزار لغت و بجمیع این زبانها
و لغتها تسبیح خدا میکنند و ثواب آن از برای شیعیان آل محمد است مؤلف
گوید که اینجا معلوم شد حمله عرش هشت نفرند و ما بقی بر حوالی عرش
میباشند و باید دانست که اصل عرش ثابت عظمت و جمیع ملائکه عرش
که بر احوال بعضی از آنها مطلع شدید و غیر ایشان از ملائکه کلاً
از اشعه انوار اهل بیت عصمت خلق شده اند مثل آنکه در کتاب
عوالم روایت کرده است که عباس عموی رسول خدا با آنحضرت عرض
کرد که چگونه است ابتدای خلقت شما حضرت رسول فرمود یا عم
چونکه جناب اقدس الهی جل شانه العالی اراده فرمود که ما را خلق
فرماید تکلم فرمود بکلمهٔ پس خلق فرمود بآن نوری را پس تکلم فرمود
بکلمهٔ دیگر و خلق فرمود بآن روحی را پس آن نور و روح را مخلوط فرمود
بیکدیگر پس از آن مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود
پس بودیم ما که تسبیح میکردیم خداوند را در وقتی که تسبیح کننده بغیر
از ما نبود و تقدیس میکردیم او را در وقتی که تسبیح کننده و تقدیر
کننده غیر از ما نبود پس چون که خداوند خواست که مخلوقات را خلق
فرماید نور مرا شق نمود و از آن عرش را خلق فرمود پس عرش از نور
من است و نور من از نور خداوند است و نور من از نور عرش افضلست
پس شق فرمود نور برادرم علی را و خلق فرمود از آن ملائکه را پس
ملائکه از نور برادرم علی خلق شده اند و نور او از نور خداوند است
و او افضل از ملائکه است مؤلف گوید که افضل بودن اهل بیت
عصمت از ملائکه هم چنانکه ظاهر این حدیث دلالت دارد و احادیث

متعدده دیگر نیز دلالت میکند بسیار امر سهلی است در نظر عارفین
باحوال اهل بیت عصمت زیرا که از احادیث بسیار معلوم میشود که
ملائکه از خدام ایشانند و جناب صادق ع فرمود که عادهٔ جبرئیل
این بود که هر وقت بخدمت رسول خدا مشرف میشد در پیش روی
آنجناب می نشست بآن طور که غلامان و بندگان در نزد آقای خود
می نشینند و از عادهٔ او این بود که تا آن بزرگوار او را اذن نمیداد
داخل خانه و حجرهٔ آنحضرت نمیشد مؤلف گوید که با این
مضمون احادیث زیاده از حد تحریر است بلکه در نظرهای کاملین
از شیعیان اهل بیت عصمت بودن ملائکه از خدام این بزرگواران
کوچکتر فضیلتی است از برای ایشان زیرا که در احادیث متعدده متکثره
فرموده اند که ملائکه خدام ما اهل بیت اند بلکه خدمتکاران
شیعیان ما اهل بیت هستند و ما در این کتاب تیمناً و تبرکاً اکتفا
بیان حدیث میکنیم تا حق اهل بیت عصمت و حق شیعیان ایشان مخفی
نماند مثل اینکه صدوق از عبد السلم بن صالح هروی از حضرت
امام رضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که سید انبیا
فرمود که خلق نفرموده است خداوند جل جلاله خلقی را افضل از من
و در نزد او گرامی تر از من و حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید که من عرض
کردم یا رسول الله شما افضلید یا جبرئیل آنحضرت در جواب فرمود
که یا علی بدرستی که خدای تعالی فضیلت داده است انبیاء و مرسلین را
بر ملائکه مقربین و فضیلت عطا فرموده است مرا بر جمیع انبیا
و مرسلین و فضیلت بعد از من مخصوص تو است یا علی و از برای ائمه
که بعد از تو اند و بدرستی که ملائکه خدمتکاران ما اهل بیت اند
و خدمتکاران محبین و دوستان ما هستند یا علی بدرستی که ملائکه

که حاملین عرش پروردکارند وانها که درا طراف عرش اند
تسبیح میکنند وتحمید پروردکار مینمایند واستغفار میکنند
از برای جماعتی که ایمان اورده اند بولایت ما یا علی اکر نمیبودیم
ما خلق نمیفرمود خداوند نه ادم ونه حوا ونه بهشت ونه جهنم
ونه اسمان ونه زمین را یا علی چکونه ما افضل از ملائکه
نبوده باشیم وحال انکه پیشی کرفته ایم بایشان بمعرفة پروردکار
خود وتسبیح وتهلیل وتقدیس وتمجید او زیرا که اول چیزی را
که خلق فرمود خداوند عزوجل ارواح ما بوده پس ما را کویا
فرمود بتوحید وتمجید خود پس خلق فرمود ملائکه را پس چون
ایشان مشاهده کردند ارواح ما را نور واحد پس بسیار بزرک
شمردند امر ما را مؤلف کوید که در بعضی احادیث دیکر است که انقدر
نور عظمة ما بر ایشان بزرک نمود که کمان کردند که ما خداوندیم
پس ما شروع کردیم بر تسبیح خداوند تا ملائکه بدانند که ما
مخلوق خداوندیم وخداوند منزه ومبراست از صفات ما مخلوقات
پس ملائکه از ما تعلیم کرفتند وتسبیح خداوند را بجای اوردند
واو را منزه شمردند از صفات مخلوقات وچون ملائکه مشاهده نمودند
بزرکی شان ما را ما کفتیم لا اله الا الله تا یاد کیرند ملائکه اینکه
الوهیت مخصوص خداوند جلیل است وما بندهٔ اوییم وخدا نیستیم
وسزاوار پرستیدن نیستیم پس ایشان از ما تعلیم کرفتند وکفتند
لا اله الا الله وچون که مشاهده کردند کبریایی ومحل بزرکی
ما را ما کفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه اینکه خداوند بزرکتر
از انست که محل بزرک مبتلا باشد بلکه هر کس که محل او بزرکست

از عطاهای اوست پس ایشان یاد کرفتند وکفتند الله اکبر وچون
ملائکه مشاهده کردند ان قوت وعزة را که خداوند با عطا فرموده
بود ما کفتیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا انکه دانا شوند
ملائکه که نیست حولی وقوتی مکر بخداوند جل جلاله وچون
ملائکه مشاهده کردند انچه را که خداوند بما انعام فرموده است
از نعمتهای خود وواجب فرمودن اطاعت ما را بر مخلوقات خود
ما کفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که بر ما واجب است که در عوض
عطاهای او حمد او را بجای اوریم پس ایشان از ما یاد کرفتند
وکفتند الحمد لله پس بدان یا علی که ملائکه بتعلیم ما راه بردند
بتوحید خداوند وتسبیح وتهلیل وتمجید او پس خداوند تبارک
وتعالی خلق فرمود ادم را وقرار داد ما را در صلب او وامر کرد
ملائکه را بسجود او واز برای تعظیم واکرام ما که در صلب او بودیم
پس بود سجود ایشان از برای خداوند برای اظهار بندکی وعبودیت
واز برای حضرت ادم ع اکرام وطاعة بجهة بودن ما در صلب او
پس چکونه میشود که ما افضل نبوده باشیم از ملائکه وحال انکه
همه سجده کرده اند از برای حضرت ادم ع ودر حدیث معتبر از
حبیب بن مظاهر روایت شده است که سؤال کرد از حسین بن
علی ابن ابی طالب که چه بودید شما اهل بیت پیش از خلقت
حضرت ادم ع انحضرت فرمود که بودیم ما بر صورت انوار چند
در دور عرش خداوند رحمن وتعلیم میفرمودیم ملائکه را تسبیح
خداوند وتهلیل وتمجید او را مؤلف کوید که یکی از علتهای
خدمتکذاری ملائکه از برای اهل بیت عصمت واز برای شیعیان
ایشان اینست که از اشعه انوار ایشان وطفیل وجود ایشان خلقت

شده اند بعلاوه انكه طريقه معرفت و پرستيدن خدا را از ايشان
تعليم كرفته اند پس بر ايشان واجب است كه حق تعليم و تعلم بجاى آورند
زيرا كه رسول خدا فرموده اند كه من علمنى حرفا فقد صيرنى عبدا يعنى
هر كس كه مرا يك حرف تعليم كند پس بتحقيق كه كردانيده است مرا بنده
خود و اين يكى بود از علتهاى انكه ملائكه على الدوام خدمت ميكردند
اهل عصمت را در وقتى كه در اصلاب آباء طاهرين و ارحام امهات
مطهره بودند و در وقت تولد ايشان و در ايام كودكى ايشان و در ايام
امامت ايشان و در اوقات سرور و خوشحالى ايشان مسرور و خوشحال
بودند و در ايام حزن و غم ايشان مهموم و مغموم و كريان بودند
و در جنكها نصرة و يارى ميكردند همچنانكه در احاديث معتبره
وارد شده است از انجمله بعد از انكه مظلوم كربلا و خامس آل عبا
خواستند كه از دست اذيت منافقين و اعداء دين از مدينه طيبه
هجرة نموده روانه مكه معظمه شوند بعد از وداع قبر جد و مادر و برادر
و محمد حنفيه و ام سلمه و ساير اقوام و شيعيان اهل بيت در مجلسها نشستند
و از هر طرف صداى نوحه و ناله بلند شد كه ناكاه فوجى عظيم از ملائكه
بر اسبهاى جنة سوار و حربها بدست ايشان بود بخدمت آن بزركوار
مشرف شدند پس از سلام عرض كردند كه يا حجة الله على خلقه بعد
جدك و ابيك و اخيك بدان كه خداوند جل شانه العالى در مواضع
بسيار ما را بمدد جد بزركوارت فرستاده و ملازم خدمت او بوده ايم
و حال ما را بنزد تو فرستاده كه بهر چه امر فرمائى اطاعت كنيم آنحضرت
فرمود الموعد حفرتى و بقعتى استشهد فيها و هو كربلا فاذا وردتها
فاتونى چون آنحضرت مستعد درجه رفيعه شهادة كرديده بود
در جواب ملائكه فرمود كه الحال بمكان خود بر كرديد كه وعده كاه

ما بر سر قبر من است و آن بقعه ايست كه من طلب ميكنم در آن شهادت را
كه آن زمين كربلاست و چون من وارد شوم آنجا بنزد من بيائيد پس
ملائكه دفعه ديكر الحاح و التماس نمودند و عرض كردند اى حجة
خداوند بفرما كه در اين سفر بخدمت تو باشيم و اكر از دشمنان خود
خوفى دارى ترا يارى كنيم آنحضرت فرمود دشمنان مرا بمن تسلطى
نخواهد بود تا انوقت كه وارد شوم بر محل شهادة خود در بقعه خود
پس ايشان بامر آنحضرت بمكانهاى خود بر كرديدند مؤلف كويد
كه از جمله خدمتهاى ملائكه از براى اهل عصمت و شيعيان ايشان
اينست كه حضرت صادق ع ميفرمايد كه چون روز عاشورا ميشود
ملائكه از آسمان نازل ميشوند و با هر يك از ايشان شيشهائيه
از بلور است و روانه خانها و مجلسها ميشوند كه در آنها تعزيه دارى
بر مظلوم كربلا مينمايند و بر آن شهيد ميكريند پس اشكهاى چشمهاى
ايشانرا در شيشها جمع ميكنند و چون روز قيامت ميشود زبانيه
جهنم خواهد كه بر كريه كنندكان حمله كند قطره از آن اشكها
بر آن ميزنند آتش بمقدار شصت هزار ساله راه از ايشان فرار
ميكند پس اى شيعيان واى كريه كنندكان واى عاصيان چون
بر اين حديث مطلع شديد و ثمره و خاصيت كريه خود را دانستيد
در ندبه و نوحه و ناله مبالغه نمائيد و بدانيد كه در حديث معتبره
روايت شده است كه چون جناب سيد الشهداء ع ارواحنا له الفداء
در ميانه ميدان كربلا بيكس و تنها ايستاده بود و از هر طرف ملاعين
كوفه و شام هجوم آورده بودند و بر آن حجت خداوند اذيتها و جراحتها
ميرسانيدند ناكاه مالك بن بشير عليه اللعنه فشتم الحسين

وضربه بالسیف علی راسه وعلیه عمامة فامتلئت دماً فقال
الحسین لا اکلت ولا شربت بها وحشرک الله مع الظالمین یعنی
ناگاه مالک بن بشیر علیه اللعنه خود را بنزدیکی آن غریب بیکس رسانید
که خداوند همان او را پر از قوم جهنم کند اول کاری که کرد
این بود که بآن عزیز کرده خدا و رسول ناسزا گفت و دشنام داد
و بعد از آن ضربتی بر فرق همایون او زد که عمامه و کلاه آنحضرت
پر از خون شد پس آن بزرگوار او را نفرین کرد و فرمود هرگز باین
دست نخوری و نیاشامی و محشور گرداند خداوند ترا با ظالمین
ضجت الملائکة الی الله تعالی بالبکاء وقالت یفعل هذا بالحسین
صفیک وابن نبیک در آنوقت ملائکه با ناله و گریه بدرگاه
الهی برده عرض کردند که ای خداوند ما اینگونه اذیتها میرسد
بحسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو و او را یاری نمیفرمائی پس
خداوند قامت حضرت قائم عجل الله فرجه را بملائکه نمود و بایشان
وحی فرمود که بهذا انتقم لهذا یعنی باین بزرگوار انتقام میکشم
از برای این مظلوم و در کتاب بحار روایت کرده است که در آنوقت ملائکه
عرض کردند که ما را اذن میداده که او را یاری و نصرة نمائیم
و چون اذن یافتند چندان هجوم آوردند که از بالای سر آنحضرت
تا آسمانها پر از ملائکه شد ثم خیر بین النصر علی اعداء الله
وبین لقاء الله تعالی فاختار لقاء الله پس از جانب پروردگار
جلیل آن مظلوم مخیر شد در میانه نصرة یافتن بر دشمنان خداوند
و فتح و ظفر یافتن بر ایشان و در میانه شهادة و کشته شدن
و فایز گردیدن بلقاء پروردگار پس آنحضرت لقاء خداوند را

اختیار فرمود ملائکه را مرخص نمود آه واویلاه که در تحف
میفرماید که بعد از اختیار نمودن لقاء الهی شمشیر خود را در
غلاف نمود و فرمود انا لله وانا الیه راجعون پس سکان
کوفه و شام یقین کردند که آن مظلوم دیگر قتال نمینماید
از اطراف هجوم آوردند و هر یک آن غریب را مجروح میکردند
که ناگاه صالح بن وهب حرامزاده رسید و نیزه بر پهلوی آن
جنب الله المکین زد که از ذوالجناح بر زمین افتاد و طرف راست
روی مبارک خویش بر زمین خورد آه واذبیحاه وامقتولاه
که از جمله خدمتهائی که جبرئیل کرد این است که دیدند کسی را که
بعد از شهادة آنحضرت که در میانه قتلگاه صیحه و نعره میزند
مردم او را منع کردند در جواب گفت که چگونه فریاد نزنم و ناله
نکنم و حال آنکه حضرت رسول ایستاده است و نظر میکند بجوانب
شما و آسمان و زمین و میترسم که نفرین کند و جمیع اهل زمین
هلاک شوند و من نیز در میان ایشان هلاک شوم پس آن
بدبختان گفتند که این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان متنبه
شدند و گفتند بخدا سوگند که آنچه ما با خود کردیم هیچکس
با ما نمیکرد سید جوانان اهل بهشت را برای ابن زیاد ولد الزنا
کشتیم پس همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر ابن زیاد خروج
کنند و کردند و فایده نکرد و راوی از سید الساجدین سؤال
کرد که نعره زننده کیست فرمود که جبرئیل امین است اگر خداوند
او را اذن دهد چنان صیحه بر ایشان زند که روحهای ایشان
از بدنهای ایشان فرار کند و داخل جهنم کرده و لکن خداوند

ایشان را مهلت داده است که زیاد شود گناهان ایشان و مضاعف
کرده عذاب ایشان و از جملهٔ خدمات دیگر ملائکه این بود که چون
روح مقدس آن شهید راه رضای الهی قبض شد از هیچ آسمانی
نگذشت مگر آنکه هفتاد هزار از ملک بواسطهٔ عظمت و هیبت آن
روح پر فتوح از جای جستند و تا قیامت استخوانها و مفصلهای ایشان
بلرزه در آید آه واحزناه و وامصیبتاه که جناب صادق ع فرمودند که
حضرت فاطمه در مصیبت فرزند مظلوم خود گریه و ناله میکند و از
صدای ناله آن مظلومه علی الدوام ملائکه خائف اند و میگریند
و تضرع میکنند و جمیع اهل عرش و آنها که در اطراف عرش اند
صداهای خود را بناله و گریه بلند میکنند بجهة خوف بر اهل
زمین و اگر یکی از صداهای ایشان و نالهای آنها بزمین رسد
هر اینه هر کس در مشرق و مغرب عالمست بیهوش میگردد و کوهها
بلرزه در میآیند و در زمین زلزله میشود و اهلش را هلاک
میکند ابو بصیر میگوید که بجناب صادق ع عرض کردم که عجب امری
مصیبت مظلوم کربلا صعب و دشوار و عظیم است آنحضرت فرمود که
امر را آنچه نشنیدهٔ و خبر نداری عظیمتر است و از احادیث بسیار
معلوم میشود که گریهٔ ملائکه زیاده از همه چیز است بلکه اشک
چشم ایشان هرگز خشک نمیشود مولف محزون دیده پر آب گوید که
ختم میکنم این حدیث را بمصیبت جان گداز دیگر و آن اینست که در آن وقتی
که مظلوم کربلا یکه و تنها حیران بعد از شهادت فرزندان و برادران
و دوستان ایستاده بود منصور ملک که یکی از سرکردهای
ملائکه است با چهار هزار نفر از ملائکه بخدمت آن سرور مشرف
شوند

شدند و عرض کردند ما را امر فرما که با دشمنان شما مقاتله
کنیم و ایشان را بخاک هلاک اندازیم حضرت ایشان را اذن ندادند
پس بعد از مایوسی از اذن قتال بمکان خود بازگشت نمودند
و در مکانهای خود از شدت حزن و غم و اندوه و گریه و زاری
نتوانستند آرام گیرند مجدداً از برای یاری کردن آنحضرت
بزمین آمدند وقتی رسیدند آن بزرگوار را کشته دیدند که
در خاک و خون آغشته پس با موهای پریشان و روهای خا
شان با ناله و افغان مجاور قبر سرور شهیدان گردیدند
و تا روز قیامت گریه میکنند و هر کس بزیارت آنحضرت برود
او را استقبال میکنند و هر کس مراجعت مینماید او را مشایعت
مینمایند و هر زایری که بیمار میشود او را عیادت میکنند و
بعد از فوت او برای او استغفار میکنند و علی الدوام منصور
و اتباع او بر این احوال اند و بر سر قبر آن بزرگوار انتظار ظهور
حضرت قائم ع را دارند و از احادیث چند معلوم میشود
که بغیر از منصور و تابعین او ملائکه بسیار دیگر در اطراف قبر
مقدس آن شهید با موهای پریشان و دیدهای گریان در ناله و افغان اند
که از گریهای ایشان اهل هوا و آسمان گریه میکنند و اگر آدمیان
صداهای نالهای ایشان را بشنوند از طعام و آشامیدن آب
و از همه لذتها باز میمانند پس خوشا حال آن مؤمنی که بملائکه
اقتدا کند و خود را از گریه و زاری و تعزیه داری معاف ندارد
یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما و احادیث که در خدمات
ملائکه و گریه و زاری ایشان وارد است زیاده از آنست که
همه در یک مجلس ذکر شود و لهذا بهمین چند حدیث اکتفا شد

وان شاء الله بمناسبت در بعضی از مجالس آینده اشاره خواهد شد
والله الموفق للصواب مجلس بیست و نهم در بیان بیرون آمدن آنحضرت از مدینه و آمدن جنیان
نزد آنجناب ودر السلام علیکم یا اهل المصیبة بمکه معظمه وفرستادن مسلم را بکوفه
والعزاء ورحمة الله وبرکاته وبعد بدانکه در احادیث معتبره
وارد شده است که چون آنحضرت از مدینه طیبه تشریف بیرون
آوردند ملائکه را مرخص فرمودند چنانچه مسطور شد پس فوجی
عظیم از جنیان مسلمانان آمدند فقالوا یا سیدنا ومولانا نحن
شیعتک وانصارک فامرنا بامرک وما تشاء یعنی عرض کردند ای
سید وآقای ما ما شیعیان ویاران توایم پس ما را امر فرما بامر
خود وبهرچه رای جناب تو بر آن تعلق گیرد پس اگر فرمائی بکشتن
تمام دشمنانت چنان ایشان را هلاک گردانیم که حاجت نباشد
بحرکت کردن شما از مکان خود آنحضرت در جواب ایشان فرمود
جزاکم الله خیرا یعنی خداوند جزای خیر بشما بدهد آیا شما
نخوانده اید قرآن را که خداوند بر جدم رسول الله صلعم نازل فرموده
در آنجا که میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدة یعنی هر جا که بوده باشید مرگ شما را در می یابد اگرچه
در قصرهای مستحکم باشید ودر آنجا که میفرماید لبرز الذین
کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بر انگیخته میشوند آنجماعت
که از برای ایشان شهادة نوشته شده است روانه میشوند
بجانب قتلگاه خود پس فرمود ای جنیان هرگاه من در خانه خود
قرار گیرم بچه چیز مبتلا میشوند این خلق گمراه وبچه امتحان کرده
میشوند ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا آه یعنی اگر من بغیر
بنوم کی در قبر من در کربلا میخوابد وحال آنکه خداوند سبحانه

بقعه

بقعه کربلا را در آنروز که زمین را گسترده وپهن کرده از برای من
اختیار فرموده وجای آمد ورفتن وبارانداز شیعیان من قرارش
داده است واز برکت آن زمین دوستان من ایمن میشوند در دنیا وآخرت
ولکن ای جنیان وعده گاه ما در روز شنبه است که آن روز عاشورا
میباشد که من در آخر آنروز شهید خواهم شد وباقی نخواهد ماند
در آنروز کسی از اهل بیت من واولاد وبرادران من وبسیار برای آل
یزید لعنه الله آه وامظلوماه یعنی سر مرا از بدن جدا خواهند کرد
وآن برای یزید خواهند برد پس جنیان در جواب عرض کردند که والله یا
حبیب خدا وای پسر حبیب خدا اگر نه این بود که فرمان برداری امر تو
واجب ولازم است ومخالفت حکم جناب تو از برای ما جایز نیست هر آینه
میکشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه اینها خود را از برای اذیت بجناب
تو برسانند پس آنحجة خداوند در جواب ایشان فرمود که نحن والله اقدر
علیهم منکم یعنی بخدا قسم که قدرت من بر هلاکت ایشان زیاده از قدرت
شما است ولکن خداوند هلاک میگرداند هر کسرا که هلاک میکند
از روی دلیل وزنده میدارد هر کسرا که زنده میدارد از روی
دلیل ودر کتاب بحار الانوار روایت کرده است که در آنوقت یکی
از عمهای آنجناب با گریه وزاری بخدمت آنحضرت مشرف شد وعرض
کرد یابن رسول الله شنیدم که یکی از جنیان از برای تو ناله میکرد واین
نوحه را میخواند فَاِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ اذل رقابا من قریش
فذلت یعنی بدرستی که کشته شده در زمین کربلا که از آل هاشم است
از آنجا که بزرگ قریش است کشته شدن او باعث ذلت گردنهای قریش
میباشد پس همه قریش خار وذلیل شدند حبیب رسول الله لم یکن
فاحشا ابانت مصیبتک الانوف وجلت یعنی ای بزرگوار حبیب پیغمبر

خداست نه شخص هر زنه ضایع روزکار است و ضایع کردانید مصیبت
آنجناب شداید و بلاهای عظیمه بسیار را وچه بزرک وناکوار آمد این
مصیبت بر شیعیان و دوستان بلکه بر عالمیان پس آنحضرت ملائکه
وجنیان را رخص فرمود و روانه مکه معظمه کردید واین آیه را تلاوت
فرمود که فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين
اما چون اهل کوفه مطلع شدند که آنحضرت با یزید بیعت نفرموده است
واز مدینه هجرت فرموده است بمکه معظمه نامهای بسیار و عرایض بسیار
بخدمت آنسرور روانه کردند بنحوی که در یکروز ششصد نامه
از ایشان رسید تا آنکه دوازده هزار نامه در نزد آنحضرت جمع شد
خلاصه مضمون بیشتر آنها این بود که ای پسر پیغمبر ما وای فرزند
علی ابن ابی طالب و فاطمه زهراء بدان که ما را بغیر از جناب تو امام
و هادی نیست اینک نهرهای ما جاری و درختان ما میوه دار و صحراهای
ما سبز و چشمهای ما در انتظار و شمشیرهای ما برای شما بروی دشمنان
شما کشیده است پس بتعجیل بیا بسوی ما والسلم پس آنحضرت در جواب
ایشان نامه باین مضمون نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از حسین بن علی بن ابیطالب بسوی جماعة بزرکان و اشراف از مؤمنین
و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی و سعید نامهای شما را بمن رسانیدند
و نامهای ایشان آخرترین همه نامها بود و ما مطلع شدیم بر هر چه را
نوشته بودید خلاصه سخن بیشتر شماها این بود که از برای ما امام
و هدایت کننده نیست پس تعجیل فرما بجانب ما و امید داریم که خدا
بواسطه جناب تو همه ما را از اهل حق و هدایت کرداند اینک من
روانه کردانیدم بجانب شما برادر و پسر عم و محل اعتمادم از اهل بیت
مسلم بن عقیل را اگر چه او بمن نوشت که رای شما با مکتوبهای شما مطابقست

و همه بزرکان و اشراف و صاحبان فضل شما هم رأی اید من بزودی
بر شما وارد خواهم کردید و بجان خودم قسم که نیست امام مگر کسی که
حکم کند بکتاب خداوند و رفتار کند بعدالت و جزا دهد کسی را بجزای
حق و بمحض رضای الهی خود را عادت دهد بدین حق والسلام پس آنحضرت
مسلم بن عقیل را طلبید و او را با جمعی از اصحاب روانه نمود پس مسلم
نماز در مسجد رسولخدا کرده و دوستان خود را وداع نموده دو نفر
راه نما بر داشت و از مدینه طیبه روانه بجانب کوفه شد در بعضی
از کتب آورده اند که چون قدری راه رفتند آن دو نفر راه را کم
کردند یکی از تشنکی هلاک شد پس از این فال نیک نشمرده عریضه
بجانب جناب سید الشهداء نوشت که اکر صلاح بدانند مراجعت
نماید آنحضرت در جواب نوشتند که از جدت شنیدم که از ما نیست
که هر کس فال بد بزند و البته روانه کوفه شو پس چون ثانیا روانه
شد دید که صیادی آهوئی را کشته و در راه او انداخته مسلم با خود
کفت که انشاء الله دشمنان را این قسم خواهیم کشت و روانه شد و چون
داخل کوفه شد در خانه مختار منزل فرمود پس فوج فوج بر او وارد
میشدند و مسلم نامه جناب سید الشهداء را با ایشان مینمود و بر
هر فوجی میخواند و مردم کریه میکردند و با او بیعت میکردند تا آنکه
هجده هزار نفر با او بیعت کردند و بروایت ابی مخنف هشتاد هزار نفر
با او بیعت میکردند پس مسلم کیفیت احوال و بیعت کردن خلق را بجناب
سید الشهداء نوشت و در نامه خود عرض کرد که بزودی بکوفه
تشریف آورید پس یکی از منافقین باین نامه نوشت بیزید باین
مضمون که اما بعد بدرستیکه مسلم بن عقیل وارد کوفه کردیده و شیعه
با او بیعت کردند از برای حسین بن علی پس اکر بعد از این تو را بکوفه

حاجتی هست روانه کن مردی با قوت و شوکتی را که جاری سازد امر تو را و
که رفتار کند با دشمن تو مثل رفتار تو و نعمان که الآن والی کوفه هست
مردی است ضعیف و اقتدار بر دفع دشمن تو نیست و ابو مخنف روایت
کرده است که چون یزید پلید بر مضمون نامه مطلع گردید وزیر خود را
که سرجون نام داشت طلبید و از او مشورت کرد که کی را روانه نمایم
او گفت که ابن زیاد که الآن والی بصره است او را والی بصره و کوفه کن
پس یزید علیه اللعنه بآن ملعون نوشت باین مضمون که شنیده ام که مسلم
بن عقیل بکوفه آمده و از برای حسین بن علی ع از خلق بیعت میگیرد
و از تو تدبیری روانه تر ندیدم که بجانب دشمن خود اندازم پس باید
برسیدن نامه من بیک دفعه روانه کوفه شوی و از نسل علی ابن ابی
طالب احدی را نگذاری که بر روی زمین راه رود یعنی همه را بقتل
رسانی و مسلم بن عقیل را گرفته بقتل رسانی و سر او را از برای من
روانه کن والسلام و در آن اوقات نامه از جناب سید الشهداء ببعض
رسیده بود باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی
ابن ابی طالب بدانید که خداوند برگزید محمد را و او را گرامی داشت
به پیغمبری و بعد او را بجوار رحمت خود طلبید و بعد از او او و ذریه
او سزاوارتر بودند از همه کس بمقام او پس چندی بود که قومی بر ما اتقا
میکردند امیر بودن را و ما در مقام رضا و تسلیم بودیم والآن روانه
نمودم بجانب شما نامه خود را و میخواهم شما را بسوی کتاب خدا و سنت
رسول الله پس بشنوید کلام مرا و اطاعت کنید امر مرا والسلام علیکم
پس آن نامه را همه اشراف خواندند و احدی اظهار آن ننمود مگر منذر
که اسم او منذر بود که دختر خود را بعقد ابن زیاد در آورده بود و
او نزدیک بود که او حکایت این نامه را شنید و با بن زیاد رسانید

ورسول

و رسول آنحضرت را که اسم او وادع بود و برادر رضاعی آنحضرت بود
گرفته نزد آن ملعون برد پس آن شقی آن رسول را بقتل رسانید و او
اول رسولی بود که در اسلام کشته شد پس ابن زیاد بالای منبر رفت
و برادر خود عثمان را والی بصره کرد و خلق را از مخالفت او ترسانید
و اقوام خود را با اشراف بصره برداشته روانه کوفه شد و چون
بنزدیکی کوفه رسید قبای سفیدی پوشید و عمامه سیاهی بر سر بست
و نقابی مثل نقاب جناب سید الشهداء بست و چوب خیزرانی در
دست گرفته مثل چوب آنحضرت و بر قاطری مثل قاطر آنحضرت سوار شد
و در اطراف شهر کوفه توقف نمود تا آنکه شب شد از راه نجف بطوری
وارد کوفه شد چون خلق منتظر ورود خامس آل عبا بودند گمان کردند
که او جناب سید الشهداست پس زنی فریاد کرد که الله اکبر هذا ابن
رسول الله و رب الکعبه پس در آن تاریکی شب مردم صداها
درهم انداخته زیاده از چهل هزار نفر در عقب سر او افتادند و
میگفتند یابن رسول الله ما با جناب تو ایم حتی آنکه جمعی دم مرکب او را
گرفته بودند و بگمان آنکه فرزند رسول خداست در عقب او میدویدند
و آن مکار محیل بر هیچ دسته و جمعیتی نمیگذشت مگر آنکه در آن
تاریکی بر او سلام میکردند و میگفتند مرحبا بک یابن رسول الله خوش
آمدی ای فرزند رسول خدا و نیکو آمدنی کردی و آن ملعون چون
میدید که او را باسم جناب سید الشهداء بشارت میدادند ایشان
بر غیض او می افزود ناگاه نقاب از روی نحس خود گشود و گفت منم
عبیدالله بن زیاد چون خلق مطلع شدند جمیعاً فرار بر قرار اختیار
کرده بنحوی که پا بر روی یکدیگر گذاشته میگریختند و آن ملعون
خود را بدار الاماره رسانید چون صبح شد منادی بکوچه و بازار

فرستاد که همه خلق را خبر رسانند که نماز ظهر را بجماعة در مسجد جامع
بعمل آورند بعد از ان در حام خلایق عبید الله بن زیاد بر منبر برامد و پس
از حمد و ثنای الهی گفت که ای گروه خلایق آگاه باشید که
امیر المومنین یزید والی امر حکومت و صاحب اختیاری این شهر را
بمن واگذارده و بمن امر فرموده است که با مظلوم شما انصاف
کنم و با فقیر شما اکرام نمایم و با هر کس که سخن مرا بشنود و اطاعت
کند احسان کنم مثل پدران مهربان نیکوئی نمایم و هر کس ترک کند
امر مرا و خلاف کند عهد مرا معامله کنم با او بتازیانه و شمشیر پس
هر کسی که از شما هست در کار خود تفکر نماید پس برانگیزانید
جمعی را که خلق را میشناختند و تاکید بلیغ نمود بایشان که هر کس
با امیر المومنین یزید بیعت دارد و دوست او است او را ثبت نمایند
و هر کس دشمن اوست و از اهل خلاف است نام او را هم علاحده
بنویسند و حکم کرد که هر کس بخانه اهل خلاف برود مورد سیاست
و انتقام خواهد گردید و هر نویسنده که اسامی اهل خلاف را درست
ننویسد و از احوال خلق درست خبر نیاورد مال و خون او حلال است
و از وظایف امیر المومنین یزید او را بهره نیست و هر کس در خانه
او یکنفر از اهل خلاف باشد و خبر ندهد بر دار کشیده خواهد شد
بر در خانه خودش و شیخ مفید ره میفرماید که چون مسلم بن عقیل را
خبر رسید از امدن عبید الله بن زیاد و حکمهای او را فهمید و عهدهای
که از نویسندگان و خلق گرفته بود مطلع گردید از خانه مختار بیرون
امده بخانه هانی بن عروه رفت پس شیعیان در خانه بخدمت او میرفتند
و با یکدیگر معاهده کتمان امر مینمودند و ابو مخنف روایت کرده است
که هانی در ان وقت چندان بیمار بود که نتوانست برخیزد و با مسلم

معانقه

معانقه نماید پس سخن ابن زیاد را در میان اورد هانی گفت
که او با من آشناست او را از ناخوشی خود خبر میکنم و از او خواهش
عیادت میکنم و ترا شمشیری میدهم و در عقب این حجره مخفی میکنم
چون ان ملعون نشست بیرون بیا و او را بقتل برسان که اگر تو
او را نکشی او ترا خواهد کشت پس هر وقت که من عمامه خود را بر زمین
گذارم و برداشته بر سر گذارم ان وقت بیرون آی و او را بمصرف
برسان مسلم گفت اینچنین خواهم کرد پس هانی ابن زیاد را از مرض
خود خبر ساخت و از عیادة نکردن او گله کرد پس او عذر آورد و گفت
خبر نداشتم پس بعد از نماز عصر بدیدن او امد و در پهلوی او نشست
و مشغول صحبت شدند پس هانی چندین دفعه عمامه خود را از سر
برداشته بر زمین گذارد و اشعاری چند میخواند که بیرون بیا
و او را بکش و مسلم از عقب حجره بیرون نیامد پس ابن زیاد چون عمامه
برداشتن و شعر خواندنهای هانی را دید گفت [illegible]
پس برخاست و رفت پس مسلم از عقب حجره بیرون امد هانی گفت
سبحان الله چرا او را نکشتی هرگز بهتر از این بر قتل او مسلط نخواهی
شد مسلم گفت مرا مانع شد از قتل او حدیثی که از حضرت امیر
المؤمنین ع شنیدم که فرمود ایمانی نیست از برای کسی که بکشد
مومنی یا مسلمی را هانی گفت والله که اگر او را کشته بودی کافر فاسقی
را کشته بودی پس ابن زیاد غلام ملعون خود معقل نام را طلبید و با او
سه هزار درهم داد و با او گفت که تفحص از احوال مسلم بن عقیل
و اصحاب او نما و چون یکی از اصحاب او را ببینی این سه هزار
درهم را باو بده و بگو که این زر و درهم را بگیرید و تهیه اسباب
از برای دفع دشمن خود کنید و بایشان چنان حالی کن که تو از دوستان

ایشانی چون این سه هزار درهم را با ایشان دهی خاطر جمع میشوند
که تو از ایشانی و محل اعتمادی آنوقت رازهای خود را از تو مخفی
نمیدارند پس آمد و شد نما تا آنکه معلوم کنی که مسلم بن عقیل
کجاست و برو تا او را ببینی و از برای من خبر آوری پس آن غلام
که بر خودش و ولی نعمتش لعنت باد آن زرها را گرفت و روانه
شد و داخل مسجد اعظم شد و در پهلوی مسلم بن عوسجه اسدی
که مشغول نماز بود نشست شنید که جمعی میگویند که این مرد یعنی
مسلم بن عوسجه از اتباعی است که با جناب حسین ع بیعت کرده است
پس صبر کرد تا از نماز فارغ شد با او گفت ای بنده خدا من مردی
هستم از اهل شام و خداوند انعام فرموده است بمن محبت اهل بیت را
و محبین ایشان را نیز دوست میدارم و شروع کرد بگریه کردن
بدروغ و بعد از گریه گفت آمده با من است سه هزار درهم و شنیده ام
که یکی از آن اشخاص که بیعت با پسر دختر رسول خدا کرده است توئی
آمده است و میخواهم این درهمها را بخدمت او هدیه برم و کسی را
نمی یابم که مرا رهنمائی کند بجانب او و خودم مکان او را نمیدانم
و شنیده ام که تو مطلعی بر احوال او آیا این سخن راست است و میشود
که مرا باو رسانی یا نه پس مسلم بن عوسجه اول از او عهد و میثاق
مغلظه گرفت که اگر او را راهنمائی بخانه مسلم بن عقیل نماید او
امر را فاش نکند و بعد از آن باذن جناب مسلم رح آن غلام را بخدمت
مسلم برد آن ملعون آن درهمها را بهدیه بمسلم داد و خود را در زمره
فدویان او در آورد و زودتر از همه کس برا او وارد میشود و آخر
از همه بیرون می آمد تا آنچه ابن زیاد میخواست که بر آنها مطلع شود مطلع
شد و ابن زیاد را بهمه آنها خبر کرد پس ابن زیاد میخواست بدبنیا

هانی

هانی بن عروه را طلبید ابو مخنف روایة کرده است که چون هانی
بر آن ملعون وارد شد گفت السلام علیک ایها الامیر پس آن شقی روی
خود را گردانید و جواب نداد هانی را از این رفتار بد آمد و از علت
آن سؤال کرد آن ملعون گفت چرا مسلم را در خانه خود مخفی کرده و
از برای او اعوان و انصار پیدا میکنی و اسلحه حرب برای او مهیا
میکنی هانی گفت معاذ الله هر کس خبر آورده دروغ گفته ابن زیاد
گفت آنکس راست گو تر از تو است پس معقل را طلبید معقل گفت به هانی
که مرا میشناسی گفت بلی توئی مکار حیله گر پس هانی فهمید که آن
خبیث دوست نبوده و دیده بان ابن زیاد بوده پس ابن زیاد گفت
مسلم را بیاور و اگر نه والله گردن ترا خواهم زد هانی گفت والله
آنوقت لشکر و در خانه ترا خواهد گرفت ابن زیاد گفت وای بر تو
مرا بلشکر و دوستان خود میترسانی و او گمان میکرد که اقوام او
او را مانع خواهند شد پس فریاد زد که هانی را بنزد من بیاورید
چون بردند چوبی در دست داشت بسیار بر پیشانی و دماغ او
زد تا آنکه دماغ او شکست و خون بر صورت او و ریش او جاری
شد و گوشت از پیشانی و صورت او کنده شد و بر روی ریش او
افتاد و آنقدر آن چوب را بر او زد که شکست پس هانی دست
برده قبضه شمشیر یکی از ملازمین او را گرفت و خواست که با
شمشیر حمله بر عبیدالله کند آن ملازم نگذاشت ابو مخنف روایت
کرده که هانی شمشیری همراه خود داشت و زخم شدیدی بر ابن
زیاد زد پس ابن زیاد فریاد زد که او را بگیرید هانی دوازده
نفر از آن ملاعین را کشت پس بر سر او هجوم آوردند و او را دستگیر
کردند و کتفهای او را بستند و در پیش روی ابن زیاد نگاه داشتند

پس آن ملعون عمودی از آهن بر پیشانی او زد و او را شهید کرد و در
روایت دیگر است که ابن زیاد بخشم آمد و گفت که خون تو حلالست
پس امر کرد که او را در خانه محبوس نمودند و در اطراف او پاسبانان
نشانید و چون قبیله هانی بمدد و خیرخواهی او آمدند ابن زیاد شریح
قاضی را نزد ایشان فرستاد که ما او را نکشته ایم و برای مصلحتی او را
نگاه داشته ایم پس قبیله او متفرق شدند چون مسلم این واقعه را
گذارشات در میانه ابن زیاد و هانی را شنید اصحاب خود را ندا کرد
جماعتی بسیاری بگرد او آمدند بحدی که مسجد و بازار پر از خلق شد
و تا شام مردم جمع میشدند پس امر بر ابن زیاد دشوار شد در وازه
دار الاماره را بست و نبود در آن وقت نزد آن شقی زیاده از سی نفر
ملازم و سی نفر از بزرگان و عیال و پس ابن زیاد کج نهاد جمعی را
فرستاد تا مردم را بترسانند از سیاست یزید و آمدن لشکر از شام
چون خلق بیوفا این کلام را شنیدند متفرق شدند تا آنکه چون
وقت مغرب داخل شد در نزد مسلم زیاده از سی نفر نمانده بود
چون مسلم بیوفائی کوفیان را دید روی بجانب در کنده کرد که از مسجد
بیرون رود دید که زیاده از بیست نفر نیست چون از مسجد بیرون
آمد یکنفر را با خود ندید که آن غریب را یاری کند پس لا بد و لاعلاج
مضطرب شد پناه بخانه پیره زنی برد که اسم او طوعه بود بر او
سلام کرد و آن زن جواب داد پس از او آبی طلبید چون او را آب
داد گفت چرا نمی آشامی گفت آشامیدم گفت برخیز بخانه خود برو
نزد اهل و عیال خود مسلم جواب نداد آن زن دفعه دویم این کلام را
مکرر سؤال کرد باز مسلم جواب نداد آن زن دفعه سیم گفت سبحان الله
ای بنده خدا برخیز بخیر و عافیت بخانه خود برو که صلاح نیست

برو

برد رخانهٔ من نشینی و من حلال ندارم مسلم از جا برخواست
و گفت ای زن من غریبم و در این شهر مرا اهل و عیالی نیست و من
مسلم بن عقیلم که این قوم مرا تکذیب کرده اند و فریب داده اند و از خانه
خود بیرون کردند آن زن گفت تو مسلمی فرمود بلی آن زن نیک عاقبة
عرض کرد که داخل خانهٔ من شو پس او را در خانهٔ فرش کرده پاکیزه
نشانید و برا و عرض غذا کرد آنحضرت میل نفرمود و آن برای آن زن
پسری بود بلال نام چون از بیرون بخانه آمد دید که مادرش
بحجره دیگر آمد و رفت میکند گفت ای مادر تو را چه میشود مگر کسی
در این خانه است آن زن گفت ای فرزند از این سؤال درگذر آن پسر
گفت والله مرا از آنچه هست در آن خبر ده چون اصرار را از حد گذرانید
و قسم خورد که دیگری را خبر نکند گفت مسلم بن عقیلست در آن حجره
آن پسر خوابید چون آن شب صبح شد ابو مخنف گوید که آن زن ظرف
آبی از برای مسلم آورد و گفت که امشب ندیدم که بخوابی مسلم گفت
بخواب رفتم دیدم که حضرت امیر المؤمنین ع بمن فرمود که تعجیل کن
و بزودی بیا نزد ما و گمان میکنم که این روز آخر عمر من است از
دنیا و اول روز من است از آخرت و در حدیث است که ابن زیاد
جاسوسی فرستاد تا از احوال مردم برای او خبر آورد که خلق از
اطراف مسلم متفرق شدند آن ملعون از دار الاماره با خواص اصحاب
و بزرگان بیرون آمد و در مسجد بر منبر برآمد و گفت که منادیان
ندا کنند که از امان ما بیرونست هر کس که نماز خفتن را در مسجد
نگذارد راوی گوید که بقدر یکساعة نگذشت که مسجد پر از خلق
شد پس امر کرد که اقامه نماز گفتند و در اطراف و پاسبانان
ایستاده بودند و او را محافظت میکردند چون از امامة نماز جماعة

فارغ شد بر منبر برامد و بعد از حمد و ثنای الهی گفت اما بعد بدرستی
که پسر عقیل که مردی نادان و جاهل بود آورد آنچه را که دیدید از خلاف کردن
و متفرق کردن امة پس او را در خانه هر کس بیابیم ذمه او از دین
خدا بری است و هر کس که او را گرفته بنزد ما بیاورد صله و احسان
خواهد دید ای بندگان از خدا بترسید و اطاعة امیر المؤمنین یزید را
بر خود لازم دانید و بیعتی که با او کرده اید مشکنید و کاری مکنید
که بحث او بر شما وارد باشد پس حصین بن نمیر ملعون الطبیعة باو
گفت مادر بعزای تو بنشیند اگر یکی از دروازهای کوفه گشوده شود
و این مرد از کوفه فرار کند و او را بنزد من نیاوری و حال آنکه تو را مسلط
کردانیدم بر همه خانهای کوفه پس باید دیده بانان بر انگیزانی بر همه
کوفه و چون صبح شد باید جمیع خانهای کوفه را تفحص نمائی تا آنکه این
مرد را بنزد من بیاوری پس از منبر بزیر امد و داخل دار الاماره شد
و چون صبح شد در مجلس نشست و اذن عام داد که هر کس خواهد داخل
شود که ناگاه پسر پیر زن داخل شد و خبر مسلم را باو رسانید
ابو مخنف گوید که ابن زیاد برجست و از خوشحالی طوقی از طلا که در گردن
آن پسر انداخت و اسب بسیار خوبی باو داد پس محمد بن اشعث ملعون را
طلبید و هزار سوار باو داد با پانصد پیاده و گفت همراه این پسر برو
و مسلم بن عقیل را کشته یا اسیر کرده بنزد من بیاور پس مسلم چون
صدای سم اسبان شنید و نعره منافقان را فهمید زره خود را پوشید
و کمر خود را محکم بست و شمشیر خود را کشیده روی بایشان آورد آنجماعة
با آنخانه ریختند پس آن شجاع نامدار بضرب شمشیر آبدار آن ملاعین را
همچنانکه از خانه ایمان بیرون بودند از خانه ظاهری بیرون
کرده با آنان بیشرمان بآنخانه هجوم آوردند پس دفعه دیگر آن ملاعین را

از خانه

از خانه بیرون کرد تا آنکه بروایت ابی مخنف صد و پنجاه سوار را بقتل
آن فرستاد تا آنکه در میانه آنجناب و ملعونی که او را بکر بن حمران
احمری میگفتند دو ضربه رد و بدل شد آن ملعون شمشیری انداخت که لب
بالا و زیرین آنجناب قطع شده بر زمین افتاد پس مسلم بخشم آمده ضربتی
بر فرق او زد که بدرک واصل شد با وجود اینحالات آن لشکر از اطراف
بام خانه برامده از غریب بیکس سنگ باران کردند و دستهای نی
آتش زدند و بر فرق او میریختند مؤلف دلسوخته گوید که هرگز خداوند
اهل کوفه را نیامرزد که از آنچه با مسلم کردند دلیر شدند پس در روز
عاشورا آنوقت که فرزند رسول خدا جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء بر زمین کربلا افتاده بود هر کس میرسید بر او ضربتی میزد
آه وا مصیبتاه حضرت باقر میفرماید که جمعی از آن بی ایمانان بودند
که حربه نداشتند دامنهای خود را پر از سنگ کردند و بر جسد شریف
آنحضرت میزدند آه و افریاه چنانکه از اطراف دستهای نی را آتش
زده بر مسلم میریختند دلیر شدند و بعد از شهادة خامس آل عبا در اطراف
خیمهای اهل بیت هجوم آوردند عمر بن سعد علیه اللعنه فریاد زد که خیمها را
با هر کس که در اوست آتش زنید ای شیعیان وای گریه کنید که آن مسلم
ابن عقیل اگرچه تنها و بیکس بود لکن یکنفر مرد شجاعی بود و قدرة داشت
که فی الجمله خود را از آتش نگاه دارد لکن در خیمها بجز زنان بیکس و کودک
نورس و جناب سید الساجدین بیمار کسی نبود و چون آتشها از اطراف
شعله ور گردید آن بیکسان بی پناه در زمین خیمگاه بجز ناله و آه
کاری از ایشان نمی آمد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در
حدیث است که چون مسلم دید که در خانه عرصه بر او تنگ شد شمشیر
خود را کشید و از خانه بیرون آمد و باز بر ایشان حمله کرد و مکرر

آدمهای قوی هیکل را میگرفت و بر بامهای خانها می انداخت تا آنکه
چهارده سوار دیگر را بقتل رسانید در آنوقت محمد بن اشعث حرامزاده
فریاد زد که ای مسلم ما با تو دروغ نمیگوئیم و ترا فریب نمیدهیم
و با تو حیله نمیکنیم این قوم همه بنی اعمام تواند و قاتل تو نیستند
و با تو خلاف نخواهند کرد عبث با ایشان قتال مکن و آرام بگیر در آن
حالت آن بزرگوار از کثرت مقاتله جراحت بسیار بر بدن شریفش
رسیده بود ابو مخنف روایت کرده که از بس تیر بر او زده بودند
مانند خار پشت گردیده بود و از جهاد کردن مانده شده بود و پشت
خود را بدیوار خانه داده بود که اندک آسایش کند که دفعه دیگر
محمد اشعث با و گفت که ما ترا امان دادیم مؤلف گوید که بفدای غریبی
و مظلومی جناب صدای سید الشهداء شوم که جد بزرگوارش در
حق او فرمود که این فرزند کشته شود بکشته شدنی که احدی
از اولین و آخرین بمثل او کشته نشده باشد و شاهد بر صدق
این کلام اینست که با وجود آنکه مسلم در کوفه غریب و تنها بود لکن
همین که دیدند که از قتال ضعف بهم رسانیده برای او امان آوردند
اگرچه دروغ میگفتند واما غریب ارض کربلا بعد از آنکه مقاتله
و مجاهده بسیار نمود و بر بدن مقدسش جراحتهای بسیار واقع شد
و چندان تیر بران برگزیده پروردگار زده بودند که مانند
خار پشت در اطراف او نشسته بود فروی فی الحدیث انه وقف
لیستریح ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذا
اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه فرماه
ابو الحتوق الجعفی لعنه الله فوقع السهم فی جبهته آه آه که در حدیث
که در آنوقت آن مظلوم قدری ایستاد و دست از جهاد برداشت که

که ساعتی استراحت کند زیرا که ضعفی عارض آن تشنه مجروح
شده بود پس در بین آرام گرفتن کسی که او را امان نداد سهل است
که ملعونی سنگی بر پیشانی نورانیش زد که محل پرستش و سجود خداوند
بود که خون از او جاری شد پس جامه گرفت که آن خون را از صورتش
پاک فرماید که ابو الحتوق شدید الفسوق لعین تیری بر پیشانی
منورش زد که نشست چون آن مظلوم آن تیر را کشید خون بر صورت و موی
جاری شد و بر روی ریش عنبرینش جاری گردید پس روی باسمان
نموده عرض کرد اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة
یعنی خداوندا من بدرستی که تو میبینی آنچه را که من در او واقعم
از این بندگان عاصی تو و در حدیث دیگر است که چون مسلم جمع کثیری
از منافقین کوفه را بقتل رسانید این خبر بمعدن فساد ابن زیاد رسید
پیغام از برای محمد بن اشعث فرستاد که ما ترا بآنجانب یکمرد فرستادیم
که او را گرفته نزد ما بیاوری و در حال تو بسیاری از ملازمین و همراهان
ما را بکشتن داده پس نمیدانیم حال تو چگونه خواهد بود هرگاه ترا
بسوی غیر او فرستیم مؤلف گوید که شاید مراد غیر جناب سید الشهداء بود
محمد بن اشعث ملعون چون این پیغام را استماع نمود پیغام فرستاد که ای
امیر آیا گمان میکنی که مرا بسوی بقالی از بقالهای کوفه یا ضعیفی
از ضعفاء فرستاده آیا نمیدانی که مرا فرستاده از برای آوردن شیر
درنده و شمشیر برنده از غلاف کشیده شده که بر دست پهلوان زبردست
بوده باشد آن خیر الانام پس ابن زیاد ملعون اول پانصد سوار
و بعد هشتصد سوار فرستاد که و پیغام داد که بدون حیله امان
نتوانید او را زنده بنزد من بیاورید پس بعد از آنکه او را بامان
دروغ فریب دادند ابو مخنف روایت کرده که ملعون ایشان تعلیم

کرد که بر سر راه او چاهی کنند و روی او را مخفی کردند تا در این
مقاتله در چاه افتاد پس محمد بن اشعث لعین ضربتی بر فرق او زد
پس او را گرفتند و اسلحه حرب را از کمر او کشودند و در اطراف او
جمع شدند و او را بر قاطری سوار کردند بجانب ابن زیاد حرامزاده
بردند او وقت از زندگانی خود مایوس شد اشک از چشم او میریخت
و میگفت این اول دروغ و مکر شما است و محمد بن اشعث میگفت که
امید دارم که بر تو باکی نبوده باشد مسلم گفت که این محض آرزو ست
اگر راست میگوئی که امان تو پس مسلم گریست و گفت انا لله وانا
الیه راجعون پس عبید الله بن عباس نزد او آمد و گفت کسی که خواهش
میکند مثل این مقامی که تو خواهش کردی هرگاه بر او حادثه وارد شود
مثل آنچه بر تو وارد شود گریه نمیکند مسلم در جواب گفت والله از برای
خود گریه نمیکنم زیرا که شهادة از برای من است و لکنی ابکی لاهلی المقبلین
الی و ابکی للحسین و آله اما گریه من از برای اهل و عیال من اند که
روی بکوفه دارند و بجانب من می آیند و گریه میکنم از برای حسین
و آل الحسین پس روی بجانب محمد بن اشعث کرد و فرمود ای بنده خدا
بحق خداوند قسم که من میدانم که تو عاجزی در نزد ابن زیاد که مرا امان
و نجاة دهی و من از تو در این باب مایوسم لکن انقدر خیر از تو برمی آید
که آن کاری را که من میخواهم بعمل آوری گفت آن امر کدام است فرمود
از جانب خود مردی را از زبانی من روانه کن که خبر کند حضرت امام حسین را
که من در دست کوفیان اسیر شده ام و میدانم که کشته خواهم شد
تا فردا آنحضرت با آنها که بیرون آمده یا فردا با اهل و عیال خود
بیرون نخواهد آمد و بگوید که مسلم عرض کرد که پدر و مادرم فدای
تو شود با اهل و عیال خود برگرد و بکوفه میا که اهل کوفه همان

جماعتی هستند که پدرت علی راضی بود که بمیرد یا کشته شود که جان
از دست ایشان خلاص شود و اهل کوفه با جناب تو مکر کردند و دروغ
گفتند و اعتمادی بر قول دروغگویان نیست آن ملعون در جواب گفت
که والله این کار را خواهم کرد و با ابن زیاد خواهم گفت که من تو را امان
داده ام پس مسلم را نزد آن ملعون روانه نمودند و لا تحسبن الله
غافلا **مجلس سیوم در شهادة** عما یعمل **مسلم ابن عقیل و هانی بن عروه** الظالمون
الحمد لله الذی فضل الموحدین علی المشرکین ثم فضل العالمین علی الجاهلین
ثم فضل العابدین علی العاصین ثم فضل المجاهدین علی القاعدین
درجة اللهم صل و سلم علی سادات الموحدین و هادی العالمین و سید
العابدین و اولیاء المجاهدین و افضل اهل السموات و الارضین
محمد بن عبد الله خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین المعصومین
و لا سیما علی سید المظلومین و سید المهمومین و سید المغمومین و سید
المجروحین و سید المذبوحین و سید المقتولین سیدنا و مولانا ابی عبد الله
الحسین علیه سلام الله فی کل طرفة عین و علیه رحمة الله دوام الدهر
و علی اعدائه و منکری فضائله و غاصبی حقوقه و ظالمیه و قاتلیه
لعائن الله بدوام خلود اهل النار للمشرکین و الملحدین و المنافقین
و بدوام قهار تبارک یا اشد المنتقمین و یا مدرک الهاربین و یا نکال
الظالمین اللهم صل علی العارفین بحق الحسین المطیعین لاوامره و نواهیه
المعتصمین باثاره و احکامه النازلین بفنائه و المحزونین فی الکربات
علیه القائلین له بابی و امی و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی و لا سیما
علی العالم العامل الشجاع الباذل الشهید السعید الجلیل المسلم بن
عقیل حیث بلغ رسالته و نشر مفاخره و مناقبه و ملائکته ثم فدی
نفسه لنفسه و ماله لماله و عیاله لعیاله فرضی بان یؤذوه

ویحرقونی ویستهزؤن ویقتلونی فیا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما
محل اینمصیبت را شنیدی چون آفتاب غروب با آنحالت که ذکر شد بدر
قصر الاماره رسانیدند تشنگی شدیدی براو غلبه کرده بود دید که
آب سردی در دست یکی از ایشان است فریاد زد اسقونی من هذا الماء
والجزاء علی الله ورسوله یعنی قدری از این آب بمن بیاشامانید
وجزای شما از جانب خدا ورسول باشد که ناگاه ملعونی که اسم او
مسلم بن عمرو بود گفت که اتراها ما ابردها لا والله لا تذوق منها
حتی تذوق الحمیم فی نار الجحیم یعنی آیا میبینی که چه قدر این آب سرد
وخوش گوار است نه بحق خدا قسم که از آن قطره نخواهی چشید تا آنکه
از آبهای جوشیده در آتش جهنم بیاشامی مؤلف گریان و نالان گوید
که عجب مطابق است این حکایت مسلم با آنچه از برای سید و مولای
من جناب سید الشهداء روی داد در آنوقتی که از پشت ذو الجناح
بر زمین افتاد پس از شدة عطش فرمود اسقونی لشربة من الماء
فانی غلیل یعنی ای گروه کوفه و شام یکجرعه آب بمن بیاشامانید
که بسیار تشنه ام پس ملعونی که خداوند دهان او را مملو از حمیم
جهنم بفرماید در جواب آنمظلوم مجروح تشنه گفت لا تذوق الماء
حتی ترد الحامیة فتشرب من حمیمها یعنی هرگز آب نخواهی آشامید
تا آنکه وارد بر جهنم شوی و از آبهای جوشیده در آن بیاشامی
راوی گوید که آنحضرت در جواب فرمود که من وارد بر جهنم و حمیم
نخواهم شد بلکه وارد میشوم بر جدم رسولخدا در جنة و می آشامم
از آبهای خوشبوی گوارا و در حدیثی دیگر وارد شده است که
علیا لوجهه روی خود را گردانید بآن ملعونی که او را آب نداد و فرمود
وای بر تو تو کیستی گفت من آن کسم که حق را شناختم آنوقتی که تو

انکار

انکار کردی و شنیدم سخن امامم را آنوقتی که تو نشنیدی و حیله
کردی و اطاعة کردم او را آنزمانی که تو مخالفت کردی منم مسلم
ابن عمرو باهلی پس مسلم مظلوم در جواب او فرمود که مادرت بعزایت
بنشیند که عجب جفاکار و بدخو و قسی القلب هستی ای پسر عمرو تو
سزاوارتری از من بآبهای جهنم و مخلد بودن در آتش و رو و خود را
از آن خبیث گردانید و از شدة ضعف و تشنگی بر زمین نشست
و بدیوار تکیه کرده پس مردی که او را عمرو بن حریث میگفتند غلام خود را
فرستاد تا سبوی بزرگی از آن آب آورده و بر روی او دستمالی پوشیده
پس قدحی پر از آب کرده بمسلم داد چون خواست بیاشامد آن ظرف
پر شد از خون دهان او و نتوانست که بیاشامد پس ظرف دیگر باو
دادند مثل اول شد چون ظرف سیم را باو دادند خواست که بیاشامد
دندانهای او در آن قدح ریخت پس گفت الحمد لله اگر این آب تقسیم و نصیب
من شده بود آشامیده بودم پس رسول ابن زیاد آمد که مسلم را
داخل قصر الاماره کنید یکی از پاسبانان باو گفت که چون وارد
شوی بر امیر المؤمنین سلام کن مسلم چون وارد شد گفت السلام
علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی واطاع الملک الاعلی یعنی
سلام بر کسی که متابعت کند هدایت را و بترسد از عاقبت بد
و اطاعة کند پادشاه اعلی را که خداوند است ابن زیاد بدبنیاد
چون این قسم سلام کردن از او شنید خندید یکی از ملازمین
گفت چرا نگفتی السلام علیک یا امیر المؤمنین مگر نمیبینی که امیر
بر روی تو میخندد مسلم فرمود که امیری بغیر از حسین نیست
و کسی سلام میکند باین قسم که از کشته شدن بترسد
دیگر است که فرمود که اراده کشتن مرا اگر داری چه فایده دارد

که بر او سلام کنم و اگر اراده ندارد بعد از این با و سلام خواهم کرد
بسیار و در حدیث دیگر است که فرمود پس کن وای بر تو والله که او
امیر نیست و ابن زیاد خود این کلام را شنید گفت نفعی بحال تو ندارد
خواه سلام کنی و نکنی زیرا که لامحاله کشته خواهی شد مسلم فرمود
این امر تازه نیست کم زیرا که بدتر از تو کسی را که بهتر از من است کشته
ابن زیاد گفت ای عاق کرده شده وای خلاف انداز نده بین امة خروج
کردی بر امام خود و مخالفت انداختی در میانه فرقهٔ ناجیه مسلمین
یعنی معاویه و پسر او یزید و متابعان او و مسلم فرمود در جواب او که اما
فتنه در میان مسلمانان تو انداختی و پدر تو زیاد بن عبید که غلام
طایفه بنی علاج بود از قوم ثقیف و من امیدوارم اینکه خدا مرا
شهادة نصیب فرموده باشد در دست بدترین مخلوقات ابن زیاد
گفت که بجان عزیز خودم که کشته خواهی شد مسلم فرمود البته حکم
چنین است ابن زیاد گفت که بلی چنین است مسلم فرمود پس مرا امهال
فرصت بده که ببعضی از اقوام خود وصیت کنم گفت بکن مسلم نظر انداخت
با اهل مجلس عمر سعد را فرمود که در میانه من و تو خویشی هست و مرا
بسوی تو حاجتی هست و بر تو واجب است که بعمل آوری و میخواهم که آن را
آهسته بتو بگویم عمر امتناع نمود ابن زیاد گفت چرا نمیشنوی از پسر عم
خود چون اذن یافت با مسلم در کناری نشستند بطوری که ابن زیاد
هر دو را میدید پس مسلم گفت که وصیت اول آنست که اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله دویم اینست که مرا قرضی هست
در کوفه و آن هفتصد درهم است که از انروز که در کوفه آمده ام
تا بحال گرفته ام شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن و سیم اینکه
بعد از قتل من جسد مرا از ابن زیاد خواهش کن و دفن کن چهارم

انکه

انکه قاصدی بجانب حضرت امام حسین ع بفرست که برگردد زیرا که
من بآنحضرت نوشته ام که خلق کوفه بآنجناب میباشند و میدانم
که حال او در راه است و بکوفه می آید و بر او وارد میشود آنچه بر من
وارد شده چون وصیت مسلم تمام شد عمر با ابن زیاد گفت که چنین
و چنان وصیت کرد ابن زیاد گفت خدا روی ترا سیاه کند با اما نتش
داری تو والله که اگر بمن وصیت کرده بود هرگز وصیت او را فاش
نمیکردم حال که تو چنین کسی هستی سزاوار است که تو خود بجنگ
حسین روی بعد از آن گفت اما اقرارش بشهادتین ما هم اقرار داریم
و اما در مال او طمعی نداریم بهر مصرف که خواسته برسد و اما
جسد او بعد از انکه ما او را کشتیم با جسد او هرچه بعمل آید ما را
باکی نیست و اما حسین پس اگر او قصد ما نکند ما قصد او نخواهیم
کرد و در حدیث دیگر است که گفت اما مال او پس اگر خواهیم ادای
دین او خواهیم کرد والا فلا و اما حسین پس لابد است که بر ما وارد شود
و او را بکشیم در حالتی که او را اعضا دهیم در بالای یکدیگر پس در
میانه مسلم و ابن زیاد سخنان سؤال و جواب بسیار رد و بدل شد
پس ابن زیاد گفت قتلنی الله ان لم اقتلك قتلة لم یقتل احد فی الاسلام
من الناس یعنی خداوند بکشد مرا اگر نکشم ترا بکشتنی که کشته نشده باشد
احدی در اسلام از مردمان جناب مسلم فرمود که تو سزاوارتری که
در اسلام بدعتی بگذاری که هرگز نبوده است آن بدعت و تو سزاوار
تری باینکه گوش و بینی و لبهای مرده را قطع کنی و چشمهای ایشان را بکنی
تا غلبه نمانی بیدترین غلبها و رفتار کنی خبیث ترین همه رفتارها
انشقی بغضب درآمد که خداوند منتقم هرگز دهان آن لب ایمان را
از زقوم جهنم خالی نگرداند پس آن ملعون شروع کرد بناسزا گفتن بجناب

مسلم و پدر او و حضرت امام حسین و حضرت امام حسین اول علی ابن
ابیطالب چون مسلم دید که کار بناسزا کشید عقرب بدرگاه خداوند
رسید ساکت گردید و دیگر هیچ نفرمود جراحات السنان لها التیام ولا
یلتام ماجرح اللسان یعنی آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر و سنان
نکند آه واویلاه وامصیبتاه آن لعین جلاد را طلبید و امر کرد که ببرید
او را ببالای قصر و گردن بزنید و جسد او را از قصر بزیر اندازید مسلم
با او فرمود که والله اگر در میانه من و تو خویشی و قرابت بودی مرا نمیکشتی
ابن زیاد گفت کجاست آن مردی که این پسر عقیل شمشیر بر فرق او زده پس بکیر
ابن حمران ملعون را آوردند که از دست جناب مسلم ضربتی خورده بود
پس حکم کرد که تو مسلم را گردن بزن پس آن نامرد بحیر آن عزیز کرده خدا را
برداشته ببالای قصر برد آنمقرب درگاه الله در بین راه رجزی خواند
و بعد از آن بگفتن الله اکبر و استغفر الله و صلوات بر محمد و آل محمد
میفرستاد و میگفت اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا و خذلونا
یعنی ای پروردگار من حکم فرما در میانه ما و میان قومی که فریب
دادند ما را و تکذیب ما نمودند و ما را خار و ذلیل کردند پس سر
آن مظلوم را از بدن جدا کرد و از بام با بدن نازنین بزیر انداخت پس
از شهادت مسلم ابن زیاد امر کرد که هانی بن عروه را از حبس در آوردند
با دست بسته باخواری تمام ببازار گوسفند فروشان داخل کردند
و گردن او را زدند نیز و سرهای آن دو شهید سعید را از برای یزید
پلید فرستادند بشام محنت انجام و بدنهای آن دو بزرگوار را بان بچه
کوچک و بزرگ کوفیان بی ایمان کرده که در کوچها و بازارها میکشیدند
و انواع اذیتها میرسانیدند مؤلف دلشکسته گوید که ای دوستان
با وجود آنکه شنیدید که با سر و بدن این دو شهید چه اذیتها

رسانیدند که دلهای شیعیان کباب و دیدههای ایشان پر آب شد
لکن هرچند بدیده انصاف ملاحظه مینمایم هیچ شهیدی و مظلومی را
مظلوم کربلا در اذیة و آزار ندیدم زیرا که ابن زیاد با سر مسلم و هانی
اذیتی نرسانید بجز روانه نمودن بشام بخلاف سر امام حسین ع
که در حدیث است که چون سر آن مظلوم را داخل مجلس آن لعین بی حیا کردند
با چوب خود با آن سر منور بی ادبیها میکرد و از روی حقارت میگفت
لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله یعنی چه قدر زود پیر شده
ای حسین و در حدیث است که میگفت ما رایت مثل هذا الراس
حسنا یعنی هرگز سری باین نیکوئی ندیدم و چندان اذیت بآن سر مکرم
محترم کرد که زید بن ارقم در خشم شد گفت ای پسر زیاد چوب خود را
از این لب و دندان بردار که بحق آن خداوندی که بجز او خدائی نیست
که بچشمهای خود دیدم که لب و دندان او را رسول خدا میبوسید آه
واویلا که در راه شام سر مسلم و هانی را بجز بردن اذیتی ننمودند بخلاف
سر سرور شهیدان که در همه شهرها و دیارها با اهل و عیال کربلا
و تا الان او را بر سر نیزهها انگشت نمای خواص و عام بود و در شهر
شام غم فرجام مبتلا باذیتهای مالا کلام بود و بدن مسلم و هانی را
بعد از اذیتها که بر بدن ایشان رسانیدند چنانچه شنیدید بردند
در جنب مسجد جامع کوفه دفن کردند و لکن اذیت نکردند مثل آن
اذیتها که بر بدن بیکس آن غریب کردند از اسب تاختن و غیر آن که قلم
یارای تحریر و زبان را یارای تقریر نیست و هیچ گوشی را تاب شنیدن نیست
مجلس سیم در بیان وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون از مدینه بیرون رفتن به مکه
معظمه بجانب کوفه و مطلع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم شدن از شهادت مسلم
واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من

دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم
وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان
وان یاتوکم اساری تفادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم
الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب
وما الله بغافل عما تعملون اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا
بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون بدانکه این
ایه مبارکه در مذمت یهود وارد شده و معنای ظاهر این است
که یاد اورید ای بنی اسرائیل ان وقتی که ما عهد گرفتیم از پیشینیان
شما که مریزید بعضی خونهای بعضی را و بیرون مکنید بعضی را از دیار
خود پس اقرار باین عهد کردید چنانکه گذشتگان شما کرده بودند
و خود گواهی دادید که سابقین از شما این عهد را با ما کرده بودند
پس شما بعد از این عهدها میکشید بعضی از شماها بعضی را و بیرون
میکنید بعضی را که از شما میباشند از خانهای ایشان و اعانت
میکنید یکدیگر را برای کشتن و بیرون کردن از روی عدوان
و سرکشی و پس از این رفتار اگر ایشان را اسیر ببینید در دست کفار
از مالهای خود میدهید و ایشان را از اسیری نجات میدهید و حال
انکه حرام بود بر شما بیرون کردن ایشان ایا ایمان می اورید به بعضی
از کتاب و ایشان را خلاص میکنید و کافر میشوید ببعض دیگر که ما
گفته ایم که مکشید ایشان را و بیرون مکنید پس نیست جزای انکس
که چنین کند از شما مگر ذلت در زندگی دنیا و در روز قیامت
رد کرده میشوید بسوی سخت ترین عذاب و هرگز خداوند غافل
نبوده است از انچه شما عمل میکنید اینجماعة کسانی هستند که خریده اند

زندکانی

زندکانی دنیا را عوض از اخرت پس تخفیف داده نمیشود عذاب از ایشان
و یاری کرده نمیشوند در حدیث است که چون این ایه در مذمت یهود
وارد شد رسول خدا فرمود که ایا میخواهید خبر دهم شما را بانکسانی
که شباهت دارند بایشان از یهود امة من اصحاب عرض کردند بلی
یا رسول الله انحضرت فرمود که جماعتی هستند که خود را از امة من
میدانند و حال انکه بقتل میرسانند نیکوترین ذریة مرا و پاکیزه ترین
شاخهای درخت مرا و تغییر میدهند شریعت مرا و سنة مرا و میکشند
دو فرزند من حسن و حسین را هم چنانکه کشتند پیشینیان یهود
زکریا و یحیی را اگاه باشید که خداوند برایشان لعنت فرموده است
چنانکه بر ایشان لعنت کرده است و برمی انگیزاند بر اولاد ایشان پیش
از روز قیامة هادی مهدی را از اولاد حسین مظلوم که بشمشیر
دوستان خود ایشان را روانه اتش جهنم فرماید مؤلف گوید که بصریح
این حدیث شریف از جمله یهود این امة یزید و اتباع او علیهم اللعنه
میباشند زیرا که جناب سید الشهداء را اول از دیار خود
بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه از احادیث معتبره
وارد شده که یزید چنان [illegible] را بر خامس ال عبا تنگ گرفت که انجناب
تکلیف خود را در هجرت از وطن اصلی و مفارقت از قبر جد بزرگوار
خود جناب پیغمبر و از تربت مادر و برادر دانسته هم چنانکه موسی
بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت انحضرت نیز با خوف از مدینه طیبه
با اهل و عیال و اصحاب بیرون تشریف می اورد و این ایه را میخواند
که فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین ابو مخنف
از سکینه خاتون روایة میکند که فرمود لما خرجنا من المدینة
ما کان احد اشد خوفا ولا غما یعنی چونکه ما از مدینه بیرون امدیم

نبود احدی که خوف و غم او از اهل بیت بیشتر باشد پس آنحضرت
از راه راست روانه مکه معظمه شد پس عبد الله قرشی بخدمت آنحضرت
آمد و عرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله اراده کجا داری فرمود
اراده مکه معظمه دارم عرض کرد خدا حافظ و ناصر شما باشد یا ابن
رسول الله چون داخل مکه شوی در انجا مجاور شو و با اهلش مهربانی
کن و بیعت خود را از ایشان بگیر و بعد از آن با ایشان رفتار فرما و از
ایشان دفع ظلم نما و بر منابر انجا بالا برو و فضایل خود را با یشان
بفهمان تا بشناسند که جد تو محمد مصطفی صلعم و پدرت علی مرتضی و مادر
تو فاطمه زهرا است و برادرت حسن مجتبی است و اینکه تو اولائی از
دیگران از برای خلافت و ریاست و التماس من آنست که بجانب کوفه
نروی که بلد میشومی است و در انجا که پدر بزرگوارت را بقتل
رسانیده اند بلکه در حرم خدا مجاور شو که اهل حجاز و یمن در
خدمت شما میباشند و از اطراف عالم خلایق بخدمت شما مشرف
میشوند و ببلاد خود مراجعت میکنند آنحضرت فرمود خدا ترا
جزای خیر دهد پس داخل مکه شده در انجا منزل فرمودند و مردم
از اطراف بخدمتش مشرف میشدند تا آنکه اهل کوفه عریضها
نوشتند از انجمله نوشتند یا ابن رسول الله بشتاب بجانب ما که در
جمیع نفعها و ضررها با جناب تو همراهی میکنیم و اینک نعمان بن
بشیر در قصر الاماره است و از برای ما جمعه و جماعة نمیکند اگر
جناب شما تشریف بیاوری او را گرفته روانه شام میکنیم
و سایر مضامین عرایض ذکر شد مؤلف گوید که خداوند هرگز چنان
عرایض را نیامرزد که یک مسئله دینیه از آنحضرت اخذ نکردند
بلکه آن منبع علوم الهی را نسبت بدروغ دادند بلکه سب کرده

ناسزا

ناسزا گفتند و در پهلوی نهر جاری که مدحش را در عریضها
نمودند و وعده او را با آنحضرت داده اند آن بزرگوار را با یاران
گرسنه و تشنه شهید کردند و میوه های رسیده را که با نجاها
وعده داده بودند خود در بازارهای کوفه میخوردند و خندهای
قهقهه داره میکردند و اطفال کوچک آن بزرگوار را بر شتران
سوار کرده در کوچه و بازار میگردانیدند و هر چند از گرسنگی
و تشنگی ناله میکردند اصلا با یشان نمیدادند فلعنة الله علی الکافرین
پس آنحضرت جواب عرایض ایشان را نوشته و خود مدت ماه شعبان
و رمضان و شوال و ذی القعده را تا هشتم ذی الحجه توقف فرمود در مکه
و جمعی از اهل حجاز و بصره ملحق باصحاب و همراهیان آنجناب شدند
چون این خبر بیزید پلید رسید جمعی از اشرار بنی امیه را فرستاد
که آنحضرت را در حرم خداوند بقتل رسانند و سید بن طاوس از
دو نفر روایت کرده که میگویند ما در روز پنجم ذی الحجه در مکه
معظمه بخدمت جناب سید الشهداء مشرف شدیم پیش از تشریف
بردن آنحضرت بعراق و عرض کردیم که قلبهای اهل کوفه با شما و
و شمشیرهای ایشان با دیگرانست آنحضرت اشاره فرمود بجانب آسمان
پس دیدیم که درهای آسمانها گشوده شد و آنقدر ملائکه فرود
آمدند که عدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نداند پس فرمود که اگر
بقضا و قدر الهی اسباب چند فراهم نیامده بود و اجر موعود درجات
عالیه بسبب شهادت ضایع نمیگردید هر اینه با این لشکر با اهل
کوفه مقاتله میکردم ولکن اعلم یقینا ان هناک مصرعی و مصرع
اصحابی و لاینجو منهم الا ولدی علی اما یقین دارم اینکه انجا و اثنای
بجانب کربلای معلی که محل بر خاک افتادن من است و اصحاب من و فنا

نمی یابد احدی از هم سفرهای من مکر فرزند من علی و چون روز هشتم
ذی الحجه شد انجناب را مهلت ندادند که حج را تمام کنند پس انحضرت
با اصحاب واجب طواف خانه کرده و سعی صفا و مروه بعمل اورده
و نیت حج را بعمره بدل نموده محل شد بتعجیل تمام روانه عراق کردید
و در وقت تشریف بردن از مکه معظمه خلق را جمع فرموده خطبه
خواندند باین مضمون الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله
و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم خط القلادة
علی جید الفتاة یعنی واجب و لازم شده است موت بر فرزندان آدم
مثل لزوم بند کردن از برای جوانان و چه قدر متحیر کردانیده است
مرا ان شدت شوقی که به پیشینیان خود بهم رسانیده ام مانند اشتیاقی
که حضرت یعقوب بفرزند خود یوسف داشت و خیر لی مصرع انا
لاقیه یعنی ایمردم بدانید که از برای من اختیار کرده شده است
محل بر خاک افتادنی که البته من بان زمین خواهم رسید کانی
ارى باوصالى یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا
یعنی کویا نظر میکنم باعضاء و جوارح خود که قطعه قطعه و پاره پاره
میکنند انها را کرکهای بیابانها در میانه زمینهای نواویس که اسم
موضعی است و زمین کربلا که معروف و معلوم است لا محیص عن یوم
خط بالقلم کریزی نیست از روزی که قلم تقدیر بران جاری شد
رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه لیوفینا اجر الصابرین
رضای خداوند رضای ما اهل بیت است زیرا که اهل بیت خوشنودند
بانچه رضای خدا در انست و صبر میکنیم ما بر بلای او تا انکه عطا فرماید
بما اجر صابرین را لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له فی حظیرة
القدس و ینجز لهم وعده تقر بهم عینه یعنی هرکز دور نخواهد افتاد

ازرسولخدا

از رسول خدا پاره تن او یعنی در میانه من و انجناب از ذریه من که
پاره های تن رسول خدا ایم با انجناب جدائی نخواهد افتاد بلکه در
خدمت او خواهیم بود در حظیرة قدس که ان جنتان مدهامتان است
که در زمان رجعت در کوفه ظاهر خواهد کردید و وفا میکند پروردکار
جلیل بصابرین انچه را وعده داده است فمن کان فینا باذلا مهجته
موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله
تعالی یعنی ای کروه خلایق من حقیقت انچه واقع خواهد شد بشما
خبر دادم پس هر کس بنای ان دارد که جان خود را در راه ما نثار کند
و بر خود سپرده دارد لقاء پروردکار را پس البته کوچ کند و همسفر ما
شود که بتحقیق که من فردا صبح روانه ام ان شاء الله تعالی از حضرت
صادق ع روایت شده که در ان شبی که فردای ان جناب سید الشهداء
از مکه معظمه بیرون تشریف میبرد محمد بن حنفیه بخدمت انحضرت مشرف
شد و عرض کرد ای برادر جان تو خود مکر و حیله اهل کوفه را میدانی
با پدر بزرکوار و برادر عالیمقدار تو و من میترسم که با جناب تو رفتار
کنند مثل انچه با انها رفتار کرده اند یعنی جناب تو را هم بقتل رسانند
پس اکر صلاح چنان دانی در همین حرم خداوند توقف فرما که از همه کس
عزیزتر و بزرکوارتری انحضرت در جواب فرمود که ای برادر خوف ان
دارم که یزید بن معاویه علیهما اللعنه مرا در حرم الهی بقتل رساند
و من باعث ان شده باشم که احترام خانه خداوند شکسته شود محمد
حنفیه عرض کرد که اکر خوف این داری پس روانه شو بجانب یمن یا در
اطراف بیابانها که در انجاها با عزت و حرمت خواهی بود و کسی را بر شما
قدرت و تسلطی نخواهد بود انحضرت فرمود باشد تا در این باب اندیشه
بعمل اورم پس چون وقت سحر شد انحضرت سوار شده که روانه کوفه

شوند خبر بمحمد حنفیه رسید آمد همان ناقه را که آنجناب سوار
بود گرفت و عرض کرد که ای برادر جناب شما مرا وعده فرمودید که
در باب رفتن بسفر عراق فکری نمائی فرمود بلی اما آتانی رسول الله
بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله شاء ان یراک قتیلا
یعنی ای برادر بعد از آنکه از تو مفارقت نمودم جدم رسول خدا
نزد من آمد و فرمود که ای حسین از مکه بیرون رو و بدرستی که خدا
خواسته که ببیند ترا در راه رضای او کشته شده و چون محمد حنفیه
این کلام را از آن امام شنید گفت انا لله و انا الیه راجعون ای برادر
جان حال که باین عزم تشریف میبری این زنانرا از بهر چه بهمراه
میبری آنجناب فرمود که خداوند خواسته است که ایشانرا اسیر
و دستگیر در دست دشمنان ببیند پس چون این جواب را شنید گریان
شد و با آنحضرت وداع کرد و رفت پس عبد الله بن عباس و عبد الله
بن زبیر آمدند و عرض کردند توقف فرمائید فرمود که ان رسول الله
امرنی بامر و انا ماض فیه یعنی بدرستی که رسول خدا بمن امری
و حکمی فرموده است و من میروم که آن حکم را جاری سازم پس ابن عباس
از خدمت آنحضرت مایوس برگشت و مکرر میگفت وا حسیناه پس آنحضرت
با اهل و اصحاب از مکه معظمه تشریف بیرون آوردند پس لشکر عمر
سعد بسرکردگی یحیی بن سعید بر سر راه آنحضرت آمدند که آنحضرت را
بمکه برگردانند و میگفتند یا حسین از خدا نمیترسی که از میانه جماعه
بیرون میروی و امت را متفرق میگردانی آنحضرت فرمود که از برای
من است عمل من و از برای شما است عمل شما بیزارید شما از آنچه من
میکنم و من بیزارم از آنچه شما میکنید پس در میانه دو لشکر منازعه
شد و آنحضرت متعرض ایشان نشده بمنزل تنعیم تشریف بردند و از

آنجا با اصحاب قطع منازل مینمودند تا در منزل ثعلبیه وقت ظهر
آنحضرت آشفته حال از خواب بیدار شده فرمود در خواب دیدم
هاتفی را که میگفت انتم تسرعون و المنایا تسرع بکم الی الجنة یعنی شما
میروید و مرگ شما را سرعت میکند و میبرد بسوی بهشت چون جناب علی
اکبر این کلام را شنید عرض کرد یا ابتاه افلسنا علی الحق ای جان پدر
آیا ما بر حق نیستیم آنحضرت فرمود ای فرزند بحق آن خداوندی که بازگشت
جمیع بندگان بسوی اوست که ما بر حقیم و حق با ما است فقال اذا والله
لا بأس لنا بالموت پس عرض کرد که چون ما بر حقیم باکی نداریم از مرگ
پس آنحضرت فرمود ای فرزند خدا ترا جزای خیر دهد بهترین جزائی که
باولاد ها میدهد از جانب پدران و شب در همان منزل استراحت
نمودند چون صبح شد دیدند که ابا هرة کوفی وارد شد و بعد از سلام
عرض کرد یا بن رسول الله چه چیز شما را از حرم خداوند و حرم جد
خود محمد (ص) آنحضرت فرمود ویحک یا ابا هرم ان بنی امیة اخذوا مالی
فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت و ایم الله لتقتلنی
الفئة الباغیة یعنی وای بر تو ای ابا هرم بدرستی که بنی امیه گرفتند
مال مرا پس صبر کردم و ناسزا گفتند عرض مرا پس صبر کردم و خواستند
که خون مرا بریزند هجرت کردم و بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که مرا
میکشند مرا این طایفه سرکش یاغی و عنقریب که خداوند ایشانرا
ذلیل خواهد نمود و در میانه ایشان شمشیر برنده خواهد گذاشت
و بر ایشان مسلط خواهد فرمود کسی را که ایشانرا ذلیل کرد اند تا
آنکه ذلیلتر شوند از قوم سبا که مسلط شد بر ایشان زنی که حکم
میکرد بر مال و جان ایشان و شیخ مفید ره روایت کرده است که چون
ابن زیاد لعین شنید که آنحضرت بجانب کوفه تشریف آورده بود

بن نمیر ملعون را با جمعی بمنزل قادسیه و قطقطانیه فرستاد که مردم را
خبر کنند که آنحضرت اراده عراق نموده است و در حدیث است که چون
آنحضرت بمنزل حاجز رسیدند هنوز خبر قتل مسلم نرسیده بود بلکه نامه
او و اهل کوفه رسیده بود که یا ابن رسول الله بقدر صد هزار شمشیر از برای
نصرت و یاری شما آماده و مهیاست پس تعجیل فرما بجانب ما و تاخیر مکن
پس آنحضرت در جواب ایشان نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه
ایست از جانب حسین بن علی علیه السلام بسوی بزرگان از برادران مؤمنین و مسلمین
سلام بر شما باد پس حمد میکنم خداوندی را که بغیر از او خدائی نیست و بعد
بدرستی که نامه حسین بن علی مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نوشته
بود نیکوئی رای شما را و اجتماع بزرگان شما را بر یاری ما و طلب کردن
حق ما پس سؤال کردم از خداوند که نیکو گرداند از برای ما تجارت و ثواب
عطا فرماید بشما در این خصوص بزرگترین اجرها و بدرستی که من روانه
شدم از جانب مکه بجانب شماها در یوم ترویه که هشتم ذی الحجه است
پس چون این رسول من بر شما وارد شود تعجیل کنید در انتظام امور
خود و سعی کنید که من در این روزها بر شما وارد شوم والسلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و بهمراهی قیس روانه نمودند چون قیس بقادسیه
رسید حصین بن نمیر ملعون او را گرفت تا بر حقیقت امر مطلع شود
قیس نامه آنحضرت را پاره کرد پس حصین شانهای قیس را بسته بنزد
ابن زیاد برد ابن زیاد از او پرسید که تو کیستی گفت مردی هستم از
شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام و پسر او پرسید چرا نامه را پاره کردی گفت
بجهت آنکه بر مضمون و مطلع نشوی پرسید که نامه از جانب که بود و از برای
که گفت از برای جمعی از دوستان خود حسین بن علی علیه السلام نوشته بود و نامهای
ایشانرا نمیدانم و ایشان از اهل کوفه اند ابن زیاد در غضب شد و گفت

والله

والله از من جدا نخواهی شد تا آنکه مرا خبر دهی از اسمهای ایشان یا آنکه
بیا لای منبر روی و حسین و پدر او را لعنت کنی و اگر نه بند بند
تو را جدا خواهم کرد قیس در جواب گفت که از اسمهای ایشان تو را خبر
ندهم و اما لعن بر حسین و پدرش را بجای خواهم آورد پس بر منبر
بر آمد و حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر را بجای آورد پس طلب
رحمت بسیار از برای جناب علی ابن ابی طالب و اولاد و امجاد او
بعمل آورد و بر یزید و ابن زیاد و پدرش و بزرگان بنی امیه از
اول تا آخر لعنت کرد پس گفت ای اهل کوفه منم رسول از جانب حضرت
امام حسین علیه السلام بسوی شماها و آنحضرت در فلانه منزلست بروید
و با او بیعت کنید پس ابن زیاد امر کرد که قیس را از بام قصر بزیر اندازند
و پاره پاره کردند و در حدیث است که از بام قصر او را بزیر انداختند
در حالتی که دستهای او از عقب بسته بود پس استخوانهای او شکست و هنوز
رمقی از حیات او باقی بود که مردی عبدالملک نام او را ذبح کرد پس
شخصی او را از این حرکت سرزنش کرد او گفت که خواستم او را براحت
اندازم تا اینقدر زجر نکشد و در حدیث است که خبر قتل قیس بجناب
سید الشهداء رسید آنجناب گریست پس دست بدعا برداشت
عرض کرد که ای خداوند من قرار بده از برای ما و شیعیان ما در نزد
خود منزل نیکوئی و جمع فرما در میانه ما و ایشان در بحبوحه آرامگاه
رحمت خود بدرستی که تو بر هر چیز قادری و از آن منزل روانه
گردید و ابن زیاد حکم نفاذ لشکر شقاوت اثر خود را امر کرده بود
که جمیع طرق و شوارع را تا شام و بصره گرفته بودند که نه احدی
میتوانست داخل شود و نه بیرون رود و جناب سید الشهداء
از این حکایت خبری باو نرسید تا آنکه بجماعتی از اعراب رسید

از کیفیت واقعه سؤال فرمود ایشان عرض کردند که ما خبری نداریم
همین قدر میدانیم که همه راهها را بسته اند که نه احدی میتواند
داخل شود و نه بیرون رود پس آنحضرت از راه راست تشریف آورده
و در منزل خزعه یکشبانه روز توقف فرمود و چون آن شب صبح شد
جناب زینب خاتون عرض کرد که ای برادر میخواهی که ترا خبر دهم
که دیشب چه شنیدم فرمود بگو عرض کرد که شنیدم در دل شب که هاتفی
میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد ؛ ومن یبکی علی الشهداء بعدی
علی قوم تسوقهم المنایا ؛ بمقدار الی انجاز وعد یعنی ای چشم سعی کن
و اشک خود را بریز و کیست که گریه کند بر شهداء بعد از من و کیست
که زاری کند بر قومی که مرگ ایشان را میراند و میکشاند بمقداری که
بجائی برساند که محل وفا کردن بوعده من است پس آنحضرت فرمود ای
خواهر آنچه قضا و قدر الهی بر آن جاری شده واقع خواهد شد پس از
آنجا روانه بطن عقبه شدند که ناگاه مردی پیری رسید و عرض کرد
که بکجا تشریف میبری فرمود بکوفه آنمرد عرض کرد که بحق خداوند
قسم که برگرد والله نمیروی مگر بسوی نیزهها و شمشیرها آنحضرت
فرمود بر من پوشیده نیست و لکن بر امر خداوند کسی را غلبه نیست
یعنی آنچه امر الهی بآن تعلق گرفته چنان خواهد شد ای مرد والله این
قوم مرا بجانب خود دعوت کرده اند از برای اینکه جگر خون شده مرا
از حلقم بیرون آورند و مرا شهید کنند پس هرگاه چنین کردند
مسلط فرماید خداوند بر ایشان کسی را که ذلیل کرداند ایشان را تا اینکه
ذلیلترین امتها باشند و در احادیث وارد شده است که در یکی از
منازل میانه مکه و کوفه شخصی از اهل کوفه بر آنجناب وارد شد
و عرض کرد که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم که مسلم

وهانی را

وهانی را بقتل رسانیدند و بر پاهای ایشان ریسمان بسته بودند
و در کوچه و بازار میکشیدند چون آنحضرت این سخن را شنید مکرر
فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما که در آنحال فرزدق
بر آنحضرت وارد شد و عرض کرد یا ابن رسول الله چه اعتماد میکنی
باهل کوفه که میروی بسوی ایشان و حال آنکه ترا با شیعه او بقتل پرعم
رسانیدند آن بزرگوار گریستن شدیدی پس فرمود که رحم الله
مسلماً فقد صار الی روح الله و ریحانه و تحیته و رضوانه الا انه
قد قضی ما علیه و بقی ما علینا یعنی خداوند رحمت فرماید مسلم را پس
بتحقیق که روانه شد بجانب روح و ریحان خداوند و تحیت و رضوان
او آگاه باشید که آنچه نصیب و بهره او بود بر او وارد شد و آنچه نصیب ما است
باقی مانده است پس شروع فرمود بخواندن این اشعار فان تکن الدنیا
تعد نفیسة ؛ فدار ثواب الله اعلی وانبل ؛ یعنی پس اگر چه دنیا شمرده
میشود پاکیزه و لکن خانه ثواب خداوند که جنت باشد بالاتر و بزرگتر است
وان تکن الابدان للموت انشأت ؛ فقتل امرء بالسیف فی الله افضل
یعنی اگر بدنها از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر
در راه خداوند افضلست وان تکن الارزاق قسماً مقدراً فقلة حرص
المرء فی الکسب اجمل واگر روزیها قسمت کرده شده پس حریص نبودن
مرد در طلب روزی نیکوتر است وان تکن الاموال للترک جمعها
فما بال متروک به الحر یبخل واگر میباشد جمع کردن مالها برای
وارث پس چه میشود شخص آزادی را که صاحب اختیار خود است
که در حق چنین مالی بخل ورزد و در راه خداوند انفاق نماید
پس آنجناب اولاد مسلم بن عقیل را در اطراف خود جمع نمود و ایشان را
از شهادة پدر مطلع کرد آیه تسلیه و تعزیه داد بعد از آن فرمود

ایا رای شما چیست همراه ما می‌ائید یا بر میگردید ایشان عرض کردند
والله ما بر نمیگردیم تا خونخواهی برادر خود را نکنیم یا ما هم چشیم انچه را
که او چشیده مؤلف گوید که بعد از مسلم عیال او مثل جناب سید الشهدا
علیه السلام پناهی و صاحبی داشتند که ایشانرا جمع اوری کند و تسلیه
و تعزیه بگوید و مخیر کرده اند میانه همسفر بودن و مراجعت بوطن
لکن بعد از مظلوم کربلا کسی عیال و اطفال انجناب را تسلیه و تعزیه نداد
بلکه اذیت رسانیدند بانواع اذیتها و خیمهای ایشانرا سوختند و تمام
واسباب ایشانرا بغارت بردند و ایشانرا اسیر کرده شهر بشهر و دیار
بدیار گردانیدند و هر چند التماس کردند که ایشانرا بر سر اجساد شهدا
بگذارند نگذاشتند و خواستند که بوطن خود برگردند مانع شدند
بلکه مثل اسرای کفار ایشانرا از برای اولاد زنا بهدیه بردند و در
مجالس بر پا داشتند و بی ادبیها کردند و روایت شده است که بعد از
انکه انحضرت اولاد مسلم را نوازش کرده تسلی داد و فرمود خبری نیست
در روز دیگر که بعد از شهادت اینه دوستان و عزیزان پس حاضران
یافتند که انجناب اراده مراجعت بوطن ندارد و دل از زندگانی
بر کنده میل بشهادت دارد پس فرزند عقیل عرض کرد که خداوند سفر شما را
بخیر بگذراند انجناب دعا بجهة حاضرین کرده فرمود که خداوند
بر همه شما ها رحمت فرماید و از انمنزل کوچ کرده تا بمنزل زباله رسید
در انجا خبر قتل عبد الله یقطر که یکی از رسولان و دوستان انجناب
بود بانحضرت دادند پس انبزرگوار گریستند و عرض کردند
اللهم اجعل لنا ولشیعتنا منزلا کریما واجمع بیننا وبینهم فی مستقر
من رحمتک انک علی کل شیء قدیر پس اصحاب و همسفرهای خود را
جمع فرمود و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بما خبر قتل مسلم

ابن عقیل

بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله یقطر رسید و ما در این خصوص
بسیار متالم شدیم و بجزع در امدیم زیرا که ذلیل و خار شمرده شدند
ماشیعیان ما را پس هر یک از شما ها که میخواهد بوطن خود برگردد
که ما را بر کسی حقی و برگردن کسی ذمه نیست پس چون مردم اینسخن را از ان صادق
مصدق شنیدند متفرق شدند و شروع کردند از طرف راست و چپ
برفتن تا انکه باقی نماندند در خدمت انبزرگوار مگر انمخلصین که از مدینه
طیبه همراهی کرده بودند و قلیلی دیگر که در بین راه ملحق شده بودند
و انحضرت این عمل را بجهة ان کردند که میدانستند که ان اعرابی
که متابعت و همراهی انسرور کرده بودند بگمان این بودند که ان
مقتدای عالمیان از برای دنیا است و بزرگی و سلطنت در شهرها
توقف خواهد فرمود و اهل ان دیار همه مطیع و فرمان بردار خواهند
بود و از تحفها و هدیها و جایزها که از برای انحضرت می اورند ایشان
نیز منتفع خواهند شد و دنیای ایشان معمور خواهد بود پس انحضرت
نخواستند که خلق اطلاع بر اراده ایشان نداشته باشند و در حدیث
دیگر است که فرمود ندا یا ایها الناس ما اهل بیت اهل مکر و حیله نیستیم
هر کس از جهة طمع دنیا بهمراه ما امده برگردد و هر کس از برای منصب
شهادة همراهی کرده است بسم الله پس انها که اهل دنیا بودند برگشتند
و انمقربین که اهل اخرة بودند در خدمة ان پیشوای عالمیان روانه
کربلای معلی گردیدند مؤلف گوید که انبزرگوار بهمین امتحان اکتفا
نفرمود بلکه در شب عاشورا دفعه دیگر اصحاب خود را مطلع نمودند
پس انها که تا کربلا بازمانده بودند بامید دنیا در شب عاشورا ه
برگشته و مخلصین باقی ماندند و با انجناب و اولاد امجادش بدرجه
رفیعه شهادة فایز گردیدند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما

مجلس سی و دوم در احوال ابن سعد با انکه سر برید و شمر و بعضی از احوال ایشان

در کتاب مجالس صدوق از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین ع در بین خطبه فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
فوالله لا تسئلونی من شیء مضی ولا عن شیء یکون الا انباتکم
به یعنی سوال کنید از من پیش از انکه من از میان شما بروم
پس بخداوند قسم که سوال نخواهید کرد از هرچه گذشته است
ونه از هرچه آینده است مگر انکه خبر میدهم شما را بان نیز
پس سعد بن وقاص از جای خود برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین
خبر ده مرا که چند عدد مو در سر من است و در ریش من است
پس آن صندوق علوم ربانی در جواب فرمود که والله سؤالی کردی
که خبر داده بود مرا خلیل من رسول خدا اینکه تو از قبیله
من اینمسئله را خواهی پرسید بدانکه نیست در سر و ریش تو
موئی مگر انکه بر اصل آن شیطانی نشسته است و بدرستی که
در خانه تو سک بچه کوچکی هست که قاتل فرزندم حسین است
و در آن زمان عمر سعد لعین آنقدر کوچک بود که در بین دو دست
پدرش حرکت میکرد بعد از انکه آن لعین بچه بزرگتر شد سکی از
سکهای دونکار شد و در حدیث است که روزی بخدمت
امیر المؤمنین ع مشرف شد پس آن گنجینه علوم ربانی با معدن نفاق
و نادانی فرمود که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر آن وقتی که واقع
شوی در مقامی که مخیر شوی در میانه بهشت و دوزخ پس اختیار کنی
از برای خود آتش را آن لعین خسر الدنیا والآخرة عرض کرد که معاذ الله
که من این کار را بکنم آن صادق مصدق فرمود که بلاشک که
این کار را واقع خواهد کرد دید و آن ابن مسعود روایت شده که روزی

باجمعی

با جمعی در خدمت رسول خدا ص در مسجد نشسته بودیم که ناگاه جمعی از
قریش برما وارد شدند و از جمله ایشان بود عمر بن سعد لعنهما الله
پس بمجرد اینکه نظر آنحضرت بان بدعاقبت افتاد رنگ مقدسش
تغیر کرد و احوال شریفش دگرگون شد ابن مسعود میگوید که من عرض کردم
که چه شد شما را که چنین متغیر شدید آنحضرت فرمود که ما اهل
بیتی هستیم که اختیار فرموده است خداوند برای ما آخرت را بر دنیا
وانی ذکرت ما یلقی اهل بیتی من بعدی من قتل و ضرب و شتم
و سب و تطرید و تشرید وان اهل بیتی یطردون و یشردون و
یقتلون وان اول راس حمل علی رمح فی الاسلام راس ولدی الحسین
اخبرنی بذلک اخی جبرئیل عن الرب الجلیل یعنی بخاطرم آوردم آن
مصائبی را که وارد میشود بر اهل بیت من بعد از من از کشته شدن
و ضربت بر ایشان وارد آمدن و ناسزا بایشان گفتن و لعن بر ایشان
کردن و ایشان را از حق خود منع کردن و از خانه و ماوای خود بیرون
و دربدر کردن و بدرستی که اهل بیت من منع کرده خواهند شد
و رانده خواهند شد و کشته خواهند گشت الخ و بدرستی که اول
سری که در اسلام بر سر نیزه شود سر فرزندم حسین خواهد بود
خبر داد مرا باین مطلب برادرم جبرئیل از پروردگار جلیل و در حدیث است
که در آنوقت که سید انبیاء ص این کلمات جانگداز را میفرمود مظلوم
کربلا حاضر بود و بگوش خود اینسخن را از جد بزرگوار خود شنید
فقال یا جداه من یقتلنی من امتک یعنی کیست که مرا میکشد از
امت تو آنحضرت فرمود که ای فرزند میکشد ترا بدترین خلق خدا و
بدست خود اشاره بجانب عمر سعد لعین فرمود باین سبب عادة اصحاب
بر این جاری شده بود که هر وقت عمر بن سعد ملعون داخل مسجد میشد

وچشم ایشان بصورت نحس آن شقی می افتاد بیکدیکر میکفتند که هذا
قاتل الحسین یعنی اینست کشنده حضرت امام حسین ع و آن شقی لعین
هر وقت بخدمت جناب سید الشهداء مشرف میشد عرض میکرد
یا اباعبدالله ان فی قومنا اناساً سفهاءَ یزعمون انی قاتلک
یعنی ای حسین بدرستی که در میانه قوم ما جماعتی نادان چند
بهم میرسند که کمان میکنند که من جناب ترا شهید خواهم کرد
انحضرت میفرمود انهم لیسوا سفهاءَ ولکنهم اناس علماء یعنی
بخدا قسم که ایشان نیستند نادانان بلکه جماعتی میباشند دانا یا
یعنی راست میکویند عنقریب تو مرا بقتل خواهی رسانید لکن
بدان و آکاه باش ای عمر که زود باشد که چشم من روشن شود باینکه
از کندم شهر ری نخوری مکر کمی و بزودی بعد از من کشته شوی
و در حدیث است که چون نامه ابن زیاد در کربلای معلی بجناب
سید الشهداء رسید و آنحضرت نامه آن ملعون را بدور انداخته
جواب نفرمود و آن خبر در کوفه بآن شقی رسید مصمم قتل آنجناب کردید
در بحار روایت شده است که چون ابن زیاد قوم خود را از برای جنک
وجدال با فرزند پیغمبر فی المجلس جمع کرد و ایشان هفتاد هزار نفر
سوار بودند قال یا ایها الناس من منکم یتولّی قتل الحسین وله
ولایة ای بلد شاء یعنی ای کروه خلائق کیست از شما که سرکرده این
لشکر شود از برای کشتن حسین تا او را در عوض عطا کنم هر شهری را
که میخواهد هیچکس جواب نداد بغیر عمر سعد علیهما اللعنة را طلبید
و باو کفت ای عمر دوست میدارم که تو سرکرده این لشکر شوی از برای
کشتن حسین تا ترا در عوض عطا کنم هر شهری را که بخواهد عمر در
جواب کفت که ای امیر التماس من آنست که مرا از این خدمت معاف داری

او کفت معاف داشتم لکن رد کن بمن آن نامه را که از جهت ایالت
ری برای تو نوشته ایم پس عمر سعد کفت امشب مرا مهلت ده تا در
این باب اندیشه کنم پس او را مهلت داد پس عمر روانه منزل خود شد
و از اقوام خود مشورت نمود هیچیک صلاح او ندانستند و در نزد
عمر مردی بود از اهل خیر و صلاح کامل نام و از دوستان سعد بود
و چنانچه نامش کامل بود خود نیز مرد عاقل کامل صاحب رای بود پس
آن مرد کفت ای عمر چه میشود ترا که امشب آرام نمیکیری مکر عزم
شغل و عمل تازه داری کفت که سرکرده این لشکرم که بجنک حسین
برویم و انما قتله عندی کاکل لقمة او شربة ماء و بتحقیق که کشتن
او نزد من مثل خوردن یک لقمه یا آشامیدن یک جرعه آبست و هر کاه
او را بقتل رسانیدم بزرکی و ریاست خواهم کرد در ملک ری پس کامل
کفت وای بر تو اراده داری بقتل برسانی جناب حسین ع را که پسر دختر
رسول خداست اف لک و لدینک یا عمر اف بر تو باد و بر دین تو باد
ای عمر همکر بیت شمرده و باطل دانسته هدایت را اما تعلم الی حرب
من تخرج و لمن تقاتل ای عمر آیا نمیدانی که بسوی حرب و جنک کی بیرون
میروی و باکی بنای مقاتله و جدال داری انا لله و انا الیه راجعون
پس کفت ای عمر والله اکر همه دنیا و آنچه در آنست بمن دهند برای کشتن
یکنفر از امة محمد ص قبول نخواهم کرد پس چکونه تو اراده داری که بقتل
رسانی جناب حسین را و ما الذی تقول عند رسول الله اذا وردت
علیه و قد قتلت ولده و قرة عینه و ثمرة فؤاده وای بر تو چه میکوئی
در نزد رسول خدا هر کاه در فردای قیامت بر او وارد شوی در حالتی
که تو کشته فرزند او را و نور چشم او را و میوه دل او را و فرزند
سید او صیا را و حال آنکه او ست آقا و سید همه جوانان اهل

بهشت واو در زمان ما بمنزلهٔ جدش میباشد که در زمان خود
بود واطاعة وفرمان بردارئ او برما واجب است مثل اطاعة
پدرش امیر المؤمنین ای عمر واقع شده درمیانهٔ بهشت و دوزخ
پس اختیار کن از برای خود آنچه را که صلاح و نجاة خود در آن میدانی
ای عمر والله که من شهادة میدهم که اگر با او محاربه نمائی و او را
بقتل رسانی یا دشمن او را یاری نمائی برای کشتن او و یا اذیت او
زنده نخواهی بود در دنیا مگر کمی پس عمر سعد در جواب او گفت که
افبالموت تخوفنی یعنی ای کامل آیا بمرگ و کشته شدن مرا میترسانی
و بدرستی که من چون او را کشتم امیر و صاحب اختیار هفتاد هزار نفر
خواهم بود در ملک ری پس کامل گفت که ای عمر گوش ده تا از برای
تو حکایتی نقل کنم شاید که ازین خیال برگردی بدانکه من با پدرت
سعد بسفر شام میرفتیم پس شتر من از قافله جدا ماند و راه را
گم کردم و در بیابان تشنه و سرگردان بودم ناگاه بدیر راهبی
رسیدم پس بجانب آن دوان شدم و از مرکب خود پیاده شدم و بدر
آن دیر رفتم بامید آنکه شاید آبی بیابم که دیدم راهبی سر از
دیر بیرون کرده بر من مشرف شد گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام
آن راهب گفت تو از امة مرحومه آن پیغمبری که بقتل میرسانند
بعضی از ایشان بعضی دیگر را مثل سگها جهة دوستی دنیا من در جواب
او گفتم من از امة مرحومه پیغمبر آخر الزمان میباشم راهب گفت وای
بر شما زیرا که شما شریرترین همهٔ امتهائید زیرا که در کتابهای
خود یافته ایم که شما ها میکشید پسر دختر پیغمبر خود را و زنان او را
اسیر میکنید و اموال او را بغارت میبرید در حالتی که ایشان را
از منزلهای خود آواره کرده باشید پس من گفتم که ای راهب آیا

ما چنین عملهای قبیح بجا می آوریم گفت بلی چون این عمل شنیع از شما
صادر شود همهٔ آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و صحراها
و بیابانها و حیوانات صحراها و پرندهای هواها صداهای
خود را بلند کنند بلعنت کردن بر قاتل او پس در دنیا باقی نماند
قاتل او مگر زمان قلیلی پس ظاهر میشود مردی که طلب کند خون
او را پس باقی نخواهد گذاشت احدی را که شریک باشند در قتل او
مگر آنکه بقتل میرساند او را و هر یک که کشته شود روح او تعجیل
کند بسوی آتش جهنم پس گفت که تو را خویش میدانم با قاتل آن فرزند
طیب و طاهر والله اگر من زمان او را دریابم جان خود را فدای او
خواهم کرد و سینهٔ خود را سپر تیر بلا میکنم که بر بدن لطیف او وارد
نشود پس من گفتم ای راهب پناه میبرم بخداوند که من از جملهٔ کشندگان
پسر دختر رسول خدا نباشم راهب گفت اگر تو قاتل او نیستی مردی است
از اقوام تو که کشندهٔ اوست و از برای آن ملعون مهیاست نصف
عذاب اهل جهنم و بدرستی که عذاب او سخت تر و شدیدتر است از
عذاب فرعون و هامان پس آن راهب در را بروی من بست و داخل
دیر شده مشغول عبادة گردید و راضی نشد که مرا آب دهد پس
من از آب خواستن مأیوس شدم سوار شدم ملحق بیاران شدم
پس سعد پدرت بمن گفت که ای کامل کجا بودی و چرا دیر کردی من
حکایت دیر راهب و آنچه میانهٔ من و او گذشته بود برای پدرت
نقل کردم پدرت گفت من هم یکدفعه گذارم بآن دیر افتاد و آن
راهب همین سخن را بمن گفت ای عمر پدرت خائف بود که مبادا او
خائف به قاتل این بزرگوار بوده باشد حال بپرهیز از جنگ حسین
که اگر بروی نصف عذاب اهل جهنم از برای تو خواهد بود چون

نصایح کامل بگوش ابن زیاد بدبنیاد رسید زبان آن بیچاره را برید بکوفی
با نصف روز در حیرة بود پس روح شریفش باشیانه قدس پرواز کرد.
ابن سعد آن شب را بتحیر گذرانید گاهی که بخیال ملک ری می افتاد
اختیار مقاتله با فرزند خیر البشر مینمود و گاهی که ملاحظه زیان کاری
دنیا و اخرة را مینمود بنای ترک مقاتله را باخود میگذاشت آخر کار
حب دنیای دنی و ریاست ملک فانی را بر سعادة ابدی ترجیح میداد
چون صبح شد ابن زیاد بی بنیاد کس بعقب او فرستاد که یا فرمان حکومت را
رد کن یا مهیای جهاد شو آن ملعون ازل و ابد در جواب گفت که ترک
ریاست نکنم و مستعد جنگ با حسینم پس ابن زیاد منادی فرستاد که
اهل کوفه در مسجد جامع جمع شوند پس خود بر منبر برامده گفت ایها الناس
شما امتحان کرده اید آل ابی سفیان را و یافته اید ایشان را همان طور که
دوست میداشته اید و اینک امیر المؤمنین یزید را شناخته اید خوش
رفتار و نیکو کردار و احسان کننده بر صغار و کبار و عطا کننده بهر
خاکسار مانند پدرش معاویه نیکو رفتار و اکرام میکند بر بندگان
و غنی میگرداند ایشان را باموال و بتحقیق که زیاد کرده است وظیفهای
صد صد و امر کرده است مرا که وافر گردانم وظایف را بر شما و روانه
کنم شما را بجنگ دشمن او حسین پس بشنوید امر او را و اطاعت کنید پس
از منبر بزیر آمد و در خزانه گشود طلا و نقره میداد بکوفیان بدگهر
و لشکر بدسیران برای رفتن بحرب فرزند خیر البشر و همه ایشان را
اعوان و انصار عمر سعد قرار داد پس اول ملعونی که بجنگ حسین
از کوفه بیرون رفت عمر بن سعد با چهار هزار نفر و بروایتی با نه
هزار سوار پس شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر پس یزید بن رکاب
لعین با دو هزار سوار پس حصین بن نمیر ملعون با چهار هزار سوار پس

شبث خبیث با جمعی کثیر و عبدالله بن حصین شقی با هزار سوار
پس محمد بن اشعث بن قیس کندی با هزار سوار روانه شدند پس
ابن زیاد معدن فساد متعاقب هم سگان سگهای جهنم را با گروهی از
منافقین پر شرار بحرب آن سید ابرار روانه مینمود تا آنکه در حدیث است
که تا روز ششم محرم در نزد عمر بن سعد علیهما اللعنه سی هزار نفر سوار
و پیاده از اشقیاء کوفه جمع شدند پس ابن زیاد کج نهاد نامه بعمر بن
سعد نوشت باین مضمون که ای عمر برای تو راه سخنی و حرفی نگذاشتم
در بسیاری سوار و پیاده پس مردانه مشغول باش بجنگ و باید که
هر صبح و شام خبر تو بمن برسد آه آه و احزناه و اقلة ناصراه روایت
شده است که حبیب بن مظاهر اسدی علیه الرحمه چون کثرة دشمن و
قلة اصحاب امام مؤتمن را ملاحظه نمود دلش بر غربت و بیکسی آن مظلوم
بسوخت بخدمت آن شاه کون سپاه آمد و باذن آنجناب بجانب قبیله بنی
اسد رفت و گفت آمده ام که شما را دعوت نمایم برای نصرة و یاری
پسر پیغمبر خود که همراه او نوجوانان و مردانی چند میباشند که هر یک
از ایشان بهترند از هزار مرد بلکه هیچیک بر روی زمین از شرق
تا مغرب عالم شبیه و نظیر ندارند بدانید ای قوم که عمر بن سعد لعنه الله
بر اطراف ایشان احاطه کرده است و شما هر گاه او را یاری کنید توبة
الی الله و طلبا لمرضاته و کشته گردید والله که روح او در علیین
رفیق جناب محمد بن عبدالله خواهد بود پس نود نفر از شجاعان
با ایمان همراه حبیب روانه خدمت آنجناب شدند پس یکی از منافقین
آن قبیله حکایت را بعرض عمر بن سعد رسانید پس آن ملعون ازرق
شامی را با چهار هزار سوار بر سر راه ایشان فرستاد نایرة حرب اشتعال
یافت آن جماعة تاب مقاومت آن اشقیا را نیاورده مراجعت نمودند

پس حبیب تنها بخیمه سرور شهیدان مراجعت نموده کیفیت را بعرض
همایون رسانید پس آن مظلوم فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم مؤلف دلکباب وبدحضراب گوید که هنوز نزاع وجدال اتفاق
نیفتاده بود وشب عاشورا نشده بود ویاران بسوی فانی رفته بودند
وآن بزرگوار واولاد وخواص اصحابش تنها نشده بودند طلب حزن
مظاهر بر مظلومی وبیکسی سید ومولای خود بسوخت واز قبیله وعشیره
خود استمداد جست آه واغربتاه واوحیداه نمیدانم چه گونه دلها
نسوزد وجگرها کباب نشود از آنوقتی که حبیب وسایر اصحاب وهمه
نوجوانان هاشمیه بدرجه رفیعه شهادة رسیده بودند وآقای
مظلومان غریب وبیکس وتنها وداغدیده وتشنه وگرسنه در
میانه لشکرگاه وخیمگاه ایستاده بود گاهی نگاه بکثرت لشکر اعدا
میکرد وزمانی نگاه به بیکسی زنان ودختران در خیمگاه میکرد
وباواز بلند از برای اتمام حجة میفرمود آه از وحدت من وغربة
من آیا کسی هست که من غریب را همراهی کند وآیا خداپرستی هست
که بامید رحمة خداوند ما را یاری کند کسی آنجناب را جواب نمیداد
مگر بتیرها ونیزها بلی کسیکه جواب داد جناب سید الساجدین
بیمار بود که در رختخواب فریاد کرد لبیک لبیک ای پدر عزیز
بکسیم من بیاری ونصرة شما آییم آه واحزناه نمیدانم چگونه خبر
دهم از تنهائی وبیکسی دختران وزنان وکودکان بعد از تنها
خامس آل العبا وبعد از سوزانیدن خیمهای ایشان بیکس وغریب
شدند بنوعی که از شدة فتنه واذیت لشکریان پناه بعمر سعد
علیه اللعنه که رئیس دشمنان بود بردند یقین میدانم که اگر
حبیب آنوقت در حیوة بود از غیرة وحمیة عدم قدرة بر یاری

واعانت

واعانت از غصه هلاک میگردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی وسیم آمدن حر بر سر راه آن حضرت

در کتاب بحار الانوار ومجالس روایت شده از ریان بن شبیب
که میگوید داخل شدم در مجلس حضرت امام رضا در روز اول
محرم پس آنجناب بمن فرمود که ای پسر شبیب آیا در این روز روزه
داشته عرض کردم نه پس فرمود بدرستی که در این روز حضرت
زکریا دعا کرد واز خداوند ذریه طیبه خواست خداوند
مجیب الدعوات دعای او را مستجاب فرمود وامر فرمود ملائکه را
که در وقتی که در محراب عبادة ایستاده است او را بشارت دهند
بحضرت یحیی پس هر کس در این روز روزه بگیرد ودعا کند مثل حضرت
زکریا دعای او مستجاب خواهد گردید پس فرمود ای پسر شبیب ایضا
محرم ماهی بود که در زمانهای گذشته حرام میدانستند اهل
جاهلیت در آن ظلم وقتال را بجهة احترام آن واین امة نشناختند
حرمت آنرا ونه حرمت پیغمبر خود را ولقد قتلوا فی هذا الشهر ذریته
وسبوا نسائه ونهبوا امواله فلا غفر الله ذلک لهم ابدا بتحقیق
که کشتند در این ماه ذریه پیغمبر خود را واسیر کردند زنان او را
وبغارت بردند اموال واسباب او را هرگز نیامرزد خداوند
این گناه ایشان را ای پسر شبیب اگر میخواهی برچیزی گریه کنی از
برای حسین بن علی ابن ابی طالب گریه کن فانه یذبح کما یذبح
الکبش پس بدرستی که آنجناب کشته شد مثل کشته شدن گوسفند
مؤلف محزون گوید که مشقت وذلت قتل مظلوم کربلا زیاده از
ذبح گوسفند بود زیرا که اگر علت وسبب تشبیه ذبح آن مظلوم بگوسفند
این باشد که هم چنانکه ذبح گوسفند از گردن واز پشت نه از موضع دیگر

از بدن او وذبح انغريب شهيد نيز از كردن او بوده اما كوسفندرا
از طرف حلقومش كه اذيتش كمتر است ذبح ميكنند وشمر غدار سر
انجناب را از پشت سر جدا كرد اى دوستان مظلوم كربلا مكر فراموش
كرده ايد انحديثي را كه حضرت فرمودند بشمر كه سينهٔ خودرا بكشا
چون كشود سينهٔ او را پيس ديد انك پيغمبر را تشبيه بسك وخوك
نمود پس بر كينه وبغض ان ملعون افزود وكفت والله لا يقتلنك
غيري ولا ذبحنك من قفاك ليكون ذلك اشد من عذابك اه
وامصيبتاه اسباب شهادة در بدن مقدس انجناب منحصر نبود
باذيت تيغي كه بكلوى خشك او رسيد زيرا كه در بدن مطهرش چندان
زخمهاي كاري بود كه هر يك براى شهادة او كافي بود واكر از علت
تشبيه اين بوده باشد كه همچنانكه كوسفندرا در نزد قصاب
احترامي وعزتي نيست ان عزيز كردهٔ خدا ورسولرا در نزد قاتل او
احترامي نبود پس سبب زيادتي انست كه بيقين كوسفندرا باوجود
انكه حيوانست في الجمله احترامي در نزد قصابست وچنانچه از احاديث
ظاهر ميشود انست كه انمحترم در جميع سموات وارضين را در نزد قاتل
او اصلا احترامي نبود چنانچه از كلام ان ملعونست چنانچه بتفصيل
ذكر خواهد شد كه ان حرامزاده بانحضرت كفت كه دانق من الجائزة
احب الي منك ومن جدك اه وافضيحتاه كه كفت يك دانق كه شش
يك درهم است از جائزهٔ يزيد محبوبتر است در نزد من از تو واز جدت
واكر سبب تشبيه نمودن اين باشد كه همچنانكه كوسفندرا قصاب
رحم ميكند واو را ذبح ميكند بر انمظلوم كسى رحم نكرد واو را بقتل
رسانيدند پس زيادتي بسيار است هم قبل از قتل وهم بعد از ان
اما قبل از قتل بعلة انكه قصاب رحم ميكند واقلا كوسفندرا آب

ميدهد

ميدهد وبعد ذبح ميكند وپسر پيغمبر اخر الزمانرا كه آب نداده وان
بزركوار را تشنه وكرسنه كشتند اه وامصيبتاه اينست كه هر وقت
از براى سيد الساجدين آب وطعامى مى آوردند انجناب نكاهى
بان ميكرد وزار زار ميكريست وميفرمود قتل ابن رسول الله جائعا
عطشانا يعني كشته شد فرزند رسول خدا در حالتي كه كرسنه وتشنه
بود مؤلف دلسوخته كويد اى شيعيان واى كريه كننده كان كاش
همان كرسنكى وتشنكى بود وشماتت اعدا نميبود ودر حديث است
كه شهيد كربلا بشمر اشقى الاشقيا فرمود كه فاذا لا بد من قتلي
فاسقني شربة من الماء يعني اى شمر اكر لابد مرا بقتل ميرساني
پس مرا جرعهٔ آب بياشامان ان ملعون در جواب كفت هيهات هيهات
والله كه يك قطره از آب نخواهى اشاميد حتى تذوق الموت غصة
بعد غصة يعني تا انكه بچشي شربت ناكوار مركرا بعد از چشيدن
غم وغصه بيشمار ودر حديث ديكر است كه از روى شماتت كفت
كه اى پسر ابي تراب آيا نيستي تو كه كمان ميكني كه پدرت بر سر حوض
كوثر آب ميدهد دوستان خودرا پس در اين تشنكى صبر كن تا پدرت
ترا آب دهد اما بعد از قتل بعلة اينكه همين كه كوسفندرا
كشتند دست از سر او بر ميدارند وچون ان بزركوار را بدرجه
رفيعه شهادة رسانيدند با انجناب انواع بيحرمتيها نمودند همين
بس كه سر انمظلوم مقتول را بر نيزه كرده شهر بشهر ديار بديار كردانيدند
وبدن مقدس مباركشرا پايمال سم ستوران كردند پس معلوم
شد كه مراد از حديث كه انجناب كشته شد مثل كشتن كوسفند
محض بقتل رسانيدن او نيست وبى ادبى نمودن نه بكيفيت آن
زيرا كه اذيت بر انحضرت روحنا له الفداه بسيار از اذيت

بگوسفند زیاده بود بلی ممکن است که معنای دیگر کنیم و آن اینست
که قاعده در کشتن انسانست که غالبا گردن او را نشسته یا ایستاده
میزنند و قاعده در کشتن گوسفند آنست که او را میخوابانند و گلوی
او را گرفته ذبح میکنند آه وامظلوماه وامصیبتاه و واغربتاه که
آن مظلوم از کثرت جراحت و زخم نیزها و تیرها و شمشیرها بر زمین
کربلا افتاده بود یکمرة ویجلس اخری یعنی گاهی از ضعف بر زمین
می افتاد و گاهی بر میخواست و می نشست آه واشهیداه که شمر ملعون
آن غریب بیکس را چون گوسفند بر زمین خوابانید و سر مقدس
او را جدا کرد پس حضرت امام رضا ع فرمودند یا ابن شبیب و قتل
معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض من شبیه
یعنی ای پسر شبیب کشته شده با آن حضرت از اهل بیت او هجده
نفر مرد که نبود از برای ایشان در روی زمین شبیه و مانندی
مؤلف گوید کجا بود مانندی از برای حضرت عباس که او را ماه
بنی هاشم میگفتند و که بود در روی زمین مانند علی اکبر کسی که
شبیه ترین خلق بود برسول خدا ص از جهة صورت و رفتار و گفتار
ای پسر شبیب بتحقیق که گریست از برای شهادت او هفت طبقه آسمانها
و زمینها و چهار هزار ملک جهة نصرت او از آسمان نازل شدند
و آن وقت که بزمین کربلا رسیدند آنحضرت را کشته دیدند پس
آن ملائکه با مویهای پریشان و رویهای گرد و غبار آلوده با گریها
و نالها آنجا و مرقد منور او گردیدند و در آنجا خواهند بود تا زمان
ظهور حضرت قائم آل محمد ص و از یاوران آنحضرت خواهند بود و ذکر
ایشان اینست که یا شیدای طلب کننده گان خون حسین ای پسر شبیب
خبر داد مرا پدرم و او از جد خود که چون حضرت امام حسین ع کشته

گرده

گردید از آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی
بر حسین آنقدر که اشک چشم تو جاری شود بر رخسارة تو غفر الله
لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا یعنی
می آمرزد خداوند از برای تو هر گناهی از تو صادر شده خواه صغیره
و خواه کبیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست میداری
که خداوند را ملاقات کنی و بر تو هیچ گناه نبوده باشد زیارت کن
حسین را ای پسر شبیب اگر میخواهی که در غرفهای عالیه بهشت هم
نشین پیغمبر ص باشی لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر دوست
میداری که هم درجه باشی با شهدای کربلای معلی پس هر وقت که
آنحضرت را بخاطر آوردی بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
ای پسر شبیب اگر خواهش آن داری که با ما اهل بیت در جنة عالی
باشی و در درجات عالیه مصاحب ما باشی محزون و غمگین شو
بجهة حزن و اندوه ما و فرحناک و خوشحال شو بجهة فرح و خوشحالی
ما و بر تو باد بدوستی ما اهلبیت زیرا که کسی که سنگی را دوست
دارد در قیامت با او محشور خواهد شد مؤلف گوید که مناسب محزون
بودن بجهة حزن ما اهل بیت آنست که چون ماه محرم داخل شود خود را
از گریه و زاری معاف ندارد زیرا که آنچه از احادیث معتبره ظاهر
میشود که در مثل این ایام بود که جناب سید الشهداء با همه اهل
و عیال و اموال و احباب و اصحاب در بیابانها حیران و سرگردان
و در مثل همین ایام بود که حر بن یزید ریاحی سر راه بر جناب سید الشهداء
گرفت و اهل و عیال آنجناب را مهموم و مغموم گردانید و کیفیت آن
موافق اخبار معتبره آنست که چون آنحضرت خواست که در وقت سحر
از منزل شراف روانه شود ملازمین را امر فرمود که آب بسیار بردارند

تا نزدیک ظهر طی منزل فرمودند که ناگاه یکی از اصحاب گفت
الله اکبر پس آن بزرگوار علت تکبیر را سؤال فرمود عرض کرد که سر
درختان خرما پیدا شد جمعی گفتند که ما هرگز در اینمکان درخت
خرما ندیده ایم آنجناب فرمود پس شما ها چه می بینید عرض کردند
که ما سر نیزه ها و گوش اسبان مشاهده میکنیم حضرت فرمود که من
نیز والله سر نیزه ها و گوش اسبان مشاهده میکنم که ناگاه حر با هزار
سوار وارد گردید چون آثار تشنگی از صورتهای ایشان ظاهر
گردید آنحضرت فرمود که ایشان را با اسبهای ایشان آب دهید و آب
بر بدنهای اسبهای ایشان بریزند تا آسوده و خنک شوند مؤلف
گوید که از کجای انصاف است که آن بزرگوار آب بر بدنهای حیوانات
ایشان بریزد بجهت رفع گرما و در روز عاشورا صغیرهم یمیته العطش
و کبیرهم جلده منکمش علی بن طعان محاربی میگوید که در آنروز من
در میان لشکر حر بودم و آخر همه لشکر وارد شدم چون آنحضرت
شدة تشنگی مرا و اسب مرا مشاهده نمود امر فرمود که شتری را که
آب بار داشت خوابانیدند و از مشک آب میریختند بجهت من و اسبم
پس آنحضرت فرمود که سر مشک را برگردان تا درست آب بیاشامی
من ندانستم که چه باید کرد آن بزرگوار خود بنفس نفیس تشریف آورد
و سر مشک را گشوده مرا و اسب مرا سیراب فرمود و لشکریان ظرفها
می آوردند و پر آب مینمودند و بجهت خود و حیوانات خود میبردند
و در بعضی از احادیث وارد است که آنحضرت و آن فرزند ساقی کوثر
بدست شریف خود جمیع آن لشکر و حیوانات ایشان را آب دادند میگوید
که چون از منزل خود بیرون آمدم سه دفعه این ندا را شنیدم که یا حر
ابشر بالجنة ای حر بشارت باد ترا به بهشت هر چند تفحص نمودم ندا

کننده را

کننده را نیافتم پس بخود گفتم مادرت بعزایت بنشیند بجنگ فرزند رسول خدا
میروی و بشارت بهشت میشنوی پس چون ظهر شد آنحضرت بحجاج بن
مسعود فرمود اذان بگو در روایت دیگر است که بفرزند دلبند خود
علی اکبر فرمودند اذان بگو چون اذان تمام شد آن امام جن و بشر
از خیمه مقدسه با نعلین و رداء بیرون آمدند با رداء و نعلین
و روی مبارک بجانب آن لشکر فرمود بعد از حمد و ثنای الهی
فرمود ایها الناس من نیامدم بجانب شما مگر بعد از آنکه رسولهای
شما آمدند و نامهای شما را بمن رسانیدند که در آنها نوشته
بودید که یا حسین ما را امامی و مقتدائی و هادی نیست که بسوی
ما بیا تا خداوند جمع فرماید میانه ما و شما بهدایة و حق و
راستی اینک آمده ام بسوی شما پس اگر بعهد خود ثابت قدم
هستید ما را از خود مطمئن بگردانید و عهد و میثاق خود را
محکم بگردانید و اگر از آمدن من راضی نیستید برمیگردم بوطن
خود پس جمیع لشکر ساکت شدند و احدی جواب نداد پس آنجناب
بموذن فرمودند اقامه بگو و بحر فرمودند ایمرد اگر میخواهی برو
و با اصحاب خود نماز کن عرض کرد که با همه لشکر اقتدا بجناب
شما میکنیم پس جمیع لشکر با آن مقتدای جن و بشر اقتدا کردند و چون
سلام نماز دادند حر از جای خود برجست و عرض کرد السلام
علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته آنجناب فرمود و علیک
السلام ای بنده خدا نام تو چیست عرض کرد حر بن یزید ریاحی
آنحضرت فرمود ای حر آیا بیاری ما آمده یا بجنگ ما عرض کرد مرا بجنگ
شما فرستاده اند لکن پناه بخدا میبرم از اینکه در قیامة از قبر
بیرون آیم در حالتی که پیشانی و پای من برهم بسته باشد و دستهای

من در كردن غل كرده شده باشد و بر روی در آتش در افتم ای
فرزند رسول خدا اينجا تشريف ميبری بركرد بسوی حرم جد خود و الا
شما را بقتل ميرسانند آنحضرت در جواب او اشعاری چند فرمودند
كه خبر از كشته شدن خود ميداد پس وقت نماز عصر داخل شد
موذن اذان كفت و نماز عصر بجای آوردند پس روی مبارك را
بجانب آن لشكر كرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ايها الناس
اكر متقی شويد و حق را با اهلش واكذاريد خداوند را از خود خشنود
نموده ايد و ما اهل بيت پيغمبر اولائيم از اولو الامر بودن از اينجماعت
كه مدعی ميباشند و اهل آن نيستند و بر شما ظلم و جور ميكنند
و شما نيز انكار اينمطلب نميكنيد مكر از روی عناد با ما اهل بيت
زيرا كه رای شما بركشته از آنچه در نامهای خود بمن نوشتيد
حر عرض كرد كه ما خبر از نوشتها نداريم حضرت فرمود كه خورجينی
مملو از نامهای اهل كوفه بود حاضر كردند و پيش او ريختند
حر عرض كرد كه ما ها صاحب اين نامها نيستيم و ما را امر فرموده اند
كه در هر جا خدمت شما باشيم تا شما را بكوفه نزد عبيد الله زياد
بريم آنحضرت فرمود كه مخواهی مرد و بمطلب نخواهی رسيد پس اهل
بيت را سوار كرده خواستند بطرفی كه مقصود خودشان بود
بروند حر مانع شد حضرت فرمود ای حر مادرت بعزايت بنشيند
از ما چه ميخواهی حر عرض كرد كه هر كس غير از شما اسم مادر من
برده بود من نيز اسم مادر او برده بودم لكن والله در حق مادر تو
بغير از بهترين مدايح و ستايش ما را قدرت بر سخنی نيست آنحضرت
فرمودند كه پس از ما غرض يا نه چه ميخواهی عرض كرد ميخواهم
شما را نزد عبيد الله زياد ببرم حضرت فرمود والله نخواهد

شد

شد حر عرض كرد والله كه نخواهم كذارد كه بطرف ديكر رويد
و اين سخن در ميانه ايشان سه مرتبه رد و بدل شد آخر الامر
عرض كرد كه من مامورم كه من شما را بكوفه برم لكن بمقاتله
شما مامور نيستم و از شما هم مفارقت نميكنم و نميكذارم كه بجانب
مدينه روانه شويد و در همين منزل توقف ميكنيم و نامه بامير
يعنی بعبيد بن زياد بنويسم تا هرچه امر كند آنچنان كنيم و شايد كه خداوند
چاره فرمايد كه من مبتلا بجنك شما نشوم و نامه را روانه كرد
و در خدمت آنحضرت آمده منزل در قصر بنی مقاتل نمودند راوی
كويد كه آنجناب را در سر سواری اندك خوابی عارض شد پس چون بيدار
شد سه دفعه فرمود انا لله و انا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين
پس جناب علی اكبر پيش آمد و از علت اين كلمات سوال نمود فرمود ای
فرزند در خواب ديدم كه شخصی سوار اسب بود و ميكفت اينجماعت ميروند
و مرك در عقب ايشان ميرود پس جناب علی اكبر عرض كرد كه ای
پدر بزركوار هركز خداوند مكروهی بشما نرساند آيا ما بر حق نيستيم
حضرت فرمود بلی بحق آنخداوندی كه بازكشت همه عباد بسوی
اوست كه ما بر حقيم و حق با ماست علی اكبر عرض كرد پس باكی از
مرك نداريم در حالتی كه حق با ماست پس آنجناب فرمود كه ای
فرزند خداوند ترا جزا دهد به بهترين جزاها كه عزيزترين اولاد
ها را جزا ميدهد از جانب پدرهای ايشان پس چون نماز صبح كردند
آنحضرت اصحاب خود را جمع فرمود و سرعت مينمودند كه از دا
مدينه طيبه روانه شوند حر و اصحابش جمع شده ممانعت نمودند
تا آنكه بنينوا رسيدند پس ديدند كه شتر سواری از جانب كوفه
می آيد و هر دو لشكر بنظاره او بودند تا آنكه او رسيد و بر حر

سلام کرد و بر سید الشهداء و اصحابش سلام نکرد پس نامه عبید
زیاد علیه اللعنه را بدست حر داد که مضمون آن نامه این بود
که ای حر هر جا نامه من بتو رسد کار را بر حسین و اصحابش تنگ
کن و او را در صحرای بی آب و گیاهی فرود آور و برسولی که فرستاده ام
سفارش نموده ام که متوجه باشد که آنچه امر کرده ام بعمل آورد
یا نه والسلام حر نامه را بحضرت داد و حضرت مطلع شد آنحضرت
هر چند مبالغه فرمود که حر بگذارد که در زمین با آب و گیاهی
فرود آیند نگذاشت و هر چند فرمود که بگذار در غاضریه و نینوا
یا شفیه منزل نمائیم قبول نکرد و گفت این رسول امیر که گماشته
میترسم که باو خبر دهد پس آنجناب با اهل بیت و اصحابش بناچار
در زمین بی آب و گیاه فرود آورد ولا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون

مجلس بیست و چهارم در مصیبت سید الشهداء گوید

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء و رحمة الله و برکاته
مرثیه : مهابط وحی الله بعد نبینا : خزائن علم الله بین البریة
هم آل یس و طه و هل اتی : بنو خیر مبعوث الی خیر امة
یعنی مکانهای وحی خداوند بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی ص و خزائن
علم خداوند در میانه مخلوقات آن بزرگوارانند که ایشانند
آل طه و یس و هل اتی ایشانند ذریه بهترین انبیا که مبعوث گردید
برای بهترین امتها : رمتهم اکف الناصبات بعدها : سهام من التشتت
فی کل بلدة : که زده است بر آن بزرگواران دست فتنهها و مکرها
و غدرها تیرهای متفرقه و پراکندگی در همه بلاد : فمن بین مسموم
و ناء مختف : و من بین مقتول بسیف صقیلة پس بعضی از آن
بزرگواران را بزهر جفا هلاک کردید و بعضی را از وطن دور و غایب

ومختفی

و مختفی کرده اند و بعضی را بشمشیرهای بران تیز کرده مقتول ساخته اند
و شهید کرده اند : و اعظم من فی اخطب سبط محمد : رزیته بین البلیة
لبریة جلیة : و بزرگتر از همه آنها امر عظیم حسین است که سبط محمد
مصطفی است که مصیبت او در میان مصیبتهای عالمیان بزرگتر از جمیع
مصائب گردید و لم انسه لما دعته امیة : بکتب اضالیل و مکر
و حیلة هرگز او را فراموش نمیکنم که بنی امیه لعنهم الله او را بجانب
خود خواندند بنامههای ضلالت از روی مکر و حیله که باو نوشتند
تعجل الینا یا ابن بنت نبینا : لعلک تهدینا بنهج الشریعة : و مضمون آن
نامهها این بود که تعجیل فرما بجانب ما ای فرزند دختر پیغمبر ما بجهة
آنکه شاید ما را بطریقه و آداب و احکام شریعت پیغمبر هدایت و ارشاد
نمائی فرمائی : فسار باهلیه و خیر صحابة : فتیة من اهل و صحب و فتیة
پس آنجناب با اهل و عیال خود و بهترین اصحاب بجانب ایشان روانه
گردید آنجناب و بهترین جوانمردها از اهل و عیال آنجناب و اصحاب
و نوجوانان را که در خدمتگذاری او فایز و رستگار گردیدند
فلما دنی من کربلا اثبت مهره : فلم ینبعث تمادی بخطوة : پس چون بزمین
کربلا رسید هر چند مبالغه میفرمود اسب او بیرون رود آن حیوان
قدم از قدم بر نمیداشت و از جای خود حرکت نمیکرد قال الحسین
الظهر ما الارض هذه : و ما اسمها لم لا تجیبون دعوة : پس فرمود
حسین طیب طاهر باصحاب خود که اینچه زمین است که رسیده ایم
و چیست نام او کسی جرات جواب دادن نداشت یا آنکه حیا میکردند
که اسم آن را عرض نمایند تا آنکه آنجناب فرمود ای اصحاب من چرا ساکت
شده اید و جواب نمیدهید و قالوا اسمی کربلا قال انزلوا و حطوا
فیها رحالنا ان فیها منیة : پس چون اصحاب مبالغه او را دیدند لاعلاج

عرض کردند یا ابن رسول الله نام این زمین کربلاست پس آن مظلوم محض
انکه نام کربلا شنید فرمود که درهمین منزل فرود آئید و بارها
و اسباب را برزمین بریزید بدرستی که بهمین زمین اجل من خواهد
رسید ففی هذه یا قوم قتلی و مصرعی و فی هذه یا قوم تهتک حرمی
آه آه وا مصیبتاه بفدای قامت موزون و بدن نازنین پرورده
رسول شوم که فرمود ای اصحاب من این همان زمین است که من بر
خاک هلاک می افتم و این است زمین وعدهگاه شهادة من ای اصحاب
من این همان زمین است که درهم دریده میشود حرمت من و فی هذه
یا قوم تدمی نحورنا و فی هذه بالدم تخضب شیبة آه آه بفدای
حلقوم نازک و ریش معنبر معطر محمد آنحضرت شوم که بجانب گردن
مبارک و ریش معنبر خود اشاره فرمود و گفت ای اصحاب من این همان
زمین است که در او گلوهای ما بریده میشود و بخون سرخ کردیده
و خونهای آن بر زمین ریخته میشود و این همان زمین است که ریش
من بخون رنگ خواهد گردید و فی هذه العباس یقتل ظامیاً
ولم یحظ من ماء الفرات بقطرة آه آه وا محنتاه فرمود ای قوم
بدانید که در این زمین برادرم عباس که سقای اهل بیت من است
تشنه کشته خواهد شد و فی هذه راسی یبال على القنا
و فی هذه تسبی بناتی و نسوتی آه وا غربتاه جانم بفدای آن سر منور
شود که بردوش محمد مصطفی و آغوش فاطمه زهرا پرورده شده
بود و بسجده پروردگار جلیل عادت کرده بود پس فرمود ای اصحاب
من در این زمین بالا سر من بر سر نیزه اعدا خواهد رفت و در این زمین
دختران و زنان من که در پس پرده عصمت و طهارت پرورده شده اند
بدام منافقین اسیر و بدست نامحرمان دستگیر خواهند گردید

و فی هذه السجاد یمسی مغللا یقاد ذلیلا فی بلاء و کربة ای اصحاب
من بدرستی که فرزند من در این زمین سید الساجدین روزها را
بتب خواهد آورد در حالتی که گردن او غل کرده شده باشد و او را
بغل خواهند کرد در حالتی که ذلیل و بی یار و صاحب غصه و غم
بیشمار باشد و فی هذه تضحی الجسوم على الثرى و فی هذه تفنی رجالی
و اخوتی ای اصحاب من در این زمین پر غم و بلا در وقت زوال این
جسمها بر روی ریگهای گرم خواهند افتاد و در این زمین فانی و
کشته خواهند گردید همه نوجوانان و مردان و برادران و اصحاب
من و فی هذه الاطفال تذبحها العدى و فی هذه یا قوم قبری
و تربتی ای اصحاب من در این زمین دشمنان ما اطفال کوچک ما را
ذبح میکنند و در این زمین است ای قوم قبر من و تربت من و خلوا
بساحة کربلا ثم خیموا و قاموا بذکر الله فی کل آیة یعنی آنحضرت
در آن زمین منزل کرده نزول اجلال نمودند و مجاور گردیده خیمهای
ایشان را بر پا کردند و در آن خیمها مشغول ذکر الهی و تلاوة قرآن
شدند اذا جیوش الناکثین مغیرة بامر یزید مطلقین الاعنة
پس احاطه کردند بر اطراف ایشان عسکر و سپاهی چند که همه از این
خداوند برگشته بودند و بامر یزید مرخص شده بودند که مطلق
العنان باشند و هر چه خواهند کنند و کسی ایشان را بر کرده های
ایشان اصلا منع و زجر نکند و حاطوا بمولینا الحسین و صحبه
مقلدة بیض الضراب الاسنة پس آن عسکر احاطه کردند بر اطراف
خیمهای آقای ما حسین و اصحاب او و آن عسکر بدسیر بگردنهای خود
آویخته بودند تیغها و شمشیرها و نیزه های صیقل شده سعید کرده
تیز کرده شده را و در حدیث است که چون آنجناب کیفیت را بدینگونه

مشاهده فرموده اصحاب خود را جمع کرده حمد وثنای الهی را بجای آورده
بعد فرمود ای اصحاب من کار بجائی رسید که مشاهده میکنید وبدرستی
که دنیای دنی متغیر کردیده وبنیکوئیهای او برطرف شده واز دنیا
مهلتی باقی نمانده مکر آنقدر که ظرف آبی سرنکون کنی ونعمتی در آن
نیست مکر مثل کیاههای پوسیده شده در چراکاه حیوانات آیا
ملاحظه نمینمائید که امر حق بجا آورده نمیشود وامر باطل نهی کرده
نمیشود ای اصحاب هر اینه کفتم بجهة آنست که میل مؤمنین از دنیا بر
شود وهمکی بملاقات پروردکار خود فایز ومایل کردند بدرستی که من
نمیبینم در اینزمان با موت مکر سعادة وزندکانی با مثل این ظالمان
نیست مکر نکال وازدیاد وبال چون این سخن آنحضرت باینجا رسید
زهیر بن قین بجلی از جای خود برخاست وعرض کرد که شنیدیم یابن
رسول الله فرمایشات شما را اکر دنیا همیشه از برای ما باقی میبود
وما در دنیا مخلد میبودیم هر اینه اختیار میکردیم شهید شدن در
رکاب ترا از زندکانی دائمی پس هلال بن نافع از جای خود برجست
وعرض کرد که والله ما اکراه نداریم رضای پروردکار خود را
وبدرستی که ما نیتهای خود ودیدههای خود دوست میداریم
هرکس را که شما را دوست دارد ودشمن میداریم هرکس را که شما را
دشمن میدارد پس بریر بن خضیر همدانی برخاست وعرض کرد که
یابن رسول الله خداوند بر ما منت نهاده برستکار شدن بجهة
مثل تو بزرکواری که در پیش روی تو مقاتله کنیم تا آنکه در حضور
تو اعضای ما پاره پاره شود پس بوده باشد فردای قیامت جد
تو شفیع ما خداوند رستکاری ندهد قومی را که ضایع کذاشتند
ذریه پیغمبر خود را وای بر ایشان که فردای قیامت بچکونه عذابهای
الهی

الهی معذب خواهند کردید وچه فریادها که از شدة عذاب خداوند
فقهار خواهند کرد بعد از این کلمات سید الشهداء جمع فرمود
اولاد وبرادران واهل بیت خود را ثم نظر علیهم فبکی ساعة
پس از تحیر وتفکر نکاهی بهمه ایشان فرمود وکسی ندانست که آیا
در قلب مرحمت منزلش چه خیال کرد پس شروع نمود بکریستن و
تا زمان طویلی میکریست وتسکین نمییافت پس روی مبارکش بجانب
آسمان کرد ومشغول مناجات کردید ومیکفت پروردکارا ما ئیم عترت
پیغمبر تو محمد مصطفی که ما را اختیار کرده اینک ما را از خانهای
خود بیرون کردند وبما اینقدر اذیتها رسانیدند که حرم جد
خود را ترک نموده ودر بیابانها حیران وسرکردان شده ایم وبنی امیه
تعدی وظلم بر ما کرده اند پروردکارا توئی منتقم حقیقی پس انتقام
ما را از ایشان بکش ونصرة ده ما را بر قوم ظالمین واین حکایت ظاهرا
در روز دویم ماه محرم واقع شد پس حر نامه بابن زیاد نوشت
واو را از کیفیت نزول آنمظلوم در زمین کربلا نوشت مطلع ساخت
آن ملعون بآنحضرت نوشت که اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک
بکربلا فقد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر ولا
اشبع من الخمیر او الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی وحکم یزید
ابن معاویه والسلام چون آنحضرت نامه آن فرومایه حرامزاده را
مطالعه فرمود بدور انداخت وفرمود که خداوند رستکاری ندهد
قومی را که متعرض سخط وعذاب پروردکار میشوند بجهة رضای
مخلوق چون رسول جواب نامه طلبید حضرت فرمود ماله عندی
جواب لقد حقت علیه کلمة العذاب یعنی نیست از برای او در نزد
من جوابی والبته از برای او مهیا شد کلمه عذاب پس چون آن قاصد

بن زیاد بد بنیاد رسید و کیفیت حال را بعرض انملعون رسانید
غضب او شدید شد و شروع نمود بجمع نمودن سوار و لشکر فوج فوج
آن کروه شقاوة اثر را تدارك میدید و بحرب آن امام وحید
وغریب میفرستاد اللهم العنهم وعذبهم لعنا وعذابا الیما

مجلس نوزدهم در اجتماع آن لشکر بی بود کربلا و مکالمه آنحضرت با عمر سعد

الحمد لله الذی اعظم بلایا الانبیاء والمرسلین واحسن رزایا
الاوصیاء المکرمین والصلوة والسلام علی سید اهل البلاء
اجمعین وعلی آله الذین هم ساداة الشهداء المرضیین وعلی
محبیهم والباکین علیهم ابد الابدین ولعنة الله علی اعدائهم
فی کل آن وحین وبعد ای عزیز بدانکه آنچه از اخبار مستفاد
میشود آنست که چون لشکر کوفه وشام در صحرای کربلا بر کرد آن
نقطه توحید وفرزند رسول مجید دایره وار صف بستند وظاهر
بعضی از روایات آنست که در روز هشتم محرم حضرت امام حسین ع
بعمر سعد پیغام داد که میخواهم با تو سخن چند بگویم امشب بیا در میان
دو لشکر تا ترا ملاقات نموده باشم چون شب شد آن سیاه رو
با بیست نفر وآنحضرت نیز با بیست نفر بمیان دو لشکر آمدند چون
نزدیك یکدیگر رسیدند حضرت اصحاب خود را دور کرده وجناب
عباس وعلی اکبر را با خود نگاه داشت و آن شقی نیز اصحاب خود را دور
کرده وحفص پسر خود را با غلام خود نگاه داشت فقال له الحسین
ویلك اما تتقی الله الذی الیه معادك اتقاتلنی وانا ابن من علمت
ذر هولاء القوم وکن معی فانه اقرب لك الی الله یعنی که
وای بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی از خداوندی که بازگشت تو
بسوی جناب اوست آیا با من مقاتله میکنی وحال آنکه دانسته

که من

که من پسر کیستم پس فرمود که ای پسر سعد واگذار این قوم را و همراه
من بیا که در درگاه خداوند مقرب تر خواهی بود آن ملعون در جواب
عرض کرد که من میترسم که ابن زیاد مال و ملك مرا ضبط نماید آنحضرت
از بهر استحیاء در جواب او فرمود که من از مال خود در حجاز بهتر از آن
عطا کنم گفت میترسم که خانه مرا خراب کند آنحضرت فرمود که من از
مال خود خانه برای تو بسازم آن مخیل مکار عرض کرد لی عیال واخاف
علیهم یعنی مرا عیالی چند است که بر ایشان میترسم مولف گوید که سزاوار آن است
که سزاوار است که جمیع عالم مدام برای اهل بیت عصمة بگویند بابی
انتم وامی ونفسی واهلی ومالی خداوند هرکز لعنت خود را از پسر سعد
دور نکرداند که آن ملعون حفظ اهل وعیال خود را بهانه حکومت
ری وطبرستان نموده جانها ومالها وعیالهای اهل بیت عصمت را
بتاراج حوادث داد در حدیث است که چون آنحضرت دانست که سخن
حق در عمر تاثیر نمیکند و آن ملعون در مقام مکر وحیله وغدر است
مراجعت فرمود و اصلا باو جوابی نداد مگر آنکه در حین مراجعت فرمود
که چه قدر شقی و بد عاقبت هستی امید که خداوند در این نزدیکی
ترا در جامه رختخواب تو ذبح نماید و هرگز ترا نیامرزد فوالله
انی لارجو علی ان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا یعنی بخدا
قسم که امید این دارم که از گندم عراق نخوری مگر کمی پس آن خسر
الدنیا والاخرة از روی سخریه واستهزاء گفت اگر گندم نباشد
جو هم خوب است و روانه لشکر شقاوة اثر خود شد وآنجناب نیز بخیام
طاهره برگشت مولف گوید که حمد میکنم خداوند را که از برای آن
بدبخت همان نوع مقدر شد که آن صندوق علوم ربانی فرمود
وشیخ مفید ره روایت کرده است که پسر سعد لعین بعد از مراجعت

از خدمت آنحضرت نامه بابن زیاد شدید العناد نوشت باین مضمون که
خداوند آتش فتنه را خاموش گردانید و متفق گردانید رایهای
مختلفه را و باصلاح آورد امر امت را اینک حسین بن علی عهد
کرد که مراجعت کند بخانه خود یا آنکه برود در گوشه و آرام بگیرد
و بوده باشد مثل باقی مسلمانان در نفع و ضرر شریک بوده باشد
یا آنکه بیاید نزد یزید و هر دو رای خود را بیکدیگر بگویند و در
آخر نامه نوشت که ای امیر در این قرار اسباب خوشنودی تو است
و صلاح امت و السلام چون نامه بابن زیاد رسید گفت که نیکو
کاری کرده ابن سعد که نگذاشته فتنه برپا شود و میان ما
و حسین را بصلح قرار داد از اتفاقات غیر حسنه آنکه شمر این سخن را
از ابن زیاد شنید گفت ایها الامیر آیا این را قبول میکنی و حال
آنکه حسین در زمین تو فرود آمده و الآن در قبضه تصرف تو است
و الله اگر از دیار تو بیرون رود و با تو بیعت نکند و دست در
دست تو نگذارد او قوی شود و تو ضعیف البته باینکار راضی مشو
که باعث ضعف و سستی جلال و بزرگواری تست بلکه صلاح
در آنست که او و اصحابش با تو بیعت کنند و بحکم تو راضی شوند و همه
مطیعان تو شوند و مثل کوچکان بر تو وارد شوند اگر خواهی ایشان را
سیاست کنی صاحب اختیار باشی و اگر عفو کنی بکرم و مروت کرده باشی
فقال ابن زیاد نعم ما رایت الرای الرای رایک آن متکبر شیطان صفت
در جواب آن خبیث بد عاقبت گفت که نیکو صلاح دیدی و رایت صحیح است
پس نامه بهمراهی شمر مطرود بعمر نوشت که باید برسیدن نامه بر حسین
و اتباعش عرض کنی که باید در تحت حکم ما درآیند و مطیع و فرمان
بردار یزید گردند پس اگر تسلیم کردند ایشان را در کمال ذلت روانه

جانب

جانب ما کن و اگر امتناع نمودند با ایشان مقاتله و محاربه کن و بشمر
گفت که اگر پسر سعد بحکم ما عمل نمود پس تو ای شمر تابع حکم او باش و اگر
بفرموده ما عمل ننمود سر او را روانه نزد ما کن و تو امیر و سرکرده لشکر
باش و از برای پسر سعد نوشت که من ترا نفرستادم که با حسین مدارا
کنی و نه آنکه تدبیر برای حیوة و زندگانی او بعمل آوری و نه آنکه از
جانب او عذرخواه باشی و نه آنکه در نزد من برای او شفاعة کنی اگر
با اصحاب خود مطیع است او را روانه کوفه کن فان ابوا فازحف الیهم
حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم لذلک مستحقون آه آه که آن ملعون نوشت
که ای پسر سعد اگر ابا کرد حسین با اصحابش از بیعت من با ایشان مقاتله
کن تا آنکه ایشان را بقتل رسانی و اگر هنوز زنده اند و جان در بدن ایشان
هست باید که گوش و بینی و دماغ و دست و سر و اعضای ایشان را قطع کن
و از بدنشان جدا کن که ایشان مستحق اینگونه عذابند مؤلف گوید که ای
عزیز ملاحظه کن که آن ملعون چگونه از دین خدا بیرون رفته بود
که در احادیث معتبره است که رسول خدا نهی کرده و منع فرموده که حیوانات را
در حال حیوة گوش و دماغ و دست و پا و سایر اعضا و جوارح قطع کنند
و آن ظالم از خدا و دین بیگانه راضی شد و حکم کرد که این عمل با پاره
تن رسول خدا و فرزند سید اوصیا بعمل آورند و آنچه بیشتر دلهای
شیعیان را و دیدههای محبان را پرآب میکند اینست که آن بدبخت نوشته
بود که فانهم لذلک مستحقون یعنی ایشان باینگونه عذابها مستحق اند و
آنکه بجز اکرام و احترام و نوازش خداوند عالم چیزی دیگر را مستحق
نبودند فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره و ظهره فانه عاق
ظلوم جهول ای دوستان متحیرم که چگونه نوشته ابن زیاد شدید
العناد را برای شما بیان کنم که آن خبیث نوشته بود که ای پسر سعد

اگر حسین را بقتل رسانیدی باید که اسب بر بدن و سینهٔ او بتازید
زیرا که او مردی سرکش و ظالمی است بهمین سبب بود که ابن سعد لعین
بعد از شهادت آن غریب مظلوم گوشت و پوست و استخوان او که از
لعاب دهن رسول خدا پرورده شده بود امر کرد که ده نفر اسبهای
خود را نعل تازه ببندند و بر بدن نازنین لطیف او بتازند و جسم
و جان اهل بیت عصمت و طهارت را با قلبهای شیعیان او را از این
اذیت در هم شکستند بشکستنی که از برای او علاج نیست بجز اینکه
از این جهت موهای زنان و مردان امت تا قیامت سفید و پشتهای
ایشان خم کرده و کتب اللعین و لست اری ان هذا یضرک بعد الموت
شیئاً ای شیعیان ملاحظه نمایید که ابن زیاد بدنهاد چگونه پسر
سعد و اصحاب او را بر این جرات انداخته از برای خوف و تشویش از قلبهای
ایشان در کشتن سالار و سرور شهدا نوشته بود خداوند قهار
در بدترین عذابش او را گرفتار کند نوشته بود با ابن سعد که تشویش مکن
اگر بر بدن حسین اسب تاختی اصلا نمیبینم که این عمل بتو ضرری برساند
بعد از ارتحال تو و بر تو در این خصوص در قیامت عتاب و انتقامی
نخواهد بود و من در این باب ضامنم که ضرری بتو نرسد ای پسر
سعد اگر سر باز زدی از امر و حکم من باید سرداری لشکر را بشمر
واگذاری که من امر و حکم خود را باو مشافهة باز گفته ام و او
میداند که چه باید کرد والسلام پس شمر حرامزاده نوشته آن شریر را
برداشته با جمعیتی کثیر روانه کربلا شد و چون نامه را به پسر
سعد رسانید عمر روی نحس خود را در هم کشید و بشمر گفت وای
بر تو ای بدبخت امیدوارم که بخانه خود نرسی و مبارک نگرداند
خدا از برای تو این کاری را که برای من فراهم آورده ای شمر ولله

کمان

کمان من این بود که آنچه من با ابن زیاد نوشتم تو نیز سعی کنی و میان
ایشان را باصلاح آوری ای لعین تو بیشتر افساد کردی و راه صلاح را
بکلی سد کردی شمر گفت که من اینحرفها را نمیدانم یا ابن سعد اگر
حکم امیر خود را میشنوی با دشمن او مقاتله میکنی فبها والا امارت
لشکر را بمن بسپار خود دانی و ابن زیاد و لشکر عمر بن سعد گفت که
ای شمر مادرت بعزایت بنشیند هرگز باین منصب نخواهی رسید تو
سرکردهٔ پیاده گان باش که من خود امیر لشکر خواهم بود پس ابن
سعد حکم کرد که لشکر مهیای جنگ شوند و این حکایة در عصر
پنجشنبه روز تاسوعا اتفاق افتاد ثم نادی عمر یا خیل الله ارکبی
وابشری یعنی ای لشکر خدا سوار شوید و اظهار بشارت کنید پس
آن لشکر شیطان اسلحهٔ حرب بر اجساد خبیثهٔ خود پوشیده بر اسبهای
کوه پیکر سوار شدند و با شمشیرهای براق صیقلی و تیغهای تیز و تیره
خونریز نعره زنان و شادی کنان بعزم جدال با آقای غریبان
رو بخیمهای بی سامان سرور مظلومان نهادند در آن وقت آن امام
وحید غریب بر در خیمهٔ خود نشسته بود و زانوهای خود را از زمین
بلند کرده بر سینهٔ بی کینهٔ خود چسبانیده سر پر درد خود را بر زانوی
غم نهاده او را خواب ربوده بود علیا جناب زینب چون صدای
سهیل اسبان و هیاهوی سپاه بی ایمان و قعقعه سلاح و نعرهای
بی در پی مخالفان را استماع فرمود از آنجائی که هرگز آواز کوس حرب
نشنیده و تا آن زمان هنگامهٔ نزاع و جدال ندیده بغایت مضطرب
شده لرزه بر اندامش افتاد گریه کنان بر سر پناه بیکسان و برادر
مهربان دوید و عرض کرد که یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت
ای جان برادر آیا نمیشنوی که صداهای دشمنان و فریادهای ایشان

چه قدر نزدیک شده و بیشتری ایشان بکجا رسیده آن امام عادل
و شجاع قوی دل سر مقدس از زانوی غم برداشت و فرمود ای خواهر
الآن جدم و پدر و مادر و برادر بزرگوار خود را در خواب دیدم
وهم یقولون یا حسین انک رائح الینا عن قریب و ایشان گفتند
ای حسین عنقریب بجانب ما خواهی آمد و در بعضی از روایاتست
که فردا نزد ما خواهی آمد واحزناه زینب خاتون که از برای
علاج درد آمده بود چون این کلام از آن امام انام شنید درد
بر دردش افزود فلطمت زینب علی وجهها وصاحت زینب خاتون
سیلی غم بر صورت خود زد و آه شرربار از دل فکار چنان برکشید
که هر که شنید بر خود لرزید فقال لها الحسین مهلا لا تشمت
القوم بنا حضرت سید الشهداء بخواهر خود فرمود که ای خواهر
صبر کن و آرام بگیر و شماتت دشمنان بر ما روا مدار مؤلف گوید که
در این وقت که صداهای نعرههای اشقیا در حوالی خیمهها بلند شد
علیا جناب زینب خاتون سیلی غم بر رو زد و از پرده حجرگاه
پا بیرون کشید و بر سر بالین برادر آمد و از برای خود ناصر و معین
طلب میکرد آه واحزناه که بعد از شهادت برادر بزرگوارش
با سایر اولاد حیدر کرار که لشکر کفار در خیمههای آن زنان
بیکس و کودکان بی برادرش ریختند نمیدانم علیا جناب زینب
خاتون بچه حال شده آیا اعانت و یاری از که طلبیده و آیا
کسی او را یاری کرده یا آنکه هر ناکس دون و هر منافق ملعون
که با ایشان ستمها نمودند و اذیتهای بی اندازه بایشان رسانیدند
ای شیعه اگر گوییم که پناه بکه بردند احوالت دگرگون و جگرت
خون شود زیرا که در حدیثست که المؤمن غیور یعنی مؤمن

صاحب

صاحب غیرتست و هرچند قوت ایمان زیادتر باشد غیرت زیاده
میباشد پس نمیدانم چگونه خواهد بود غیرت امیر مؤمنان و باقی
اهل عصمت علیهم السلام که غیرة الله و عصمة الله بودند آه آه وامصیبتاه
که اهل بیت بی پناه از شدت اضطراب و غیرت از اشرار پناه بدشمن خدا
بردند یعنی پناه بعمر سعد بردند و در اطراف او مرکز شقاوت حلقه
ماتم زده چندان ناله و زاری کردند که آن ملعون با همه شقاوت و
سنگدلی که داشت دلش بر احوال زنان بیکسان بسوخت و گریهاش
بلند کرد والله متحیرم که اگر حیدر کرار با ذوالفقار آتشبار در
خیمهگاه بیکسان حاضر میبود و میدید که دختران او از شدت اذیت
اشرار پناه بدشمن او و دشمن اولاد مثل عمر سعد بردند چگونه
غیرت اسد الله الغالب بحرکت میآمد و چگونه از ایشان انتقام میکشید
الحاصل در آن وقت علمدار لشکر و شجاع دلاور جناب عباس رسید
و نزدیک آمدن لشکر را بنوعی که خواهرش زینب عرض کرده بود
معروض برادر گردانید آنحضرت فرمود ای عباس تو خود بجانب
ایشان برو و ببین که اینقوم را چه روی داده و چه خبر رسیده
پس آن صاحب مفاخر با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بجلی و بیست
نفر دیگر روانه جانب آن قوم شریر شدند فقال لهم العباس
ما بدء لکم و ما تریدون حضرت عباس فرمود که شما را چه پیش آمده
و چه در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید و نعره میکشید و اظهار
فرح میکنید روی آنهم قالوا قد جاء امر الامیر ان تعرض علیکم
تنزلوا علی حکمه او نناجزکم آه آه که در جواب عرض کردند که از جانب
امیر یعنی ابن زیاد امر شده است که بشما عرض کنیم که یا راضی شوید
بحکم و اطاعت امیر پس شما را بنزد او بریم و الا با شما جنگ کنیم

حضرت عباس فرمود که در قتال تعجیل مکنید و اینقدر صبر نمایید
که برادر خود را از سخنان شما خبر نمائیم ایشان آرام گرفتند فاتی
العباس راجعاً یرکض الی الحسین یخبره بالخبر پس عباس بجانب برادر
خود برگشت برای رسانیدن خبر در حالتی که از شتاب و تعجیل
که داشت میدوید و ملازمین خود را در مقابل آن لشکر بدنهاد
گذاشت تا نگذارند که آنقوم روسیاه خود را بخیمگاه رسانند
پس ایشان شروع کردند بموعظه و نصیحت کردن بان اشقیا و منع
میکردند ایشانرا از مقاتله با جناب سید الشهداء پس جناب عباس
خود را بخدمت برادر غریب خود رسانید سخنان آن بی ایمانانرا
بعرض آنجناب رسانید حضرت فرمود ای برادر عباس بسوی این
قوم دین تباه برگرد و اگر بتوانی کاری بکن که مقاتله را بفردا
اندازند و امشب دیگر ما را مهلت دهند تا از برای پروردگار
خود عبادة کنیم و او را بخوانیم و در درگاه او تضرع و زاری
و استغفار کنیم بدرستیکه خداوند علیم است که من دوست
میدارم نماز و قرائت قران و بسیار دعا کردن و استغفار را
در حدیث است که چون حضرت عباس فرمایشات برادر با جان
برابر خود را با نقوم نابکار فرمود ملعونی فریاد زد که شما را
امانی نیست هر چند اصحاب آنجناب در این باب اصرار میکردند
امان نمیدادند تا آنکه بعضی از لشکریان کوفه و شام گفتند
وای بر شما چه قدر بیشرم و حیا نید اگر کافری از شما امان بخواهد
او را امان بدهید اینک فرزند رسول و پرورده کنار بتول
یک امشب را از شما مهلت میطلبد برای وداع عبادة پروردگار
شما او را مهلت نمیدهید وای بر شما و دین شما و آئین شما

پس

پس در میانه آن لشکر شورش و غوغا برپا شد و چون رؤسای
لشکر خوف آن کردند که فتنه شود منادی ندا کرد که شما
و یاران شما را امشب مهلت دادیم و در حدیث است که عمر سعد
رسولی با عباس بخدمت سید الشهداء فرستاد و آن رسول نا
مقبول فریاد کرد و از جانب مولای خود ندا در داد که شما را تا
فردا مهلت دادیم پس اگر فردا تسلیم شدید شما را نزد ابن زیاد
امیر میبریم و الا با شما جنگ میکنیم اینسخن را عرض کرد و بلشکر
شقاوت اثر خود برگشت اللهم العنهم جمیعاً و عذبهم عذاباً
الیماً مجلس سیم شب عاشورا در بیان شب عاشورا و فوت بعضی
آه آه واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه من لیلة یقتل فی نهارها
قرة عین الرسول و البتول و ولد فاطمة البتول واکربتاه وا
فضیحتاه من لیلة فی یومها یبکی نجوم السموات العلی علی الارض
الماریة بالاجساد العاریة وامحنتاه واظلماه من لیلة عند
انقطاع ظلمتها یقطع اعضاء سادات الایام و عظماء اهل الاسلام
بسیوف اهل الشرک و الاثام بصحت رسیده که چون خامس آل
عبا و غریب دشت کربلا با اصحاب و یاران مشغول آداب
آنشب که شب جمعه عاشورا بود شدند و لکاروکه کرد مظلوم
کربلا در آن شب این بود که اصحاب خود را طلبید و همه ایشان بدور
آنحضرت چون پروانه برگرد شمع وجودش حلقه زدند و جناب
سید الساجدین میفرمایدکه در آنشب من علیل بودم پس خود را
بزحمت شدید بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که پدر غریبم
با اصحاب خود چه میفرماید پس چون همه اصحاب جمع شدند پدرم بزرگوارم
بعد از حمد و ثنای الهی دست بمناجات با قاضی الحاجات بلند کرد

وعرض کرد که ای خداوند من تو کرامی داشتی ما را بنبوت و تعلیم فرمودی
بما علم قرآن را و ما را دانا کردانیدی در دین و بما عطا فرمودی
چشم و کوش و عقل را پس بکردان ما را از شاکران اما بعد فانی
لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی یعنی بدرستیکه من کمان
ندارم اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود ولا اهل بیت ابر ولا اوصل
من اهل بیتی ونه اهل بیتی را نیکوتر و صله رحم بجا آورنده تر از اهل
بیت خود فجزاکم الله عنی خیرا ای اصحاب من و همسفران و همراهان
من بدانید که ما اهل بیت عصمت و طهارتیم و اهل مکر و حیله نیستیم
بعضی از شماها بطمع دنیا بهمراه من آمده اید و من خبر دهم شما را که
زیاده از فردا از دست اینجماعة بدعاقبت برای ما کمان زندگانی
نیست و این شب آخر عمر ماست الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا
جمیعا فی حل آگاه باشید که شما را اذن دادم که اگر خواهید از پی
کار خود روید و از جانب من رخصت و اذن دارید و بیعت خود را از کردن
شما برداشتم آه آه آن بزرگواری که دل از ماسوی الله برکنده
بود فرمود ای قوم اینک شب است و ظلمت شب عالم را فرا گرفته
و هر کس بهر طرف که رود کسی مطلع نیست که بکجا رفته پس هر کس
خواهد برود اعلموا یا اخوانی الباکین انه روی عن سکینة
بنت الحسین قالت کنت حینئذ فی حجره وقد رایت لونه یتغیر
لونه من ذهاب کل خمسة خمسة وعشرة عشرة وهو یقول لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم اف لک یا دنیا ای دوستان سکینه
خاتون دختر مظلوم غریب میفرماید که در آن ساعة من در دامن
پدر غریب بیکس خود نشسته بودم و میدیدم که از همراهان هر پنج
پنج و هر ده نفر ده نفر که بعضی وداع میکردند و بعضی نمیکردند

و میرفتند رنگ مبارکش متغیر میشد میفرمود لاحول ولا قوة الا بالله
اف بر تو ای دنیای بی اعتبار باد بعد از آنکه آن قوم بیحیا ارض
کربلا را از لوث وجود بی بود خود فارغ ساخته روی از سعادة
ابدیه کردانیده متوجه درک اسفل نار شدند و رو بشهر و دیار
خود کردند وجمعی که از فاضل طینت اهل بیت عصمت خلق شده بودند
و به آب محبت و ولای ایشان سرشته شده بودند و سعادة نجات
دارین رسیدند کالای نشأتین خود را در جانب جان نثاری در راه
رضای دوست حقیقی و محبوب واقعی یافته در شاه راه اخلاص
و طریق بندکی ثابت قدم ماندند کالجبل لا یحرکه العواصف
ولا یزلزله القواصف پس هر یک شروع کردند بزبان عجز و اخلاص
اظهار ارادة و جان نثاری مینمودند از انجمله مسلم بن عوسجه
چون دید که آن بزرگوار مکرر اذن رفتن بهر یک میدهد
از جای خود برخواست و عرض کرد که اگر ما دست از جناب تو برداریم
بچه عذر روی بدرکاه اله آوریم در ادای حق تو فقال یابن
رسول الله لا والله حتی اطعن فی صدورهم برمحی واضربهم
بسیفی ما دام قائمته فی یدی عرض کرد که ای پسر رسول خدا
بحق خداوند که نشود که دست از یاری شما برداریم تا آنکه نیزه
خود را در سینهای ایشان فرو بریم و با شمشیر خود با ایشان مقاتله
کنیم مادامی که قبضه شمشیر در دست من بماند یابن رسول الله
اگر از برای من باقی نماند اسلحه از برای حرب که با ایشان مقاتله
کنم هر آینه بسنک با ایشان دعوی کنم فقال والله لا نخلیک حتی یعلم الله
انا قد حفظنا غیبة رسول الله فیک خداوند رحمت خود را براو
مضاعف فرماید کر عرض کرد یابن رسول الله از جناب تو مفارقت

نمیکنم و دست از دامنت برندارم تا آنکه خداوند بداند که مارعایت حفظ
الغیب پیغمبر خود دیم در حق تو یا بن رسول الله والله اگر بدانم که کشته میشوم
پس سوخته میشوم پس زنده کرده میشوم پس سوخته و کشته میشوم و
خاکسترم بباد داده میشود تا هفتاد مرتبه چنین میشوم دست از تو
برندارم و حال آنکه زیاده از یک کشته شدن نیست پس زهیر بن
قین بجلی از جای خود برخاست و عرض کرد که چه بسیار دوست میدارم
که کشته شوم و دیگر باره کشته شوم و باز زنده شوم و تا صد بار
کشته شوم و زنده شوم در راه جناب تو و در راه این بزرگواران
و نوجوانان هاشمی که در خدمت تواند مولف گوید که این سخن از زهیر
از روی حقیقت ایمان عرض کرده زیرا که اگر در بدن شمه از ایمان
بوده باشد نتواند سید و آقای اهل جنانرا با نوجوانان و زنان
و یاران در میانه دشمنان مضطر و حیران مشاهده نماید و ایشانرا
واگذارد و در فکر سلامتی بدن خود که ضایع و ناچیز بوده باشد
و در عقب دنیای فانی ناپایدار خود برود و در حدیث دیگر است که
آن سعادتمند عرض کرد که یا بن رسول الله والله راضی و خوشنودم
که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و خداوند دفع فرماید از
نفس مقدس تو و از این جوانان و بزرگواران که در خدمت تواند
قتل و کشته شدن را سید بن طاوس ره روایت کرده است که در
آن وقت نظر مبارک آنحضرت بمحمد بن بشر حضرمی افتاد حضرت باو فرمود
که پسر تو در ملک ری اسیر شده تو برو و او را مستخلص کردان
محمد در جواب عرض کرد که فرزند مرا از خداوند میخواهم و ناگوار است
بر من که فرزندم اسیر شده باشد و من زنده باشم بعد از او مولف
گوید که محمد بن بشر از زندگانی خود سیر شده بود از جهت مصیبت

اسیری

اسیری فرزند خود بفدای قلب محزون و دیده پرخون سید الشهدا
شوم که نمیدانم احوالش چه گونه بود وقتی که فرزند دلبند خود
علی اکبر را دید که در خاک و خون میغلطد و اعضا و بدنش پاره
پاره و قطعه قطعه گردیده است آه و امصیبتاه از شدت درد هجران
با دیده گریان فرمود یا ولدی یا قرة عینی یا علی علی الدنیا بعدك
العفا ای فرزند ارجمند ای علی اکبر بعد از تو خاک بر سر دنیا
و زندگانی دنیا الحاصل حضرت امام حسین رو بمحمد بن بشر فرمود
فرمود که خدا رحمت کند ترا من بیعت خود را از تو برداشتم و ترا
حلال کردم برو و سعی کن که فرزند خود را از اسیری خلاص
نمائی فقال اکلتنی السباع حیا ان فارقتك یعنی درندگان
بیابان مرا بدرند و پاره پاره کنند زنده زنده اگر ترا تنها بگذارم
و از تو مفارقت کنم پس چون آنحضرت آن ثبات قدم و زیادتی
اخلاص او را ملاحظه فرمود پنج جامه که قیمتش هزار اشرفی
بود باو مرحمت فرمود و باو فرمود که این جامها را تسلیم این
فرزند که همراه تو است نما و او را روانه کن که آن فرزند اسیر
ترا بخرد مولف گوید که ای شیعه بدیده انصاف ملاحظه نما
که آن بزرگواری که در مثل چنین احوالی که هنگامه عاشورا
از فکر اسیری یکی از ملازمین خود بیرون نرود و هزار اشرفی
برای استخلاص او مرحمت فرماید از کجای انصاف و مروتست که کوفیان
بیوفا و شامیان پرجفا در روز عاشورا همه دختران و
پسران و کودکان او را اسیر کرده شهر بشهر دیار بدیار بگردانند
در کوچه و بازار در میانه جماعت فسقه و فجره و اشرار بگردانند
و ایشانرا در مسجد خرابها و زندانها حبس نمایند و هیچ خدا ترسی

پیدا نشده که فدا داده ایشانرا در راه رضای خداوند آزاد کرده اند
آه و اغربتاه گمان ندارم که اگر فدا دهند هم پسر سعد ابن زیاد
و یزید از شدت عداوت و بغضی که با آل رسول داشتند اسیران ایشانرا
نمیفروختند و ایشانرا نگاه میداشتند بجهة زیادتی اذیت و آزار
و بی ادبی نمودن بایشان و در حدیثست که آن فرزند زادهٔ خیر البشر
روی مبارک بجانب هر یک از آن اصحاب با وفا و اخلاص کیشان با صدق
و صفا کرده و برداشتن بیعت خود از گردن ایشان با فصح بیان اعلام
فرمود و آن نیکو فطرتان قوی ایمان هر یک به بیانی کافی و جوابی
شافی مراتب اخلاص کیشی و ارادتمندی و جان نثاری خود را بعرض
آنحضرت میرسانیدند مانند کلمات مسلم و بیانات زهیر و آنحضرت
در حق ایشان دعا میکرد ای شیعیان عاطف طریقهٔ انقطاع الی الله و
اعراض عما سوی الله را از آقای مظلوم و سرخیل سلسلهٔ شهیدان جناب
امام حسین ع تعلیم گیرید که چنانکه آنحضرت حقیقی در شب عاشورا بیعت
خود را از اصحاب کرام برداشت اعتماد از خویشان و برادران و خواهران
و فرزندان و جمیع یاران برداشته و بجز پروردگار عالمیان بکسی دیگر
تکیه و اعتماد نفرموده بود لهذا از برای اتمام حجت و اظهار مقام
وحدت و عدم التفات بسوی کثرت روی مبارک بجانب اقارب خود نمود
و فرمود که یا اهل بیتی قد جعلتکم فی حل من مفارقتی بفدای قلبهای
مجروح مظلوم کربلا و اهل بیت غریب بیکس او گردیدم آن بزرگوار در چه
حال بود که این کلام را فرمود و متحیرم که خواهرانش زینب و ام کلثوم
که عمری را در خدمتگذاری آنحضرت بدوستی و مهربانی گذرانیده
بودند از شنیدن این فرمایشات که با اهل و اقارب خود فرمود بر چه
حال میشدند خصوص از اینجا که فرمود ای اهل بیت من من بیعت

خود را از شما برداشتم بروید و اگر این قوم مرا ببینند بکسی دیگر کار
ندارند شما بروید و مرا تنها بگذارید که از شما مؤاخذه ندارم حال
که شب است و ظلمت عالم را فرو گرفته برخیزید و روانه وطنهای
خود شوید و با سایر محارم و برادران خود امشب برگردید مؤلف
گوید که بفدای برادری و اخلاص کیشی حضرت عباس که چنانچه شیخ
مفید ره روایت کرده است در میانه اهل بیت آنحضرت اول و بر همه
و بر جمله ابتدا سبقت گرفته در کلام و عرض کرده که ای برادر ما ترک
خدمت تو نمیکنیم چگونه ترا تنها میگذاریم و بوطنهای خود میرویم
از برای آنکه بعد از شهادت تو عیش و زندگانی کنیم ای برادر جان
ای حسین امیدوارم که هرگز خداوند این امر را بما ننماید و نبینیم
روزی را که مثل تو بزرگواری شهید شده باشی و ما زنده باشیم
پس خواهران آنحضرت و اولاد برادر او و خواهر زادهای آنحضرت
که دو پسر عبد الله جعفر بودند نیز متابعت حضرت عباس کردند
مثل آنچه عباس گفت پس روی مبارک بجانب اولاد عقیل و اولاد
مسلم کرد و فرمود که من بیعت خود را از گردن شما برداشتم دست
یاری من غریب بردارید و بجاهای خود روید ایشان عرض کردند
سبحان الله اگر ما دست از جناب تو برداریم چه خواهند گفت مسلمانان
که ما واگذارده ایم بزرگ و آقای خود را یا ابن رسول الله بحق خداوند
قسم است که محالست که در این شب عاشورا دست از تو برداریم بلکه
در خدمت تو توقف مینمائیم و جانها و مالهای خود و عیال خود را
فدای بدن مقدس تو میگردانیم و خونهای ما در میانه خونهای شما
ریخته شود پس هر گاه این نوع سلوک و رفتار نمودیم آنچه بر ما
واجب بود بعمل آورده از عهدهٔ تکالیف بر آمده باشیم خالت

بسر زندگانی بعد از کشته شدن جناب تو چون آن بزرگوار
از یاران و اقوام خود مقام صدق وصفا و ارادة و وفا و جان
نثاری در راه رضای خداوند ملاحظه فرمود در حق ایشان دعا
کرد و فرمود ارفعوا رؤسکم وانظروا الی منازلکم ومواضعکم
فی الجنة یعنی سرهای خود را بالا کنید تا عالم قرب و قبول را معاینه
ببینید پس همه سرهای خود را بالا کردند بچشمهای حق بین نظر کردند
و منازل عالیه جنان را مشاهده کردند و آنجناب که عالم عوالم ملك
و ملکوت را دانا بود دست یداللهی بلند کرده منازل هر یکرا بصاحبش
نشان میداد و از اینجهة بود که روز عاشورا همه آن بزرگواران در
اذن جدال خواستن بر یکدیگر پیشی میگرفتند و سینهای خود را
نشانه تیرهای بلا میکردند و اذیت تیرها و شمشیرها بر سر و صورت
و جان خود میخریدند برای آنکه از محبت دار الغرور خلاص گردیده
براحت دار السرور کامیاب گردند و شاهد بر صدق این مقال اینست
که در کتاب بحار از جناب صادق ع روایت شده است که شخصی بآنحضرت
عرض کرد که خبر ده مرا از اصحاب جناب سید الشهداء که چگونه اقدام
میکردند بکشته شدن آنجناب فرمود که کشف لهم الغطاء فراوا
منازلهم فی الجنة یعنی برداشته شد از برای ایشان پرده پس دیدند
مکانهای خود را در بهشت پس هر یك از ایشان پیشی میگرفتند بر دیگری
تا آنکه زودتر بدرجه رفیعه شهادت برسند و در منازل عالیه
جنان با حور العین معانقه کرده آسایش نمایند فیا لیتنا کنا معهم
مجلس بیست و هفتم وداع عباس فنفوز فوزا عظیما در شب عاشورا و وداع اهل حرم
السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء فی العاشوراء ورحمة الله
وبرکاته وبعد در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین

حضرت

حضرت امام زین العابدین ع روایت شده که در شب عاشورا من
بغایت علیل و رنجور بودم و عمه ام جناب زینب خاتون مشغول بود
به پرستاری و تیمارداری من بود در وقتی که پدر بزرگوارم خیمه
خلوت خود را برپا کرده بود و در خدمت او باقی مانده بود جون
غلام ابی ذر غفاری را و مشغول بود باصلاح کردن شمشیر خود بود
که ناگاه شنیدم پدر بزرگوارم در گوشه تنهائی میخواند یا دهر
اف لك من خلیل : کم لك بالاشراق والاصیل : و این اشعار را چنان
بلند خواند که من شنیدم و معنای پدرم را فهمیدم پس از استماع این کلمات
گریه گلوی مرا گرفت و فهمیدم که بلیه نازل شده زیرا که مکرر میخواند
این اشعار را آنحضرت و عمه ام علیا جناب زینب نیز شنید آنچه را من
شنیدم وهی امرأة ومن شان النساء الرقة والجزع و او چون زن بود
و از شان زنان آه و ناله و بیقراریست نتوانست خود را نگاه دارد
پس از جای خود برجست و بجانب پدرم دوید بنحوی که جامه خود را بر زمین
میکشید و از دل پر درد آه و ناله بر می آورد چون بخدمت آنحضرت
مشرف شد مانند زن بچه مرده از قلب ناله بی اختیار بر کشید و عرض
کرد لیت الموت اعدمنی ای کاش مرده بودم و زنده نبودم و این کلام را
از تو نشنیده بودم فقالت الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن
یا خلیفة الماضین وثمال الباقین ای مظلوم عرض کرد ای برادر این زمان
که تو خبر بشهادت دادی گویا الآن مادرم فاطمه طاهره از دنیا رفت
و پدرم شهید شد و دار فانی را وداع کرده و برادرم زهر خورده ام
حسن وفات یافته آه وامصیبتاه زینب عرض کرد که ای برادر ای
پناه بیکسان وای یادگار گذشتگان چه بود این اشعار جانگداز را
که خواندی و آتش هجران و حرمان بر جان خراب خواهرت زدی فقط

ایها الحسین ع وقال لها یا اخیة لا یذهبن حلمک الشیطان چون
مظلوم کربلا این کلمات را از خواهر خود زینب شنید واضطراب
بیقراری او را دید نظر مبارک خود را بجانب او کردانید واز روی
نصیحت فرمود یا وکدا ای خواهر صبر کن وآرام بگیر وکاری مکن که
عنان صبر وشکیبائی را از دست تو بگیرد وذرفت عیناه بالدموع
پس چشمهای آنحضرت پر از اشک شد وفرمود لو ترک القطا لنام
یعنی ای خواهر اگر مرغ را اذیت نکنند البته در آشیانه خود آرام گیرد
وترک وطن خود ننماید چون آن مظلومه این کلمات را از برادر خود شنید
از تنهائی وبی یاری وناله بی اختیاری از جگر برکشید وعرض کرد
که ای جان برادر سخت دل بر کنده شده وتن بشهادت وبلا داده این
سخن بیشتر قلب مرا مجروح کردانید ثم لطمت علی وجهها وهوت الی
جیبها وخرت مغشیة ای شیعه والله متحیرم که در شب عاشورا بر جناب
زینب خاتون چه حالت روی داد زیرا که در حدیث معتبر است که
ناگاه از کثرت هم وغم وزیادتی مصیبت والم بی اختیار شده سیلی
بر صورت خود زده دست ناصبوری بگریبان بیطاقتی انداخته دامن
جامه خود را درید آه آه از بزرگی مصیبت وشدت حزن آنمخدره صیحه
زد وافتاد وغش کرد فقام الیها الحسین ع فصب علی وجهها الماء
سید الشهداء چون دید که خواهرش غش کرد مصیبت تازه بر آنجناب
روی داد پس بتعجیل بر سر بالین خواهر آمد واو را چون جان بیتاب
در بر کشید وقدری آب طلبید بر صورت او ریخت مؤلف گوید که گویا
از کثرت معرفت وشدت محبت جناب زینب خاتون نتوانست ضبط خود
نماید وآن شنیدن سخنانی که اشاره بشهادت آن مظلوم باشد غش کند
حیرانم که در عصر عاشورا در وقت عبور از قتلگاه ودیدن بدن

نازنین بیسر پاره پاره برادر که در اطراف وهمه نوجوانان هاشمیه
واقربا ویاران با وفا در خاک وخون غلطیده بودند آن مظلومه
بر چه حال بود واگر غش کرده بر خاک قتلگاه افتاد آیا کسی
سرش را بدامن برحمت گرفت وآبی بر صورتش پاشید ودر عوض
برادرش حسین او را غمخواری نموده باشد پس آنحضرت فرمود ای
خواهر بپرهیز از خدا وبتسلی خداوند خود را تسلی ده واعلمی
ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون وان کل شیء
هالک الا وجهه ای خواهر بدان که همه اهل عالم خواهند مرد
وکسی از اهل آسمان باقی نخواهد ماند بدرستی که هر چیزی
هلاک شونده است مگر وجه الله که او خلق فرموده است خلق را
بقدرت کامله خود وایشانرا دفعه دیگر بر خواهد انگیزانید وزنده
خواهد ساخت واو یگانه فردی است که برای او قسیمی نیست
پس فرمود که ای جان خواهر جدم بهتر از من بود ودر عزای او صبر
نمودی پدرم از من نیکوتر بود در شهادت او خود را تسلی دادی
مادرم فاطمه زهرا از من بهتر بود ودر عزای او صبر کردی وبرادرم
حضرت امام حسن ع از من بهتر بود وبزهر جفا شهید شد در مصیبتش
شکیبائی نمودی زیرا ای خواهر بر هر مسلمانی پیروی رسول خدا لازم
پس در شهادت من هم صبر کن وشکیبائی را شعار خود کردان واینقدر
ناله ونوحه مکن پس با این کلمات وامثال اینها خواهر جان برابر
خود را نصیحت وموعظه میفرمود وقال لها یا اختاه انی اقسمت
علیک فابری قسمی لا تشقی علی جیبا ولا تخمشی علی وجها
ولا تدعی علی بالویل والثبور ای شیعه این آخر وصیت سید
مظلومان بود در شب عاشورا بخواهرش زینب که فرمود ای خواهر

نورا قسم مبادهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی چون مرا کشته و در
خون و خاک آغشته ببینی در مصیبت من جامه بر تن ندری و بناخن
غم گلگونه خود را نخراشی و صدای خود را بگفتن وا ویلاه و واثبوراه
بلند نکنی مؤلف گوید که مظلوم کربلا خواهر خود زینب را قسم داد که جامه
بر تن ندرد و نمیدانم چه میکرد و چه حالتهم میرسانید اگر حاضر
میبود و مشاهده مینمود که بعد از غارت خیام طاهره دختران و زنان
او روی بصحراها و بیابانها گذاشتند فاطمه کبری دختر سید الشهداء
میفرماید که چون گوش مرا بجهة گوشوارم دریدند من غش کردم و در
میان بیابانها مدهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم عمه ام زینب
خاتون سر برابر زانو دارد و جامه او پاره شده است وامصیبتاه نمیدانم
از صدمه کدام منافق و از ضرب تازیانه کدام ظالم پاره شده بود آی
دوستان شنیدید که آنحضرت خواهر خود را قسم داد که صورت خود را
نخراشد آه آه نمیدانم چه گونه بیان کنم ظلم اهل کوفه را وقتی که اسیران
آل محمد را داخل کوفه نمودند و سر مظلوم کربلا را بر سر نیزه کرده در مقابل
آن مخدره گذرانیدند آن مظلومه از مشاهده آن سر مقدس چنان بی اختیار
خود را بچوب محمل زد که پیشانی مبارکش شکست الحاصل در حدیث معتبر
از جناب سید الساجدین روایت شده است که در شب عاشورا چون پدر
بزرگوارم وصیتهای خود را بعمه ام تمام فرمود دست او را گرفت و بخیمه من
آورد و او را بر بالین من نشانید و باو امر فرمود که متوجه بیماری و
پرستاری من شود و خود برگشت و باصحاب فرمود که خیمها را متصل
بیکدیگر بزنید و طنابهای آنها را از میانه یکدیگر بیرون برید و خود
در میانه خیمها توقف نمایید که خیام طاهره در طرف راست و چپ و عقب
سر باشد و راه رفت و آمد منحصر کرده بان طرف که راه عبور دشمن است

مولف گوید

مؤلف گوید که این شعر بخاطر آورد که اهل بیت در شب عاشورا
مثل سید الشهداء سید و آقایی داشتند که برای ایشان خیمها برپا
کنند و اصحابی داشتند که مستحفظ ایشان باشند و در شب بعد از عاشورا
نه صاحبی داشتند و نه اصحابی و نه خیمه داشتند که توانند خود را
از نظر نامحرمان حفظ نمایند مجملا در حدیث صحیح وارد است که چون آن
بزرگوار امور اهل بیت خود را مضبوط فرمود رجع الی مکانه فقام لیلته
کلها یصلی و یستغفر و یدعو و یتضرع بخیمه خود مراجعت فرمود و همه آن شب را
بعبادة پروردگار قیام نمود بلوازم بندگی و خضوع و خشوع گاهی در نماز
و گاهی با خداوند در راز و نیاز و زمانی در رکوع و سجود بود مؤلف
گوید آه و امصیبتاه آن بدنی که در شب عاشورا در رکوع بود در روز
عاشورا درهم شکستند و آن پیشانی که از جهة اظهار عبودیت
ملک معبود در شب عاشورا بر خاک مذلت در سجود بود در روز عاشورا
ابو الحتوف جعفی از ضرب تیر زهرآلود سوراخ نموده بود و آن دستی
که آن عابد حقیقی پیوسته در شب عاشورا بدرگاه ملک بی نیاز
دراز بود و برای عفو گناهان دوستان و شیعیان و گریه کنندگان
استغفار مینمود که بجدلی از دست شوم که در اوقات نمازهای
خود بقنوت خصوص در شب عاشورا بدرگاه معبود واقعی جل شانه
بلند مینمود آه و اغربتاه که جمال جفا بطمع بند زیر جامه از بدن
مقدسش با شمشیر شکسته جدا کرد و آن دهان معجز بیان که در جمیع عمر
بجز کلمه حق و ذکر الهی و استغفار و دعا چیز دیگر از آن جاری نمیشد
هرگز سخن خلاف حق نگفته بود در روز عاشورا از شدت تشنگی
خشکیده بود آه آه که تیر حصین بن نمیر همان دهان را مجروح ساخت
و خون بر محاسن شریفش جاری گردید در حدیث معتبر روایت شده

که اقربا و احبا و اصحاب با وفای آنحضرت نیز بآنجناب اقتدا نمودند
و هر یک روانهٔ خیمها شده مشغول نماز و دعا و استغفار و تضرع
و زاری کردیدند و وداع عبادت پروردکار مینمودند و در حدیث
که در شب عاشوراء از خیمهای شهدا صدای تلاوت و نالهٔ عباد
و نوحها مثل زنبور عسل که در کندو نوحه و ناله میکند بلند بود چون
لشکر عمر بن سعد نحس آنحال را مشاهده نمودند سی و دو نفر از ایشان
هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت شدند مؤلف کوید که در شب
بعد از عاشورا نه از خیمهای ایشان نشانی و نه از برای زنان ایشان
بجز ناله و فغان کاری و نه از برای عبادت کننده کان زبان و بیانی
و نه از برای بدنهای پاره پاره ایشان حنوط و کفنی نمانده بود آری
در حدیث است که سید الشهداء را اندک کسالتی و قلیل خوابی
عارض شد پس از خواب بیدار شده فرمود که آیا میدانید که الآن
چه خواب میدیدم یاران عرض کردند بیان فرمائید فرمود که در خواب
دیدم که سکی چند بر من حمله میکردند و بناخنها و چنکالهای خود
کوشت از بدن ایشان میکندند و در میان انها سکی پیسی بود که از
از همهٔ انها بر من حمله میکرد و کمان میکنم که قاتل من پیس باشد
مؤلف کوید که از زمان که شمر شریر بر سینهٔ آنجناب که مخزن اسرار
الهی بود نشسته بود با و فرمود که ویلک اکشف عنی صدرک وای
بر تو ایملعون سینه خود را از برای من بکشا چون کشود دید که
مانند سک و خوک پیس است فرمود که صدق جدی رسول الله
یعنی راست فرمود جدم رسول خدا انشمر عرض کرد که جدت چه
فرموده آنحضرت فرمود که روزی جدم فرمود بپدرم که یا علی
بقتل میرساند این فرزند تو حسین را ملعونی که پیس است و شبیه
بسک

بسک و خوک چون آن ملعون این کلام را از آن مظلوم شنید خشمناک
شد و کرد انچه کرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنحضرت
فرمود در خواب دیدم جد بزرکوار مرا و با او بودند جماعتی از اصحاب
او پس بمن فرمود یا بنی انت شهید آل محمد ای فرزند توئی شهید
آل محمد و بدرستی که طلب بشارت میکنند بامدن تو بجانب ما اهل
اسمانها و ساکنان ملاء اعلی مؤلف کوید که هرچه از اهل اسمانها طلب
بشارت کردند زینب خاتون مظلومه و دختران و خواهران و شیعیان
و دوستان و ناله و افغان کرده اند و تا روز قیامت نیز خواهند کرد
انکاه حضرت فرمود که جدم رسول بمن فرموده یا ولدی و لکن افطارک
عندی اللیلة یعنی ای فرزند کرامی باید که افطار فردای عاشورای تو
نزد من باشد مؤلف کوید که احتمال دارد که همین وعده افطار کردن
سید انبیاء جناب سید الشهدا را باعث این شده باشد که مظلوم کربلا
بعد از انکه ذو الجناح او را به آب فرات رسانید و کفی از آب برداشت که
کلوی تشنه خود را بجرعه آبی تسلی دهد آب را ریخت و اصلا نیاشامید
زیرا که شخصی که موعود است افطار نمیکند مکر در جائی که وعده کرده
خصوص مثل سید الشهدا مهمانی و مثل رسول خدا میزبانی پس حضرت
سید الشهداء فرمود که جدم فرمود ای فرزند از برای فایز شدن
بدرجه رفیعه شهادة تعجیل کن و کوتاهی مکن که این ملک چند
از اسمان نازل شده و در دست یکی از ایشان شیشه ایست سبز
از برای بردن خون تو را باسمانها این بود خوابی که دیدم و تعبیر آن
اینست که قضا و قدر الهی بآخر رسیده است و روانه شدن از دار فانی
بدار باقی نزدیک کردیده و شکی در ان نیست رضا بقضاء الله تسلیما
لامره الا لعنة الله علی القوم الظالمین المعاندین

مجلس سی هشتم بعضی از مصائب آنحضرت و بقیه وقایع شب عاشوراء

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والعاشوراء ورحمة الله وبرکاته
الهی کیف اشکرک ان جعلت حب الحسین ذخیرة معادی وکیف احمدک
ان جعلت معرفة الحسین عزیزة فؤادی لک الشکر یا رب ان اقرحت
بالبکاء علیه بصری وابصرت فی سلوک سبیل محبته نظری ولک
الحمد یا مولای ان ملئت قلبی حزنا علیه واجریت دمعی علیه ولک الحمد
یا مولای ان ملئت ادخلتنی فی حزب النادبین وفی جملة الصارخین
کما قال الصادق ع اللهم ارحم تلک الصرخة التی من قلوب شیعتنا
لاجلنا یا قلب لسبط مصطفی مفروح والعین لشدة البکا مجروح قد مضی
شهیدا ابد یا دار الغربة یا قوم علی الغریب نوح نوح یا اباعبدالله
بفدای قلب محبت منزل تو شوم نه اندر مصیبت و بلا بر تو روی داد
که توان احصا نمود و متحیرم که کدام یک را ذکر نمایم و بر کدام مصیبت
تو گریه کنیم آیا بخاطر آوریم آن وقتی را که از حرم جد و مادر و برادر
با اهل و عیال بیرون تشریف بردی و همه نوجوانان هاشمیه در
اطراف مشغول محافظت اهل و عیال و اطفال تو بودند و اهل
مدینه بر هجران شما گریه میکردند یا آنکه یاد آوریم از حالت مراجعت
نمودن اهل و عیال بیکس تو بجانب مدینه در حالتی که زنان بی
شوهر و خواهران بی برادر و اطفال بی پدر اهل مدینه در راه و فغان
بزرگان ایشان بیاد سرخیل سلسله شهیدان جوانان در حسرت تنها
نوجوانان و زنان هر یک با اسیری هم عنان در تفحص احوال کشتگان
پس از ناله اسیران و استقبالیان شور محشری عیان بنوعی که زبان
از بیان آن عاجز است یابن رسول الله مستعد آنیم که یاد آوریم از آن روزی
که در مدینه طیبه با جد و پدر و مادر و برادر و اقارب و احباب

در کمال

در کمال سرور و فرح بودی یا آنکه یاد آوریم از آن ساعتی که از ذوالجناح
بر زمین گرم کربلا افتاده بودی نه اقارب و نه انصاری و نه باقی
و نه جان نثاری که جان خود را بفدای جان مقدس تو نماید بلکه
در اطراف و جوانب تو کوفیان لعین و منافقان پر کین با تیغهای
تیز برای قتل تو و اسیر کردن عترت طاهره تو ایستاده بودند یابن
امیرالمؤمنین هر وقت که بخاطرم می‌آید که در جنگ صفین که در خدمت
پدر بزرگوارت بودی لشکر اسلام تشنه شدند فتح آب فرات بدست
مبارک جناب تو شد و همه لشکر و حیوانات سیراب شدند بخاطرم می‌آید
از روز عاشوراء که خود با جمیع اهل و عیال تشنه بودید و از خیام طاهره
صدای العطش العطش بلند بود و از برای طفل شیرخوارت علی اصغر
آب میخواستی و میسر نشد تا آنکه باب پیکان گلوی نازکش پاره گردید
یابن الزهرا چگونه میتوان شنید و ناله نکرد که در زمان کودکی
تو اهل آسمانها مشتاق زیارت جناب تو شدند پس جبرئیل با مر ملک جلیل
قنداق تو را با سمانها بالا برد پس جمیع ملائکه بزیارت قنداقه تو
مشرف شدند و تبرک جستند یا آنکه بخاطر آوریم از آن ساعتی که در
روز عاشوراء از بی آبی و بی شیری علی اصغر صغیر تو بهلاکت رسید
و حضرت تو قنداقه او را بر روی دست گرفته بودی که برای او آبی
تحصیل نمائی حرمله کاهل تیری بر گلوی او زد و او را هلاک کرد
یا سید الشهداء چگونه عارفین بحق تو میتوانند بشنوند که چون
با خداوند خود مناجات میکردی و یا الله و یا رباه میگفتی و طلب
جواب مینمودی ندای لبیک لبیک عبدی میشنیدی و احزنا
که هر چند از جهة اتمام حجت در حال شدت تشنگی از برای دفع
عطش اهل و عیال و اطفال از بزرگ و کوچک در روز عاشورا

هرقدر بنداي بلند ميفرمودي كه فهل الى شربة من الماء سبيل يعني
اي اهل كوفه وشام آيا در اين بيابان جرعهٔ از آب توان راه بود بجز
تير و نيزه وخنجر وشمشير جوابي نشنيدي بلكه ملعوني كه خدا دهان او را
مملو از زقوم نمايد فرياد زد كه يا حسين هذا مطلب محال وابشر بالنار
الحمراء يعني اي حسين اين مطلب تو محالست هرگز ترا آب نخواهيم داد لكن
بشارت ميدهم ترا بآتش افروخته جهنم والله يا حجة الله لا انني انك
كنت عيبة علم الله وموضع سر الله وحملة كتاب الله ولنسبتك اهل الجفا
والعناد الى الجهالة والضلالة والخروج عن دين الله آه آه كه قلبهاي
تمام انبيا از اين سخن كباب و ديدهاي همه مقربين پر آب ميكرد چه
گونه فراموش كنيم ايحجة خداوند وصندوق علم رباني وموضع اسرار
حضرت سبحاني و تو بودي بردارندهٔ كان آيات قرآني كه ناداني چند
كه معدن عناد ولجاج بودند جناب ترا نسبت بجهل و ناداني و
ضلالت دادند آه آه كه نميتوان گفت و نميتوان شنيد كه گفتند اي
حسين تو از دين خدا بيرون رفته و بانجهة فتوى دادند بر قتل
تو وحال آنكه دين خداوند برپا بود بجناب تو وآباء طاهرين وانبياء
تو يا سيد المظلومين كدام مصيبت ترا بخاطر بگذرانيم وچون زنن
بچه مرده نوحه كنيم بر هتك حرمت تو كه موجب هتك حرمت خداوند
ميباشد يا آنكه بر اسير كردن حرم محترم تو كه حرم پروردگار است
وچگونه اندوه ناك نشويم بحال آن برگزيدهٔ ذو الجلال كه در شب
عاشورا غم مفارقت برادران و مهاجرت خواهران و كودكان را
در هر لحظه بخاطر ميگذاشت و بجز شفاعة محبان و زائران و گريه
كنندگان و دوستان خود خيالي نداشت و در آن شب گاهي سكينه
محزونه و زماني علي اصغر تشنه را بر ميداشت و ميبوسيد وميگفت

وچون نظر بجانب برادران گرامي خود عباس وعون وجعفر وبرادرزادهٔ
گرامي خود قاسم وعبد الله وفرزند خود علي اكبر وساير ياران واصحاب و
جوانان هاشميه ميكرد بجز فدا كردن ايشان خيال ديگر نمينمود آه آه
واحزناه چون روز عاشورا شد اول مرتبه آتش شوق لقاي دوست
حقيقي در سينه مهر طليعه اش شعله ور گرديد و شعله هجران جد
و پدر و مادر و برادر در كانون خاطرش زبانه كشيد و شديدتر
از اين دو شعله كه بر جانش افروخته بود آتش جان سوز واه شرر
بار عالم افروز خواهران و كودكان و عيال او بود كه سر تا قدم آن
جناب را شراره آتش فرو گرفته بود با اينهمه آتشهاي سوزنده و شعلهاي
فروزنده كه بر جانش بود آب فرات را از او منع كردند وهرچند
ميفرمود اي قوم از تشنگي كباب شدم وسوختم كسي آبش نميداد
بلكه جوابش نميداد آه آه چگونه شرح دهم اي شيعه با تو حالتي كه
در روز عاشورا داشت كه هر يك از ناصرين و اقارب آن جناب
كه بر خاك هلاك مي افتادند آنحضرت را صدا ميزدند وهر كس ناصر
ومعيني كه ميخواست آن پناه عالميان را ندا ميكرد وچون آنمظلوم بيكس
برخاك غلطيد بجز شمشير سركشان و سرهاي نيزه و تير دلجوئي نداشت
و بهر طرف نگريست ناصر ومعيني نيافت آه آه چگونه شرح دهم
اي شيعه چه گونه ميشود كه دوستان حسين تا قيامت ناله نكنند كه
سينه كه منبع علوم رباني بود اول بضرب تير و تيغ و نيزه سوراخ
سوراخ كردند و بعد بضرب سم ستوران استخوان سينه او را
در هم شكستند يا اخوان المؤمنين ابكوا في مصيبة يد هي يد الله
الباسطة وطال امتدادها الى السماء للعباد آن اي برادران ديني
گريه كنيد در مصيبت سينه كه او سينه دست گسترده خدا يعني از او

ظاهر شده است معجزات باهرات بقدرت کامله خلاق عالم و آن دستی
بود که از روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز در قنوتهای نماز
از روی تضرع و ابتهال در اکثر اوقات بلند بود خصوص در شب عاشورا
در وداع عبادت الهی که و کان تقبل الملائکة لها تشریفا و آن دستی
بود که مکرر ملائکه مقربین از اطراف آسمان و زمین من باب
التعظیم و التکریم بزیارت او می آمدند و میبوسیدند و تبرک باو میجستند
آه آه که در روز عاشورا از بس جراحت تیر و نیزه بآن دست سید
مجروح و خون آلود گردید و لکن چهار صدمه بآن دست سید که
تا قیامت جراحت آن از قلبهای شیعیان بر طرف نمیشود اول جراحتی
که از پیکان تیر حرمله که از حلقوم نازک علی اصغر تجاوز کرده بر بازوی
آنجناب سید و دست مبارکش را مجروح ساخته دویم صدمه که از
شمشیر زرعة بن شریک در وقتی که بر خاک هلاک افتاده بود بر کتف
آن سرور وارد شد و این دو جراحت نمایان در حیوة آن بزرگوار بود که
من بعد جراحت آن دست مبارک شد و دو ضربت دیگر که بعد از شهادت
آن شهید مظلوم بود که بآن دست سید یکی از بجدل بن سلیم بود که بر
طمع انگشتری بانگشت کوچک آن بزرگ آفاق نمود و بزرگتر از همه
آن بود که لعین جمال بجهت برداشتن بند از زیر جامه آن بزرگوار
در شب یازدهم با شمشیر شکسته با دو دست آن دستگیر عالمیان کرد
که نه گوش تاب استماع آن و نه زبان از قوت بیان آن است که تا قیامت
آن بدن مقدس چنانکه در قبر بی سر است نیز بی دست خواهد بود
ای شیعیان و محبان دو حدیث دیگر بیان کنیم که از بیان آن قلبهای
شیعیان سوراخ گردد حدیث اول آنکه در شب عاشورا سید الشهداء
بخواهرش زینب فرمود که ترا وصیت میکنم در حق فرزند صغیره

خود

خود که یتیم عزیز کرده من است سکینه که او را گرامی دار و نیکو
محافظت نمای و مگذار که کسی او را اذیت کند و آزار نماید که او را
دوست میدارم و عزیز کرده من است حدیث دویم آنکه در آن شب
آنحضرت سکینه را میبوسید بسیار و میبوئید و گویا از بوسیدن و
بوئیدن او سیر نمیشد تا روز قیامت بر میداشت و گاهی او را در دامن
جلال خود می نشانید و گاهی او را در آغوش مرحمت خود چون جان
شیرین جای میداد آه آه که در وقت عبور از قتلگاه شهیدان آن
طفل در پهلوی بدن مذبوح مجروح بی سر آنجناب در میان خاک
و خون نشسته بود گاهی رگهای بریده گردن مقدس آنحضرت را
میبوسید و زمانی روی خود را بر جراحات بدن نازنینش میمالید
و زمانی خون از جراحات میگرفت و رو و موی خود را بآن خضاب
میکرد و نالهای جانسوز از جگر سوخته بر میکشید که از سوز ناله
و نوحه او همه حاضران حتی لشکریان شقاوت بنیان بلکه اسبان
و شتران اشک از چشمهای ایشان روان بود و اغوثاه که آن ملعونی
که بر آن صغیره موکل بود خواست او را از جسد پدر دور سازد و آن
طفل جدا نمیشد هرچند او را اذیت نمود دست از بدن چاک چاک
پدر بزرگوار بر نمیداشت آن ملعون جمعی از منافقین را باعانت
خود خواند راوی گوید که آن منافقان بدور نعش آنحضرت جمعیت
کردند یکی دست آن صغیره را گرفت دیگری بازو و ملعونی پای
کوچکش را گرفت کشیدند تا آنکه لابد نعش پدر را رها کرد آه
وا مصیبتاه در حدیث است که در شب عاشورا آنحضرت بزینب
فرمود که ای خواهر بر مصیبت من صبر کن و بقضاء الهی راضی شو لکن
لا امنعک علی البکاء اما ترا از گریه منع نمیکنم ای محبان دو حدیث

و روایت است که بعد از شهادت سید الشهدا عمر بن سعد بیحیا بر هر یک
از اهل و عیال آنحضرت ملعونی را موکل نمود که نگذارد ایشان را گریه
کنند چون چشم آن اسیران دلخون بر سرهای بریده شهیدان و گیسوان
بخون آلوده نوجوانان میافتاد بی اختیار فریاد بر میکشیدند و آن
لعینان بکعب نیزه بر شانهای ایشان میزدند بحدی که کتفهای ایشان
مجروح گردیده بود چگونه مردان و زنان شیعیان نالان و گریان
نباشند و حال آنکه شنیده اند که از مدینه تا کربلا هر وقت که
زینب خاتون میخواست سوار شود همه نوجوانان و برادران در
اطراف وی جمع میشدند و با احترام تمام او را در محمل مینشانیدند و بعد
از اسیری از کربلا تا کوفه و شام هر وقت که میخواست سوار شود آن
ضعیفه پیری و صدمه گرسنگی و تشنگی و از بسیاری اذیت و آن
کشیدن بار محنت و مصیبت نمیتوانست که سوار شود باطراف خود
نظر میفرمود چون از نوجوانان بجز سرهای بریده نشانی نبود ناله
و زاری میکرد و آن ملعونی که موکل آن مظلومه بود باذیت و زجر
سوارش مینمود و احوال زنان بیکس و دختران نورس بهمین
منوال بود خصوص سکینه مظلومه که کودک بود هرگز تنهائی
سوار نشده بود و بر او ملعونی موکل بود شدید الغضب که او را
علی الدوام اذیت مینمود ای سید جوانان بهشت والله که هرگز
حزن قلب شیعیان تو برطرف نمیشود زیرا که در روایات معتبره
رسیده که روز عیدی سید انبیا لباس جنت بر قامت تو پوشید
و جناب تو بر اهل عالم مفاخرت میفرمودی و در بعضی از روایات
در بعضی از اعیاد لباس از برای جسد شریف تو از آسمان فرود آمد
که در میان رو و آستر آن پرهای نرم بال جبرئیل بود که از برای آن

بدن مطهرت پوشیدی چگونه شیعیان ناله نکنند و حال آنکه در
روایات معتبره است که در ظهر عاشورا بخواهر خود زینب فرمودی
که یا اختاه هل عندک ثوب عتیق ای خواهر مظلومه آیا در نزد
تو جامه کهنه بهم میرسد چون حاضر کرد آنرا بدست خود اطراف
او را پاره کردی و پوشیدی از برای آنکه کسی بآن لباس مندرس
میل نکند و بعد از شهادت تو آن جامه را دزدیدند و بدن لطیف
ترا که از لعاب دهان سید انبیاء پرورده شده بود در میان آفتاب
بر روی خاک بخواری انداختند و از برای تحصیل دنیای خود رفتند
مؤلف گوید که ای شیعه هیچ میدانی که آن جامه چه شد و الان
کجاست و در دست کیست در حدیث وارد است که اهل بیت رحمن
رخصت از شام ظلام از یزید خواهشی که کردند این بود که لشکر یزید را
حکم کند که آنچه بغارت برده اند در کربلا رد کنند و آن ملعون امر کرد
که اموال و اسباب اهل بیت عصمت را که بیغما برده اند در نزد هر کس
هست بلا تامل حاضر سازند پس هر شقی لباسی و اساسی آورد از
آنجمله ملعونی وارد شد و سارقی در نزد یزید ملحد چون او وارد شد
پیراهن سوراخ سوراخ بخون خشکیده در او دیدند الله اکبر که چون
نظر اهل بیت طاهره بر آن پیراهن افتاد بی اختیار صداها را بناله
و اذبیحاه و واحسیناه بلند کردند بحدی که زلزله در ارکان قصر کفر
بنیان یزید شدید العناد افتاد پس آن ملعون بلید متعجب گردید پرسید
که این اسیران را چه شد که بیکدفعه صداها را بناله و خروش بلند
کردند و چنین فریاد میزنند و افغان میکشند یکی از اسیران گفت
ای یزید این پیراهن فرزند رسول و قرة العین بتول است ملاحظه
کن که کسی که پیراهن او اینهمه رخنه تیر و نیزه و شمشیر داشته باشد

چگونه بوده است حالت بدن او و آنچه ظاهر شده است از کتب
اخبار اینست که بالفعل آن پیراهن در نزد حضرت قائم عجل الله فرجه
میباشد نقلست که در هر جمعه آن بزرگوار آن پیراهن را
بجهة برپا کردن عزای جدش بیرون می آورد و چون روز قیامت
خاتون دوسرا و شفیعه روز جزا حضرت زهراء دندان
شکسته پدر بزرگوار را بر روی دست عمامه شق شده شوهر
تاجدار بر فرق و لباس زهرآلود امام حسن بر دست راست و همچنین
جامه چاک چاک مظلوم کربلا را بر دست دیگر گرفته جبرئیل امین
محسن سقط شده را برداشته و باین هیئت وارد محشر شود و عرض کند
اللهم احکم بینی و بین من ظلمنی و ظلم ذریتی پس اذن میدهد خداوند
انمظلومه را از برای شفاعة کردن دوستان و گریه کننده گان
و زیارة کننده گان قبور مقدسات ایشان اللهم ارزقنا شفاعتهم
بمحمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و اولاده الطیبین الطاهرین
مجلس بیست و نهم در بیان اعمال صبح عاشورا و وصف روز آن
السلام علیکم یا اهل العزاء و المصیبة و العاشوراء و رحمة الله و برکاته
اما بعد در حدیث معتبر وارد است که چون شب امام سید الشهداء
علیه السلام بانتهار رسیده همه چشمها و گوشها در راه انتظار بود که
چون صبح روز عاشورا شود چه خواهد شد تا صبح بود دیده گریه
در انتظار چون صبح گشت صبح قیامت شد آشکار آنچه از اخبار
معتبره معلوم میشود آنست که راوی گوید که از حضرت امام جعفر
صادق شنیدم که فرمود جناب سید الشهداء در اول فجر روز
عاشورا نماز صبح را بجماعت با اصحاب کرام بجای آورد پس روی
مبارک بجانب ایشان کرده فرمود یا اصحابی ان الله قد اذن فی قتلکم

فعلیکم

فعلیکم بالصبر یعنی ای اصحاب من بدرستی که خداوند جل جلاله
اذن داده است شما را بمقاتله و کشته شدن پس بر شما باد
بصبر کردن و در حدیث معتبر است که چون آفتاب روز عاشورا
طالع شد آن آفتاب عالمتاب برج عصمت و طهارت اصحاب خود را
جمع فرمود و موافق حدیث حضرت باقر چهل و پنج سوار و صد پیاده
و در روایت دیگر هشتاد و دو پیاده بودند پس آن حضرت زهیر
بن قین بجلی را در میمنه اصحاب و حبیب بن مظاهر اسدی را در میسره
ایشان قرار داد و برادر باجان برابر خود را طلبید و علم را بدست
او داد و امر فرمود که در قلب ایشان توقف نموده صف آرائی را
در مکانی نموده که خیام طاهرات در عقب سر ایشان واقع شد
و حکم فرمود که خندقی را که در شب عاشورا در اطراف خیام سپهر
احتشام کنده بودند پر از هیمه و نی کرده آتش زدند تا آنکه دشمن
نتواند که از طرف دیگر بر خیمها و اهل آن و آنچه در آنهاست
ظفر یابد مؤلف گوید که زنان و دختران و کودکان و عراتی که
در پس پرده عصمت و طهارت بودند و هرگز غوغا و صف آرائی لشکر
ندیده بودند بغایت مضطرب و پریشان شدند چون تسلی قلب
ایشان بوجود ذیجود سید الشهداء بود با اصحاب باوفا تا صدای
ناله ایشان بلند شد حضرت بنصایح شافیه و مواعظ وافیه
ایشانرا تسلی داد آه آه و امصیبتاه نمیدانم که در عصر همان روز
بر ایشان چه گذشت که در آن وقتی که زاده نا پاک سعد نامسعود
امر کرد که خیام طاهره را تاراج کنند و فریاد زد که آتش بخیمهای
بی صاحب مظلوم زنند و خیمها را با هر که در آنهاست بسوزانید
پس آن بیکسان از اطراف و جوانب از بیم آتش فرار کردند و ...

به بیا بانها کذاردند ودر احادیث بسیار وارد شده است که از
طرف جنود کفر وضلالت عمر بن سعد لعین نیز صف آرائی کرد وعدد
ایشان بروایتی زیاده از بیست ودو هزار نفر بودند ودر حدیث
دیکر که از جناب صادق ع روایت شده است که سی هزار نفر بودند
ودر روایت دیکر است که زیاده از سی هزار نفر بودند ودر حدیث
دیکر است که روزی مظلوم کربلا در اغوش حضرت خیر النسا بود که سید
انبیاء بر انحضرت وارد شد وان بزرکوار را کرفته در اغوش
مرحمت خود جای داد وفرمود که ای فرزند خدا لعنت کند کشندکان
ترا ولعنت کند عریان کنندکان ترا وحکم فرماید در میان من و
انها که اهانت وخواری میرسانند بتو واذیت میکنند ترا چون
ان معصومه این کلمات از پدر بزرکوار شنید یا ابه ای شیء تقول
یعنی ای پدر این کلمات چه بود که فرمودی انحضرت فرمود ای دختر
من بخاطر اوردم ان اذیتها وظلمها ومکر وحیلها که بعد از من
حسین میرسد بعد از من وتو وابن مصیبت در روزی باو میرسد
که او در میانه کروهی واقع شود که کثرت جمعیت ایشان کویا مثل
عدد ستارهای اسمانست مولف کوید که انچه بر این خادم علوم
اخبار معلوم شده انست که عدد لشکر کفار زیاده از ان بوده که توان
احصا نمود زیرا که در حدیث است که کویا سیلی امده بود وسوار
وپیاده اورده بود خلاصه کلام انکه عمر سعد مردود از طرف
صف ارائی نمود ودر میان هر سلسله وقبیله علمی بر پا نمود واز برای
هر طایفه مکانی وجائی معین کرد ومیمنه نامیمون لشکر کفر
اثر را بعمرو بن حجاج بی ایمان سپرد ومیسره خاسره را بشقی ترین
همه ایشان شمر ذی الجوشن واکذاشت وعمرو بن قیس را سرکرده

سواران

سواران کردانید وشبث بن ربعی را بزرک پیاده کان قرار داد
وعلم ظلم شیم را بدست درید غلام بد فرجام خود سپرد وبصدای
بلند در میانه لشکر خود فریاد کرد که در اطراف وجوانب حسین
ویارانش احاطه کنید ومانند حلقه کرد اکرد ایشانرا بکیرید
که از هیچ طرف نه کسی باعانت وبیاید ونه او بتواند فرار نماید
پس از همه طرف کرداکرد انحضرت واصحابش را کرفتند واغربتا
حضرت سید سجاد میفرماید که چون پدر بزرکوارم بیشتری لشکر
اعدا را باین قسم مشاهده نمود در میانه هر دو لشکر ایستاد
ودستهای خود را بجانب اسمان بلند کرد وباپروردکار خود
مناجات میفرمود که خلاصه مضمون ان اینست که ای خداوند توئی
در هر همی وغمی تو توئی محل امیدواری من در هر شدتی وتوئی
که در هر امری که بر من وارد شود مایه اعتماد وامیدواری
منی ای چه بسیار غمهای بزرک که بر من وارد شود که عقلهای عقلا
دران ضعیف کردیده وراه چاره دران سد شده ودوستانم
ان عاجز کردیده اند ودشمنانم دران زبان شماتت کشوده اند و
ان بجناب تو عرض کرده ام وشکوه از ان بجانب تو نموده ام واز غیر
تو روی کردانیده ام وبجناب تو روی اورده ام پس از لطف خود
تو فرج عطا فرموده وان غصه را بر طرف نموده وتوئی ولی هر نعمت
وصاحب هر حسنه ومنتهای هر رغبت مولف کوید که خدا لعنت کند
بر دنیا واهل دنیا خصوص بر اهل کوفه وشام که اصلا انقدر
بانجناب که حجة خداوند بود بر اهل اسمانها وزمینها نکردند
بلکه فرصت ندادند که مناجاترا با حضرت قاضی الحاجات باخر
رسانند ودر همان ساعة خیر کی کردند واز اطراف وجوانب

محل اعتماد منی

روی بخیمهای حرم آوردند پس دیدند که در عقب خیمها در خندقها آتش
برافروخته است ایستادند و شمر شریر فریاد زد که یا حسین اتعجلت
بالنار قبل یوم القیمة ای حسین پیشی گرفتی باتش قبل از آتش روز
قیامت پس آنحضرت فرمود که کیست فریاد زننده و چنان میدانم
که شمر باشد اصحاب عرض کردند بلی شمر لعین است فقال الحسین ع
یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا یعنی ای پسر گوسفند چران
وای ولد الزنا تو سزاوارتری باتش دوزخ که سوخته شوی
پس مسلم بن عوسجه اسدی رض پیش امد و عرض کرد یا ابن رسول الله
رخصت فرما که اینملعون را بتیری هلاک کنم فان الفاسق من
اعداء الله وعظماء الجبارین وقد امکن الله منه بدرستی که این
فاسق از دشمنان خداوند و از سرکردهای جبارین است و خداوند
هلاکت اورا از برای ما میسر کرده است پس آن بزرگوار او را
ندا داد و فرمود انی اکره ان ابدئهم بقتال یعنی دوست نمیدارم
که من ابتدا کنم با ایشان بمقاتله کردن و در حدیث است که در
انوقت لشکر نفاق اثر خیره گی و بیحیائی میکردند و نعرها میکشیدند
و سخنان نالایق و ناسزا میگفتند پس آن غریب مظلوم که همه جانهای
شیعیان بفدای او و غربت او شود از برای اتمام حجت فرمود
از خیمهای جلال تشریف بیرون آورده پیش روی آن بزرگوار
بریر بن خضیر همدانی میرفت آنحضرت به بریر فرمود که تو اول
پیش برو و با ایشان سخن بگوی پس بریر نزدیک آن قوم بیحیا
بدفرجام آمده فرمود که ای قوم از پروردگار خود شرم کنید
اینک اهل بیت پیغمبر که جناب محمد مصطفی ص است و پیغمبر
شما ست در این روز در میانه لشکر شما گرفتار گردیده و

و در این

و در این سراپردهاست ذریه طاهره رسول و عترت طاهره رسول
و دختران و حرم محترم پس بگوئید که از جانب خدا و رسول چه
دلیل و برهان دارید که با ایشان نزاع کنید و این نوع سلوک
نمائید ای قوم غرض شما از این عمل چیست فقالوا نرید ان نمکن
منهم الامیر ابن زیاد فیری رایه فیهم پس لشکر کفار و آن ابالسه
خونخوار گفتند که غرض ما اینست که ایشانرا نزد امیر ببریم و امیر را
بر ایشان مسلط و صاحب اختیار سازیم تا آنچه رای وی بر آن قرار
گیرد در حق ایشان بعمل آورد پس بریر با ایشان فرمود که آیا راضی
نمیشوید که مراجعت فرماید بخانه و وطن خود که در مدینه رسول
در جوار جد عالیمقدار او است و در آنجا ساکن و مجاور گردد جواب
گفتند نه بریر فرمود ای جماعة بد عهد بی میثاق آیا فراموش کرده
اید آن نامه هائی را که باو نوشته اید و عهدهائی که با او
کرده اید که با نها وفا کنید و خداوند عالم را در آن عهدها شاهد
گرفته اید وای بر شما که اهل بیت پیغمبر خود را بجانب خود
خواندید و چنان وانمودید که جانهای خود را در راه رضای
ایشان نثار خواهید کرد و حال که بر شما وارد شده اند خیمهای
شما گردیده اند اراده دارید که ایشانرا گرفته بدست دشمن
ایشان ابن زیاد و یزید بسپارید بعلاوه اینکه آب فرات از
ایشان مضایقه میکنید آیا این عوض جان نثاری و رعایت
شما ست بد رعایت کردید حق پیغمبر خود را در باره ذریه
او خداوند شما را در روز قیامت از آب کوثر و رحمت خود
محروم گرداند که بد امتی بوده اید شما چون سخنان بریر باینجا
رسید ملعونی فریاد برکشید که ای بریر چه میگوئی گوش ما

اوفى تعجيل في بذل نفسه في جهاد الاعداء فكان له البشرى بالوصول
الى مقام القرب واللقاء المقتول بسيف المحبة والولاء
بقول من قتله فاناديته من خالق الارض والسماء مجروح
الجوارح ومرضوض الاعضاء ومذبوح الراس والوريد من القفاء
الامام المبتلى بابتلاء البلاء سبط رسول الثقلين ابى عبد الله
الحسين صلوات الله عليه في الدارين ودر احاديث معتبره وارد
شده است كه چون صبح عاشورا طالع گرديد جناب سيد الشهداء
عليه السلام با قليل اصحابى كه براى انحضرت باقى مانده بود از
خيمه جلال تشريف بيرون آورده در مقابل لشكر عمر سعد صف
كشيدند وان يادگار حيدر كرار در ميانه دو لشكر ايستاد عمر
سعد را ديد كه همه بزرگان و بتان عرب را در اطراف خود جمع نموده
وخود چون بت بزرگ در ميانه ايشان ايستاده مشغول بتدبير
كيفيت محاربه ومقاتله است پس انحضرت بنداى بلند فرمود كه
اى قوم ساكت شويد تا با شما سخنى چند بگويم انقوم بى شرم ساكت
نشدند پس دفعه ديگر باواز جلى فرمود كه واى بر شما چرا ساكت
نميشويد تا شما را راه نمائى كنم براه نجاة اى قوم هر كه مرا اطاعت
كند خواهد بود از راه يافتگان وهر كس خلاف فرموده مرا كند
خواهد بود از هلاك شدگان ونيستيد كه بشنويد سخن مرا
به جهتى كه پر كرده ايد شكمهاى خود را از حرام وقلبهاى شما
همه سرنگون شده وبر انها مهر گذاشته شده واى بر شما آيا
آرام نميگيريد آيا گوش نميگيريد پس از مبالغه انحضرت همهمه
در ميان لشكر عمر بن سعد افتاد كه با يكديگر گفتند چرا گوش
بسخنان اين بزرگوار نميدهيد تا مطلع شويم كه چه ميگويد چون

سخنان تورا نميشنوند وما دل با مثل اين حرفها نخواهيم داد [illegible]
در جواب فرمود كه حمد ميكنم خداوند را كه ملعنت وشقاوت وكفر
شماها را بمن شناسانيد ودانستم كه شما چگونه امتى بوديد پس
روى خود را باسمان كرد وعرض كرد كه الهى بسوى تو بيزارى
ميجوييم از اينقوم خداوندا انتقام خود را در ميانه ايشان انداز
وغضب خود را بر ايشان مسلط فرما تا انكه بر تو وارد شوند وحال
انكه تو بر ايشان خشمناك بوده باشى پس انجماعة بدعاقبت چون
ديدند كه از براى او جوابى ندارند بر يزيد او تير باران كردند چون
آن اخلاص كيش بزرگوار از هدايت آن قوم نابكار مايوس شد
بخدمت سيد الشهداء مراجعت نمود مؤلف گويد كه چون در صبح روز
عاشورا بر يزيد او تير باران كردند مثل سيد الشهداء سيد ومولائى
داشت كه رجوع بسوى او نمايد وچون بخدمة آنجناب سيد همه
اصحاب بود او جمع شدند واو را بجهة جراحات تير كه باو رسيده
بود تسلى دادند آه آه وامظلوماه كه در وقتى [illegible] عاشورا
چون غريب نينوا وخامس اصحاب كسا را از چهار جانب تير باران كردند
كسى نبود كه آن جناب را تسلى دهد وخود را در عوض آنجناب
نشانه تير بلا گرداند مگر زنان ودختران كه در خيام طاهرات
بودند بجز ناله وگريه وزارى وبيقرارى كارى ديگر از ايشان
نمى امد ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون وسيعلم
الذين ظلموا آل محمد اى منقلب ينقلبون

مجلس چهارم در اتمام حجت خامس آل عبا صبح عاشورا وبعضى [illegible]

الحمد لله الذى جعل يوم العاشورا يوم المحنة والبلاء لاهل بيت
الرسالة ولكن اخلص اولاد لسيد الشهداء وزين السعداء الذي

چون ساکت شدند آن لسان الله ناطق شروع فرمود به بیان و
فرمود الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفة
باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته والشقی من فتنته
یعنی حمد مخصوص خداوندی که خلق فرمود دنیا را پس گردانید
او را خانه فانی بی اعتبار و آن خانه ایست که روی میکرداند
با اهلش از حالی بحالی دیگر پس فریب خورده آنکسی است که
دنیا او را فریب داده و شقی و بد عاقبت آنکسی است که بدنیا
فریفته شده فلا تغرنکم هذه الدنیا پس مغرور نکرداند
شما را الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها پس بدرستی که دنیا
قطع میکند امید هر کسرا که اعتماد کند براو و تخیب طمع من طمع
فیها و نا امید میکرداند طمع هر کسرا که خواهش دارد کند
و اریکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم و بتحقیق
که می بینم شما را که اجتماع کرده اید بر امری که بخشم آورده اید
خداوند را در آن امر بر شما و اعرض بوجهه الکریم عنکم و روی
کرمش را کردانیده است از شما واحل بکم نقمته و وارد کردانیده
است بر شما انتقام و عذاب خود را و جنبکم رحمته و دور کرده
از شما رحمت خود را فنعم الرب ربنا و بئس العبد انتم خوب پروردگاری
کاری است پروردگار ما و بندگانی بد میباشید شما اقررتم
بالطاعة وآمنتم بالرسول محمد اقرار کردید بالطاعة و ایمان
آوردید برسول که محمد است ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته
و تریدون قتلهم و پس از ایمان آوردن بحضرت رسالت مهیا
شده اید از برای جنگ کردن با ذریه آنجناب و عترة طاهره او
و اراده دارید که بقتل رسانید ایشانرا لقد استحوذ علیکم

الشیطان

الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم و بتحقیق که مسلط شده
بر شما شیطان و از یاد شما برده است ذکر خدا و نه عظمت را فتبا
لکم و لما تریدون پس جدائی و انقطاع باد در میانه شما و آنچه
اراده کرده اید که بعمل آورید چون کلام آن بزرگوار باینجا رسید
فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس روی مبارک را بجانب
اصحاب و دوستان کرد و فرمود هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم
فبعدا للقوم الظالمین یعنی اینملاعین قومی هستند که کافر
شده اند بعد از ایمان آوردنشان پس دور باد از رحمت الهی
جماعت ستمکاران پس دفعه دیگر از برای تمام حجت آن حجة الله
علی العالمین روی مقدس خود را بجانب آن اشقیا کردانید
و بصدای بلند که صحرای کربلا را پر کرده بود و هر دو لشکر میشنیدند
فرمود که ایجماعت نسب مرا بیان کنید و نظر کنید که من کیستم
و رجوع کنید بنفوس شریره ملعونه خود و سرزنش کنید خود را
بر عمل خود شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که جدم رسول
خدا است ایشان عرض کردند بلی خدا را گواه میگیریم که خوب
مطلع هستیم و دانائیم که فرزند رسولی پس فرمود شما را بخدا
قسم که میدانید که پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا
و جده ام خدیجه و عمم جعفر و حمزه است گفتند میدانیم فرمود آیا
میدانید که این شمشیر رسولخدا است که من حمایل کرده ام پس بدست
مبارک اشاره بفرق همایون کرد و فرمود که شما را بخدا قسم
میدهم که میدانید که این عمامه رسولخدا است که بر فرق خود
گذاشته ام باز ایشان گفتند که میدانیم مؤلف گوید که خدا لعنت
کند آن قوم را که با وجود آنکه میدانستند بعلم خود عمل نکردند

و در آنوقت که آن غریب مظلوم بر زمین کربلا افتاده بود و بر خواست
و نشست کر ناکاه ملعونی که او را مالك بن بشر میکفتند از عقب
سر آنحضرت در آمد و عمودی بر فرق همایون آن بزرکوار زد
که فرق مبارکش چون فرق بناخوش شکافته پدرش شکافت
و همان عمامه رسول در هم درید و پر از خون شد آه و امصیبتا
که بهمین قدر اذیت اکتفا نکردند و آن عمامه را بغارت بردند
و آن سر مقدس را بر سر نیزه ها کرده شهر بشهر و دیار بدیار کردانیدند
و در مجالس شراب حاضر ساخته قضیب خیزران بر لب و دندان
نازنینش زدند الحاصل باز آنحضرت بصدای بلند فرمود که ای قوم
آیا بکوش شما نرسیده است که رسول خدا در حق من و برادرم حضرت
امام حسن فرموده که هذان سیدا شباب اهل الجنة ای قوم اکر
تصدیق قول من میکنید در آنچه میکویم که راست است و حال آنکه
هرچه میکویم راست است و بحق خداوندی که هرکز قصد دروغی
نکرده ام زیرا که دانسته ام که خداوند جلیل ناامید میفرماید
از رحمت خود کسی که دروغ کوست پس چرا با من اینکونه سلوك
مینمائید و اراده کشتن مرا دارید و اکر دروغ میپندارید
بدرستی که در میانه شما هستند جمعی که اکر از ایشان سؤال
کنید خبر دهند شما را بصدق کفته من سؤال کنید از جابر بن
عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد و ابو برزه
اسلمی و زید بن ارقم و انس بن مالك تا خبر دهند شما را که خود
شنیده اند همین حدیث شریف را از حضرت رسول که در حق
من و برادرم فرموده فقال یا قوم اما فی هذا حاجز لکم عن سفك
دمی آه و امظلوما که فرمود ای جماعة بیحیا آیا همه این سخنان کر شما

کفتم

کفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد از ریختن خون من که دنیا
سخن آنحضرت شمر شریر بی ایمان آن سرکرده اهل نیران فریاد زد
که ای حسین این سخنان تو بی فایده است یا دست به بیعت امیر کا
یا بمحاربه قیام نمای حضرت جواب شمر نفرمود و باز بصدای بلند
فرمود که ای قوم آیا میخواهید مرا بقتل رسانید در عوض آنکه
کسی از شما ها را کشته ام یا آنکه از شما مالی را تلف کرده ام یا
کسی را مجروح کرده ام که قصاص کنید مرا و حال آنکه هیچیك
از اینها از من صادر نشده پس چون این کلام از آن حجة ملك
علام شنیدند جمیعاً ساکت شدند و احدی جواب نکفت و متحیر
شدند که چنین کلمات را چه کونه جواب بکویند و چونکه آنجناب
دید که همه سکوت کرده اند و اصلا جواب نمیکویند جمعی از رؤسا
و بزرکان ایشان را صدا زد و فرمود ای قوم ای شبث بن ربعی
و ای حجار بن حر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حرث آیا شما
نامها ننوشتید بمن که همه درختهای ما میوه اش رسیده و همه
زراعتهای ما سبز و خرم کردیده و از برای نصرة و یاری تو همه
لشکرهای ما مسلح و مکمل و آماده نموده ایم کو وعدهای شما
و صدق قول شما در کتاب بحار روایت شده که چون این کلام
آن بزرکوار کفته شد عمر سعد فریاد زد که مکذارید که حسین
اینقدر سخن بکوید و را جواب دهید که او پسر علی ابن ابی طالب است
والله که اکر در میان شما همین قسم یکروز دیکر هم بایستد کلام
او قطع نخواهد شد و از حرف زدن مانده نخواهد شد پس شمر
حرامزاده قدم جرأت در میان نهاده عرض کرد که یا حسین اینقدر
که حرف زدی خوب حالی بکن تا بفهمیم کلام ترا آن بزرکوار

فرمود که میگویم از خداوند بزرگ و متقی و پرهیزکاری پیشه
کنید از برای خود ولا تقتلونی فانه لا یحل لکم قتلی و لا انتهاک
حرمتی ای شمر غدار میگویم که دست از کشتن من بدارید و حرمت
مرا در هم نشکنید زیرا که من پسر دختر پیغمبر شمایم و جدهٔ من
خدیجه زوجه پیغمبر شماست و مادر من دختر پیغمبر شماست و البته
بشما رسیده است قول پیغمبر شما که فرموده است که الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة پس اشعث بن قیس پیش آمد و عرض کرد
که ما این سخنان را نمیدانیم و گوش باین حرفها نخواهیم داد ولکن
بدان که سخن ما اینست که دست از بزرگی بردار و در فرمان
پسر زیاد در آی و بگو حکم او راضی شو که او و اصحاب و دوستان
او با تو رفتاری نخواهند کرد که مرضی طبع تو نباشد بلکه بهمان
نوع که خواهش تو است بعمل خواهند آورد پس آن برگزیدهٔ خلاق
زمین و آسمان در جواب آن ملعون فرمود که والله لا اعطیکم بیدی
اعطاء الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید یعنی والله دست بیعت
بشما نخواهم داد و از برای مثل شما اقرار بندگان و غلامان
نخواهم کرد پس بندای بلند فرمود یا عباد الله بدرستی که من
پناه میبرم بخداوند خود و پروردگار شما که شما مرا سنگ
باران کنید و پناه میبرم بپروردگار خود از هر متکبری که ایمان
نیاورده بروز حساب آگاه باشید ای قوم که حجة الهی بر شما تمام
کردم و راه خیر و شر را بشما نمودم ولکن بدانید که جهاد خواهم
کرد با این گروه بسیار با اینکه کم است ذوقه و اصحاب من چون
سخنان آنحضرت باینجا رسید و زنان و طفلان شنیدند بناله
و افغان در آمدند و صدای گریه و زاری ایشان بلند شد

چون صدای ایشان بگوش آنحضرت رسید بسیار متألم گردید
و بی اختیار اشک از چشم مبارکش فرو ریخت و فرمود لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم پس آنحضرت نظر بعقب کرد عباس و علی
اکبر را دید فرمود که بروید و بزنان و خواهران خود بگوئید که گریه
شما نزدیک است بعد از ساعة دیگر بسیار خواهید گریست هنوز مصیبت
عظمی بشما نرسیده پس حضرت عباس و علی اکبر بفرموده آن امام
تشنه جگر بنزد خواهران آمدند و گفتند شما را چه میشود میخواهید
شماتت اعدا بر ما را است آورید البته ساکن شوید که گریه کردن
شما عقبه دارد پس ایشان را ساکت کردند و در حدیث است که آن
آنحضرت فرمود که کجاست عمر سعد که مرا با او شغلی است آن شقی
چون از خواستن آنجناب او را آگاهی بهم رسانید اکراه داشت که
بخدمت آنجناب مشرف شود چون آمد آنحضرت فرمود که ای عمر
تو مرا بقتل میرسانی بگمان اینکه ترا والی خواهد کرد ابن حرام زاده
و لد حرام زاده در ملک ری و بلاد جرجان ای عمر والله که تو بارزوی
خود نخواهی رسید و این کلام عهدی باشد در میان من و تو و آنچه
میخواهی و میتوانی بکن که هرگز بعد از شهید شدن من
خوشحالی نخواهی دید نه در دنیا نه در آخرت گویا می بینم که سر ترا
در کوفه بر نیزه کرده اند و اطفال آنرا بازیچه خود کرده اند
پس آن بی عاقبت از شنیدن این کلام خشمناک گردید و روی
نحس خود را گردانید و بمکان خود برگردید و در وقت بلشکر
شقاوت اثر خود کرد و بصدای بلند گفت ما تنتظرون به احملوا
باجمعکم انما هی اکلة واحدة یعنی چه انتظار میکشید در حق حسین
باید جمیع لشکر بیکدفعه بر او حمله کنید که او با لشکر یک لقمه

بیشتر نیست آه واحزناه واغربیاه که بگفته اشقی بی ایمان همه
لشکر شقاوت اثر بر آنمقتدای جن و بشر حمله ور گردیدند و تیرها
و نیزها و آلات حرب بر آن بزرگوار و اصحابش بکار بردند در بعضی
از کتب مراثی ذکر شده که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا
بر قبه خیمه جلال سلسله مظلومان و شهیدان واقع شد
و جناب زینب خاتون محزون مطلع شد ناله غریبانه از دل پر آه
کشیده و از سینه مصیبت دیده بر کشید بنوعی که دل اهل بیت
از جا کنده شد و همه بناله در آمدند پس مظلوم کربلا و خامس
آل عبا فرمود که ای جان خواهر این ناله از چه بود که همه شانرا
از قلب ربود آنمکرمه عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام
خاندان رسالت و عزت درهم شکسته کار بجائی رسیده که تیر
بر خیمه خامس آل عبا میزنند آن بزرگوار فرمود که ای خواهر زینب
اگر بجهة خوردن یکتیر بر خیمه برادرت چنین ناله کنی پس چه خواهی
کرد که در آخر این روز همه اعضا و جوارح مرا و اولاد و اقربا و
دوستان مرا از ضرب تیر و نیزه و خنجر و شمشیر پاره پاره مشاهده
کنی در کتاب بحار وارد شده است که در صبح عاشورا که آنحضرت
بر آنجماعة بد عاقبت اتمام حجة فرمود در اثنای گفتگو فرمود ای
قوم آیا نمیدانید که پدر بزرگوارم صاحب اختیار حوض کوثر است
هر کسرا بخواهد آب میدهد و هر کسرا نخواهد مثل شتر جرب دار
میراند مؤلف گوید که هرگز خداوند همان شمر را از آتش جهنم خالی
نگرداند که در وقت شهادة مظلوم کربلا در شدة تشنگی بوده
با نملعون از برای اتمام حجت فرمود که ای شمر اگر از قتل من نمیگذری
بدانکه من بسیار تشنه ام مرا قدری آب بیاشامان آنملعون

از روی

از روی استهزا و سخریه گفت ای پسر ابو تراب آیا نیستی تو که گمان
میکنی که پدرت ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد
پس در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری والحاصل ترا
تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادة رسانید پس آنجناب فرمود
که ای قوم آیا نمیدانید که روز قیامت لوای حمد بدست
جد بزرگوار من است پس آنجماعة عنادا مکابره جواب دادند که آری
حسین ما همه این سخنانرا شنیده ایم و میدانیم ولکن نحن غیر
تارکیک حتی تذوق الموت عطشانا یعنی دست از جان تو بر نمیداریم
تا آنکه شربت ناگوار مرگرا و قتل را بچشی در حالتیکه در شدة
تشنگی باشی پس چون آنحجة خداوند دید که بر قلبهای سخت
ایشان اصلا نصیحت و موعظه اثر نمیکند پس بدست مقدس
ریش مبارکرا گرفت و در آنوقت از عمر شریف آنجناب پنجاه و هفت
سال منقضی شده بود و روی مبارکرا باسمان کرده فرمود
که شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتی که گفتند عزیر پسر
خداست و بر نصاری زمانی که گفتند مسیح پسر خداست و
شدید خواهد شد غضب خدا بر مجوس چون آتش پرستی اختیار
کردند و اشتد غضب الله علی هذه العصاة الذین یریدون قتل
ابن نبیهم یعنی شدید خواهد شد غضب الهی بر آنجماعة که اراده
قتل پسر پیغمبر خود را دارند و برگردید و مهیای جهاد گردیدند
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهل یکم در شهادت حر بن یزید ریاحی

نحمدک یا من یحب التوابین و یحب المتطهرین و نشکرک یا

غافر ذنوب المستغفرین اهدنا الی طریق الانابة وصراط الاستنابة
بحرمة فخر الابرار سید الخافقین وسند الاحرار ابی عبد الله
الحسین المقتول بید الاشرار صلوات الله علیه وعلی اولاده
الاطهار اما بعد مرویست که حق تعالی وحی بداود فرستاد
که هیچ چیز نزد دوست تر از ناله وگریه گناهکاران ندارم که
ایشانرا بجز از من فریاد رسی نیست و روایت کرده اند که هر شب
فرشتگان از آسمان ندا میکنند که هل من سائل تائب یا
هیچ سائلی هست که توبه از گناهان کند و از ما طلب آمرزش
کند تا درهای دوزخ را بروی او ببندیم و هشت در بهشت را
بروی بگشائیم حق تعالی میفرماید ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وآمنتم یعنی مرا با عذاب کردن شما چه کار بود اگر شکر میکردید
وایمان می آوردید از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که توبه
شش شرط دارد اول پشیمانی از گذشته دویم باز داشتن
نفس را از آینده سیم رد حقوق چهارم ادا فریضه پنجم
گوشت حرام خود را بریاضت زایل کردن ششم نفس را الم طاعت
چشانیدن بعد از انکه حلاوت معصیت چشیده باشد هر گاه باین
شش کار در گناه کار قیام نماید توبه اش قبولست حضرت رسالت
فرمود که خلایق آن بنده که فردای قیامت چون نامه عملش بدستش
دهند در زیر هر گناهی استغفر الله نوشته باشد پس ای شیعه
هر گاه گناهی از تو سر زند استغفار کن از آن گناه کن چنانکه
مذکور شد هیچ میدانی که بهترین توبه کنندگان که بود مفخر
احرار و اول جان نثار فرزند حیدر کرار سید الشهداء
حر بن یزید ریاحی است شیخ مفید ره روایت کرده است که

چون صبح عاشورا سید الشهداء اتمام حجت بر ان قوم بیحیا نمود
حر بن یزید ریاحی که در سلک ملازمان عمر سعد بود چون سخنان
آن سر سلسله اهل ایمان و جوابهای آن بی ایمانانرا شنید یقین
کرد که آن اشقیا مصمم قتل فرزند سید انبیا شده اند روی خود را
بجانب عمر سعد کرده گفت ای عمر اتقاتل انت بهذا الرجل یعنی
ای عمر آیا تو مقاتله میکنی با این مرد قال ای والله قتالا ایسره
ان تسقط الرؤس وتطیح الایادی در جواب گفت بلی بخدا قسم
چنان قتالی کنم با او که آسان ترکاری که شود این باشد که سرها
از بدنها جدا شود و دستها از شانها منقطع گردد حر گفت که آیا
آنچه حسین بشما فرمود که برود بخانه و آشیانه خود رضای
شما در او چیست عمر گفت که اگر با من بود راضی میشدم و لیکن
امیر شما ابن زیاد راضی نمیشود پس چون حر از حقیقت نیت عمر
سعد مطلع شد بتدریج اسب خود را از لشکرگاه عمر بطرف
ملازمین امام مظلوم حرکت داد پس قرة بن قیس که از اقوام
حر بود نزدیک او آمد حر با وگفت که امروز اسب خود را آب
داده گفت نه پس حر روانه شد وا وگمان کرد که حر میرود
اسب خود را آب دهد قره گفت والله اگر میدانستم که حر بخدمت
امام حسین ع میرود هر اینه بهمراه او میرفتم پس حر در بین راه
بمهاجر بن اوس رسید مهاجر با وگفت که ای حر اراده داری
که بر لشکر امام حسین حمله کنی حر جواب او را نداد و استخوانهای
او چنان میلرزید که گویا صدا میکرد مهاجر گفت ای حر این چه
حالتست که در تو مشاهده میکنم هرگز ترا باین حالت مشاهده
نکرده ام حر گفت والله خود را در میانه بهشت و دوزخ مترد

میبینم و بحق خداوند قسم که هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمیکنم اگرچه
بند از بند من جدا کنند و مرا بسوزانند پس تازیانه بر اسب خود
زد و از لشکر عمر بن سعد خود را بلشکر حضرت امام حسین ع رسانید
پس هر دو دست خود را بر سر گذاشت و بصدای بلند عرض کرد
اللهم الیک انیب فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک
و اولاد نبیک یعنی بار خدایا بسوی تو بازگشت نمودم پس توبه
مرا قبول فرما و بر من ببخشای بتحقیق که ترسانیده ام دلهای
دوستان ترا و قلبهای اولاد پیغمبر ترا پس خود را بخدمت
جناب سید الشهداء رسانید و عرض کرد که فدای تو شوم یا ابن
رسول الله منم آنکسی که مانع شدم جناب ترا که بوطن اصلی
خود بر گردی و راه را بر شما بستم و کار را بر شما تنگ کردم و در
این زمین بی آب و علف شما را فرود آوردم و لیکن گمان نداشتم
که این جماعة بی شرم و حیا با شما این نوع سلوک و رفتار خواهند
کرد و باین شدة بر شما تنگ خواهند گرفت یا ابن رسول الله
والله اگر میدانستم امروز را هرگز بی ادبی بشما نمیکردم و سر
راه بر شما نمیگرفتم یا ابن رسول الله حال از کرده خود پشیمانم
آیا توبه من قبول میشود یا نه پس آنفرزند رحمة للعالمین
فرمود ای حر بلی خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس حر
عرض کرد که بفدای تو شوم که اول کسی که بر سر راه جناب
تو و اهل و عیال تو آمد من بودم حال التماس من آنست
که اول کسی که جان خود را بفدای تو کند من باشم و اول کسی که
با جناب جدت محمد مصطفی ص مصافحه کند نیز من باشم آیا میشود که
مرا رخص جهاد فرمائی آنجناب التماس او را قبول فرموده و او را

اذن جهاد داده مرخص فرمود پس حر با شوق بسیار و شعف
بیشمار روانه میدان کارزار شده و مکرر این اشعار را باواز
بلند میخواند امیر حسین و نعم الامیر له لمعة کالسراج المنیر
پس روی باهل کوفه کرد و گفت ای اهل کوفه مادرهای شما
بعزای شما بنشیند آیا این بنده صالح شایسته را با این بزرگی
که بجانب خود دعوت نمودید چون بدیار شما آمد او را تنها
گذاشتید سخن شما این بود که جان خود را بفدای او نمائید
حال از کجای انصاف است که اطراف او را گرفته میخواهید او را
بقتل برسانید و چون مرغ شکاری بچنگالهای خود او را گرفته اید
و اطراف او را بلشکرهای خونخوار بسته اید و نمیگذارید که
بهیچ طرف از اطراف مملکت الهی که با این وسعت است برود نه
بوطن خود و نه بجای دیگر از شهرها و صحراها و کوهها و مانند
اسیری است که در دست شما مبتلا شده است که بر تحصیل نفع و دفع
ضرر خود اصلا قدرت نداشته باشد ای قوم هیچ میدانید که
با او چه سلوک نموده اید همین بس که منع کرده اید از او آب
فرات را و بر روی اطفال و زنان او بسته اید که یهود و نصاری
و مجوس از آن می آشامند و همه جانوران از او می آشامند
خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که او را تشنگی کشت
و در حدیث دیگر است که چون لشکریان دیدند که حر بحرب ایشان
آمده او را از اطراف تیرباران کردند آنشجاع نامدار سینه
خود را سپر تیر بلا کرده بود و از پیش روی حضرت امام حسین
بجای دیگر نمیرفت که ناگاه عمر بن سعد غلام خود را با لوای او طلبیده
و در زیر لوا ایستاد و تیری در کمان کین گذاشت و بجانب آن

امام غریب انداخت و فریاد زد که ای کروه کوفه و شام
شهادة دهید که اول کسی که تیر بجانب این سید بزرکوار انداخت
من بودم پس جمیع لشکر آن بزرکوار را با اصحابش تیرباران
کردند و کسی نماند از لشکر آنحضرت مکر آنکه مجروح شد پس حر
مشغول مجاهده شد و این رجز را میخواند انی انا الحر ومأوی
الضیف ، اضرب فی اعناقکم بالسیف ، عن خیر من حل بلاد الخیف
اضربکم وما اری من حیف ، پس هجده نفر از ملاعین را کشت
و در حدیث دیکر است که چهل سوار و پیاده را کشت تا آنکه اسب
او را پی کردند پس حر پیاده مشغول محاربه شد و این اشعار را
میخواند ، انی انا الحر ونجل الحر ، اشجع من ذی لبد هزبر ، ولست
بالجبان عند الکر ، لکننی الوقاف عند الفر ، و در حدیث
دیکر است که این رجز را میخواند در حین جهاد کردن آلیت لا اقتل
حتی اقتلا ، اضربهم بالسیف ضربا معضلا ، لا ناقل منهم ولا مهللا
لا عاجز منهم ولا مبدلا ، احمی الحسین الماجد المؤملا ، پس در
مقام جان نثاری اینقدر مجاهده کرد و مقاتله نمود که از
برای او قوه جدال نماند پس ناکسی از لشکر شقاوت اثر چنان
زخمی بر او زد که برخاک افتاد جمعی از اصحاب سعادة مآب
دویدند و آن سعادتمند را از معرکه قتال بر داشته بخدمة
سید الشهداء آوردند مؤلف کوید که در حدیث معتبر است که
آن وقت که اصحاب امام مظلوم حر را بخدمة آنجناب آوردند
هنوز از برای او قلیل رمقی بود پس آنسرور بر سر او تشریف
آورد و دست مبارک خود را بر سر و صورة او میمالید و مکرر
میفرمود که انت الحر کما سمتک امک وانت حر فی الدنیا والآخرة

مؤلف

مؤلف کوید که هیچ شهیدی در روز عاشورا مثل مظلوم کربلا
جناب سید الشهداء بیغمسار کشته نشد زیرا که حر را که اصحاب
از قتلکاه بخیمکاه آوردند و حضرت دست بر سر و روی او
میمالید و او را نوازش میفرمود آه وامظلوماه که بعد از
برخاک افتادن پاره تن رسول کسی از دوستان باقی نمانده
بود که آن بدن چاک چاک را بخیمکاه رساند بعلاوه آنکه در
اطراف او دشمنان هجوم آورده بودند هر ملعونی که بر
بالین آن مظلوم می آمد بآنجناب جراحتی میزد آه وامصیبتاه که
از کثرة آلات حرب که بر سر و روی آنجناب سید بود چون
خون چشمهای آن عین الله الناظره را کرفته بود هر کاه که
میخواست که بجانب خیمکاه نظر نماید تا ببیند چه بر سر اهل و
عیالش می آید دست بر چشمهای خود میکشید و آن خونها را
پاک میفرمود مؤلف کوید بفدای مهربانیهای اهل بیت عصمة
شوم زیرا که در حدیث است که چون خبر شهادة حر بسمع شریف
جناب سید الساجدین رسید و آنجناب مطلع کردید که مهمان
خانه ایشان شهید شده با غایت ضعف و ناتوانی از بستر بیماری
برخاست و بر سر آن شهید آمد و با این اشعار بر او ناله و نوحه
و دعا میکرد و میفرمود لنعم الحر حر ابن ریاحی ، صبور عند
مختلف الرماح ، ونعم الحر اذ نادی حسینا ، فجاد بنفسه عند
الصباح ، فیا رب اضفه بالجنان ، و زوجه مع الحور الملاح
زهی سعادة آن مجاهدی که مانند حر خود را از بندکی جنود
جهل رها و خود را بسلطان عقل و لشکر عقل رساند
اللهم اجعلنا من موالیه و موالی موالیه یا ولی المؤمنین والاحرا

ومحب المحسنين والابرار بحق محمد وآله الاطهار

مجلس چهل و نهم در شهادت حضرت عباس و برادران آنجناب

السلام عليك يا ابا الفضل العباس بن امير المؤمنين السلام
عليك يا ابن سيد الوصيين السلام عليك يا من تشرف قرينه
وهو من الساجدين السلام عليك يا ابن من اختضب لحيته
وهو من العابدين السلام عليك يا حامل اللواء يوم الوغا
وابن حامل اللواء في يوم الجزاء السلام عليك يا ساقي
الرجال والنساء في كربلا وابن ساقي المحبين من حوض خاتم
الانبياء السلام عليك ايها الساقي العطشان في البيداء
السلام عليك ايها الشهيد وابن الشهيد واخو الشهيد
ورحمة الله وبركاته صلى الله عليك وعلى اخيك وعلى الشهداء
معك والزائرين والمجاورين لك والباكين عليك
ورحمة الله وبركاته ولعنة الله على اعدائك والمجادلين
معك والظالمين في حقك بدوام بقاء الشهداء في اعلا
عليين وخلود اعداء الله في اسفل السافلين اما بعد
فقد قال الله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى
ترجمه آيه شريفه بنا بر قول مفسرين اينست كه بگو اى محمد كه سؤال
نميكنم از شما اى امتان بر زحمات و مشقاتى كه جهت هدايت
و اصلاح امر دين و دنياى شما در مقام قرب نبوت و رسالت
ميكشم مزد و اجرى مگر محبت ذوى القربى و شايد كه يكى از علتهاى
محبت ذوى القربى اين باشد كه كسى كه دوست و محب كسى
باشد پيوسته همراه دوست و محب خود خواهد بود و همراهى
كردن با ذوى القربى پيغمبر اسباب نجاة دنيا و آخرت است و بر

ظاهر است

ظاهر است كه رسالتى كه شخص را از كفر و شرك و ضلالت كه باعث
خلود نار است نجات دهد و مستوجب خلود رحمت نامتناهيه
الهى و وصول بنعيم جنة شود اجر و مزد او را نتوان بيان و احصا
نمود و جناب اقدس الهى جل شانه العالى دوستى ذوى القربى را
مزد اين عمل كه رسالت است مقرر فرموده و اگر كسى بديده
انصاف ملاحظه كند خواهد يافت كه مزد را هم براى انتفاع
و هدايت ما از ذوى القربى خواسته اند نه هدايت ايشان
انما پس در حقيقت هدايت و نجاة ما را نفع و اجر و مزد خود
شمرده اند و در حديث چند از طرق اهل سنت روايت شده كه
از رسول خدا سؤال كردند كه كيستند آن ذوى القربى كه واجب
فرموده است خداوند بر امت مودة و محبت ايشان را آنحضرت
فرمود كه مراد على و فاطمه و دو فرزند ايشان حسن و حسين است
و در حديث ديگر از طرق شيعه روايت شده است كه سيد انبيا
فرمودند كه كسى كه رعايت كند حق اقرباء بدو و مادر خود را
عطا كرده ميشود درجة هزار هزار درجه پس تفسير فرمود
درجات را بقصرهائى كه از طلا و نقره و زمرد و لؤلؤ و عنبر
و مشك و كافور است كه فاصله ميانه هر درجه تا درجه ديگر
پانصد ساله راه است پس آنحضرت فرمود كه كسى كه رعايت
كند حق اقرباء محمد و على را عطا كرده ميشود از فضائل و درجات
و زياده ميشود ثواب او همان قدر كه زيادتر است فضيلت
محمد و على بر پدر و مادر جسدانى مؤلف گويد كه شان مؤمن كامل
آنست كه رعايت احوال اقرباء رسول نمايد بمال و جان و دست
و پا و زبان و علم و عمل و عزة و تعارف و ادب و احترام و از جميع

از جهات ظاهریه و باطنیه نکذارد مکر انکه بقدر فوق
و طاقت رعایت حال ایشان کند که از جمله انها اینست که
دوستان ایشانرا دوست دارد و دشمن ایشانرا دشمن دارد و نیز
از انجمله اینست که در سرور ایشان مسرور باشد و در هم
و غم و الم و مصیبتهای ایشان محزون و مهموم و مغموم باشد
بشنو حدیثی را که از حضرت امیر روایت شده است که تا در
حق انجناب و اولاد بزرکوارش بموجب فرموده خود انسرور
عمل نمائی بدانکه از انسرور روایت شده که انحضرت فرمود
که خداوند جل شانه که محیط است بر کل اشیاء در میانه
جمیع موجودات اختیار کرد ما اهل بیت را پس اختیار فرمود
برای ما اهل بیت شیعیانی چند که یاری میکنند ما را
و خوشحال میشوند در زمان خوشحالی ما و محزون و غمکین میکردند
در زمان حزن و غم ما و مالها و جانهای خود را در راه ما بذل
میکنند و انجماعة از ما میباشند و بازکشت ایشان بسوی ماست
پس فرمودند که هر چشمی در قیامة کریانست و جز ان مکر چشم
کسی که خداوند مخصوص فرموده است بکرامة خود و کریسته
باشد بجهة انمصیبتها و بی احترامیها و بی ادبیها که بالنسبة بهم
فرزندمن بعمل بیاید مؤلف کوید که شکی نیست که نزدیکترین
ذوی القربی رسول خدا در زمین کربلای پر بلا جناب مظلوم
غریب سید الشهداء بود و بر ظاهر است که کریستن بر انمظلوم و
برادران و فرزندان و اعوان و انصار انحضرت جمیعا از جمله
کریستن بر ان بزرکوار است و از جمله مصائب و محن انسرور
شهادة برادر با جان برابرش حضرت عباس ع است احق

الناس

الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء یعنی سزاوار
ترین مردم از برای انکه بر او کریه کرده شود ان نوجوانی است
که شهادة او بکریه در اورد حضرت امام حسین علیه السلام را
در کربلای پر بلا اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرج
بالدماء و ان نوجوان ان سروریست که برادر انجناب است
و پدر هردو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و ابو الفضل
عباس است که بدن شریفش بخاک و خون مالیده شد
و من واساه لایثنیه شیء وجاد له علی عطش بماء و جان
خود را فدای برادر خود کرد و هیچ چیز نتوانست که او را از
برادرش جدا کند و با انکه بسیار تشنه بود در پیش روی
برادر بجهة اب با اعداء او مجاهده کرد و در فضیلت عباس
همین بس است که فرزند سید اوصیاء و برادر مهربان امام
حسن و امام حسین است و بعلاوه او را ماه بنی هاشم میکفتند
بجهة انکه در نهایت حسن و جمال و کمال بود و خط او نو دمیده
بود و لحیه مبارک او هنوز ظاهر نشده بود و چون بر اسبهای
بزرک سوار میشد پاهای مبارکش بزمین میکشید و علوم
بسیار از پدر و برادران بزرکوار خود اموخته در نهایت
تقوی و پرهیزکاری بود و از کثرة عبادة و سجده خداوند
علامت پیشانی نورانیش پینه بزرکی بسته بود و علی الدوام
در لیالی و ایام بلوازم عبودیت خداوند قیام و اقدام مینمود
و در فضیلت عباس بهمین حدیث اکتفا کنیم که در کتاب خصال
و امالی روایت شده که روزی نظر حضرت سید سجاد
بر عبد الله پسر حضرت عباس افتاد انحضرت کریست و فرمود

که هیچ روز سخت‌تر نبود بر رسول خدا از روزی که کشته شد
حمزه عم آنحضرت که او را از کثرت شجاعت شیر خدا و شیر رسول
میگفتند و بعد از آن سخت‌ترین روزها بر رسول خدا روز موته
جعفر پسر عمش بود پس جناب سید الساجدین فرمود که روزی
مثل روز عاشورا نیامد که سی هزار نفر بر مظلوم احاطه
کرده بودند که هر یک گمان میکردند که از این امة اند و حال
آنکه هر یک بخیال فاسد خود تقرب میجستند بکشتن پدرم و
ریختن خون او و هرچند پدر بزرگوارم ایشانرا موعظه فرمود
و بدین خداوند دعوت نمود کسی گوش بسخن او نداد و دین خدا را
قبول نکردند تا آنکه آنجناب را از روی سرکشی و ظلم و عدوان
بدرجه رفیعه شهادة رسانیدند پس آنحضرت فرمود که خدا
رحمت کند عمم عباس را که بتحقیق که اختیار نمود زندگانی پدرم را
بر زندگانی خود و جان خود را نثار او کرد و خود را در راه او
پاره پاره نمود تا آنکه هر دو دست او از بدن جدا شد پس
خداوند مهربان در عوض آن دو بال باو عطا فرمود که با آنها
با ملائکه در روضات عالیهٔ جنان طیران و پرواز میکند
مثل آنکه بجعفر طیار دو بال عطا فرموده است و ان للعباس
عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم
القیمة یعنی بدرستی که حضرت عباس را در نزد خداوند منزلتی
هست که رشک میبرند بدرجه رفیعه شهادة او همه شهداء
در روز قیامت مؤلف گوید ای دوستان اگر طمع آن دارید
که در روز قیامت با آن بزرگوار محشور شوید در هنگام شنیدن
مصائب و شهادة آنحضرت از گریه کوتاهی مکن و دعا کن که

پروردگار جلیل ما را از زیارت او در دنیا و از شفاعة
او در قیامت محروم ننماید و مجمل آنچه از اخبار در کیفیت شهادت
آن مظلوم معلوم شده این است که چون همه اصحاب و یاران سید
الشهداء بسعادة شهادة فایز شدند بنا بر آنچه شیخ مفید
در ارشاد و سید بن طاوس در ملهوف و شیخ ابو جعفر نما
در مقتل خود روایت کرده‌اند اینست که چون حضرت عباس بسیاری
از اقارب و اعوان خود را کشته دید برادران مادری خود
که عبد الله و جعفر و عثمان که بودند فرمود ای برادران مشغول
جهاد شوید تا ببینم که برای خدا و رسول خدا چگونه جهاد میکنید
و شما را اولادی نیست که باعث گرفتاری شما شود و کشته
شدن در راه خدا برای شما آسانتر است پس اول عبد الله
جهاد شدیدی کرد و بدست هانی بن ثبیت کشته شد پس
جعفر بخونخواهی برادر در جهاد کوشید و بدست همان لعین
شهید گردید بعد از آن دو بزرگوار عثمان بخونخواهی دو برادر در
بمیدان آمد خولی بن یزید اصبحی تیری بر آن بزرگوار زده
مردی از قبیله بنی دارم سر او را از بدن جدا کرد پس
جنگ مغلوبه شد و جمعی از منافقین بر سر سید الشهداء
و بقیه جان نثاران که مانده بودند حمله کردند پس
آنحضرت بنفس نفیس خود بر شتر آبکشی سوار شده بجانب
فرات روان شد و حضرت عباس مانند ملازمین در جلو
شتر پیاده میدوید و آن دو فرزند ساقی کوثر برای تحصیل
آب بجانب فرات میرفتند پس لشکر عمر سعد سر راه بر ایشان
گرفتند پس ناکسی از قبیله بنی دارم فریاد برکشید که مگذارید

ایشان آب بردارند سید الشهداء او را نفرین کرد و عرض کرد
الهی او را تشنه هلاک گردان آن ملعون دو بن بغضب آمده
تیری بر حلقوم آنحضرت زد که نشست آنجناب تیر را از حلقوم
تشنه خود کشید و هر دو کف خود را بزیر آن خون گرفت که جاری
شده بود چون پر شد بر بجانب سر بآسمان بلند کرد و عرض نمود
الهی من بجناب تو شکایت میکنم از آنچه بر من وارد شده که پسر
دختر پیغمبر توام پس با حلق و دست پر خون بنهایت عطش و
شدت تشنگی روانه خیمها شد و آن گروه ضال و مضل بد
میان آن دو برادر با جان برابر متصل حایل شدند و در اطراف
حضرت عباس هجوم آورده جنگ در پیوست و آنجناب را جراحات
بسیار رسید و آخر الامر یزید بن ورقاء حنفی و حکم بن طفیل
طائی لعنهما الله آن بزرگوار را شهید کردند و موافق روایات
معتبره مشهوره بین الخاص و العام اینست که چون حضرت عباس برادر
خود را بیکس و غریب دید بنزد آنجناب آمد و عرض کرد که ای جان
برادر یا عباس اجازه حرب میدهی که جان خود را فدای تو
کند و اینگونه ترا غریب و تنها نبیند چون غریب کربلا اینسخن را
شنید از برادر خود فبکی بکاء شدیدا گریستن شدیدی
و فرمود ای برادر تو صاحب علم منی هر گاه تو شهید شوی
لشکر من متفرق میشوند عباس عرض کرد که ای برادر از زندگی
خود مایوس گشته ام و اراده دارم که خونخواهی برادران خود را
از این لعینان بیدین کنم پس آنحضرت فرمود که فاطلب لهؤلاء
الاطفال قلیلا من الماء یعنی هر گاه اراده میدان داری
از برای این اطفال تشنه قدری آب پیدا کن که این اطفال

بیکاه نزدیک بهلاکت رسیده اند پس از اینسخن دریای غیرت
آنفرزند اسد الله بجوش آمده ابواب هموم و غموم بر قلب
مبارکش مفتوح گردید و متغیر الحال روانه میدان شد و آن
سنگدلان را هر چند موعظه و نصیحت فرمود بر قلبهای سیاه
ایشان تاثیر نکرد پس بخدمت برادر مهربان خود مراجعت فرمود
و عرض نمود شقاوت آنقوم را که نصیحت در ایشان تاثیر نمیکند و
بین سخن گفتن با جناب سید الشهداء بود که از خیام طاهره
صدای العطش العطش بگوش حضرت عباس رسید پس از کثرت
غصه و غلبه خشم نتوانست که خود را حفظ نماید متغیر الاحوال بر
اسب خود سوار شده مشکی بر دوش مبارک انداخته و نیزه
خود را از جای کند و روانه جانب آب فرات شد و بر آن
بیشرمان بیحیا حمله کرده و در بعضی از کتب اصحابست که آنمشک
خشک شده را سکینه خاتون آورد و عرض کرد که یا عم
العطش ای عم عالیمقدار از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ام
پس آن پناه بیکسان آن مشک را گرفته روانه فرات گردید پس
آن چهار هزار ملعون که موکل آب فرات بودند و همه تیر انداز
بودند تیرهای خود را بکمان عدوان گذاشته بجانب آن
سقای تشنه لبان انداختند پس آنفرزند اسد الله الغالب
چون شیر خشمناک در میانه آن جماعه بی باک افتاده میزد و
میکشت و می انداخت و این رجز را میخواند لا ارهب الموت
اذ الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا یعنی مرا از مرگ
و کشته شدن باکی نیست و نمیترسم از مرگ هر گاه در میدان
جهاد بالا رود و جانها بهلاکت رسد تا آنکه کشته شوم و خود را

در زیر شمشیرها پنهان کنم نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی
انا العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی یعنی
جان عباس بفدای جان حسین باد که جان او جان محمد مصطفی است
که طاهر و مطهر است ای قوم منم عباس که امروز را صبح کرده‌ام
برای آب دادن و نمیترسم از فتنه و بلا و باک ندارم در روز
هیجا از ملاقات اعدا و مقاتله اشقیا پس بر ان ملاعین
حمله میفرمود و از کشته پشته میساخت تا انکه بنص حدیث
هشتاد نفر از ان اشقیا را بدار البوار فرستاد و ما بقی فرار بر
برقرار اختیار کردند و آن سرور اسب خود را در فرات جهانید
و کفی از آب برداشت که روزه امروز را بجرعه از آب فرات
افطار نماید و شعله آتش عطش خود را فرو نشاند که ناگاه از
عطش تشنگی برادر خود و تشنگی اهل بیت طاهره بخصوص
سکینه بخاطرش آمد آب را ریخت و مشک را پر آب کرد و بر دوش
راست خود انداخت و روانه خیمه‌ها شد چون آن بیشرمان
بی ایمان آنجناب را از آن سرور دیدند بانک بر لشکر زدند و
از چهار طرف بر او حمله کردند و راه او را از خیمه‌های حرم
بریدند پس در میانه ایشان جهاد و جدال در پیوست که ناگاه
نوفل بن ازرق ملعون از کمین در آمد بروایت دیگر زید بن
ورقاء لعین دست آنجناب را قطع نمود پس آنجناب مشک را بدوش
چپ کشید و با دست چپ جهاد نمود و این رجز را میخواند که
والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی یعنی بخدا قسم
اگر جدا کردید دست راست مرا ابدا هستی که من همیشه حمایت
میکنم دین خود را وعن امام صادق الیقینی نجل النبی الطاهر

الامین

الامینی و حمایت میکنم از برای امامی که صادق یقین او
و نسل پیغمبریست که طاهر و امین است پس آن بزرگوار مقاتله
کرد تا انکه ضعف بر او غالب شد در ان وقت حکیم بن طفیل
طائی در کمین بود از پشت درخت خرمائی بیرون تاخت و چنان
ضربتی بر انحضرت زد که دست چپ آن ثانی جعفر طیار قطع شد
پس آن سید بزرگوار بعد از افتادن دست چپ این رجز را
خواند یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار
یعنی مترس ای نفس از کفار و بشارت باد ترا برحمت پروردگار
جبار مع النبی سید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم
یا رب حر النار یعنی آن دو حقی که با پیغمبریست که او آقای همه
عالمیان و برگزیده خداوند جهانست و بتحقیق که قطع کردند
این بی ایمانان از سرکشی و طغیان دست چپ مرا پس ای پرور
دگار من بحرارت غضب خود بسوزان ایشان را پس آن سرور مشک را
بدندان گرفت و کوشش مینمود که جرعه از ان آب باهل حرم
محترم برساند آه آه که ناگاه تیری آمد و مشک را درید و آبها
آن بریخت آه وا مصیبتاه که بعد از دریدن مشک تیری دیگر
بر سینه بیکینه آن فرزند ساقی کوثر رسید که راه آمد
شد نفس را بر آن نوجوان قطع نمود و چون منزل امنی بجز کوی
شهادة ندید دست از جان ناتوان و روح روان کشیده
و بآیه شریفه انا لله وانا الیه راجعون قرین و در محفل
رضا بقضاء الله و تسلیما لامره منزل گزین گردید و پای سعادة
از رکاب خالی کرده از خانه زین نقل مکان بزمین کربلا
نمود و در هنگام در خاک غلطیدن وی خود را بجانب خیمه‌گاه

نموده فریاد بر کشید که یا اخا ادرک اخاک العباس یعنی
ای برادر برادرت عباس را دریاب چون مظلوم کربلا صیحهٔ
برادر خود را شنید فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی
یعنی این زمان پشت من شکست و چارهٔ من کم شد و چون شیر
خشمناک با نظرفی که سقای تشنه و گرسنه اهل بیت بر
خاک افتاده بود تاخت بعد از انکه بر سر نعش در خون
غلطیده برادر رسید دید که سرو قامت او در کنار آب فرات
تشنه بخون افتاده نالهای بی اختیار از قلب آن بیکس
بر آمد و گریستن شدیدی موافق روایت مشهور
از بسیاری زخم و جراحت که بر بدن آن مظلوم رسیده بود
میسر نشد از برای آنحضرت که آن پیکر مجروح را با جساد شهیدان
ملحق سازد پس او را لاعلاج در همان موضع گذارد و بی برادر
و تنها و بی یار گریان روانه خیمهای حرم شد و در بعضی
از کتب مذکور است که چون مظلوم کربلا برادر خود عباس را
با دستهای قطع شده مشاهده نمود گریهای شدید کرد و
فرمود یا اخی هل لک وصیة یعنی ای جان برادر آیا وصیتی
داری قال یا اخی وصیتی ان لا تحملنی الی الخیام ما دمت حیا
وصیت من آنست که ما دامی که جان در بدن من است مرا
بخیمه مبر آنحضرت از سبب آن سؤال نمود قال لانی استحیی
من سکینة لانی ما قدرت علی ان اتی لها بشربة من
الماء پس در جواب عرض کرد که باعث بخیمه نبردن من اینست
که من حیا میکنم و از سکینه تشنه لب خجالت میکشم که نتوانستم
از برای او جرعه از آب بیاورم بعد از این وصیت هر دو

برادر

برادر گریستند گریهٔ شدیدی و یکدیگر را وداع کردند پس
روح مقدس مطهر آن شهید غریب تشنه و گرسنه از آشیانهٔ
بدن پرواز کرده روانه دار السلام گردید انا لله و انا الیه
راجعون پس سید الشهداء بیکس و تنها با هزاران ناله و آه
روانه خیمگاه گردید و چون زنان و دختران خبر قطع شدن
دستهای برادر آنحضرت و پاره پاره شدن اعضای آن سرور را
شنیدند از گریه و زاری و ناله و بیقراری کاری کردند
که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده آه و امصیبتاه که هیچ کدام
از ایشان میسر نشد که در وقت وداع اجساد شهدا آن
جسد مجروح را زیارت کنند ملی در کتاب مصائب المعصومین روایت
کرده ام از فاطمه دختر سید الشهداء که گفت عمه ام ام کلثوم
از برای وداع حضرت عباس روانه جانب فرات شد و دید که
او را در کنار فرات تشنه کشته اند و دو دست او را از بدن
جدا کرده اند و سر او را از بدن جدا نموده اند ام کلثوم نالهای
خواهرانه غریبانه بسیار از دل پر حسرت بر کشید و گریست گریهٔ غم
شدیدی و با آن جسد وداع کرده مراجعت نمود و با باقی زنان
اسیر ملحق شد و در کتاب بحار و عمدة روایت کرده که ام البنین
مادر عباس و سه برادر دیگر که ایشان نیز جانهای خود را فدای
امام حسین نموده بودند در مدینه بود و چون از شهادة سید الشهداء
و اولاد خود مطلع شد روزها از شهر مدینه بیرون میرفت
و در میان قبرستان بقیع میگردید و چنان از سوز دل و آتش
جگر نالهای شرربار میکشید که خلق مدینه در اطراف او جمع
میشدند و از نالهای او چون ابر بهار گریه میکردند و از جمله

انهام وان حکم بود که با مردم می آمد و دران حلقه ماتم گریه
وزاری میکرد مؤلف گوید که ختم کلام میکنم در احوال قاتل انحضرت
بدانکه در بحار از اصبغ بن نباته روایت میکند که از قبیله
بنی دارم مردی بود که روی او سیاه شده بود و پیش از ان مکرر
او را دیده بودم که روی سفید نیکو داشت باو گفتم چرا روی
تو سیاه شده و بر هیئتی شدهٔ که ترا نمیشناسم امر دو در خسر
الدنیا والاخرة در جواب گفت که من کشتم یکنفر نوجوان برازندهٔ
که ریش نداشت و در خدمت حضرت امام حسین بود و در پیشانی
او اثر سجده بود و او عباس بن علی بود از ان روز تا بحال هیچ
شب نمیخوابم مگر انکه انجوان می اید و اطراف بدن مرا میگیرد
و میکشد مرا تا بر سر جهنم و مرا در اتش می اندازد و من نعره ها
میزنم و فریادها میکشم که هر کس نزدیک من است صدای
مرا میشنود راوی گوید که از زنی از همسایگان او شنیدم که
میگفت این شقی ملعون از بس در خواب شبها صیحه میزند
نمیگذارد که در همسایگی او استراحت کنیم راوی گوید که این
حکایت را از زن انملعون سؤال کردیم جواب داد که ان بدبخت
خود را رسوا کرده و انچه گفته راست گفته و در کتاب سرور
الشیعه از ابن بابویه روایت کرده که انملعون وقتی که سر مطهر
منور جناب عباس را آورده بود بر اسب خود سوار بود و اظهار
سرور و فرح میکرد و ان سر مطهر را از زین اسب خود اویخته
بود و چنان او را بلند بسته بود که بر زانوی اسب ان پلید
میخورد راوی گوید که من بپدر خود گفتم که کاش این سر مکرم را
قلیلی بلندتر می بست و اینقدر استخفاف باو نمیرسانید

و از زانو و دست اسب اینهمه خفت نمیکشید پدرم گفت ای
فرزند انچه صاحب اینسر باو میکند استخفاف و اذیتش زیاده
از این است زیرا که خود اینمرد بمن گفت که هر شب صاحب این سر
مرا در عالم خواب در اتش جهنم می اندازد و تا صبح عذاب میکشم
و در حدیث است که هر کس با انجناب محاربه کرده بود یا بر کشتن
انحضرت و اصحاب و اقارب و یاری کرده بود مبتلا شدند بجنون
و جذام و پیسی و اولاد ایشان نیز بهمین بلاها مبتلا میباشند
ربنا ضعف علیهم العذاب فی الدنیا والاخرة
خاتمه جمیع مصیبتها بشنبه خلاالله علی اکبر
السلام من الله العلی الاعلی علی من بکی و تباکی و ابکی و رحمة الله
و برکاته الحمد لله العلی الاعلی فوق کل عالی الذی من
علینا بالبکاء علی النبی والال اللهم صل علی المصطفی الذی
فاق علی العالمین فی الخصال العابد الراکع الساجد الخاضع
الخاشع فی کل حال ثم علی آله الذین هم الاولیاء علی جمیع
من برء الکبیر المتعال و هو الذی کان والده الحبر الملی الولی
العلی و للتشرف اسم ابیه سمی اولاده بعلی ثم بعلی ثم علی
و کان والده علیا امیر المؤمنین المقتول بید اشقی الاولین
والاخرین و کان اولاده مظلومین مقتولین بایدی المشرکین
والملحدین و والده علیا سید البررة و اولاده المقتولین
بایدی الکفرة و والده مقتولا فی الصلوة و اولاده ممنوعین
عن الفرات و کان والده مجروحا مطروحا فی التراب بابی و
امی و نفسی و مالی الامام الذی کان ابوه یتصدق الخاتم
فی الصلوة و ابنه یمصه بین العداة و نفسی و اهلی و مالی
الفداء لمن کان ابوه صاحب المعجزات و ابنائه صواحب المعجزات

الکرب و اولاده عطشا و منعوا
علم

اعنی امام الخافقین و نور العینین الذی قال فی حقه سید
الکونین باتفاق الفریقین حسین منی و انا من حسین احب الله
من احب الحسین فصلوات الله علی الحسین و علی اولاد الحسین
و علی الشهداء بین یدی الحسین و لعنة الله علی اعداء الحسین
و اعداء اولاد الحسین ای شیعیان چون در روز عاشورا
از برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و اصحاب جناب
سید الشهداء دیگر کسی باقی نماند که جان خود را فدای آنحضرت
نماید جز جناب علی اکبر و آنچه از کتاب بحار و عوالم و غیرهما
از کتب معتبره معلوم میشود در آن هنگام از سن شریفش هجده
سال یا بروایتی بیست و پنج سال گذشته بود از برای اذن قتال
بخدمت پدر تشنه جگر خود آمد و عرض کرد لم یبق لک ناصر و لا
معین هل تاذن لی للبراز الی هؤلاء القوم فانی لا اقدر ان
اراک وحیدا غریبا فریدا کئیبا یعنی ای جانان پدر دیگر از برای
تو ناصر و یاور و معینی که جان خود را فدا کند نمانده آیا اذن
میدهی فرزند خود را که جان شیرین خود را بفدای جان مقدس
شما نماید فروی انه کلما استاذن للحرب لم یاذن له فلما
الح فیه اذن له آه و احزناه که هر چند علی اکبر اذن جدال میطلبید
سید الشهداء قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد
تا آنکه آخر الامر از بس اصرار و التماس نمود لا علاج قلب مبارک
آنحضرت راضی شد و او را اذن داد ای شیعیان والله معلوم نیست که
مظلوم کربلا در آن وقت چه حالت داشت در حدیث معتبر است
که بمجرد اذن جهاد دادن فورا آهی از جگر سوخته تشنه خود
برکشید که از شرار آهش خرمن زندگانی اهل بیت بلکه

همه دوستانش را تا قیامت بسوخت پس بی اختیار آب از چشمهای
مبارکش جاری شد و روی مقدس خود که مظهر وجه الله
المضی بود بجانب آسمان کرد و عرض کرد که ای پروردگار من
گواه باش بر این گروه که از برای جهاد فرستادم بجانب ایشان
جوانی را که شبیه ترین مخلوقاتست از جهت صورت و سیرت
و گفتار و رفتار به پیغمبر تو ثم قال اذا اشتقنا الی نبیک
نظرنا الی وجهه جان شیعیان بفدای قلب مجروح هجران
کشیده سید الشهداء شود عرض کرد معبودا پروردگارا عادت
ما اهل بیت بر این جاری شده بود که هرگاه مشتاق ملاقات
پیغمبر تو میشدیم نظر بجمال عدیم المثال این جوان میکردیم پس بعد
از شهادت او قلب خود را بدیدار که خورسند نمائیم پس بر آن
قوم بیحیا نفرین کرد و عرض کرد خداوندا برکتهای زمین را
از ایشان بردار و جمعیت ایشان را بتفرقه و پریشانی مبدل
فرما و شوکت و قوت ایشان را درهم شکن و هرگز اولیای خود را
از اینقوم راضی مگردان بجهت آنکه ایشان ما را بجانب خود
خواندند که یاری ما کنند پس چون بر ایشان وارد شدیم با ما
دشمنی کردند و ما را بقتل رسانیدند آنگاه آنجناب بصدای
بلند این آیه شریفه را تلاوت فرمود که ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم پس جناب علی اکبر بعد از مرخص شدن
از جناب پدر بزرگوار بجهة وداع مادر و خواهران و
عمها و برادرها با جان برابر روانه خیام طاهرات شد و پس از
وداع پدر و اهل حرم روی بمیدان قتال نهاد و این رجز را

میخواند انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت الله اولی بالنبی
من عصبة جد ابیهم النبی والله لا یحکم فینا ابن الدعی اطعنکم
بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب
غلام هاشمی علوی روی انه لما راه القوم سبحوا
وکبروا فقالوا تبارک الله احسن الخالقین در حدیث است
که از شعشعهٔ جمالش عرصهٔ جهاد مزین کردید جمیع لشکر
صداهای خود را بگفتن سبحان الله والله اکبر بلند کردند
وچون محو آن جمال عدیم المثال شدند زبان بگفتن فتبارک
الله احسن الخالقین گشودند جمعی از لشکریان گمان کردند که
رسول خدا ظاهر گردیده پس گفتند یا ابن سعد من هذا الشاب
الهاشمی الذی تامرنا بقتله ای پسر سعد این جوان هاشمی کیست
که ما را امر بکشتن او میکنی آن ملعون بکنار آمد وملاحظه
نمود گفت هذا علی ابن الحسین در عوالم روایت شده است که
چون مظلوم کربلا شنید که عمر بن سعد لعین بلشکریان بیدین
میگوید که این پیغمبر نیست و نوجوان حسین است قلب مبارک
آن بزرگوار بدرد آمد وبصدای بلند که همه شنیدند فرمود
که ای پسر سعد نامسعود ترا چه کار است با من خدا وند عالم
قطع کند رحم ترا چنانکه رحم مرا قطع کردی وهرگز بر تو مبارک
نکرداند امر ترا ومسلط کرداند خدای قهار منتقم بر تو کسی را
که در رختخواب تو ترا ذبح کند پس زادهٔ سعد ناپاک آن
گروه را بمقاتلهٔ آن شاهزادهٔ جلیل القدر امر نمود وآن بی
دینان از چپ وراست رو بآن وفا دند پس آن شیر بیشه یزدان
بر آن جماعه بی ایمان حمله کرد از هر طرف کرد و میکرد وصدای

میدان

الحمد الحمد

الحذر الحذر والامان بلند شد در بحار روایت شده که آن
امامزادهٔ عالیمقدار باشدت تشنگی یکصد وبیست نفر از آن ملاعین
شقی را بدار البوار رسانید اما زخم بسیار هم بر بدن مبارکش
رسید واز کثرت جراحت عطش براو غالب گشته لهذا رو بسر چشمه
نجات پدر بزرگوار خود نهاد فقال یا ابتاه العطش قد قتلنی
وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی
بها علی الاعداء ای شیعیان والله عجب دارم از صبر سید
الشهداء که چگونه آن سخن را از فرزند دلبند خود شنید
که عرض کرد ای پدر جان شدت تشنگی مرا کشت سنگینی زره
وآلات حرب مرا خسته گردانید آه واصیبتاه عرض کرد که آیا
جان پدر آیا درین بیابان جرعهٔ از آب راه توان یافت که
قوتی بهم رسانیده با اینها فتان مقاتله نمایم فبکی الحسین وقال
یا بنی یعز علی محمد وعلی علی وعلی ان تدعوهم فلا یجیبوک
وتستغیث بهم فلا یغیثوک آه آه از المهای کوناکون مظلوم
کربلا که همین که این کلام غم فرجام را از فرزند ناکام خود
استماع نمود بی اختیار اشک از چشم مبارکش جاری شد و فرمود
که ای عزیز تر از جان شیرین چه بسیار ناگوار است بر جد
سید انبیاء و بر جد دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ما را
بخوانی وما ترا جواب ندهیم وتو استغاثه کنی و بیکجرعهٔ
آبی طلب نمائی از ما وما ترا اعانت نکنیم ودر کتاب ملهوف
سید بن طاوس روایت شده که حضرت امام حسین فرمود
که واغوثاه ای فرزند از کجا آبی تراب تحصیل کنم ای جان پدر
اندک زمانی دیگر مشغول محاربه ومجاهده شو که چه بسیار

نزدیکست که بخدمت جدت برسی پس آنجناب بیاشاماند ترا جرعه
که هرگز تشنه نشوی و ایضا در کتاب بحار و عوالم است که آنحضرت
فرمود یا بنی هات لسانك فاخذ لسانه فمصه آه آه که آقای
تشنه لبان فرمود که ای فرزند گرامی زبان خود را بمن ده پس زبان
خشکیده او را در دهان خود نهاد و مکید و در بعضی از کتب نقلست
که علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه انت اشد عطشا منی یعنی ای
پدر تو از من تشنه تری و دهان شما از زبان من خشکیده تر است
و ایضا در آن دو کتاب وارد است که آنحضرت انگشتر خود را در دهان
فرزند گرامی خود گذاشت و فرمود که آنرا در دهان خود نگاه دار
و بمیدان قتال برگرد که امیدوارم که پیش از آنکه امروز را
بشب رسانی جدت از جام خود ترا چنان شربتی دهد که هرگز تشنه
نشوی پس آن شاهزاده تشنه لبان دوباره پدر را وداع کرده
روانه شد و این رجز را خواند الحرب قد بانت لها الحقایق
فظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش لا نفارق
جموعکم او تغمد البوارق پس بر آن اشقیا حمله کرد تا آنکه از آن
گروه ضلالت شکوه دویست نفر باسفل السافلین روانه نمود
و حال آنکه خود در نهایت ضعف و تشنگی بود آه وا مصیبتاه
که در آنوقت منقذ بن مره عبدی لعین از کمینگاه بیرون آمد
و چنان ضربتی بر فرق همایونش زد که تا پیشانیش شکافت و
از آن ضربت منکر که بر فرق آنسرور آمد ضعف او زیاد شد
بمرتبه که نتوانست خودداری نماید پس خم گردید و دست
بگردن اسب انداخت وا فضیحتاه که آن لشکر بیشرم و گروه بی
آزرم از اطراف و جوانب بجای گران بر آن نوجوان میزدند

و از طرف خیمگاه راه را بر آن جوان بستند مرکب علی اکبر او را بجانب
لشکر عمر سعد لعین برد و هر یك از آن کوفیان بیوفا و شامیان
پرجفا که بر آن نوجوان برازنده خامس آل العبا میرسید ضربتی
بر آن نوجوان میزدند آه آه وا مظلوماه که از بسیاری زخم شمشیر
و نیزه و تیر بدن نازنینش سوراخ سوراخ و قطعه قطعه نمودند
راوی گوید که در آنوقت ملعونی چنان تیری بر گلوی نازنینش زد
که سوراخ کرد که دیگر نتوانست که خود را نگاه دارد از اسب
در غلطید و ایضا در کتاب بحار و عوالم روایت شده که قال
وانعا صوته یا ابتاه یعنی بی اختیار بلند فریاد کرد که ای پدر
بزرگوار بفریاد فرزند خود برس چون سید الشهدا صدای
استغاثه فرزند خود را شنید چون شیر خشمناك خود را بر سر
نعش پاره پاره او رسانید و از اسب پیاده شد و سر او را
در دامن گرفت مؤلف گوید که هیچ شهیدی مثل جناب سید الشهدا
بیکس کشته نشد زیرا که هر یك از شهدا در وقت ارتحال او را
ببالین خود میخواندند و آن پناه بیکسان بر سر بالین ایشان
حاضر میشد اما چون نوبت شهادت بخود آنجناب رسید هر چند
باطراف خود نظر میفرمود بغیر از آن ملاعین که قصد کشتن آن
مظلوم داشتند کسی بر سر بالینش حاضر نبود پس چون آنحضرت
سر فرزند گرامی خود را بر زانوی مقدس گذاشت و فرمود که
ای فرزند ارجمند چه میبینی عرض کرد یا ابتاه هذا جدی
رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی شربة لا اظما بعدها
ابدا یعنی ای جان پدر اینك جدم رسول خدا بتحقیق که آب داد
مرا از جام مملو خود شربتی از آب کوثر که هرگز بعد از آن تشنه

نخواهم کردید ای پدر جان جدم میفرماید که تعجیل کن بجانب
ما که از برای تو جای ذخیره کرده ام که در همین ساعت بیاشامی
بعد از انکه مظلوم کربلا اینحال را از فرزند دلبند خود شنید
و او را بر انحال پاره پاره دید بی اختیار صیحه برکشید فقال قتل
الله قوما قتلوک ما اجراهم علی الرحمن و علی الرسول و علی انتهاک
حرمة الرسول یعنی ای فرزند خدا بکشد جماعتی را که ترا
کشتند چه قدر اینقوم بیحیا شده اند و بر خدا و رسول او جرأت
کرده اند و بر هتک حرمت پیغمبر خود کوشش نمودند و انهملت
عیناه بالدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفی اه اه کز غم
از سوز دل فرمود که ای علی اکبر خاک بر سر دنیا و زندگانی
دنیا بعد از کشته شدن تو قال فی الملهوف فشهق شهقة
ففارق الدنیا اه اه متحیرم که بر کیفیت ارتحال این نوجوان
گریه و نوحه و ناله کنم یا بر احوال پدر بزرگوارم که در انحال
بر بالین او حاضر بود و بچشم خود میدید که نوجوانش چگونه
در خاک و خون میغلطید و جان شیرین تسلیم میکرد اه اه
در کتاب ملهوف روایت شده که ناگاه از قلب تیر و نیزه
خورده ان جوان صدای فریادی بلند شد جان نازنین را بجان
افرین تسلیم نمود از حمید بن مسلم روایت شده که چون صدای
اقای شهیدان بر ارتحال ان نوجوان بلند شد دیدیم که
زنی از خیمها بی اختیار بیرون امد و روی نورانیش چون
افتاب تابان میدرخشید و اه شرربار از سینهء افگار برمیکشید
و اویلاه و واثبوراه و واحبیباه و واثمرة فؤاداه و وانور
عیناه میگفت و بجانب قتلگاه میدوید من سؤال کردم که

این زن اتش نفس که شعله اه و ناله اش عالمرا کباب ساخت
کیست قیل هی زینب بنت علی در جواب گفتند این زینب خواهر
عمه این نوجوانست پس دیدم که امد و خود را بر بالای نعش
انشهید انداخت روی انه جاء الحسین فاخذ بیدها فردها
الی الفسطاط ای شیعیان از حدیث شریف بباید که تا چه
مقدار علیا جناب زینب خاتون نزد مظلوم کربلا محترم بود
همین که دید خواهرش زینب از خیمگاه بقتلگاه امده و خود را
بر روی نعش علی اکبر انداخته انحضرت دست از نعش فرزند
خود برداشته و بازوی خواهر دلسوخته خود را گرفت و از روی
نعش فرزند خود برداشته بازوی خواهر دلسوخته خود را گرفت
و از روی نعش غرق بخون علی اکبر او را برخیزانید و همراهی
کرد او را تا بخیمگاه رسانید و داخل خیمه کرد مؤلف گوید که
خدا لعنت کند اهل کوفه و شام را که حرمت انمحترمه را در هم
شکستند و در وقت غارت خیمها و سوزانیدن خیام طاهره
انمظلومه را اذیتها نمودند و در وقت کذرانیدن از قتلگاه
شهیدان بی ادبیها بان ناموس ستید انبیا نمودند و بعد از ان
او را بر شتر برهنه سوار کردند شهر بشهر دیار بدیار گردانیدند
و در مجالس کوفه و شام در میان قوم نافرجام او را بر پا داشتند
و انواع بی احترامیها بجا اوردند الغصه سید الشهداء از برای
تسلی خواهر نعش علی اکبر را بدر خیمها اورد ای شیعیان انچه
از اخبار اهل بیت مستفاد میشود اینست که مصیبت جناب
علی اکبر از همه شهدا بر جناب زینب خاتون و سایر اهل حرم
گرانتر امد زیرا که جناب زینب خاتون از شنیدن شهادت

هر شهیدی در خیمه ناله وزاری میکرد ولیکن از خیمه بیرون
نمی آمد واز شنیدن قتل علی اکبر بی اختیار بجانب قتلگاه
دوید وآن بدن پاره پاره را دید بر کشید آه وناله از جگر
بر کشید واما ام لیلا مادر علی اکبر از شنیدن شهادة آن
نوجوان نمیدانم برچه حال شد همین بس در حدیثی وارد است
که چون آنجسد قطعه قطعه را دید آه وامصیبتاه که بحالی شد
که زبانش بند شد بنوعی که اصلا سخنی نتوانست بگوید وآه
وناله بر کشد بلکه از شدة هم وغم مدهوش شد واگر خواهی که
از حالت خواهر مظلومه آن هجران کشیده سکینه خاتون مطلع
شوی بدان که شیخ مفید روایت کرده که لما قتل علی بن الحسین
دخل الحسین فی الخیام حزینا باکیا آیسا علی نفسه یعنی چون
کشته شد علی اکبر پدر بزرگوارش داخل خیمه شد با شدة
حزن وگریه وناله مانند کسی که از زندگانی خود مایوس
شده باشد پس سکینه خاتون چون پدر خود را باینحال دید
عرض کرد که ای پدر چه شده است که جناب تو را برحالتی مشاهده
میکنم که از زندگانی بیزار شده وخبر از حال خود نداری
وچشمهای خود را باطراف میگردانی گویا گم شده داری وگم
شده خود را میجوئی یا ابتاه این اخی علی ای جان پدر برادرم
علی اکبر چه شده است وکجاست که مخفی است از نظر ما پس مظلوم
کربلا متحیر شد که جواب سکینه را چه بگوید چون مبالغه
واصرار سکینه از حد گذشت لاعلاج فرمود که ای نور دیده
ای سکینه بدانکه ابن عم بی ایمان برادر تو را بقتل رسانید
فلما سمعت قتل اخیها صاحت بحرقة قلبها وقال وا اخاه

وامهجة

وامهجة قلباه یعنی چون سکینه شهادة برادر خود را شنید
ناله از قلب سوخته بر کشید که از شرار آهش جانهای اهل
بیت کباب گردید پس بندای بلند مکرر میگفت که ای برادر جان
ای علی اکبر ای جان شیرین خواهر بکجا رفتی پس از شدة حزن
وناله برخواست که از خیمه بیرون رود وبجانب قتلگاه دود
وبرادر خود را در بر کشد فقام الحسین ع فقبضها وردها
الی الخیمة وقال یا سکینة اتقی الله واصبری چون مظلوم کربلا
دید که سکینه میخواهد که از خیمه بیرون رود وبمحل شهادة
برادر خود رود از جای خود برجست ودختر دلسوخته خود را
در آغوش کشید واورا بخیمه برگردانید واورا تسلی میداد ومیفرمود
ای سکینه از خدا بترس وصبر کن که خدا صابرین را دوست
میدارد مؤلف گوید که آه آه که در کاش در وقت سوختن خیمها
ووقت روانه شدن بقتلگاه شهیدان آنحضرت میبود واهل
وعیال خود را از نظرهای نامحرمان حفظ میفرمود وبخیمگاه
برمیگردانید فقالت یا ابتاه کیف نصبر من قتل اخوها وشرد
ابوها وتفرق اعوانها وانصارها آنحضرت را عرض کرد که ای
پدر جان انصاف ده که چگونه صبر کند خواهری که برادر با جان
برابرش را کشته اند وپدر بزرگوارش از شهر ودیار خود
آواره شده باشد وجمله دوستان ویاوران او متفرق
شده باشند وهر یک کشته در اطراف بیابان افتاده باشند
فلما سمع الحسین هذا الکلام منها بکی بکاء عالیا فقال انا
لله وانا الیه راجعون پس چون مظلوم کربلا این کلام غم فزا را
از سکینه محزونه شنید گریهای غریبانه بی اختیار بلند

کرد و نالهای رسا از قلب مستمند برکشید و سکینه را جوابی
نفرمود و فرمود انا لله و انا الیه راجعون رضًا بقضاء الله
و تسلیما لامره و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس چهل و چهارم در شهادت عبدالله رضیع علی اصغر صغیر

در کتاب ثمرات الجنان روایت شده است که روزی حضرت
رسول خدا ص با امیر المؤمنین ع نشسته بودند که حضرت زهرا
داخل گردید گریان چون سید انبیاء فاطمه را باین حال دید بسیار
متالم شد و فرمود ای فاطمه سبب گریه تو چیست عرض کرد
چرا گریان نباشم و حال آنکه مرا حالتی عجیب روی داده بود
دیدم و سرور سینه مرا یعنی حسین را در گاهواره خوابانیدم
و مشغول کاری بودم چون فارغ شدم و بنزد گاهواره حسین
آمدم او را ندیدم نمیدانم که او را که برده و چه بر سرش
آمده حضرت رسول ص از این واقعه هایله بسیار ملول گردید
در این حال جبرئیل امین نازل شده عرض کرد یا رسول الله
فاطمه را بشارت ده بسلامتی حسین و خبر ده او را که حسین
از مقربین درگاه احدیت است حضرت رسول ص فرمود
ای برادر حکایت حسین را بگو تا خاطر محزون من آرام گیرد
عرض کرد یا رسول الله بدانکه امروز که بمبارکباد ولادت
حسین با گروهی از ملائکه بخدمت تو آمده بودم و مراجعت
نمودم جماعتی که با من بودند بر ملائکه اعلی فخر و مباهات
مینمودند بشرف دریافتن زیادتی بزیارت جمال الحسین ع
پس مقربان ملاء اعلی مناجات کردند و عرض کردند که ای
پروردگار ما هرگز هیچکس را بر ما فخر نبوده و حال این جماعة

بواسطه

بواسطه شرف زیارت فرزند خاتم انبیاء ص بر ما فخر و مباهات
میکنند ما را نیز اذن ده که بشرف زیارت آنحضرت مشرف
شویم حق تعالی بمن فرمود که حسین را باسمان بردم تا سکان
حظایر جبروت بزیارت او مشرف شوند و حال برگردانیدم
او را و در گهواره خوابانیدم فاطمه را بفرما که برگردد که
او را در گاهواره خواهد دید مؤلف گوید خدا لعنت کند قومی را
که احترام آن بزرگوار را منظور نداشتند و بزرگواری که
در کودکی در نزد خداوند این قسم محترم بود در روز عاشورا
خود شیرا با اطفال کوچک و بزرگش را بقتل رسانیدند چنانچه
در کتاب عوالم و غیر آن از کتب معتبره روایت شده که چون
در روز عاشورا امر بر امام حسین تنگ شد بنوعی که نماند
از برای او از جمیع دوستان و اصحاب و اقرباء مگر جمعی از زنان
بیکس و کودکان و دختران نورس و بعضی از زنان اصحاب و
یاران و معدودی از کنیزان پس آن امام غریب و حید بهر طرف
نظر کرد کسی از اصحاب را ندید پس بمیان میدان آمده بصدای
بلند از برای اتمام حجت فرمود یا قوم هل من ذاب یذب عن
حرم رسول الله و هل من موحد یخاف الله فینا و هل من
مغیث یرجو الله فی اعانتنا یعنی ای قوم آیا کسی هست که دفع
کند اذیت نفوس را از حرم رسول خدا آیا خداپرستی هست
که از خدا بترسد در حق ما بفدای اتمام حجت کردن آنحجة
خداوند شوم که با آنکه پناه عالمیان بود در دنیا و آخرت
فرمود ای قوم بی ایمان آیا فریادرسی هست که از برای رضای
خدا بفریاد ما برسد و آنجماعة بدعاقبت نداهای استغاثه

آن بی‌رگوار را شنیدند واصلا جوابی ندادند فارتفعت اصوات
النساء بالعویل پس صداهای زنان از برای بیکسی آقای مظلومان
بنوحه وناله بلند شد وچون آنجناب صدای ناله زنان خود را
شنید عنان عزم والجناح بجانب خیمگاه برگردانید چون بدر خیمها
رسید از سبب آن ناله وغوغا پرسید مادر علی اصغر پیش آمد
وعرض کرد که ای مولا وسید من این طفل من از بی‌شیری لبهای
او کبود شده ومشرف بهلاکت است در این وقت فکری بر احوالم
کن آنحضرت فرمود که بیاورید او را تا وداع کنم مادرش او را
آورد وبدست آنحضرت داد فجعل یقبّله وهو یقول ویلٌ
لهؤلاء القوم اذا کان جدّک محمّد المصطفی خصمهم آه آه وا
حزناه که آنحضرت او را گرفت ونگاهی باو کرد واو را بوسید
ورو باسمان کرد وگفت ای بار الها بینقوم بیحیا در آنوقت که جدّ
تو محمد مصطفی خصم ایشان شود وانتقام بی‌شیری وتشنگی واینهارا
تو را از ایشان بکشد اهل معرفت گفته اند که خواستن علی
اصغر وگرفتن آنطفل را بر روی دست اشاره باین بود که از بها
سوی بغیر از این گوهر گران بها در مخزن من دیگر چیزی نیست
روی ان الصبی کان فی حجره اذ رماه حرملة بن کاهل الاسدی
لعنه الله بسهم فذبحه فی حجر الحسین ای شیعیان داد از ظلم کوفیان
بی ایمان که بر کوچک وبزرگ اهل بیت پیغمبر آخر الزمان رحم
نکردند که در آنوقت که علی اصغر در دست آنحضرت بود وآنجناب
بر لبهای خشکیده بی‌شیر او نظر میفرمود که ناگاه حرملة بن کاهل
اسدی تیری بر کمان عدوان گذاشت بر حلق تشنه آن کودک
مظلوم زد که روح پاکش محشور وملحق ببرادرش علی اکبر گردید.

لا خر

بتا خار طوبی منزل کنین کردید ودر بعضی از کتب اصحاب است
که سید مظلومان وسرخیل شهیدان کودک را بر روی دست
گرفته بجانب لشکر آورد واز برای اتمام حجت بایشان فرمود
که ای قوم اگر بزعم شما من گناه کارم این کودک شیرخوار در هیچ
مذهبی گناه ندارد از بی‌شیری پستان مادرش خشکیده و
از بی‌شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این آب
فرات که سگ وخوک ویهود ونصاری وجمیع ملل از آن هم آشامند
جرعه از آن باین طفل بچشانید که بر روی دست من هلاک
نشود که ناگاه ملعونی فریاد بر کشید که یا حسین اگر همه روی
زمین را آب بگیرد بتو وفرزندان تو قطرهٔ نخواهیم چشانید این
تمنای محالیست مؤلف گوید که ای محبان حسین ملاحظه کنید
که چگونه شهادة علی اصغر وتشنگی صغیر وکبیر اهل بیت عصمة
در روز عاشورا خداوند جل شانه را بخشم در آورده که در
زمان حضرت کلیم که هنوز کربلا وعاشورائی در این دنیای دنی
بعرصه ظهور نیامده بود خداوند جلت عظمته در طور سینا
بزبان بی زبانی مثل کلام شخص محزون مصیبت زده بحضرت
موسی علیه السلام وحی فرمود که یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم
جلده منکمش یستغیثون ولا ناصر ویستجیرون ولا مجیر یعنی
ای موسی از جمله مصیبتهای روز عاشورا اینست که طفل کوچک
ایشانرا از تشنگی هلاک میگردانند وبزرگان ایشانرا از مردان
وزنان از شدة تشنگی پوستها بر بدن ایشان خشکیده وبر
هم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذاشته
شود که از شدة حرارت آتش بر هم کشیده میشود وپیچیده میشود

ای موسی هر چند ایشان استغاثه کنند یاری ایشان نکنند و هر چند
پناه جویند کسی ایشان را پناه ندهد پس حضرت موسی از شنیدن
این وحی نالها کرد و صدا بگریه بلند کرد دهه دیگر وحی رسید
که ای موسی واعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت
جسده علی النار یعنی ای موسی هر کس که از شنیدن اینمصیبت
بر مظلوم کربلا حسین گریه کند یا بگریاند یا خود را شبیه گریه
کنندگان بدارد حرام گردانیدم جسد او را بر آتش جهنم مؤلف
گوید که با وجود آنکه کربلائی و عاشورائی هنوز بدنیا نیامده بود
بمجرد شنیدن اینمصیبت جناب موسی گریست گریستن شدید
پس شیعیان و محبان که از بقیه طینت اهل بیت عصمت اند
بعد از وقوع این قضیه هایله که سید جوانان اهل بهشت
طفل شیرخواره خود را از شدت تشنگی و بیشیری بر سر دست
گرفته از برای او یکجرعه آب طلبید و باو رحم نکنند و او را
آب ندهند اگر بعوض اشک خون از چشمهای خود ببارند
سزاوار است آه آه که چون پادشاه تشنه لبان صدای
خود را برای طلبیدن آب بلند کرد که حرملة بن کاهل اسدی
لعین تیری انداخت که بر گلوی نازنین آن صغیر رسید و از گلوی
نازک او گذشته بر بازوی سید الشهداء نشست و امام مظلوم
آن بزرگوار تیر را از حلقوم آن طفل و بازوی خود کشید
آن طفل چشمهای مبارک را گشود و بر روی پدر نظری کرد
و جان بجان آفرین تسلیم نمود و روی ان الحسین تلقی دمه
حتی امتلئت کفه ثم رمی به الی السماء آن مظلوم دست
مقدس مجروح خود را در زیر گلوی فرزند خود گرفت تا

آنکه

آنکه پر شد پس بجانب آسمان پاشید و عرض کرد که ای خداوند
من بر حسین اینمصیبتها گوارا است بعلت آنکه از اینجماعت بر من
وارد میشود تو بر اینها دانا و بینائی و تو واقفی بر احوال من
که از دست این گروه چه میکشم و چه مصیبتها بر من وارد میشود
قال الباقر فلم تسقط من ذلک الدم قطرة الی الارض حضرت
باقر فرمودند که مظلوم کربلا هر چند از خون گلوی آن طفل
بطرف آسمان پاشید قطره از آن بزمین بر نگشت پس مظلوم
کربلا عرض کرد که ای خداوند من احترام فرزندم علی اصغر
در نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح نیست ای خداوند جلیل اگر
مشیت تو قرار گرفته که در اینروز ما را نصرت ندهی و بر این
قوم مسلط نگردانی قرار ده اینروز و اینمصیبتها را ذخیره از برای
آخرت ما که آن بهتر است از برای ما و موافق بعضی از روایات
آن بزرگوار با غلاف شمشیر خود زمین را در گوشه میدان
شکافت و آن طفل را دفن نمود در آنزمان حضرت خلیل دانست
که در قربانگاه عشق الهی قابلیت قربان شدن کودکان آن حضرت
از ذبیح الله افزون و جناب ذبیح یافت که در کعبه خلت قدر
سید الشهدا از چند وجه فزونتر و بعضی از علماء
اخیار ذکر کرده اند که آنحضرت نعش آن طفل را بدر خیمه آورد و
بندای بلند فرمود که ای مادر علی اصغر بیا و طفل شیر
خوار خود را بستان پس مادر و همراهان کشته علی اصغر با جمیع
از زنان خونجگر از خیام طاهرات بیرون دویدند چون
بخدمت آنجناب رسیدند نظر ایشان بقنداقه غرق خون
آن طفل شهید افتاد و دیدند که دست مظلوم کربلا که خون

آن طفلرا گرفته و باسمان پاشید و نیز برا زخون تشنه بیکدفعه
همگی از ملاحظهٔ آن حالت و دیدن لبهای کبود خشک شده
علی اصغر و گلوی پاره او خروش وامحمداه و واعلیاه و واابتراه
و وامصیبتاه از جگر برکشیدند لعنت الهی بران گروهی باد
که بر کوچک و بزرگ اهل بیت عصمت رحم نکردند وسیعلم
الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل پنجم در بیان تفصیل فضایل شهادت جناب سید الشهداء

نقدسک اللهم یا من اجلّ رزیتنا علی من هو رأسه مقطوع
وجسمه علی التراب موضوع واهله عن الفرات ممنوع نور
حدقة الرسول سید الکونین وقبلة الحرمین حدیقة فخر
العالمین ابی عبد الله الحسین ع آه وامصیبتاه که قتال و
جدال در روز عاشوراء بجائی رسید که باقی نماند از برای
سید الشهداء ع در زمین کربلا دوستی و نه یاری و نه فرزندی
و نه برادری که تواند بجنگ کوفیان و شامیان رود آنجناب
بنفس نفیس خود مشغول قتال و جدال گردید و از کثرة جراحات
وارده بر جسد شریفش از اطراف آنجناب خون میریخت و کسی
بر آن مظلوم مجروح بیکس رحم نمیکرد تا آنکه همه ملائکهٔ آسمان
و زمین بناله و فریاد آمدند و از خداوند جلیل اذن
طلبیدند که بیاری آن مظلوم حاضر گردند و چون اذن یافتند
آمدند هجوم و جمعیت کردند که در روایتی وارد شده است
که پر کردند میانهٔ آسمان و زمین را پس از جانب رب
الارباب ندائی رسید که ای حسین ما ترا مخیر کردیم
در میانه آنکه لقای ما را اختیار کنی تا آنکه یا آنکه ملائکه

تورا

ترا یاری کنند و دشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب
لقای پروردگار را اختیار کرده تن بشهادة داد و در کتاب
عوالم وارد است که در آن وقت که مظلوم کربلا بجراحات بسیار
که از تیر و تیغ و نیزه و عمود مجروح شده بود ملائکهٔ آسمان
بفغان آمدند و سیلاب اشک بر صورتهای خود جاری
کردند و با گریه و زاری روی بدرگاه باری نمودند و عرض
کردند ربنا یفعل هذا بالحسین صفیک و ابن نبیک یعنی ای
پروردگارا این نوع اذیتها و آزارها و ضربتهای پی در پی
که وارد میشود بر حسین که بندهٔ خاص و برگزیدهٔ تو است
و فرزند پیغمبر تو است و تو حلم میورزی و از ایشان انتقام
نمیکشی فاقام لهم ظل القائم وقال لهذا انتقم پس ممثل کرد
حق تعالی از برای ایشان شخص و هیئت قائم را پس دیدند
اورا ایستاده در طرف راست عرش و سه مرتبه فرمود که
باین قائم انتقام خواهم کشید از برای حسین یعنی در زمان
ظهور آنحضرت قاتلین آنحضرت را در کربلا می آورد و از ایشان
انتقام میکشد و بقصاص میرساند و در حدیث معتبر وارد است
که در بین جراحتها و ضربتها که بر آن مظلوم از هر طرف میرسید
که ناگاه دریای غیرت آن بزرگوار بجوش آمد ثم حمل علیهم
کاللیث المغضب یعنی آن قهرمان حضرت جبروت مانند شیر
غضبناک بر آن روبه صفتان ناپاک حمله فرمود و کسی از
آن ملاعین بمیدان نمیرسید مگر آنکه از ضرب تیغ آبدار شربت
البوار میرسید و هر چند تیرهای پی در پی از چپ و راست
رو بآنحضرت می آمد آن یگانهٔ دهر از خود دفع میکرد و میفرمود

یا امة السوء بئسما خلفتم محمداً فی عترته یعنی ای امت عاصی
تبه روزگار بعد از پیغمبر خود بد رعایت کردید در حق عترت
طاهره او وعنقریب که درمیان شما ها نفاق خواهد افتاد
وبا یکدیگر بدی خواهید کرد وخود خود را بقتل خواهید رسانید
بعد از ان شما ریخته خواهد شد عذاب الیم آه آه که بعد از
آن جراحتهای عظیمه بر بدن آنحضرت واقع میشد فاذا اتاه سهم
محدد مسموم له ثلاث شعب فوقع السهم فی صدره یعنی ناگاه
بجانب آنجناب آمد تیری که بزهر آب داده شده بود وسه شعبه
داشت پس تیر بر سینه بیکینه آنحضرت جای گرفت وآن صندوق
علوم الهی را درهم شکست ودر بعضی از روایات وارد شده
که آن تیر بر قلب مبارکش که بیت الله واقعی بود واقع شد وآن
خزانه اسرار خداوند را شکافت وچون آن تیر بر قلب آن امام
اسیر کارگر آمد فرمود بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وبعد
از ان روی پرخون خود را بجانب آسمان کرده باین کلام جان
گداز مناجات کرد که الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلاً لیس
علی وجه الارض ابن نبی غیره یعنی ای خداوند من بدرستی که
من که تو عالم ودانائی که این جماعت میکشند مردی را که نیست
بر روی زمین پسر پیغمبر غیر از او ثم اخذ السهم فاخرجه من
قفاه فانبعث الدم کالمیزاب آه آه از مصیبتی که دوستان آن مظلوم
نه توانائی گفتن ونه تاب شنیدنست پس آن آقای بیکسان وآن
یادگار پیغمبر آخر الزمان بدست شریف خود آن تیر را از جانب
پشت از بدن مجروح خود بیرون کشید پس از جای آن خون
چون ناودان جاری شد وکف مبارک خود را در زیر جراحت

استوار

استوار گردانید وبود چون پر از خون میشد بجانب آسمان میپاشید
وقطره از ان خون بر زمین نمیرسید ودر حدیث است که تا حضرت
امام حسین ع خون خود را بجانب آسمان نپاشیده بود کسی
سرخی در آسمان ندیده بود واین سرخی که در صبح وشام دیده
میشود از اثر خون آن بزرگوار است ودر حدیث است که این
سرخی گریه روزگار است که در هر صبح وشام بر آن امام عالی
مقام میکند وبر طرف نمیشود تا قیام قیامت ثم وضع یده ثانیاً
فلما امتلئت لطخ بها راسه ولحیته وقال هکذا القی الله و
انا مخضوب بدمی واقول یا جداه قتلنی من امتك فلان و
فلان یعنی آن غریب مظلوم دفعه دیگر دست مبارک خود را نزد
آن جراحت میبرد وکفی از ان خون گرفت چون کف مبارکش مملو
از خونابه جگر شد آن ابر صورت وریش معنبر خود مالید وفرمود
که بر همین حالت جد بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد وعرض
خواهم کرد یا جداه کشت مرا از امت تو فلان وفلان وبعد از
آن جراحات آن مظلوم را ضعف شدید عارض شد بحدی که از مقاتله
ودفع دشمن توقف فرموده آرام گرفت ودر حدیث وارد است
که چون آن کافران بیشرم وآن لعینان بی آزرم دانستند
که آن غریب بی یاور را از کثرت جراحت ضعف عارض شده هر یک
حربه خود را برداشته بر سر آن بزرگوار آمدند وهر یک
اذیتی بآنحضرت میرسانیدند وبجای خود برمیگشتند پس طایفه
دیگری آمدند فوج فوج واذیتهای بسیار بآن مظلوم بی یاور
میرسانیدند ومراجعت میکردند حتی جاء رجل من کنده یقال
له مالك بن نسیر لعنه الله فشتم الحسین وضربه بالسیف علی راسه

حدیث رسول

وعليه عمامة فامتلئت دما فقال له الحسين لا اكلت بها
ولا شربت وحشرك الله مع الظالمين آه آه که مردی از بنی کنده
کہ اسم نحس او مالک بن بشیر بود با نمقربت در کاه آله که همه
عالمیان فدای او باد ناسزا و دشنام داد و با شمشیر خود
ضربتی بر فرق همایون آنسرور زد که عمامه آنحضرت پر از
خون شد آنجناب آن لعین را نفرین کرد و فرمود که هرگز با این
دست نخوری و نیاشامی و خداوند ترا محشور فرماید با ظالمین
پس آن ملعون عمامه آنجنابرا برداشت چون بخانه خود رسید به
زوجه خود گفت که این عمامه حسین است خونهای او را بشوی چون
زوجه اش از جمله دوستان اهل بیت بود گریست و گفت وای
بر تو ای ملعون کشتی حسین را و دزدیدی عمامه او را از من
دور شو که بخدا قسم هرگز بعد از این با تو مصاحبت نخواهم
کرد آن ملعون بغضب آمده از جای خود برجست و دست خود را
بلند کرد که بر او سیلی زند دستش بمیخ در خانه اش خورد
و میخ در ان نشست و دست او را بغایت مجروح کرده اند و
از تاثیر نفرین آنحضرت خشک شد و در تابستان خون از او
جاری بود و در تابستان مانند چوب خشک بود و پیوسته در
ذلت و فقر بود تا بدرک اسفل واصل شد اللهم العنهم عذابا الیما
مجلس چهل و سیم در ذکر یستغیث منه اهل السما بعضی از حالات آنحضرت
جناب حضرت امام محمد باقر فرمود که چون صبح عاشورا طلوع
میکند ملائکه چند از آسمان بر زمین نزول میکنند و با هر یک
از ایشان شیشه از بلور سفید است و داخل میشوند در هر خانه
و مجلسی که در ان گریه میکنند بر جناب سید الشهداء و جمع میکنند
دران

دران شیشها اشکهای چشم گریه کنندگان را پس هرگاه در
روز قیامة آتش جهنم زبانه کشد بجانب آن گریه کنندگان
قدری از ان آب چشم را بر ان میریزند پس آتش بقدر شصت هزار
فرسخ دور میشود و میگریزد عبد الله بن بکیر میگوید که روزی
داخل شدم بر آقای خود حضرت صادق که آن روز دهم محرم بود
دیدم که رنگ مبارک او شکسته و آثار حزن و غم و الم از بشره
همایونش ظاهر است و مانند مروارید اشک از چشم مبارکش جاری
بود عرض کردم یا ابن رسول الله مم بکائک لا ابکی الله عینیک
یعنی سبب گریه تو چیست خداوند هرگز نگریاند دیدهای نورا
آنحضرت در جواب فرمود وای بر تو مگر غافلی و نمیدانی که در
مثل این روز بجدم حسین چه رسید و در مثل این روز بود که با
رسید و بر واشته شد جهاد و قتال از آل رسول و بر زمین افتاده
بود نخلهای قامت موالیان ایشان که بسیار بسیار دشوار بود بر
رسول خدا که ایشانرا بدان حال بر روی زمین مشاهده فرماید
و هرگاه آنجناب زنده میبود در مصیبت ایشان خود صاحب عزا بود
راوی گوید که حضرت صادق آنقدر گریست که ریش مبارکش تر
شد پس من عرض کردم که ای سید من چه میفرمائی در خصوص روزه
این روز فرمود روزه بدار بی آنکه قصد روزه کنی و افطار کن
بی آنکه از روی شماتت چیزی خوردی و روزه این روز را تا آخر مکن
بلکه قصد محض تاسی کردن بجدم حسین باشد که آن روز
روزه بود و با لب تشنه و شکم گرسنه او را شهید کردند و
بعد از عصر افطار کن بجرعه از آب و بگو سلام الله علی الحسین
و یاد کن لب تشنه آن بزرگوار را بدانکه ای شیعه از انصاف

دوست که شیعهٔ کامل خالص زیاده از جرعهٔ آبی که صادق
آل محمد فرموده اند چیز دیگر نخورند و نیاشامند و حیف است که
شیعیان و محبان از حیوانات صحرا کمتر باشند مگر نشنیدی که
در کتاب تهذیب از حضرت صادق روایت شده که عادت وحشیان
صحرا از زمان شهادت جدم حسین بر این جاری شده که روزهای
عاشورا را روزه میدارند و تمام آن روز را بتشنگی و گرسنگی
و گریه و زاری بسر میبرند ای عزیز شمه از حال بیکسی و بیدادی
آن فریادرس جمیع ممکنات برای تو ذکر کنم که مزید حزن و اندوه و نالهٔ
و گریهٔ تو شود و بروز کند اخلاص و ارادت و محبت تو با اهل بیت عصمت
آه و احزناه که چون از کثرت جراحت و تشنگی ضعف بر آنحضرت
مستولی شد و دست از قتال کشید شمر شقی بآواز بلند بر لشکر
فریاد برکشید که سبب توقف شما چیست و چرا انتظار میکشید
مگر نمیبینید کثرت جراحت وی را چگونه بیحال و ضعیف کرده
و قدرت مقاتله و مجاهده برای او باقی نمانده آیا نمیبینید که چه
قدر تیر بر بدن شریفش جای کرده احملوا علیه ثکلتکم امهاتکم
مادرهای شما بعزای شما بنشینند بر او حمله کنید آه و امصیبتاه
که آن ملاعین شقاوت آئین از همه جانب بر آن برگزیدهٔ رب العالمین
حمله کردند آه و اویلا که در آن میان حصین بن نمیر حرامزاده تیری
بر دهان معجز بیانش زد و آن دهانی که از زبان و انگشت رسول خدا
شیر مکیده بود مجروح و پر خون گردید و ابو ایوب غنوی لعین تیری
بر حلق تشنهٔ آن مظلوم زد که نشست آه و افضیحتاه که سنان بن
انس حرامزادهٔ بیحیا نیزه بر سینهٔ بیکینهٔ آنحضرت زد که صندوق
علوم ربانی را درهم شکست و اویلاه که ذرعة بن شریک خود را

بآن بیکس بی یار رسانید و ضربتی بر فرق همایونش زد که مانند
فرق بناحق شکافتهٔ پدرش علی شکافته شد در آن وقت
غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاد آه و امظلوماه
که ذرعة بن شریک حرامزادهٔ مشرک که هرگز خداوند دستهای
او را از سلاسل جهنم فارغ نگرداند دفعهٔ دیگر حمله کرد و ضربتی
بر کف دست آنحضرت زد و ضربتی دیگر بر گردن مقدس آن
بیکس زد و بروایتی دیگر است که بر کتف آن مظلوم زد پس از شدت
هیجان آن ملعون آن مظهر قهر ذی الجلال بغضب آمده ضربتی بر آن
خبیث زد که بر خاک هلاک افتاد پس ملعونی دیگر ضربتی بر گردن
شریفش زد که بی اختیار سر آنسرور بجانب سینه اش میل کرد
و در آن حال ضعف و بیحالی آن غریب تشنه لب بنهایت رسیده
بود که گاهی آن مظهر قدرة الله بقوت تمام راست میشد و گاهی
بطرف چپ و گاهی بطرف راست میل کرد که سنان بن انس حرامزادهٔ
ملعون دفعهٔ دیگر خود را بآن پروردهٔ آغوش محمد مصطفی
رسانید و نیزه بر تهیگاه او فرو برد و بعد همان نیزه را
کشید و بر سینهٔ بیقرینه اش زد و اشهیداه باینچه کرده بود
اکتفا نکرد پس آن بی ایمان تیری بر کمان گذاشت و چنان
بر گلوی آنجناب زد که در حلقوم تشنه اش جای گرفت
آنحضرت دستهای مبارک خود را زیر گلوی خود نگاه میداشت
چون پر از خون میشد آن را بر سر و صورت انور و ریش مطهر
خود میمالید و میفرمود هکذا القی الله مخضبا بدمی یعنی
بهمین هیئت ملاقات میکنم خداوند را در حالتی که بخون خود
رنگین شده باشم مؤلف گوید که خداوند جزای خیر دهاد مختار را

که دست و پای سنان بی ایمان را و باقی بندهای او را از هم
جدا کرده و در دیگ روغن زیت جوشانید و بدرک اسفل
بعذاب ابدی رسانید در کتاب عوالم روایت کرده که روزی
سید انبیا در بالای منبر تشریف داشت و خطبه میخواند که ناگاه
مظلوم کربلا داخل مسجد شد و بجانب جد بزرگوار خود می آمد
که ناگاه پای آنجناب در دامن جامه اش پیچیده شد و بر زمین
افتاد و گریست پس دفعة رسول خدا خطبه را قطع فرمود خود را
بی اختیار بزیر انداخت و آن فرزند عزیز را در آغوش رحمت
جای داد و فرمود که خدا بکشد شیطان را بدرستی که اولاد محل
امتحان الهی است پس فرمود بحق آن خداوندی که جان من در قبضه
قدرت اوست که چون حسین مظلوم بر زمین افتاد ندانستم
که بچه تعجیل و بچه حال از منبر بزیر آمدم ای عزیزان من والله محترم
که اگر رسول خدا در دنیا بود بچه حال میشد که ببیند حسین
که اینهمه جراحت بر بدنش رسیده در بالای مرکب که صالح
بن وهب مزنی حرامزادهٔ خبیث پیش آمد و نیزه بر پهلوی
آن جناب زد که آنحضرت از ذو الجناح سرنگون شد بنحوی
که طرف راست صورت نورانی آنحضرت که محل بوسه گاه مصطفی
و مرتضی و حضرت زهرا بود و از برای پرستش خداوند جلیل بر
خاک میگذاشت بر زمین سود و بخاک و خون کربلا آلود
و پس از آنحال برخاست و نشست و دست مبارک بلند کرده
تیر از حلقوم خشکیده کشید و گاهی از ضعف می افتاد و گاهی
می نشست روی فی البحار و العوالم عن ابی جعفر انه قال
قتلوهم لقد قتلوا قتلة نهی رسول الله ان یقتل بها الکلاب

لقد

لقد قتلوا بالسیف والسنان والحجارة والخشب والعصا آه وا
مظلوماه برای مظلومیت آنحضرت بس است همین حدیث که حضرت
باقر ع فرموده که بتحقیق کشتند جدم را بنوعی که نهی فرمود رسول
خدا که کشته شوند جانوران درنده و بدرستی که کشته شد بشمشیر
و نیزه و چوب و عصا و سنگ و بدانکه جمعی از آن کافران بیشرم
و حیا که آلات حرب نداشتند دامنهای خود را پر از سنگ کرده
بودند و بر بدن آنمظلوم میزدند و بعضی دیگر چوبها و عصاهای
خود را بر بدن آنمظلوم میزدند که در آن اثنا عبدالله بن حسن
که کودک بود از خیمگاه زنان و سراپرده بیکسان گریان و نالان
بیرون تاخت و بسرعت میدوید که خود را بعم مظلومش رساند
در آنحال جناب زینب خاتون از عقب او دوید و لکن خود را باو رسانید
که بلکه او را نگاه دارد آنطفل صبر نکرد سید الشهدا بصدای
بلند فرمود که ایخواهر او را نگاه دار هر چه آنمظلومه مبالغه
زیادتر نمود که او را نگاه دارد میگفت لا والله لا افارق عمی
یعنی نه بخدا قسم که از عم خود مفارقت نمیکنم پس آن کودک [illegible]
خود را بعم مجروح رسانید ابجر بن کعب یا حرملة بن کاهل
تیغی حواله بدن مجروح جگرچاک آنحضرت نمود آنطفل فرمود
یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ای پسر خبیثه میخواهی عمم را بکشی پس
دست راست خود را سپر عم خود نمود آن ظالم بیرحم شمشیر خود را
فرود آورد و دست آنطفل را قطع نمود و لکن پوست زیر بغل او
هنوز منقطع نشده بود دست در پهلوی او آویخته بود فریاد
زد که یا عماه ادرکنی مظلوم کربلا آنطفل بیگناه را در آغوش
کشید فرمود ای فرزند برادر صبر کن بر آنچه بر تو وارد میشود

وجزای او را از خدا بخواه که در اینوقت با آباء صالحین خود
ملحق خواهی شد پس حرملة بن کاهل اسدی لعین تیری بر
پستان طفل زد و او را در دامن عم مظلومش شهید کرد آه آه
که در آنوقت زینب خاتون فریاد کرد و میگفت ای پسر برادر
کاش مرده بودم و ترا باینحال مشاهده نمیکردم ولا تحسبن الله غافلا
مجلس چهل هفتم در ظلمها عما يعمل الظالمون وستمهایی که بر آل رسول رسید
السلام علیکم ایها المحبون الباکون حشرکم الله مع ساداتکم
فی الدنیا والاخرة ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم وقاتلیهم
دوام بقاء الجحیم والجنة از رسول خدا روایت شده که خدای
تعالی امر میفرماید که ملائکه مقربین جمع کنند اشکهای چشم
گریه کنندگان در مصیبت فرزندم حسین را پس جمع میکنند وتسلیم
ملائکه خزنه جنت میکنند وایشان آنرا ممزوج بماء الحیوان
جنة میکنند پس زیاده میشود شیرینی وعطر آن وطعم آن هزار
مرتبه وجمع میکنند اشکهای چشم خوشحالی کنندگان وخنده
زنندگان بر کشته شدن نور دیده ام حسین و ممزوج میکنند
آنها را با آبهای جوشیده در جهنم وچرکها وریمهای جوشیده
وعرقها که از بدن اهل معصیت جاری میشود در آن پس زیاد
میشود حرارت آنها هزار مرتبه ای شیعیان در احادیث وارد
شده که آنوقتی که آن غریب شهید بر زمین گرم کربلا افتاده
بود در نهایت تشنگی بود وزبان معجز نظامش در دهان مبارکش
خشکیده بود از هر کس جرعه آب میطلبید از احدی جواب نمیشنید
تا آنکه شمر نزدیک قتلگاه آمد و فریاد برکشید این انت
یا حسین یعنی در کدام گوشه افتاده ای حسین پس آنجناب

جواب داد که در اینمکان در خون طپانم چون آن بیحیا پیش آمد
گفت یا آب میطلبی هذا مطلب محال ولکن ابشر بالنار الحمراء
وشرب الحمیم یعنی اینمطلبی است محال ولکن بشارت میدهم
ترا ای حسین که هلاک میشوی ووارد جهنم میکردی ودر عوض
آب خشکوار فرات آبهائی که در جهنم جوشیده خواهی آشامید پس
آن لعین بر خیمهای بیکس آنحضرت حمله کرد ونیزه خود را بر خیمها
میزد ونعره میکشید ومیگفت علی بالنار احرقه علی من فیه یعنی
آتش بیاورید که خیمها را با هر کس که در آنها است بسوزانم پس
چون آن بیکس غریب آن ندا را شنید فرمود ای پسر ذی الجوشن
تونی که میخواهی اهل وعیال مرا بسوزانی امیدوارم که خدا ترا
باتش غضب خود بسوزاند پس شبث بن ربعی پیش آمد وآنملعون را
بر آن فعل زشت سرزنش کرد واو خجالت کشید وبمکان خود برگشت
در کتاب مصائب المعصومین وریاض الشهاده از هلال بن نافع
خولانی روایت شده که گفت که من در لشکر عمر سعد بودم و
در نزد علم آن بیدین ایستاده بودم که شخصی رسید وگفت ای
امیر بشارت باد ترا که حسین را کشتیم من چون این سخن شنیدم
مضطرب شدم ودویدم تا خود را بالین آنحضرت رسانیدم
دیدم که آنجناب مشغول خود است وبجراحات بدن خود نظر
میفرماید بخدا قسم که هرگز ندیده بودم کشته مجروح بخون
آغشته را که خوشروی تر از او باشد وبجمالی بود که نور
صورت منورش وحسن وجمال او مرا از فکر قتل او بیرون برده
بود وشنیدم که از شدت تشنگی آب میطلبید وکسی از لشکریان
جواب میداد که لاتذوق الماء حتی ترد الحامیة وتشرب عن

حمیمها یعنی نخواهی آب آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی واز
آبهای جوشیده جهنم بیاشامی پس آنجناب ورا جواب داد که نه
چنانست که من وارد جهنم شوم واز آبهای او بیاشامم بلکه وارد
میشوم بر جدم رسول الله واز شراب طهور جنت خواهم آشامید
ودر نزد جد وپدرم شکوه آنچه بر من ظلم کرده اید خواهم کرد
پس چون این سخنان را از آن بزرگوار شنیدند بیکمرتبه آن
بیدینان بغضب آمده آماده قتل آنمظلوم شدند حتی کان الله
لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا یعنی همگی بر حالی
بودند که گویا خداوند در قلبهای ایشان اصلا رحمی خلق نفرموده
بوده که در اینحال عمر بن سعد ملعون بنزد آنشهید غرقه
بخون آمد ومیخواست که بدست خود آنمظلوم را بقتل رساند فقال
ع یا عمر انت بنفسک ترید قتلی ای عمر تو خود مباشر قتل من
میشوی پس آن بدعاقبت خجالت کشید وبمکان خود بر گردید
ودر روایت دیگر وارد شده که در آنوقت آن ملعون بر بالای
سر آنمجروح محزون ایستاده بود واراده قتل آنجناب را داشت زینب
خاتون از خیمه بیرون آمد واز شدت خوف ودهشت میلرزید
که استخوانهای بدنش صدا میکرد وبصدای بلند میگفت
وا اخاه واسیداه ای باقی مانده اهل بیت پیغمبر آیا میخواهند
ترا بکشند ای کاش آسمانها خراب میشد وکوهها پاره پاره
میگردید پس زینب خاتون فرمود که تو ایستاده ای وبرادر
مظلوم مرا اینجماعت گمراه میکشند وتو میبینی ودفع ایشانرا
نمینمائی پس آنحرامزاده چون آن غریب بخون آغشته را بر آنحال
وجناب زینب خاتون را پریشان حال دید کان دموعه تسیل

علی خدیه ولحیته وهو یصرف بجهده عنها آه نمیدانم که آنملعون
با آن قساوت قلب وشقاوت باطنی که داشت چه دید که دلش
سوخت واشک چشم او بر صورت وریش او جاری گردید چون
نحس خود را از آنحضرت ظاهر گردانید وحیا کرد وبمنزل خود
عود نمود وپیوسته رؤسای شجاعان وآن سگهای بی ایمان
میطلبید وامر بقتل آنسرور میکرد ومیگفت عجلوا علیه بزودی
کار او را بسازید ودر کشتن او تعجیل کنید پس چهل نفر از سواران
بجانب آن بزرگوار تاختند وهر یک بر قتل او بر دیگری پیشی
میگرفتند که سر آنسرور عالمیان را از بدن جدا کنند که شبث
بن ربعی حرامزاده سبقت گرفت بر همگی آنها وبیالین آن
بزرگوار آمد آنحضرت یکگوشه چشم حق بین که از خون سر وپیشانی
او پر از خون شده بود نگاهی بجانب آن کافر کرد که آن شقی
تیغ را از دست خود افکند وبرگشت وپیوسته نعره میزد و
میگفت معاذ الله یا حسین ان القی اباک بدمک یعنی پناه میبرم
بخدا اینکه ملاقات کنم در قیامت پدر بزرگوار تورا وحال آنکه
خون تو در گردن من باشد پس سنان بن انس ملعون که بزرگتر
صورة وپیرة در میان لشکر کوفه وشام مانند او کسی نبود وریش
کوسجی داشت وپیس بود بر سر بالین آنمظلوم آمد که آن پاره تن
رسول را بقتل رساند آنجناب یکگوشه چشم که شبیه بود بچشم
سید انبیا نگاهی بآن سگ غدار کرد آنمرد جرأت پیش
آمدن نکرد ومراجعت نمود ومیگریخت ونعره میزد ومیگفت
چه شده است ترا ای پسر سعد غضب خدا بر تو باد ارادت
ان یکون محمد خصمی یعنی میخواهی در روز جزا محمد مصطفی خصم

من باشد پس مردی دیگر آمد از برای قتل آنجناب حضرت نگاهی
باو کرده و فرمود ارجع لست انت قاتلی ایمرد برگرد که تو کشنده
من نیستی و راضی نمیشوم که تو داخل آتش جهنم شوی و بسوزی
چون آنمرد آن نوع مهربانی را از آنجناب دید گریست و عرض
کرد فدای تو شوم تو در اینحال غم ما را میخوری و راضی نمیشوی که
ما داخل جهنم شویم پس شمشیر خود را کشیده رو بعمر سعد کرد آن
ملعون سؤال نمود که کار حسین را ساختی آن سعادتمند گفت که
ای شریر حاشا که من مرتکب قتل آن فرزند سید انبیا شوم
بلکه آمده ام کار تو را بسازم پس شمشیر خود را بلند کرد و بر آن
لعین حمله کرد عمر بن سعد غلامان خود را بانگ زد که دور
او را بگیرید پس اطراف و جوانب او را گرفتند و جراحت بسیار
بر او زدند آنمرد سعید چون از زندگانی خود مایوس شد رو را
بجانب حضرت امام حسین کرده و عرض کرد یا بن رسول الله گواه
باش که در راه محبت تو کشته شدم پس مرا در قیامت دریاب
پس آن رحمة واسعه الهی بصدای ضعیف او را جواب داد که فردای
قیامت همین نحو که خواهش نمودی خواهش تو را بعمل آورم و آن
سعادتمند را بدرجه شهادة رسانیدند بعد از آن شمر با خنجر کشیده
ببالین آنحضرت آمد سید الشهداء فرمود یا شمر اذا کان لابد
من قتلي فاسقني شربة من الماء یعنی ای شمر هرگاه از کشتن
من نمیگذری ولابد مرا بقتل میرسانی پس بمن جرعه از آب
بیاشامان که بسیار بسیار تشنه ام و روی انه کان باخر
رمق یلوك لسانه من العطش ویطلب الماء آه واحزناه کرد
حدیث است که آنمظلوم در ساعت آخر زندگانی و حیوة در نهایت

تشنگی بود بحدی که زبان مقدس خود را میخایید و بدور دهان
خود میگردانید و آب میطلبید فقال له الشمر الملعون هیهات
هیهات والله لا تذوق قطرة واحدة من الماء حتی تذوق الموت
غصة بعد غصة آه واویلاه که شمر ملعون بیشرم و حیا گفت
که ایحسین هیهات هیهات بخدا قسم که قطره از آب نخواهی
چشید تا آنکه جرعه شربت ناگوار مرگ را در حالتی که مبتلا باشی
بغصه بعد از غصه و روی فی البحار ان ذلك اللعین قال یا بن
ابی تراب لست تزعم ان اباك على حوض النبي يسقي من احبه فاصبر
حتی تاخذ الماء من یده ای شیعیان و ایمحبان جراحات السنان
لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان آن بیحیای بی ایمان از روی
سخریه و استهزا عرض کرد که ای پسر ابی تراب آیا نیستی تو که گمان
میکنی که پدرت بر سر حوض کوثر ساقی است و دوستان خود را آب
میدهد پس بر این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری
آنحضرت برآشفت و بآن شقی فرمود کوتاه کن سخنان ناهنجار خود را
و سینه و شکم خود را بگشای فکشف له فاذا هو ابقع وابرص
و یشبه الکلاب والخنازیر پس چون سینه خود را گشود آنحضرت
دید که سینه آنملعون پیس است و مانند سینه و شکم خوک
و سگ است حضرت فرمود صدق جدی رسول الله شمر عرض کرد
چه فرمود جدت حضرت فرمود که یقول لابی یا علی یقتل ولدك
هذا رجل ابرص ابقع اشبه الخلق بالکلاب والخنازیر یعنی
جدم بپدرم فرمود که یا علی بدانکه این فرزند تو را بقتل میرساند
ملعونی که پیس و مبروص است و شبیه است بسگ و خوک در
حدیث است که آن رانده درگاه الهی چون این سخن را از آن

برگزیدهٔ حضرت باری شنید بر غیظ و غضب او افزوده عرض کرد
که والله لا یقتلنک غیری و لا ذبحنک من قفاک لیکون ذلک
اشدّ من عذابک آه واویلا که آن بیحیای بی ایمان با شدّت
غیظ و طغیان عرض کرد که یا حسین بخدا قسم که غیر از من تو را
احدی شهید نخواهد کرد و هر اینه تو را از عقب سر ذبح میکنم
که عذاب و المرتو زیاده شود آنحضرت فرمود ای شمر این چه
روز است و چه ساعة آن لعین عرض کرد که روز جمعه و وقت
نماز است آنحضرت فرمود که در این وقت خطیبان امت جدّم در
شهرهای اسلام بر منبر او را مدح میگویند و تو با من این
نوع سلوک میکنی یا شمر ان رسول الله تضع خدّه علی صدری
وانت تجلس علیه آه وامظلوماه آنجناب فرمود ای شمر بدانکه
رسول خدا همیشه روی خود را بر سینهٔ من میگذاشت و حال تو
بر آن نشسته وکان کثیرا ما یقبّل نحری و انت تضرب علیه الحسام
ای ملعون بدانکه مکرر جدم گلوی مرا میبوسید و تو اراده داری
که تیغ خود را بر او بزنی پس فرمود که ای شمر روح زکریای
مظلوم در طرف راست من و روح یحیی معصوم در طرف چپ
من است مولف گوید که نمیدانم کجا بود روح جدش سید انبیا
و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی
که آن غریب مظلوم را مشاهده کنند و از برای مظلومی او نوحه کنند
ای دوستان از برای بشارت دل شما همین کافی است که آن
شفیع گناهکاران در چنان حالی در فکر ما عاصیان بود چنانچه
در حدیث است که قال الهی وفیت بعهدی فاوف بعهدک
آن باعث نجاة عاصیان عرض کرد که ایخداوند من من وفا کردم
بعهد

بعهد خود جناب تو هم وفا کن بعهد خود فنودی یا حسین
طب نفسا انی اهب لک من العاصین من محبیک عدة اترضی
یعنی از جانب ملأ اعلی ندا رسید که ای حسین دلخوش دار
که من خواهم بخشید بتو آنقدر از گناهکاران از دوستانت را
که تو راضی شوی فقال الان طاب علی الموت پس چون آن
کشتی نجاة این ندا شنید عرض کرد که الحال گوارا شد بر من
مردن و کشته شدن و تن بشهادت داد و آن ملعون کرد آنچه
کرد کاری کرد که قلم یارای تحریر و زبان قدرت تقریر نیست
و کسی که یک موی از اسلام در بدن اوست قلبش راضی نمیشود
که بشنود که آن شقی با قوت قلب پیغمبر آخر الزمان چه کرد آه آه
ایقدر میدانم که شیعیان را بی آقا و بی امام کرد و تا قیام
قیامة قلبهای ایشان را بریان و دیدهای ایشان را گریان کرد
آه وامظلوماه که ناگاه از میان قتلگاه نعرهٔ الله اکبر بلند
شد پس چون لشکر کوفه و شام آن ندا را شنیدند همه بیکدفعه
گفتند الله اکبر ناگاه ملعونی رو بعمر سعد کرد و فریاد زد که بشارت
البشارة ایها الامیر بدانکه شمر سر بیکار فرزند فاطمه را
ساخت در حدیث است که دختران و زنان که در خیمهای
صاحب نشسته بودند شنیدند که از میانه قتلگاه
نعرهٔ الله اکبر بلند شد جملگی متحیر شدند که چه روی داده
چون نظر بجانب قتلگاه نمودند آه آه که دیدند شمر شریر بی
ایمان سر بریده شهیدان را بر سر نیزه بلندی کرده و این
تکبیر بسبب آن است آن بیکسان صیحهٔ واجداه و واعلیاه و وا
فاطمتاه و واحسیناه برکشیدند و چند از خیمه آن غریبان

صیحه و ناله بلند شد که ملائکه آسمانها و زمینها بناله درامدند
و در احادیث بسیار وارد شده که در وقت شهادة آنمظلوم ارکان
زمین بزلزله درامد و باد سیاهی وزید که در میانه آن
بادهای قرمز میوزید که هیچ دیده چیزی را مشاهده نمینمود
حتی ظن القوم ان العذاب قد جاءهم تا انکه آن کروه شقاوه
شکوه کمان کردند که عذاب برایشان نازل شد و در کتاب
بحار الانوار است که بعد از شهادة آن بزرکوار شخصی را دیدند
که در میانه لشکر عمر سعد نعره میکشید باو کفتند چرا نعره
میکشی کفت کیف لا اصرخ و رسول الله قائم ینظر الی الارض
مرة و ینظر الی حربکم مرة و انا اخاف ان یدعو الله علی اهل
الارض فاهلك فیهم یعنی چکونه نعره میکشم و حال انکه
رسولخدا را می بینم که در میانه میدان ایستاده کاهی نظر بز
میکند و زمانی نظر بمیدان قتال و جدال میکند و من میترسم
که بر اهل زمین نفرین کند و من در میانه ایشان هلاک شوم
پس بعضی کفتند که این مرد دیوانه میباشد کوش بسخن او مدهید
و جمعی از دانشمندان ایشان کفتند که بحق خداوند قسم که
ماکار را برای هلاکت خود کردیم زیرا که برای خوشنودی
حرامزاده بقتل رسانیدیم آقای همه جوانان اهل جنت را و در
حدیثست که از معصوم سؤال کردند که آن نعره زننده که
بود فرمود که جبرئیل امین بود والله که اکر از جانب خداوند
ماذون میبود هر اینه برایشان صیحه میزد که روحهای
ایشان از بدنهای خبیثشان مفارقت کند و بسوی جهنم میشتافت
ولکن خداوند مهلت داده است ایشانرا تا زیاد کنند کناهان

خود را تا انکه زیاد شود عذاب ایشان و در کتاب بحار از ام
سلمه روایت شده که میکوید در خواب دیدم رسولخدا را که
بر فرق مبارکش کرد و غبار بسیار بود عرض کردم که چه میشود
شما را که چنین غبار آلوده فقال شهدت قتل الحسین انفا
در جواب فرمود که ای ام سلمه اینك از قتلکاه فرزندم حسین
آمده ام ایمحبان و الله حیرتی دارم که سید انبیاء بر چه حال بود
انوقتی که فرزند دلبند خود را با بدن چاك چاك سوراخ سوراخ
بر خاك کربلا در خون میغلطید و چه کونه صبر و بردباری نمود
در انزمانی که مشاهده نمود شمر شریر را که با فرزند دلبندش
آن قسم سلوك نمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس چهل و هشتم در وقایعی که در روز عاشورا در عالم واقع شد بعد از شهادت حضرت

السلام علیکم یا اهل العزاء و العاشوراء و البکاء و رحمة الله
و برکاته از جمله احادیث متواتره است که قال رسول الله حسین
منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا یعنی رسولخدا
فرمودند که حسین از من است و من از حسینم دوست بدارد
خداوند کسی را که دوست دارد حسین را و در کتاب عوالم از حضرت
امام رضا روایت نموده که قال رسول الله من احب ان
ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین یعنی
رسولخدا فرمود که هر کس دوست بدارد که نظر کند بر
محبوبترین اهل زمین از برای اهل آسمان پس باید نظر کند
بسوی حسین و ایضا در همان کتاب از حذیفة بن یمان روایت
کرده است که دیدم رسولخدا را که دست حسین بن علی بن ابیطالب
را کرفته بود و میفرمود ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه

فو الله الذی نفسی بیده انه لفی الجنة ومحبیه فی الجنة ومحبی
محبیه فی الجنة یعنی ای گروه خلائق اینست حسین بن علی ع
پس بشناسید او را تا امر بر شما مشتبه نشود وقسم یاد میکنم برای
شما بخداوندی که جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که حسین
در جنت است ودوستان حسین در جنة است ودوستان دوستان
حسین در جنة است وایضا در ان کتاب از طاوس یمانی روایت
شده که ان الحسین بن علی کان اذا جلس فی مکان المظلم یهتدی
الیه الناس ببیاض جبهته ونحره فان رسول الله اسلم کثیرا ما یقبل
جبهته ونحره یعنی بدرستی که از خصایص جناب امام حسین
این بود که هرگاه در مکان تاریکی تشریف داشت خلق بجانب
انحضرت راه می یافتند بجهت نوری که از پیشانی مبارکش واز
حلقوم مقدسش ظاهر وآشکار بود پس بدرستی که رسول خدا چه
بسیار بود که میبوسید پیشانی وحلقوم اورا بدرستی که جبرئیل
امین روزی نازل شد بر زمین ودید که فاطمه طاهره در خواب است
وجناب امام حسین در گاهوارهٔ بعادت اطفال گریه میکند
پس جبرئیل ذکر خواب میخواند وگاهوارهٔ اورا میجنبانید واورا
از گریه ساکت میگردانید تا انکه جناب فاطمه از خواب بیدار
شد وصدای جبرئیل را شنید وکسی را ندید پس چون حضرت
خیر النسا بخدمت سید انبیاء مشرف گردید حضرت فرمود که او
جبرئیل امین بود ابن عباس گوید که حضرت رسول فرمود که در
شب معراج دیدم در بهشت قصری که از یکدانه در سفید بود
واز برای او اصلا انفصال وشکافی نبود فقلت حبیبی جبرئیل
لمن هذا القصر پس گفتم ای حبیب من ای جبرئیل از کیست این قصر

قال

قال للحسین ابنک جواب داد که از برای حسین فرزند تو است
پس نزدیک درختی که در انجا بود رفتم دیدم که درخت سیب است
پس یکی از ان سیبها را چیدم وشکافتم دیدم که از میانهٔ
ان حوریه بیرون امد که حلقهای چشمهٔ او مثل سینهٔ کرکس
سیاه بود فقلت لمن انت فبکت وقال لابنک الحسین پس من
باو گفتم که تو از ان کیستی ان حوریه گریست گریستن شدیدی
وبعد از ان عرض کرد که از برای فرزند تو حسین خلق شده ام
مؤلف گوید که بفدای نام نامی واسم سامی حضرت امام حسین
شوم که بمحض شنیدن اسمش قلبها محزون ودیدها گریان میگردد
چنانچه انحضرت خود فرموده انا قتیل العبرة ما ذکرت عند
مؤمن ومؤمنة الا بکی واغتم لمصابی یعنی منم کشتهٔ نالهٔ وزاری
ومذکور نمیشود اسم مقدس من در نزد مرد مؤمن یا زن مؤمنه
مگر انکه البته گریه میکند وقلبا وغمگین میگردد در مصیبت
من واگر دوستی صافی ضمیر وخالص المحبة باشد لا شک که
اگر خواهد اسم انمظلوم را بر زبان جاری کند مثل ان حوریه
اول گریه خواهد کرد وبعد اسم ان شهید را بر زبان جاری خواهد
کرد وبر اهل فهم حدیث پوشیده نیست که از سیاق این حدیث
معراجی میتوان فهمید که درخت ان سیبها حوریه بوده و
جملگی در قصر فردوس محزون وغمگین وگریانند واز احادیث
بسیار معلوم میشود که همهٔ اشیا بر جناب سید الشهداء ع
گریستند حتی اهل جنت ونار وجناب صاحب الامر عجل الله
فرجه در زیارت مفجعه میفرماید که اشهد لقد اشعرت
لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق وسکان الجنان

والبرّ والبحر یعنی بتحقیق که گواهی میدهم که بلرزه درآمد بجهة
خون شما عرش الهی و جمیع خلایق و همه ساکنین بهشتها
و ساکنین صحرا و دریا و در کتاب عوالم از زهری از اهل
بیت المقدس روایت کرده که او گفت والله ما اهل بیت
المقدس در شام روز عاشورا مطلع شدیم بر شهادت حضرت
امام حسین ع شخصی سؤال کرد که از کجا مطلع شدید گفت
ما در این روز از جای خود بر نداشتیم سنگ و کلوخی را کوچک
و بزرگ مگر آنکه از زیر آن خون تازه میجوشید و دیوارها
رنگین شده بود که گویا بر آنها پارچه قرمز انداخته بودند
و تا سه روز از آسمان خون سیاه میبارید و تا سه روز
آفتاب گرفته بود بحدی که ستاره های آسمان پیدا بود
و در روز بعد در میان ما شهادة آنمظلوم معروف
شده بود و نمیدانستیم که خبر آورنده که بود و بعد از اندک
زمانی خبر رسید که در همان روز آنحضرت را شهید کرده
بودند و ایضاً از ابن شهرآشوب از طرق مخالفین از کتب
معتبره ایشان از زنی از قبیله ازد روایت شده که چون حضرت
امام حسین ع را شهید کردند آسمان خون بارید در قبیله
ما بنوعی که چاهها و سبوها و ظرفها پر از خون شد و ایضاً
روایت کرده است که عرقة بن عبدالله گفت که روزی در
میان روز از آسمان باران بارید و چون بجامهای خود
نظر کردیم همه از خون رنگین شده بود و چون خبر رسید
در همان روز بود که جناب سید الشهداء ع شهید شده بود
و از حضرت صادق ع روایت شده است که آسمان بر امام

حسین

حسین ع چهل روز خون گریست و از ام سلمه روایت شده
که چون آنحضرت را شهید کردند از آسمان خون بارید که خانها
و دیوارها سرخ شد و از تفسیر ثعلبی و غیر او روایت شده
که این حمرتی که در افق ظاهر میشود بعد از قتل آنحضرت بهم
رسید و در تاریخ مروج الذهب مسعودی از اسود بن قیس
روایت شده است که چون آنحضرت را شهید کردند سرخی
از جانب مشرق بلند شد و سرخی از جانب مغرب بلند شد
و در میان آسمان نزدیک بود که بهم برسند و تا شش ماه
چنین ماند و شیخ طوسی ره بسند معتبر از عمار بن ابی عمار
روایت کرده که در روز قتل امام حسین ع آسمان خون
تازه بر زمین بارید ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون حضرت سید الشهدا را بضربتهای
شمشیر از پا انداختند و آمدند که سر مبارک آنسرور را
جدا کنند منادی از جانب رب العزة از میان عرش ندا کرد
که ای امت متحیره ستمکننده بعد از پیغمبر خود خدا توفیق
ندهد شما را از برای جمعه و فطر و اضحی یا امام پس حضرت
صادق ع فرمود که بخدا سوگند که ایشان توفیق نیافتند
و نخواهند یافت که نماز جمعه و فطر و اضحی را با امام بحق
بجا آورند تا طلب کنند خون حسین ع که قائم آل محمد است
ظاهر شود و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که
ابی ذر غفاری ره فرمود که اگر بدانید که چه قدر حزن
واندوه و الم وارد میشود بر اهل دریاها و ساکنین کوهها
و صحراها و وادیها و اهل آسمانها از شهادة این بزرگوار

بلکیتم والله حتی تزهق انفسکم هر اینه بخدا قسم اینقدر گریه
کنید که روحهای شما از بدن شما مفارقت کند یعنی از گریه
هلاک شوید و ما من سماء یمر به روح الحسین الا فزع له
سبعون الف ملک یقومون قیاما ترعد مفاصلهم الی یوم القیمة
یعنی و نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح حضرت امام حسین
مگر آنکه بفزع و جزع در آمدند برای آن مظلوم هفتاد هزار ملک
که همه از جاهای خود برجستند و جمیع بندهای ایشان میلرزد
تا روز قیامة و ما من سحابة تمر و ترعد و تبرق الا لعنت
قاتله و هیچ ابری نمیگذرد و از او رعد و برقی ظاهر نمیشود
مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت و ما من یوم الا
و تعرض روحه علی رسول الله فیلتقیان یعنی هیچ روزی
نیست مگر آنکه عرض میشود روح حضرت امام حسین ع بر رسول
خدا و با یکدیگر ملاقات میکنند ای شیعیان و ای دوستان اهل
بیت قلیلی از مناقب و مفاخر سید الشهدا را استماع نمودی لکن
قال فی الزیارة الجامعة الکبیرة موالی لا احصی ثنائکم و لا
ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم یعنی ای آقایان
من نتوانم که احصا کنم ثناء شما را و نخواهم رسید از مدح
کردن شما بکنه و حقیقت شما و از وصف کردن بقدر شما
و شما بودید همه اخیار و هدایت کننده همهٔ نیکان
حتی انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین پس هر گاه مثل چنین
بزرگواران را بقتل رسانند آه آه خصوصا مثل سید الشهدا
که بصریح اخبار احدی از اولین و آخرین بر آن زجر کشته نشده
و نخواهد شد پس اگر اجزاء عالم عوض اشک خون گریه کنند

هنوز

هنوز کم است آه وامظلوماه و واغریباه ای کاش که بعد
از شهادة دست از جسم مطهر و جسد نازنین آن سرور برمیداشتند
مگر نشنیده که در حدیث است که بعد از آنکه آن بزرگوار
بدرجه رفیعه شهادة رسید دختران و زنان در خیام طاهر
نشسته بودند که شنیدند که منادی ندا میکند که ای
لشکریان بشتابید که در میانه قتلگاه فرزند پیغمبر آخر الز
مان را برهنه میکنند پس زنان از شنیدن این کلام غم
فرجام چنان نالهای غریبانه از قلبهای شکسته برکشیدند
که قلبهای دوستان را تا قیامت شکستند و از راه حزن سیلاب
خون بجای چشمه چشمها بستند مجمل احادیثی که در کتب معتبره
در کیفیت برهنه کردن آن مظلوم غریب که ملبس بلباسهای
گوناگون رحمة الهی بود وارد شده اینست که در کتاب بحار
و عوالم روایت شده که اول فرعة بن شریک حرامزاده یا
اخنس بن مرثد شقی رسید و دست بیحیائی دراز کرده و عمامه
از فرق بناحق شکافته اش برداشت و آن عمامه را بر سر خود
پیچید و دفعة آن دیوانه باطنی بحسب ظاهر نیز دیوانه شد
پس موافق حدیث بکر ملعونی از قبیله بنی دارم و موافق حدیث
دیگر جمیع بن خلق ازدی وارد شد و شمشیر آنجناب را برداشت
و آن غیر ذو الفقار بود زیرا که در حدیث است که با سایر
امانات امامت محفوظ ماند از غارت و در نزد اهل بیت
عصمة است تا در زمان رجعت همراه خود شان خواهند آورد
پس قیس بن اسعد خبیث وارد شد و قطیفه آنجناب را که احتمال
داره که بر کمر بسته بودند برداشت و عمر بن سعد وارد شد

زره آن بزرگوار را برداشت و چون آن ملعون کشته شد
و بدرک اسفل نار رسید مختار آن زره را بابی عمرة قاتل او
داد و در حدیث دیگر است که زره آنحضرت را مالک بن بشیر
کندی برداشت پس آن ملعون مصروع شد آه و امصیبتاه که
از برای آن مظلوم پیراهنی بود و اسحق بن حیوة حضرمی شقی برداشت
و پوشید و از معجزه آنحضرت پیس شد و جمیع موهای بدن
او ریخت پس ابجر بن کعب تیمی جهنمی وارد شد و زیر جامه آنجناب را
که شلوار سفری آن بزرگوار بود برداشت و پوشید و در حدیث
معتبر است که آن لعین شریر فی الفور زمین گیر شد آه و اشهیدا
و اغریباه که آن پیراهن کهنه را که در آخر وداع از خواهر خود
جناب زینب خاتون خواسته بود و بعد از آوردن آنحضرت
بدست مقدس خود اطراف آن پیراهن را پاره پاره کرده بود
و در زیر همه لباسها برای دفع آفتاب کربلا پوشیده بود ملعون
که هرگز خداوند عذاب او را تخفیف ندهد بلکه علی الدوام
عذاب او را مضاعف فرماید آن پیراهن را از بدن مجروح
پاره پاره اش بیرون آورد و ترکه عریانا بالعراء مجرداً علی
الرمضاء و آن بدن نازنین پرورده آغوش رسول را عریان
در بیابان در برابر آفتاب تابان انداخته پی کار خود رفت
پس در ساعة هر دو دست او شل شد و عذاب بر او نازل
شد و هلاک گردید ای شیعیان غم و مصیبت همین برهنه
کردن تنها کجا میرسد بحزن و غمی که از برهنه کردن بجدل بن
سلیم بر قلبهای شیعیان و دوستان آن مظلوم وارد گردید
که تا قیامت فراموش نخواهد شد و آن اینست که آن ملعون

میگوید

میگوید که من در لشکر پسر سعد بودم شنیدم که منادی ندا
میکند که فرزند رسول خدا را برهنه میکنند من دویدم که چیزی
از لباسهای آنحضرت را بردارم چون بر سر نعش بی سر او رسیدم
دیدم که همه لباسهای او را برده اند و چیزی نمانده مگر
انگشتری که در انگشت او بود هر چند سعی کردم که او را از
انگشت آنجناب بیرون آورم بسبب کثرة جراحات وارده بر
انگشتهای آنحضرت پس آه آن ملعون میگوید من خنجر خود را از کمر
کشیدم و انگشت کوچک آن بزرگوار را بریده قطع کردم و بعد
از آن انگشتر را بغارت بردم و در حدیث است که مختار نیکو
شعار آن خسر الدنیا والآخرة را گرفت و دستهای او را برید
و آن شقی در خاک و خون غلطید تا باسفل السافلین جهنم رسید
وسیعلم الذین ظلموا حق آل محمد خصوصاً حق الحسین المظلوم
ای منقلب مجلس چهل و نهم [illegible] بن عبدالملک [illegible] ینقلبون
السلام علی رسول الله الذی قال ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت ثم الصلوة والسلام علی وصیه المقتول بسیف
الجفاء فی محراب الدعاء ثم التحیة والثناء علی سیدة
النساء المجهولة قدراً المغصوبة حقاً المضروبة بطناً
حتی کسر جنبها و سقط ولدها المقتولة ظلماً المخفیة قبرا
ثم الصلوات التامات علیهم وعلی آلهم الطاهرین خصوصا
علی الحسین المذبوح من القفاء السلام علی شیبة المخضب
بالدماء الملقی فی البیداء وعلی نسوته الباکیات علی
تلک الابدان المجرحات السلام علی الباکین علیهم ورحمة
الله وبرکاته [illegible] قال الله تبارک وتعالی یا ایتها النفس

المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی تفسیر آیه شریفه اینست که از جانب جناب اقدس
احدیت جل جلاله بصاحب نفس مطمئنه که فریب شیطان
و نفس اماره نمیخورد در وقت قبض روح او ندا میرسد باو که
برگرد از دنیا بسوی پروردگار خود در حالتی که تو از خداوند
راضی و پروردگار تو از تو راضی و خشنود باشد پس داخل
شو در زمره بندگان مقرب من و داخل شو در بهشت من
و یکی از تفاسیر باطنیه آیه شریفه اینست که ای آنکسی که نفس
تو مطمئن شده است بولایت و دوستی علی ابن ابی طالب برگرد
بسوی پروردگار خود در حالتی که راضیه و مرضیه باشی و داخل
شو در زمره محمد و آل محمد و داخل شو در جنة من مؤلف گوید
که از جمله احادیثی که دلالت میکند بر آنکه جناب علی ابن ابی
طالب در وقت قبض روح خلایق بر سر محتضر حاضر میشود اینست
که آنحضرت بحارث اعور همدانی فرمود که ای حارث هر که بمیرد
از مؤمن و منافق مرا می بیند مؤلفه ای که گفتی که من یمت
یرنی ای جان فدای حدیث دلجویت ای کاش روزی هزار مرتبه
من بمردمی تا بدیدمی رویت و در اینمقام بیک حدیث اکتفا
میکنیم بدانکه در کتاب عوالم از مسمع بن عبد الملك بصری روایت
شده است که گفت بخدمت مولای خود حضرت صادق مشرف
شدم آنحضرت فرمود که یا مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت
قبر جدم حسین میروی عرض کردم که فدای تو شوم بجهة آنکه من
از مشاهیر اهل بصره ام و مرا دشمن بسیار است از منافقان و
سخن چینان و اشرار میترسم که در نزد خلیفه سخن گویند و از او

بمن

بمن اذیتی برسد از اینجهة از فیض زیارت آنحضرت محروم مانده ام
آنحضرت فرمود که چون بزیارت نمیروی آیا بخاطر خود می آوری
آن رنجها و مصیبتها و اذیتها که با آنجناب رسید عرض کردم بلی
قال أفتجزع فرمود آیا در آنحال جزع میکنی عرض کردم بلی
والله اشکهای چشم من بجهة آنچه بخاطر میگذرانم بر صورت من
جاری میشود و بر حالی میشوم که اهل و عیال من اثر آن گریه
و زاری را در من مشاهده میکنند و خوردن از آب و طعام باز
میدارم تا آنکه اهل و عیال من آثار گرسنگی و تشنگی را از
سیمای من میفهمند قال رحم الله دمعتك یعنی فرمود خداوند
رحمت کند اشك چشم ترا ای مسمع بدانکه تو یکی که شمرده میشوی
از آنجماعة که اهل جزعند بجهة جزع ما اهل بیت و خوشحالند
بخوشحالی ما و محزون میشوند بحزن ما و خائفند بخوف ما و ایمنند
بایمنی ما ای مسمع بدرستی که تو در وقت مردن خواهی دید
پدران مرا و وصیت کردن ایشان ملك الموت را در حق تو
و آنقدر بر روی تو اظهار بشاشت و سرور کنند که دیدهای
تو روشن شود پس مدارا و مهربانی ملك الموت را ببینی بتو که
بیشتر باشد از مهربانی فرزند خود نسبت بپدر و مادر چون سخن
حضرت باینجا رسید شروع فرمود بگریستن و من نیز بجهة گریه
آنجناب گریستم پس فرمود که حمد خداوندی را که برتری و فضیلت
عطا فرمود ما را بر خلق خود بوصایت و مخصوص فرمود ما اهل
بیت را برحمت خود ای مسمع بدرستی که آسمان و زمین گریه میکنند
از آنروز که کشته شده است حضرت امیر المؤمنین بجهة ترحم
بر ما اهل بیت و گریه میکنند ملائکه بر ما زیاده از همه گریه‌ها

وملاانکه خودرا هنوز از کریه معاف نداشته اند و فارغ
نکذاشته اند از روزی که ما اهل بیت کشته شده ایم وکریه
نکرده است احدی بجهة ترحم بما وبجهة انمصیبتها واذیتها
که بما اهل بیت رسیده است مکر انکه خداوند براو رحمت
فرموده است پیش از انکه بیرون اید اشک از چشمهای کریه
کننده وبعد از انکه جاری شود اشک بر صورت او خداوند بیامرزد
کناهان اورا اکرچه مثل کف دریاها باشد واکر قطرهٔ از
اشک چشم او بچکد در جهنم هر اینه خاموش میکرداند حرارت
انرا بنحوی که دیکر باقی نماند در ان حرارتی اصلا ومطوبیست
که کسی که بدرد اید قلب او بجهة شنیدن اذیتها والمها که بما
رسیده هر اینه در وقت مردن ما را می بیند وفرح وخوشحالی
برای او حاصل میشود که مدام قلب او بجهة شنیدن اذیتها
والمها که بما رسیده هر اینه در وقت مردن ما را می بیند وفرح
وخوشحالی برای او حاصل شود که مادام قلب او در فرح باشد
تا انوقت که وارد شود بر ما نزد حوض کوثر مؤلف کوید که اکر
خواهی که روح تو در وقت مردن با ارواح مقدسه اهل
بیت محشور کردد وخواهی که رحمت الهی ترا احاطه کند قبل
از بیرون امدن اشک از چشم تو وبعد از بیرون امدن اشک
از چشم تو جمیع کناهان تو امرزیده شود خودرا از کریه معاف
ندار ودر وقت شنیدن مصائب ایشان خود داری مکن اه
که بعضی از مصائب ایشان نه انقدر جکر شکاف وجزع وفزع
دراورنده است که دوست خالص ایشان تواند خودرا از ناله
وزاری معاف دارد چه جای کریستن بر انمظلوم واز جمله

ایضا کیفیت عبور کردن سکینه از قتلکاه شهیدان ووداع
کردن جسد پاره پاره پدر را بدانکه از برای امام حسین
دخترکی بود سکینه نام که بهمراه سایر زنان داخل قتلکاه
شد پس امد ودر پهلوی نعش پیر پاره پاره پدر بزرکوار
بدو زانو نشست قابضة بکفه وکفه بحجرها یعنی اول
کاری که کرد این بود که بازوی جراحت رسیده ودست مجروح
سید الشهدا را برداشته در دامن کذارد کاهی دست
پدر را بو میکرد وکاهی بازوی اورا میبوسید وتارة تضع
اصابعه علی فؤادها اه اه کاری دیکر که کرد این بود که دست
انحضرت را کرفته بر دل خود کذاشت مؤلف کوید نمیدانم بر
ان دست پدر خود را بر قلب خود کذارد که پدر بزرکوار را
از شدت اضطراب قلب خود خبر کند یا دل سوختکی وتشنکی
خود را باو بنماید یا انکه قلب خود را باو تسلی دهد وتارة
علی عینیها اه اه بعد از ان دستهای مجروح پدر را بر دو
چشم خود کذاشت وقد اخذت من دمه وخضبت وجهها
یعنی از خون پدر بزرکوار برداشت وبر سر وصورت وکیسوی
خود مالید وعرض کرد که ای پدر بکشتن تو روشن کردید
چشمهای شماتت کنندکان یا ابتا بنی امیه مرا باین کوچکی
لباس یتیمی پوشانیدند وبکام من شربت ناکوار اسیری
ریختند وحال اینکه من طفلم وتاب این بار کران ندارم
یا ابتاه اذا اظلم اللیل علی من یحمی حمای ای پدر چون
شب در اید کیست که بیاید ومرا متوجه شود ومحافظت
نماید واز شر این همه اعدا مرا پناه دهد وان عطشت

یا ابی من یروی ظمای ای پدرجان بعد از تو هرگاه تشنه
شوم کی مرا آب دهد پس گوش خود را بجسد پدر نمود و عرض
کرد که ای پدر مهربان گوشواره از گوشم بیرون کردند
و مقنعه از سرم کشیده اند یا ابتاه انظر الی رؤسنا
المکشوفة واکبادنا الملتهفة ای پدر نگاه کن بسرهای
برهنه ما و ملاحظه کن جگرهای سوخته مارا والی عمتی
المضروبة وامی المسحوبة ای پدرجان نگاه کن که دشمنان
چگونه عمه مرا زده اند و مادر مرا بر خاک کشیده اند و از بس
اذیت و آزار باو رسانیده اند اورا از جان و زندگانی او
سیر گردانیده اند و در حدیث وارد شده است که از سخنان
سکینه هر کس که در اطراف او بود میگریستند پس ملعونی
داخل قتلگاه شد و گفت ای دختر منادی از جانب عمر بن سعد
ندا میزند که اسیران از قتلگاه شهیدان بیرون کنید و روانه
نمائید ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم آنطفل یقین نکرد
که این سخن راست است یانه پس نزد موکل خود آمد و گفت
یا هذا بالله انتم مقیمون الیوم ام راحلون یعنی ایمرد ترا
بخدا قسم میدهم که راست بگو که امروز میمانید در اینصحرا
یا میروید جواب داد که روانه ایم آنطفل فرمود حال که روا
نه اید شما را اینهمه اسیران کافی است مرا واگذارید که در
نزد پدر و برادران و اعمام بمانم زیرا که من بسیار ضعیف
و کوچک و کم قوة و بی بنیه ام و قدرة بر اسیری ندارم
ایمرد اگر چنین عمل کنی عجب کار با خیر و ثوابی کرده فاترکونی
ابکی عند والدی واستأنس به فان مت فقد سقط عنکم

در

دمی وامظلوماه واغریباه سکینه مظلومه فرمود که ایمرد
مرا بگذار که مجاور این بدن مجروح شوم و بر مظلومی پدرم
گریه کنم و با او انس گیرم پس اگر دم خون من در گردن شما
نباشد آنملعون راضی بماندن او نمیشد و مبالغه مینمود
و در کتاب مصائب المعصومین روایت شده که ان سکینة
اعتنقت جسد الحسین فاجتمع عدة من الاعراب حتی جروها
عنه سکینه جسد کشته پدر را در آغوش خود گرفته بود
و رها نمیکرد تا آنکه ملعونی که موکل او بود با بعضی دیگر
از آن بیدینان اتفاق کردند و او را بزجر تمام از جسد
مجروح پاره پاره پدرش جدا نمودند پس چون سکینه خود
دید که اورا از جسم پاره پاره پدرش جدا کردند روی بان
ملعون موکل خود کرد و فرمود ایمرد از برای من یک برادر
کوچکی بود که این قوم اورا کشته اند اگر اینقدر مهلت دهی
مرا که او را وداع کنم امیدوارم که خداوند حاجت ترا بر آورد
آنملعون چون التماس اورا دید اورا رخص نمود چون چند گامی
برداشت ناگاه علی اصغر را دید که در نزدیکی جسد پدر
افتاده اورا برداشت و بر سینه خود چسبانید و روی او را
بوسید پس اورا بر زمین گذاشت و خود مانند عادة ایام
حیوة در پهلوی او خوابید و بعد برخاست و نشست و آن
شهید را در دامن خود گذاشت و لبهای خود را بر گلوی تیر
خورده او نهاد و گفت ای برادر اگر مرا مخیر کردندی در
میان زندگانی دنیا و در ماندن نزد تو البته اختیار میکردم
ماندن نزد ترا البته اختیار میکردم اگرچه جانوران مرا

پاره پاره کنند ای جان برادر اینک مرا از قتلگاه بیرون میبرند
ومن دل از مجاورت تو بر نمیدارم ومرا بزجر از تو جدا
میکنند واز برای سواری ما شتران لاغر بی افسار وجهاز
آورده اند واین شتری که از برای سواری من آورده اند
بسیار بدراه وسرکش است ومیدانم که اهل عناد مارا
بکجا میبرند ای برادر جان چون بخدمت جد وجده ام برسی
بگو که خواهرم سکینه از احوال خود بشما شکایت میکند ومیگوید
ای جد بزرگوار گوشم را پاره کردند وخلخال از پای من بیرون
نمودند پس سکینه لبهای خود را بر لبهای خشک برادر گذاشت
وبعد صورت او را بوسید ملعونی که موکل وبود چون این
رفتار را از آن طفل دید گریست گریستن شدیدی و آن
صغیره را از برادرش جدا کردند وبهمراه سایر اسیران
بردند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

قد فرغت من تسويد هذه النسخة المسماة بهيجة الاحزان من مؤلفات
الفاضل الكامل العارف بالمعارف المحروس المطاع جناب ميرزا محمد رضا سلمه الله
وانا العبد المذنب ابن ملا اصغر ابراهيم الاحقر في عشر الثاني من
شهر الثاني من سنة الرابع من عشر السابع من المائة الثالث من الالف
الثاني من الهجرة النبوية

۱۳۶۴

[illegible]